به یادگار

جشن فرخنده تاجگذاری

اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی

شاهنشاه آریامهر

بنیاد فرهنگ ایران

ریاست افتخاری

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

نیابت ریاست

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

آداب و رسوم و عقاید و عادات اقوام و ملل نمایندهٔ شیوهٔ تفکّر و خصوصیّات ذهنی ایشان است و روحیهٔ خاص هر ملّت را از مطالعه در این امور می توان دریافت.

از این رو، بنیاد فرهنگ ایران، که تحقیق در مسائل مربوط به زبان و ادبیّات و تاریخ و هنر ایران را بر عهده دارد مطالعهٔ پژوهش در این رشته را نیز در برنامهٔ کار خود قرار داده است. در این زمینه آثاری که منتشر می شود دو نوع است: یکی طبع و نشر کتابها و رسالاتی که در این باب تألیف شده و نسخه های خطّی آنها موجود است. دیگر تحقیق در آنچه امروز در شهرستانها و آبادیهای ایران نزد عامهٔ مردم جاری و معمول است و اعتقادات و آداب و رسومی که از زمانهای کهن سرچشمه گرفته و هنوز باقی و زنده مانده است.

بنیاد فرهنگ ایران امیدوار است با انتشار این سلسله که «فرهنگ عامّه» خوانده می شود زمینه ای برای تحقیقات علمی دربارهٔ جامعه شناسی ایران فراهم آورد.

دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران
دکتر پرویز ناتل خانلری

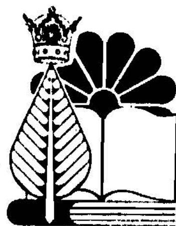
فرهنگ عامّه «۱»

# خوابگزاری

متن قدیمی براساس نسخه‌ای منحصر

با تصحیح و مقدمه

## ایرج افشار



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

«۳۰»

با مساعدت مالی سازمان برنامه
۱۰۰۰ نسخه درآذرماه ۱۳۴۶ درچاپخانهٔ دانشگاه تهران
چاپ شد
تصحیح نمونه‌های چاپی این‌کتاب زیر نظر و به‌مسئولیت آقای ایرج افشار انجام گرفته‌است

# فهرست مطالب

# مقدّمه و معرّفی

کتابی که درین بین‌الدّفتین در سلسلهٔ انتشارات «بنیاد فرهنگ ایران» نشر می‌شود بنابراختصاصات سبکی نگارش وممیّزات لغوی به‌احتمال قریب به‌یقین قدیمترین متن فارسی درعلم خوابگزاری (تعبیرالرّویا) و بالطّبع بر کتاب مشهور «کامل التّعبیر» تألیف حبیش تفلیسی (متوفی حدود ۶۰۰)[1] که قرنهادرین زمینه کتاب شاخص بود وهنوز هم‌رواج داردمقدّم است و مسلماً برای تحقیقات لغوی و تجسس در تاریخ عقاید و آراء عامّه ازمراجع قدیم ومدارک اساسی تواندخواهد بود.

«خواب» که درین پنجاه‌سال اخیربراساس تفکرات علمی فروید مبنائی واساسی تازه پذیرفته، تعبیر کردنش میان ملل قدیم شیوع تمام داشت ودانشمندان کتب متعدد در آن باب تألیف کرده‌اند، ودرکتابهای تاریخ ودائرة المعارف چون بحرالفوائد، صبح الاعشی، العبر ابن خلدون، مفتاح السعادة، نفائس الفنون، یواقیت العلوم نیزابوابی را بدان مخصوص گردانیده‌اند. معبّران (خوابگزاران) ازمردمان ارجمندوصاحب نفوذ بودند وپادشاهان وامیران اکثراً معبّران خاصّ (به‌مانند طبیب ومنجّم) دردربارودستگاه خود داشتند.

## کتب خوبگزاری

دردنیای اسلامی نه تنها معبّران مشهوری بوده‌اندکه آثار اصیل فکر و ابتکار آنها قرنهای متمادی مرجع ومنشأ تعبیر و تأویل خوابها بود بلکه دانشمندان اسلامی از صدراسلام تادوران خلافت عبّاسیان اززبانهای سریانی وعبری ولاتینی و یونانی نیز کتبی را به عربی و بعداً به‌فارسی نقل کرده‌اندکه اهمّ آنها «تعبیرالرّؤیا» اثر ارطامیدورس

---

۱ - برای شرح‌حال اونگاه کنید به‌مقالهٔ اینجانب در «فرهنگ ایران زمین» ۵: ۲۷۹-۲۹۷، و مقدمهٔ دکترمهدی محقق بر«وجوه قرآن» اثر حبیش (تهران، ۱۳۴۰).

Artémidore d' Ephèse است که حنین بن اسحاق ( متوفی در ۲۶۰) از یونانی به‌عربی برگردانیده واخیراً توسط توفیق فهد در دمشق نشرشده است.[1]

درکتب مختلف بخصوص عجائب نامه‌ها ، متون سیاست و اخلاق اشارات متعدد به خوابهای معروف و نام معبّران مشهور شده که تحقیق درین باب خود مطلبی دلچسب و شیرین و از موضوع بحث فعلی ما خارج است . ولی باید گفت که نام معبّران قدیم چون ابن‌سیرین و کرمانی و دانیال و مأمونی دراکثرمراجع دیده می‌شود واز آثارمنسوب به‌آنهامکرّر نام رفته‌است. ازجمله ابن‌النّدیم درالفهرست( تألیف‌سال ۳۷۷ ) از کتابهای ارطامیدورس، النّوم و الیقظة اثرفرفوریوس،الانذارات‌النّومیّة اثر ابوسلیمان منطقی ، کتاب ابراهیم بن بکوس ، وتعبیرالرّؤیاهای ابن‌سیرین و کرمانی و فیریانی و ابن قتیبه نام برده است.

حبیش‌‌تفلیسی‌هم درمقدّمهٔ «کامل‌التّعبیر»[2] نام عدّه‌ای ازین آثاررا بدین‌شرح می‌آورد: «... وبرنسق‌حروف معجم تأویل‌خوابها به‌پارسی واضح به‌هم جمع آوردم از کتابهای‌معبّرین که درعلم نفیس‌ومشهورومعروف‌بود: چون کتاب‌اصول‌دانیال‌حکیم و کتاب تقسیم جعفرصادق وکتاب‌جوامع محمّدبن‌سیرین و کتاب‌دستورابرهیم کرمانی‌و کتاب ارشاد جابرمغربی وکتاب تعبیر اسمعیل بن اشعث وکتاب‌کنزالرّؤیای مأمونی وکتاب تعبیرعبدوس وکتاب تعبیر جاحظ بن اسحق وکتاب حل الدّلائل فی‌المنامات وکتاب‌التعبیروکتاب‌ایضاح التّعبیر[ فخری وکتاب‌کافی‌الرّؤیا وکتاب تعبیرمعروف] طاموسی[3] وکتاب مقرمط الرّؤیا وکتاب تحفة الملوک وکتاب خالد اصفهانی‌وکتاب تقدمة التّعبیروکتاب حقائق الرّؤیاوکتاب وجیزمحمّد بن شاهونه][4]وکتاب‌متفرّق از

۱ - از انتشارات انستیتو فرانسوی دمشق (۱۹۶۴).

۲ - من معرفی این کتاب را جداگانه تحت عنوان« اندرفوائد لغوی کامل التعبیر» در «مجموعهٔ مقالات‌تحقیقی خاورشناسی‌اهداء به‌هانری ماسه» Mélanges d' Orientalisme ( تهران ، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲) نوشته‌ام. ( ص۱-۹)

۳ - چاپی : طاووس . ۴- چاپی: ساهونه

کلمات هر کس که درین علم تصنیف کرده‌اند] . پس اختیار کلام این جمع یاد کرده و نام این کتاب را کامل التّعبیر نهادیم . . . »[۱]

حاجی خلیفه هم در کشف الظّنون کتابهای الآثار الرایعة فی اسرار الواقعة ، ارجوزه التّعبیر ، اصول دانیال ، ارشاد جابر مغربی ، ایضاح التّعبیر ، البدء المنیر و شرح آن هر دو از حنبلی ، بیان التّعبیر عبدوس ، تحفة الملوک ، تعبیر ابن اشعث ، تعبیر ابن المقری ، تعبیر ابوسهل مسیحی ، تعبیر ارسطو ، تعبیر افلاطون ، تعبیر اقلیدس ، تعبیر بطلمیوس ، تعبیر جاحظ ، تعبیر جالینوس ، تعبیر سلطانی بفارسی ازقاضی اسماعیل بن نظام الملک ابرقوهی تألیف ۷۶۳ بنام شاه شجاع مظفری[۲] ، تعبیر قادری ، تعبیر مأمونی ، التّعبیر المنیف و التّأویل الشّریف اثر محمّد بن قطب الدین ازنیقی متوفی ۸۸۵ ، تعبیر نامج ابی طاهر ابراهیم بن یحیی بن غنام حنبلی متوفی ۶۹۳ ، تعبیر نامج فارسی منظوم اثر فتاحی نیشابوری - را بر می‌شمارد .

صاحب ذیل کشف الظنون یعنی اسماعیل پاشا نامهای تعبیر الرّؤیای ابی عبدالله حسین بن محمّد معروف به ابن المقری متوفی ۵۲۳ ، التعبیر المأمونی از ابی محمّد هارون بن عباس بغدادی متوفی ۵۷۲ و تعبیر المنامات شهاب الدین احمد بن سلامة قلیوبی شافعی متوفی در ۱۰۶۹ را الحاق کرده است .

آقای توفیق فهد هم درضمن مقاله‌ای به نام کتب مذکور در زیر اشاره کرده است : کتاب الجوامع ابن سیرین ( قاهره ۱۳۱۰ ق . ) ، منتخب الکلام فی تفسیر الاحلام منسوب به ابن سیرین ( که درحاشیهٔ تعطیر الانام چاپ شده ، بولاق ۱۳۰۲ ق.)[۳] ، تعطیر الانام فی تعبیر المنام تألیف عبدالغنی بن اسماعیل النّابلسی متوفی در ۱۱۴۴

---

۱ - منقول از نسخهٔ چلبی عبدالله بشمارهٔ ۲۲۶ مورخ ۷۷۲ که اوراق اول آن تازه‌نویس است . قسمتهای مندرج در [ ] منقول ازنسخهٔ چاپی سنگی مورخ ۱۲۸۴ ق . در تهران است . در نسخهٔ متعلق به دکتراصغرمهدوی ( قرن دهم ) قسمتی از اسامی افتاده و در نسخهٔ ۵۴۷۸ کتابخانهٔ ملی ترکیه که به احتمال آقای مجتبی مینوی ازقرن ششم یا اوائل قرن هفتم هجری است اساساً مقدمه ساقط شده است .

۲ - نسخ این کتاب در کتابخانه‌ها دیده می‌شود .

۳ - خلاصه‌ای از «منتخب» هم بعنوان « تعبیرالرویا » در بولاق به‌سال ۱۲۸۱ ق. طبع وچند بارهم درقاهره و لکنهو و بمبئی تجدیدچاپ‌شده است .

( چاپ قاهره ۱۲۷۵ ، بولاق ۱۲۹٤ ، قاهره ۱۳۰۲ ) ، الاشارات فی علم العبرات تألیف ابن ساهین ( متوفی ۸۷۳ ) ، القادری فی التّعبیر تألیف ابوسعید نصر بن یعقوب الدینوری در ۳۹۷ برای خلیفه القادر بالله ، دستور فی الرّؤیا اثر ابواسحق کرمانی که مؤلّف آن در عهد مهدی می‌زیست ، علة النّوم و الرّؤیا اثر یعقوب بن اسحاق کندی که به لاتینی ترجمه شده ، تعبیر الرّؤیا اثر ابن قتیبهٔ دینوری ، البشارة و النّظارة فی تعبیر الرّؤیا اثر ابوسعید بن عبدالملک بن عثمان خرکوشی واعظ متوفی در ٤۰۷ ، تعبیر الرّؤیا و المنظومة فی التعبیر هر دو تألیف ابوطاهر یحیی المقدّسی متوفی در ٦۷٤ ، الاشارة الی علم العبارة تألیف ابوعبدالله محمّد بن احمد بن عمر السّلمی که حدود ۸۰۰ می‌زیست[۱] .

این همه کتاب بخوبی حکایت از اهمیّت این علم نزد مسلمانان دارد. بسیاری ازین کتب برای امیران و پادشاهان نوشته شده است ، چون تعبیری که ابوسهل مسیحی برای مأمون بن محمّد خوارزمشاه نوشت یا کامل التّعبیر که حبیش آن را بنام عزالدّین ابوالفتح قزل ارسلان از سلجوقیان اناطولی بپرداخت و جز انیها .

نیز معلوم می شود که چه مقدار کتاب درین علم در میان اقوام مسلمان رواج داشت و این فنّ به چه پایه از اعتبار بود ، و طبعاً بدان می‌ارزد که یکی از متنهای قدیمی خواب گزاری به فارسی در دسترس محققان قرار گیرد.

* * *

۱ - برای تفصیل این مطلب نگاه کنید به Les songes et leur interprétation selon Islam بقلم توفیق فهد در کتاب Les songs et leur interprétation (چاپ پاریس ، ۱۹۵۹) که جلد دوم از دورهٔ کتابهائی است که تحت عنوان Sources Orientales انتشار یافته است ( ص ۱۲۷-۱۵۸) . نیز در همین کتاب دو مقالهٔ قابل ذکر و مورد استفاده در باب تعبیر خواب و مربوط به ایران هست: یکی بقلم دکتر محمد مکری تحت عنوان Les songes et leur interprétation chez les Ahl-e-Haqq du Kurdistan iranien ( ص ۱۹۱ - ۲۰۵ ) و دیگری بقلم Eva Meyerovitch تحت عنوان Les songs et leur interprétation ehez les Persans ( ص ۱۷۵-۱۸۸).

## کتاب حاضر

موجب تأسف است بعلت آنکه یگانه نسخه‌ای[۱] که از این متن قدیمی در دسترس ما قرار گرفته به علّت نقص و به مناسبت آنکه مصراع «اوّل و آخر این کهنه کتاب افتاده است» را مصداقی کامل وحقیقی است نام کتاب ومترجم آن‌را نمی‌دانیم واطلاعاتی هم که از متن موجود به‌دست می‌آید بسیار ناقص وناچیز ست.

این نسخه ظاهراً از نیمهٔ اول قرن هفتم و باحتمالی از آن سالهای آخر قرن ششم هجری و بقطع ۲۲/٤×۱۵ سانتی‌مترست . بر روی هر صفحه از آن هفده سطر کتابت شده‌است. خطّ آن نسخ خوش وعدهٔ اوراق موجود آن ۱۷۹ برگ و کاغذ آن نخودی رنگ کلفت و رنگ سیاهی (مرکب) آن‌گاه قهوه‌ای وگاه تریاکی رنگ است . بجز افتادگی قسمتی از متن (که همه‌جا اشاره‌شده) ،عده‌ای از اوراق موجود پوسیده و پاره و سائیده شده است. کتابت نسخه از دو ( و حتّی سه ) کاتب است( ازهرسه بطور نمونه عکس برداری وچاپ‌شد )، واز برگ ۱۳۲ ببعد خطّ کاتب دوم ( وشایدسوم )شروع می‌شود . عناوین نسخه‌باقرمزی نوشته‌شده‌است، مگر دراوراق ۱و۲و۳و۹تا۱۲.

باهمه تجسّسی که درمراجع مهم کتابشناسی یعنی الفهرست ابن ندیم و کشف‌ـ الظنون‌شد و نیز تحقیق درمطالب ومضامین کتاب نام کتاب ومؤلف‌را نمی‌توان‌شناخت. منتهاازمتن چند نکته به‌دست می‌آید که تا حدّی وسیلهٔ شناسائی کتاب تواند بود.

درصفحهٔ ۱۱ آمده است: « باب کتاب دانیال پیغمبرعلیه السّلام . این کتاب دانیال‌حکیم است اندرعلم‌خواب » ،ودرصفحهٔ ۳۷ که دنبالهٔ همین کتاب دانیال است ذیل عنوان« باب اندرخواب مهدی» چنین می‌آید:

« خلیل اصفهانی گویدمترجم این کتاب ازسریانی به‌تازی که مهدی خلیفهٔ بغداد خوابی دید و فراموش کرد . چند روز شد غمگین بنشست . وزیرخویش را گفت خوابی دیدم وفراموش کرد[م] . اگرمردی‌را با دست توانی آوردن که این خواب مرا تا دست آورد اگر به فال بود دیگر نیک کرده باشی ، مگر

۱ ـ این نسخه متعلق است به دوست دانشمند دکتر مهدی بیانی که به لطف تمام آن را دراختیارنگارنده گذاشت و اجازت انتشار آن را فرمود.

این غم ازدل‌من برود. وزیر گفت‌یا امیرالمؤمنین **خلیل‌اصفهانی**خداوند**ترجمهٔ کتاب دانیال** تواند و اگرکسی بر پشت زمین هست که این تواند دانست، نیست مگراو . . . »

بالاخره درصفحهٔ ٦٢ آمده‌است :

« ... سپری شد خطبهٔ **نامهٔ دانیال حکیم** و آنچ شرط کردم که یادکنم اندر شناختن ... اکنون یادکنم **کتاب پسرسیرین** وآنچ او پیداکردست اندرین‌معنی اگر ایزد تعالی خواهد . . . »

میان ورق 26 و27 ظاهراً افتادگی وجود دارد وچون درابتدای مطالب صفحات بعد مکرراً می‌آیدکه « **کرمانی** گفت » ودر صفحهٔ ٦٢ پس ازنقل‌حکایتی به‌روایت از **کرمانی** آمده است که : « شناخته تر شدم اندر همه جهان از آفتاب اندرین علم و هیچ چیز **اندرین نامه** نگفتم که چند بار نیازمودم » توان گفت که این قسمت اخیر ترجمه و مأخوذ از**کتاب کرمانی** است .

مؤلّف درین کتاب چندجا ازخود سخن‌می گوید وموارد عبارت‌است از:« ومن میگویم » (ص۹) ، « وشنیدم که . . . » (ص ١٦) ، « . . . لیکن نخواستم که ازین کتاب بیفگنم چی معروف است . کتاب دانیال برهمین قیاس جمله فرونهادم . . . » (ص۳۳) ، « . . . ومن پیداکنم‌گفتار دانیال اندر علم فراست » (ص ٤١) ، « و شنیدم...» (ص٤١) ،« اگرمن‌تمامت‌آن‌کتاب‌یادکردمی‌این‌کتاب‌درازگشتی» (ص٤١) ، « سپری شد خطبهٔ نامهٔ دانیال حکیم ... اکنون یادکنم کتاب پسرسیرین ... »(ص٤٥)

ازنقل‌مطالب‌بالاوتوجه به‌متن‌کتاب که‌مؤلف‌بطورممزوج‌ازآراء وعقایددانیال‌و ابن‌سیرین وکرمانی و سعید بن‌المسیّب‌نقل‌می کند سه نکته به دست‌آید .

یکی آنکه‌نسخهٔ‌حاضر کتابی‌است اصولاً ترجمه شده ومبتنی بر کتابهای‌تألیف **دانیال و ابن‌سیرین و کرمانی** که درکتب نامشان در ردیف اوّل این فن برده می‌شود .

در قسمت الفبائی کتاب ترتیب مطالب براساس لغات عربی‌است وهمین نکته خودگواه‌است برآنکه مترجم یکی ازمتون عربی‌را اساس کاردرترجمه به زبان فارسی قرار داده بوده است .

ثانیاً مترجم **کتاب دانیال** به تازی **خلیل‌اصفهانی** است‌که در عهد **مهدی خلیفه** (۱۵۸ هجری) می‌زیسته وکتاب‌دانیال‌را از **سریانی به‌عربی** برگردانیده بوده‌است.

سه دیگرآنکه مؤلف بجزترجمهٔ کتب دانیال‌و پسرسیرین که‌آن‌دو را بصورت مستقل درآغازکتاب خود آورده است در قسمت الفبائی علی الظاهر نظرات و افکار معبّران دیگر را درمتنی‌که مورد استفادهٔ او بوده است داخل کرده است.

و نتیجهٔ آمیخته به ابهام اینکه آیا این همان‌کتاب «متفرّق» نیست‌که حبیش تفلیسی‌درکتاب خود ازآن نام برده است ؟

مؤلّف‌درقسمت اوّل کتاب‌قصّه‌ای ازخواب معروف‌ومنسوب به‌بخت‌نصرنقل می‌کندکه با مختصر اختلاف درکتاب اسکندرنامه ( چاپ نگارنده ، تهران، ۱۳۴۳) نیزآمده وبه‌اسکندر نسبت‌داده شده است وچون حکیم ارسطوآن خواب‌را ازاسکندر می‌شنودمی‌گوید: «شاهادل‌خوش‌داردکه این‌خواب‌بخت‌نصردیده‌بودو**دانیال**علیه‌السلم آن را تعبیرکرد ومن بنده‌آن **دفترتعبیر** با خود دارم ودرآنجا نبشته بود.»

## فوائد لغوی‌وزبانی

بهترین‌فایدتی‌که ازین‌متن‌قدیمی برمی‌گیریم‌شناختن‌عدّه‌ای‌ازلغات‌واصطلاحات مهجور ونحوهٔ استعمال افعال وکلمات نادری‌است‌که فهرست الفبائی‌آنها تدوین‌ودر جدول‌انتهای‌کتاب به‌طبع‌رسیده. اینجا برای‌آنکه بطورکلّی‌این‌نوع لغات‌را بشناسیم به معرّفی اجمالی می‌پردازیم .

یک دسته لغاتی است چون افروشه ، ویش ، گوش سنبه ، سنجالو ، مالوبره ، دوکارده ، لنبه ، سلافن ، فرج ، تول ، جزده ، اسفهرود ، فرستون ، استونه ، کوذبان که درمتون دیگرمن‌ندیده‌ام و بعضی از آنها به‌ندرت درکتب لغت توضیح شده است .

دستهٔ دیگر لغاتی است که تغییرات شکلی‌وصوتی درحروف آنها دیده می‌شود ؛ مانند اوام ، اوشان، باشگونه ، بیران ، پافتاوه ، پیلسوفان ( فیلسوفان ) ، دست ابرنجن ، شنبد[1] (شنبه) ، کستی (کشتی) ، گرچ (گچ) ، هنبان ، دشنگی (تشنگی) ، شفتالوا[2] ( شفتالو ، شفتالود ) ، دریاب (دریا ) .

بطورکلی تبدیل حروف دراین کتاب متعدد و وجوه اشهرآن عبارت‌است از :

تبدیل واو به با : بیران ، بیرانه ، نابدنانها ، نانبا ، نبیسد .

تبدیل باء به واو : پاورنجن ، خیاروارنگ ، دست‌آورنجن ، گرماوه ، وا ، یاود

تبدیل تاء به دال : دشنگی

تبدیل هاء به دال : شنبذ

تبدیل نون به میم : همباز

تبدیل الف به هاء : هنباز ، هنبان

یک مورددرین‌متن « یام » (ص۵۲) استعمال‌شده واگرچه مطلقاً تکرارنشده‌است حدسی‌زده‌ام که‌ظاهراً لهجه‌ای‌وصورتی از « یاهم » است ودرتعلیقات (ص۴۲۸) شاهدی برآن از « تاریخ قم » نقل کردم . بعدکه به‌عجائب‌المخلوقات‌طوسی نگریستم ( نسخهٔ مورخ ۸۸٤ آن متعلّق به دکتراصغر مهدوی ) مواردی پیدا کردم که همین استعمال را مکرّر دارد ازجمله : « گفت‌زنان بیشتر یام مردان » ( ص۲۹۹) .

افعال « هاگرفت » ( ۱۰٦ ، ۲۷٤ ) بودیت ، بودیتیان ، نگفتیدیت (ص٤۷) ازاستعمالات مخصوص قرون پنجم‌وششم نیز دراین کتاب به‌کاررفته .

---

۱ - در بحرالفوائدچاپ دانش‌پژوه ( تهران، ۱۳٤۵ ) نیزاستعمال شده‌است(ص٤۰۳) .

۲ - در تأویل این نوع استعمال بمنظور درست تلفظ کردن حرف آخر گفته‌اند که تقلیدی از عربی است مانند قراءت قالوا و جز آن .

این نوع استعمال در عجائب‌المخلوقات طوسی به کثرت دیده می‌شود مانند : دمروا ، زیلوا ، رفوا ، زانوا .

درکتاب « دستور دبیری » چاپ عدنان ارزی ( انقره ، ۱۹٦۲ ) عبارتی‌بدین شرح آمده است : « وازآن کلمه یکی آن است کی گلو و ابرو در پارسی بی‌الف نویسند و درتازی هرچ واو ازوگسسته باشد چون نصروا به الف نویسند» .

ترجمه‌کنی درنام اشخاص، مانندپسرفضا و پسرعبّاس و پسرسیرین بجای ابن فضا وابن‌عباس وابن‌سیرین ازموارد نادر ترجمهٔ اعلام اشخاص در زبان فارسی است که مکرراً درین متن استعمال شده.

به‌کاررفتن بیوفتد (ص٤)،هاموار( هموار، ۳۸ )،باستاد(٥٦)، بیستد(۱۰۵) ، بیستاد (۱۳۱) ، جورب (جوراب) ، سرون (سرو،۱٥۹) ، برسته ( برشته ، ۱۰۷ )، چرکن ( =چرکین ، ۱۰۲، ۳۲۰ ) هم ازموارد و وجوه کهنهٔ استعمال کلمات درین کتاب است.

موارد واستعمال « باز » و « با » و « را » به سبکی که درمتن دیده می‌شودوسیلهٔ شناخت ودلالت تامّ برقدمت متن‌است، ازجمله درموارد زیر :

- « بازتن شود. . . اورا بازجای‌فرستد » (ص٤)، « بازجای. . . بازهشتن »(٥)، « و مثلهای حکمت بازآن متّفق و باز آن اصلها خواند . . .بازدان . . . به یک بار باز نخواند »( ص۲۱) .

- « . . . وخدای تعالی‌آن دانش را از توبازستاند. . . » (١٦)، « . . . وزمینی‌را که بروسبزی‌را چیرگی بود » .

- « با دست توانی‌آوردن » (۳۷)،« ونرمی باگوشه نهاده » (٥٦) .

## خصائص رسم الخطّی ولهجه‌ای درنسخه

۱) استعمال تشدید درالفاظ فارسی : خرّمی[1] (ص۹)، زرّ ( ۳۱، ۱۱٦، ۱٥۸)، کرّی(۸۸)،آجرّ (۹۱، ۹۲)، ترّ (۹۲، ۱۰۸، ۱٥٥)، ترّه (۹۷، ۱۲۱)، پرّ (۳۹، ۱۰٦)، ببرّید ( ۱۱۳، ١٦۰)، گرّی(۱۲۷)، بچّگان (۱٥۷) .

۲) ضبط کلمات براساس تلفظ کاتب: چُنان ( موارد متعدد ) ، سُپری(۳۰۸)، بُدرید (۳۱۸، ۳۳۷)، دُریده (۳۱۹)،جَوان ( ۳٤۲ـ به‌فتح،درحالی که در نسخ قدیم

---

۱ ـ البته دربعض موارد هم بدون تشدید و نیز بصورت « خورمی » (۳٥٥) استعمال شده است .

به ضمّ دیده می‌شود )، چـِشم ( ۳۸ ، به‌فتح )، بـُدانستن (۳٦)، بـُرادر (۵۵)، نـُمایدو نـُمودن (٦۰) .

۳ ) استعمال یای کوچک به‌شکل همزه روی یاهای آخر کلمات مانندانگشتریء (۱۷۸)، روزیء (۱۳٤) وصدها کلمهٔ دیگر ازین قبیل که درمتن به‌زودی می‌توان یافت (به کثرت)، ومخصوصاًدقت بسیار به کار رفته‌است که به‌همان‌شکل مذکور در نسخه به‌چاپ برسد تا خصائص این نسخهٔ قدیم محفوظ بماند . نیز بعضی ازموارد روی « ی » دو نقطه گذاشته‌است که تقلیدآن درچاپ ممکن‌نشد .

٤ ) اختصاصات دیگر: ازنجا (۱۳۳،۱٦٤) ، ولک (ولیک ، ۲۲۹،۲۳۹ )، رهاء ( رهائی ، ۲٤۱ ) ، شنواء ( شنوائی ۲۵۱ ) ، هرچ ( هرچه ) ،ک (کی ) ،کی (که) ، چی ( چه ) ، مسئلهٔ و نظایرش(که بصورت مسئله‌ای و... چاپ شد ) .

۵ ) جدا نوشتن کلمات مرکّب مثل هم چون ، راه‌گذر، هم‌چنان ، نیم روز ، راست‌گو، پای‌دار که درچاپ عیناً رعایت شد ،یعنی جدا نوشته‌شد تا شیوهٔ خطّ نسخه درست‌نموده شود.

باری، ازمیان‌رسم خطّ کاتب آن دسته که واجد اصالت سبک بود و صدمتی به خواندن متن وارد نمی‌کرد باقی گذاشته‌شد. امّادسته‌ای که ازآنها نکته‌ای خاصّ‌و تازه حاصل‌نمی‌شد بصورت مرسوم‌کنونی به‌چاپ رسید، مانندآنکه‌بای اضافه‌از کلمات جدا و بای تأکید افعال به فعل چسبانبده و « می » استمراری بصورت مستقل از فعل نوشته شد .

ناگفته نماند که بعض فوائد و اطلاعات مربوط به تمدّن قدیم نیز درین کتاب خفته‌است،مانندآنکه حمّامهای‌قدیم سه‌مخزن‌داشته (۱٤۸)، مکه را قائمه(راهنمائی) بوده‌است(۳۳۲) . یاآنکه برما معلوم می‌داردکه دوات ومسواك (۳۵۷،۳۵۸)را ازچه جنسی می‌ساخته‌اندواین‌نکات هریک برای تحقیق‌درتمدن اسلامی‌واجداهمیّت‌است .

* * *

یگانه نسخهٔ عزیز و قدیم امّا بی‌آغاز و انجام این کتاب ارجمند متعلّق است به دوست گرامی و دانشمند **دکتر مهدی بیانی**، و من بنده سپاسگزار لطف و رهین منّت اویم که آن را از چند سال پیش در اختیارم گذاشت و نشر کتاب را از رهگذر ادب پروری اجازت فرمود و در همان ایّام توفیق رفیق شد که آن را به اجمال طیّ مقالتی در «نسخه‌های خطی» (نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی، دفتر دوم، تهران، ۱۳۴۱) معرّفی کردم.

این مقدّمه را به نام دوستان بزرگوار **استاد مجتبی مینوی** و **محمّد تقی دانش** و **دکتر عباس زریاب خوئی** به پایان می‌آورم که در حلّ مشکلات متن به آنها متوسّل شده و بمانند همیشه محبّت و همراهی دیده‌ام. سپاسگزارم.

تهران، بیست و هفتم آذرماه ۱۳۴٦ **ایرج افشار**

بحمد



خبر داده اند از پیغمبر علیه السلم که چون کسی اندر خواب بد ببیند گفتی
نیک دیدی و روزی پیغامبر علیه السلم مردم را همی پرسید که هیچ کس از شما
خواب دیده است زمل الجهنی بپای خاست و گفت من دیده ام یا رسول الله
گفت نیک دیدی و نیک بینی و ان بدی دور کردی نیکی مال و بدی دشمنان را
روایت کرده اند از پیغمبر علیه السلم که اندر گزارش خواب استفتاح بلفظ
نیک باید کردن و دانشمندان گفته اند چون کسی از نیکان شما خوابی بیند
اول گوید چشم تو ببیند بلا اندر راه خدای و فرو کرده باد از جراحتها و گوینده بلا
از بیم خدای عز و جل گفت سه علمی نیست مگر سه علم یکی قران دوم تفکر سیم
خواب **باب اندر ابتدا کردن خدای تعالی علم خواب اول کرا داد**
دانیال گفت کسی که خدای عز و جل او را بیش از همه علم خواب داد ذو القرنین بوده
و ابن سیرین گفت نخست کسی که اندر علم خواب نگرش کرد پادشاهی از پادشاهان
عجم او را سیفا رکفشدت و او ضحاک بود تفسیر خواب نیک کردی و با دیگران
آزمایش کردی و دیگری گفت از عالمان که بیننده تر اندر علم
ابرهیم خلیل بود علیه السلم که خدای عز و جل او را بیاموخت از آن صحیفها
که بوی فرستاد و از آن بود که دانست تفسیر اینک اندر خواب دید با پسر را قربان
همی کرد و اصمعی گفت از پس پیغمبر علیه السلم بیش از چهار کس گفتند و
بدان کار کردند یکی ابو بکر صدیق رضی الله عنه و دیگر سعید بن المسیب

سد دیگر محمد بن سیرین و چهارم بسر قضا ۵ و بعضی بیشتر از بسر قضا بود ۵
و گفتند دانشمندان که از خواب بد بباید گریخت ۵ چنانک مردی بیند که
دندان از وی بکشند برود و دندان برکند تا تفسیر آن خواب از وی بگردد ۵

## باب اندر خواب دیدن شب و روز و آنچ گزیده است بدین روزگار

از پیغمبر علیه السلم روایت چنانست که خواب نیم روز راست بود ۵ و اول
شب دروغ گردد و گفت که خواب میانه شب راست بود و بود که دروغ باشد ۵
و لکن که خواب اول شب نه دوست دارم از جهت آنک اندر تنها کار دیو ۵ و هم
چنین خواب نیم شب دوست ندارم از بهر وسوسه دیو ۵ و من راست
ترین خوابی است که با مداد بیند ۵ و گفت خوابی که اول شب بیند دیر
درست گردد ۵ خواب نیم شب چهل سال درست گردد از بهر آنک یوسف
علیه السلم از خوابی که دیده بود نیم شب دید و از پس چهل سال درست گشته ۵
و گویند که نیم روز دیده از پس بیست سال درست گشت ۵ و گویند که خواب
اندر نیم روز درست گردد یا بده ماه ۵ بعضی از اصول ملت از علم تفسیر
خواب نیم روز ... درست باشد ۵ و برخی گفتند که خواب که در اول شب بینند
تا بیست سال گوش باید داشت که درست گردد ۵ خوابی که در شب بینند و چهار یکی
از شب مانده باشد خواب را وقت ما که درست شود ۵ و هرچ بروز نزدیک تر
درست گشتن آن زود بود ۵ و برخی میگویند که روز خواب بینند و هم چنان



درست

بازدادی واختلاف بیان او ودیگر چیزها بسته از بیان راست بدین آیتی بیذ پیش‌تر

که دیو اندر دل کار کردیانه

## باب اندر علم تعبیر دانستن

بدانک بدانستن تعبیر اندر علم خواب از سه وجه باید که خالی باشد

از بهر آنک خواب بیان تمام کرده بعد از اصل نگاه داشتن است ودوم

اختلافش وقوت وضعفش اندر نیک وبد تا سنگ تعبیر بداند تعبیر

اصلها اندر سبکی وگرانی آنچ بیش آید از مسئلها پس اگر برخی از آنها

مسئلها دلیل بر نیکی کنند وبرخی بر بدی مرد واصل باخویشتن بر سنجد انا

آنکه تر است بسنگی‌تر اندر تاویل اختیار کند وحکم بر آن داند

## باب اندر دوم وسوم اندر اصل وتصنیف خواب

گفت دوم اصلها باید که بر دست تا تعبیر درست کرده بر گوهر اصلی

وقوت وضعف او وهیچ از آن خوابها نبود که دین نماید واندیشه

در [illegible] چیزهای بدین مانند از آن بیفکند تا مر ورا درست کرده که آن

[illegible] است وسوم تعبیر بر بسیت بجایگاه او وپیوستن

[illegible] تا درست وصافی کردانی واین تعبیر علمی است اندر تاویل

خواب ناچار بکار باید وشمار فرایض وحکم شریعت تازی وغریب الحدیث

وآنچ بدین ماند [illegible] بدین حدیث بکار آید از بهر آنکه [illegible] نامها

بدو شناسی وتفسیر قرآن وآنچ بدین ماند [illegible] الحکمت [illegible]

و میلهانی حلال و حرام و نازو روزی شستن و آنچ بدین ماند از
علمها تا بر وی قیاس کند و کار خویش از میان بر آورد

## باب اصلها خواب و گزارش او

گفت اینک اندر دست دادی از اصلها که تفسیر او کرده است سخت باید
داشت از آنک خلاف خواب تا همی گوید تا تو از آن اصل فرود آرد
پس اگر خداوند خواب نزد تو راست گوی بود و ثقت است ار خوابی
به گونه تفسیر بر دو من یکی را از این جداگانه و از بهر این تاویل به مردم
بر شبیه ماند و مختلف کرد پس اگر تو از آن جایگاهی که دیدی
وی بود اندر علم او نیست از بهر آنک اندر مثلها بسیار گویند
خا نبینی که بگونه دیگر گردد

## باب اندر تقدیر مایه مردم

گفت اندر میلها خواب چنانست که درخت مردی بود و کوه و
دیوار و مرغ درنده و شیر و چوب و آنچ بدین ماند جمله مرد بود

## باب اندر گوهرهای خواسته

گفت اندر خواب ... خواسته
بود و زر و نگین و شیر و نجد و شیم و کاه و جو و خرما جمله خواسته بود
و آنچ بدین ماند پس این فرق نگاه داد که اول تفسیر بدوم داشته
آید و دوم بسیم و اگر نه چنین بودی نشایستی دانستن وی تاویل
تاویل هیچ خواب

## باب اندر تاویل درختان

بوذ ● اگر بیند که کشتی بر راهی یا بر جایگاهی افتاده بوذ آن ● عالی بوذ که جایگاهی مجهول ضایع کرده اگر بیند که اندر میان خانه بوذ آراسته آن جایگاه عالی بوذ اندر بناء و کرامت ●

باب رؤیة البرطانة

اندر دیذن خرچنگ ● خرچنگ مردی بوذ که رفتن او دشوار ● بوذ و همت او بلند و اما اندر کار عسیر ● و اندر تن عیب عظیم بوذ اگر بیند که خرچنگ یافت او بنکی بیاوذ و بر مرد کی چنین که یاذ کردیم بیرون شوذ ● اگر بیند که از گوشت خرچنگ همی خورد او خواسته و بنکی بیاوذ از جایگاه دور ● و هر کار که خرچنگ اندروی بوذ بر خداوندش دراز کرده و سیافتنش دیر بوذ خرچنگ بسته جانوراست چون مار و جینها دیگر ازین ● قیاس ● و دشنی هر یکی بر حسب سلاح او بوذ و قوتش ●●

باب رؤیة البیجاك

اندر دیذن سیمرن ● اگر کسی بیند که بسه ویذ از کسی شکایت کند ● اگر بیند که مرو داهیان باز لاوح بوذ او ذاهد که از کسی شکایت کند ... ● باب

رؤیة البستم اندر دیذن زهر ● اگر کسی بیند که از او

زهر داذندی وان زهر مر ورا بکشتی از سببی نیکی یابد ●
واکر وی [illegible] اورا از ان سبب غمی واندوهی رسد ● ● ● ●

## باب فی رویة السهم

اندر دیدن تیر ● تیر مردی بوذ و اکر بیند که تیرش ●
شکست بسوش بمیرذ ● اکر بیند که تیر اندر جعبه با شکوه نهاذ
یارانش [illegible] برکردند ● ● ● ● ● ● ● ● ● ● ● ●

# کتاب الشین

## باب فی رویة الشمس

اندر دیدن افتاب ● دانیال کفت افتاب خلوت زمین است ●
اکر کسی بیند که افتاب [illegible] کوید اورا بزرکی رسد از قبل ●
خلیفه ● اکر بیند که افتاب [illegible] شذ [illegible] بوذ که اندر اذشاه
بزرک آید اکر بیند که افتاب را [illegible] پوشیذ دلک راغ عظیم ●
[illegible] ● [illegible] کفت اکر کسی دو افتاب بیند که [illegible] ●
[illegible] ●
[illegible] ●
[illegible] کفت اکر کسی افتاب را اندر [illegible] ●

عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون  مرد نادان لال و کر بوذ

## باب رؤیة القلم

اندر دیدن قلم کی ابن عالمان کفت کی قلم مردی بزرکمایه بوذ  اکر بیند کی همی نوشت
قلم بکیرد کها اورا اندر جهان بزرکی بوذ یا چیزی یابد کی هیچ کس از خاندان او
نیافته باشد و نه از ماندکان او  ابن سیرین کفت اکر کسی بیند کی قلمی اندر دست
نهاذ زنش آبستن کرده بوذ بفرزند نرینه  اکر بیند کی قلم اندر دوات همی کرد اورا
پسری آید  اکر بیند کی قلمی یافت علمی یابد  اکر بیند کی بر زمین نبشت یا علم
کی یافته بوذ از معنی بوذ کی نویسد یعنی کی اکر شعر نوشت علم شعر یابد و اکر چیزی
دیکر همچنین  اکر دو بیند کی دو قلم چند یافت او را چند پسر آید و بعضی کی بسیاری
قلم بسیاری برهمان باشد

## باب رؤیة القرآن وقرائته

اندر دیدن قرآن و خواندن آن  دانیال کفت اکر مردی بیند
کی قرآن سراسر بخواند اورا عمر سپری شده است  اکر بیند کی همی قرآن خواند او را
نیمی عمر کذشت  ابن سیرین کفت اکر کسی بیند کی قرآن همی خواند اکر مردی باشد
کی دست در قرآن زده است و بدان کار می کند  اکر بیند کی آیت قرآن یاد آیت رحمه
سنه بوذی مانا می از نامهای خدای عز و جل همچنین دست بقرآن زده است
اکر بیند کی از مصحف قرآن خواند چندانش علم بوذ

## باب رؤیة التفسیر

اندر دیدن تفسیر  تفسیر و شرح بدان کی کتاب خدای عز را زوت

باب اندر تاویل الاثر از و قوی تراشت

رؤیه قوس قزح اندر دیدن قوس قزح اگر بیند کی سبز بود فراخی نعمتها بود
اندر شهرها اگر زرد بود بیماری باشد اگر سرخ بود باغها را بار نیک بود و
کی خون ریختن باشد اگر با او درازی بود اندران بسیار باره ولکن تنگی بود

## باب رؤیة القمر

اندر دیدن ماه دانیال گفت ماه وزیر ملک باشد و ستارگان دیگر مهتران او
بر اگر بیند کی ار ماه را بپوشد غم سخت باشد کی بوزیر ملک رسد اگر بیند
کی ماه با وی سخن گفت بزرگی از قبل وزیر یابد ابن سیرین گفت اگر کسی بیند کی ماه
و آفتاب را بیافت پادشاهی و بزرگی عظیم یابد از قبل خلیفه یا وزیر او اگر کسی
بیند کی ماه در خانه اوست پادشاهی و بزرگی یابد اگر ماه را در کسوف بیند
و ستارگان گرد وی بودند پراکنده شده وزیر آن زمین هلاک شود و مردم او
پراکنده گردند اگر بیند کی ماه اندر آمد بخت از سلطان بزرگی بود و پادشاهی اگر
بیند کی ماه بگرفت بر زمینی پادشاه آن زمین از حال خویش بگردد یا بدین زمین
سختی اندر آید اگر دو ماه را عظیم روشن بیند و گرد هر یکی ستارگان
روشن و یکی نزدیک از دیگر همی رود آن دو پادشاه باشند کی آهنگ یکدیگر
دارند و میان ایشان جنگ افتد ظفر کی را بود کی روشن‌تر بیند اگر از آن
دو یکی کوچک باشد و یکی بزرگ و بزرگ سوخته شود کوچک ظفره سوی لکر

[ بسم‌الله الرحمن الرحیم ]

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

ترا برگزید وتفسیرحدیثها بیاموخت یعنی تفسیرخواب .

پس **یوسف** مراورا شکر کرد و گفت: «ربّ قد اتیتنی من‌الملك وعلّمتنی من تأویل الاحادیث»[1]، گفت یا ربّ پادشاهی دادی وتفسیرخواب بیاموختی.

وجایگاهی دیگر می‌فرماید : «وما کان لبشراَن‌یکلّمه الله اِلاوحیاً اومن وراء حجاب»[2]، گفت هیچ کس را نیست‌که خدای عزّوجل با وی سخن‌گوید مگر به وحی یا ازپس حجابی، وبه وحی‌آن خواست‌که اندرخواب با وی سخن‌گوید .

وجایگاهی دیگرمی‌گوید : «و ما جعلنا الرّؤیا الّتی‌اریناك اِلافتنة للنّاس»[3]، گفت‌آن خواب‌که ترا نمودیم نکردیمش مگرفتنهٔ مردم، واین‌آن شب بودکه پیغمبررا علیه السّلم به بیت **المقدس** بردند وازآنجا به‌آسمان . دیدآنچ دید. پس کافران اورا دروغ زن‌کردند.

---

۱- یوسف / ۱۰۱ ۲- الشوری /۵۱ ۳ - الاسراء / ۶۰

## باب

## اندرخبرها که از پیغمبر آمده است

گفتند یا رسول الله مژده‌آوران کدامند؟

گفت پیغامبری که بردارد ومژده‌آوران بمانند.

گفتندآن مژده‌آوران کدامند و کیانند؟

گفت آن خواب نیک است که مؤمن بیند یا ازبهراو کسی را نمایند، وگفت هیچ کس نیست ازشما که اندرخواب چیزی بیند یا ازبهراو کسی‌بیند الّا ک این‌بدوخواهد رسیدن ازنیک وبد.

پیغمبرعلیه السّلم چون ازنماز بامداد فارغ شدی مردم را گفتی هرکه خوابی دیدست بگویند. ایشان همی‌گفتندی و پیغامبرعلیه السّلم تفسیرهمی‌کردی و گفتی هر آن‌کسی که به‌خوابی نیک نگرود به خدای [ 1a ] و پیغمبرش نگرویده باشد. و مردی ازیاران مردی‌که برطهارت خفته بود ازنیکان وخواب نیک بیند دوست‌تردارم ازآنک هزاردیناربه صدقه‌دهم، ازبهرآنک مژده بود.

وگویند که پیغمبرعلیه السّلم اندرسفری بود. سه روز اورا هیچ کس ازهیچ خواب نپرسید. پیغمبر گفت چرا ازمن خواب نمی‌پرسید؟ گفتند ای پیغمبرخدا ماهیچ خواب ندیدم[1]. پیغمبر گفت خواب نیک چون ببینید وناخنان شماهمه چرک گرفته و درازشده!

وخوابها بسیارست که خدای تعالی پیغمبررا تعبیرآن فرموده‌است.

## باب

## اندردرست شدن خواب وخطا گشتنش

پرسیدند **امیرالمؤمنین علی** را، رضی‌الله‌عنه، که چرا خواب وقتی درست گردد و

---

۱ـــ کذا دراصل، ظ: ندیدیم.

وقتی نگردد؟ او گفت از پیغمبر شنیدم علیه‌السّلم گفت که چون بنده بخسبد جان او بر آسمان برند. اگر کسی پیش از آن که جان او برآسمان و برعرش برند بیدارشود خواب او نادرست بود، و هرکس که از پس آن بیدارشود که جانش به‌عرش رسیده بود هرخواب که بیند راست گردد. و این آیت دلیل است برآنک گوید چون مردم بخسبند جان او ازتن بشود: «الله یتوفّی الانفس حین موتها والّتی لم تمت فی منامها.»[1]

و پیغمبر علیه السّلم گفت که چون آخر الزّمان [1 b] بود مؤمن را خواب کمتر گردد، و درست‌تر خوابی آن بود که گفتار وی درست بود.

## باب

### اندر پدید کردن و به‌کارداشتن گفتار پیغمبران اندر خواب

**دانیال** علیه‌السّلم گفت که خدای عزّوجل صد بیست چهارهزار پیغمبر بفرستاد. همگان تعبیر خواب کردند.

و **خداوندکتاب** [گوید] دلیل برین که یاد کردیم این است که خدای تعالی اندر قصّهٔ **ابرهیم** علیه السّلم می‌گوید: «یا بنیّ انّی اری فی المنام انّی اذبحک فانظر ماذاتری»[2]، و اندرقصّهٔ **یوسف** گفت: «انّی رایت احدعشر کوکباً والشّمس و القمر رایتهم لی ساجدین.»[3]

## باب

### اندرپدید کردن خواب ازپیغمبری به چند جزوست

خلاف است اندرمیان عالمان اندرجزوهای خواب.

برخی گویند که پیغمبر علیه السّلم گفت که خواب جزوی است از پیغمبری از هفتاد جزؤ،

و برخی گفتند جزؤی است ازچهل‌وشش جزؤ،

۱ — الزمر/۴۲ ۲ — الصافات/۱۰۲ ۳ — یوسف/۴

و برخی گفتند جزؤی است ازبیست وچهارجزؤ،

**پسرسیرین** گفت اگرخواب جزوی بودی ازهمه چیزی که برروی زمین است پیغامبری بودی .

و لکن پیغمبرعلیه‌السّلم گفت خواب سه جزواست: جزوی مژده بود ازخدای تعالی مؤمن را به رستگاری، ودیگرآن بود که دیومؤمن را ترساند ، وسه دیگر اضغاث احلام گویند.

و دیگر گفت که خواب ازنمایش فریشته است[2a] واز نمایش دیو، وهرچه‌از نمایش دیو بود خدای را بخوانید تا بدی ازشما بازدارد ، وهرچ ارنمایش فریشته بود خدای را سپاس دارید وشکر کنید.

و **پسرعبّاس** گوید اندرتفسیراین‌آیت: « الله یتوفّی الانفس‌حین موتها والّتی لم تمت فی منامها »[1] ، گفت هرنیّتی را سببی‌هست که اندروهمی گردد.

وآن که‌همی گوید: « قضی‌علیهاالموت »[2] اورا باز گیرد تا آن‌سبب بریده گردد.

**کعب معاویه** گفت بدان که جان من به دست اوست که هیچ کس را نیست بر پُشت زمین از خلقان خدای عزّوجلّ که او را جان است که نه جان او ازعرش آویخته است !

پس چون خدای خواهد که آن آفریده سپِری شود بفرماید تا جان او ازعرش بگسلند تا هم چون برگ ازدرخت بیوفتد وخداوندش برزمین بمیرد.

دیگر گفت که چون مرد بخسبد جان او ازتن برآید وچون مگس انگبین همی رود تا زبرعرش ، اگرخدای عزّوجلّ خواهد که‌آن کس را بمیراند جان او را نفرماید که باز تن شود تا آن کس بمیرد ، واگرخواهد که اورا بازجای فرستد او ازآن خواب بیدارگردد.

**پسرعبّاس** گفت نخست که پیغامبران را پیغمبری‌آمد اندرخوابشان آمد تادلشان ساکن شود .

---

۱ــ الزمر/٤٢

۲ ــ الزمر/ ٤٢

**سلمان پارسی**[1] **عبدالله بن سلام** را گفت اگر پیش از من بمیری مرا آگاه کن از آنچ تو بینی از پس مرگ، که اگر نخست من میرم ترا آگاه کنم از آنچ می‌بینم . پس گفت **عبدالله** مر **سلمان** را که یا **باعبدالله** ترا از پس مرگ خود چون آگاه کنم ؟ گفت [۲b] هیچ جانی نبود که از تن بیرون آید که نه میان آسمان وزمین ایستاده بود تا بازجای خویش فرستدش . پس **سلمان** پیشتر بمرد . **عبدالله** اورا به خواب دید . [گفت] یا **باعبدالله** چون رستی؟ گفت همه نیکی دیدم . گفت کدام کار نیک تر؟ گفت پشت به خدای باز هشتن .

**امیرالمؤمنین** را پرسیدند که مثال جان چون است؟ گفت هم چون یکی ریسمان برراه گذری افگنده . چون از تن بیرون آید هم برین گونه بود، تا آنگه که از خدای عرش دستوری باشدش که بازجای شود . پس شبگیران چندان که چشم برهم زنی بازجای خویش رود .

دیگری گفت مثال جان اندرتن هم چنان است که آفتابی !

گفت پرسیدم از **احمد** که خواب به چه ماند اندرتن ؟ گفت حکیمان گویند که خواب بخاراست که از معده برآید، به سر برشود. پس پرده‌های چشم را سست کند ودیگر اندامها را وقوّت او بر سیری بیشتر بود .

و دیگری گفت میغی بود که ازمغز فروتر آید واین آنگه بود که بخار ازمعده به سر برشود، وخدای بهتر داند که کدام درست است .

پس که چنین باشد جان ازتن بیرون آید به قدرت خدای عزّوجلّ و خوابها بیند چنانکه فرمان خدای بود .

## باب

## اندرپدید کردن که روح چه چیز را ماند

**امیرالمؤمنین** علیه السّلم گفت که خدای عزّوجلّ جانها را پیش ازتن آفرید به دوهزارسال، و مر ورا جایگاه هوا کرد .

---

۱ - در نسخه «و» دارد و زائدست .

وروایت کردند از **ابن عبّاس** که گفت که جان عالم است.

و **مجاهد** گفت که جان آفریده‌ای هست پیشتر از آفریدگان، و اورا دست و پای است [٣a] وبرصورت آدمیان است.

و **مقاتل** گفت که جان برپنج گونه است: **یکی** ازوی رحمت است، و دلیل برو آن است که خدای عزّوجلّ می‌گوید: «و ایّدهم بروح القدس»[1]، یعنی ایشان‌را به رحمت خویش قوی کرد. و **دوم** فریشته‌ای است ازفریشتگان آسمان هفتم. روی او به روی مردم ماندوتنش به صورت فریشتگان، ودلیل برآن آن‌است که‌خدای‌عزّوجلّ می‌گوید: «یوم یقوم الرّوح و الملائکة صفّا»[2]، و او فریشته‌ای است مهتر از همه آفریده‌ای. اوست که فریشتگان را نگاه دارد واو بر راست عرش ایستاده است تنها و برچپ عرش‌دیگرفریشتگان. و **سیم** خدای عزّوجلّ می‌گوید **جبریل** را روح خواند و پیغمبررا گفت: «قل نزّله روح القدس»[3]، بگوی ای **محمّد** که این **قرآن** روح آورده است یعنی **جبریل**. وجایگاهی دیگرمی‌گوید **عیسی** را علیه السّلم: «و ایّدناه بروح القدس»[4]، یعنی اورا قوی‌گردانیدیم به **جبریل**، وجایگاهی دیگر گفت درقصّهٔ **مریم** علیهاالسّلم: «فارسلنا الیها روحنا»[5]، یعنی **جبریل** را بدو فرستادیم. **وچهارم** اورا روح خواند و از آن وحی خواست، و دلیل‌آن است که خدای عزّوجلّ گوید: «ینزّل الملائکة بالرّوح من امره علی من یشاء من عباده»[6]. دلیل **پنجم** آن است که **عیسی‌ابن مریم** را روح‌خواند، چنانک می‌گوید: «ثمّ سویّة ونفخ فیه من‌روح»[7]، وگفت چون اورا راست کردیم روح‌اندر وی بدمیدیم.

و اندرین معنی بسیارشعرهای شاعران آمده است دلیل براستواری این گفتار.

---

١ – درسوره‌های‌البقره و النساء بصورت «وایدناه بروح‌القدس» (البقره٨٧و ٢٥٣) و «ایدتک بروح القدس» (النساء ١٧١) آمده است.

٢ - النباء / ٣٨ .

٣ — النحل / ١٠٢ .

٤ - البقره / ٨٧ و ٢٥٣ .

٥ — مریم / ١٧ .

٦ – النحل / ٢ .

٧ – السجده / ٩ .

## باب

### اندرتفسیرخواب وآنچه بایدگفت به وقت شنیدنش [۳b]

خبر داده‌اند از پیغمبر علیه السّلم که چون کسی ازو خواب پرسیدی گفتی نیک دیدي .

روزی پیغامبرعلیه السّلم مردم را همی پرسیدکه هیچ کس ازشما خواب دیده است؟ زِمْل‌الحبهی برپای خاست وگفت من دیده‌ام یا رسول‌الله! گفت نیک دیدی و نیک بینی و ازبدی دورگردی . نیکی ما را و بدی دشمنان را .

روایت کرده‌اند ازپیغمبرعلیه‌السّلم که اندرگزارش‌خواب استفتاح به لفظ نیک بایدکردن .

و دانشمندان گفتند چون کسی از نیکان شما خوابی بیند او را گوید چشم تو بیدارباد اندرراه خدای، وفروکرده باد ازحرامها، وگرینده باد ازبیم خدای عزّوجل.

گفت همه علمی بشد مگرسه علم : یکی قرآن، دوم تفکّر، سیم خواب .

## باب

### اندرابتدا کردن که خدای تعالی علم خواب اول که را داد

دانیال گفت کسی که خدای عزّوجلّ او را بیش از همه علم خواب داد ذوالقرنین بود .

و پسرسیرین گفت نخست کسی که اندرعلم‌خواب نگرش کرد پادشاهی[بود]از پادشاهان عجم اورا سرسفان گفتندی واوضحّاک بود. تفسیرخواب نیک کردی وبا دیگران آزمایش کردی .

و دیگری گفت ازعالمان که بیننده‌تر اندرین علم ابرهیم‌خلیل بود علیه‌السّلم که خدای عزّوجلّ اورا بیاموخت ازآن صحیفها که به‌وی فرستاد، وازآن بدانست تفسیر آن که اندرخواب دیدکه پسررا قربان همی کرد .

و **اصمعی** گفت از پس پیغمبر علیه السّلم این علم چهار کس گفتند و بدان کار کردندی : یکی **ابوبکر صدیق** رضی‌الله عنه، دیگر **سعید بن المُسیّب** [ 4a ] ، سه دیگر **محمّد بن سیرین**، وچهارم **پسر فضا**، وبهترینشان **پسر فضا** بود.

وگفتند دانشمندان که از خواب بد بباید گریخت. چنانک مردی بیند که دندان از وی بکنند برود و دندان را برکند تا تفسیر آن خواب ازوی بگردد.

## باب
## اندر خواب دیدن شب و روز وآنچه گزیده است به دیر و زود

ازپیغمبر علیه السلّم روایت چنان است که خواب نیم روز هیچ نبود، واوّل شب دروغ گردد.

وگفت که خواب میانهٔ شب راست بود وبود که دروغ باشد.

وگفت که خواب اوّل شب نه دوست دارم ازجهت آن که اندیشهای دل بود، وهمچنین خواب نیم شب دوست ندارم از بهر وسوسهٔ دیو. و بهترین ودرست ترین خوابی آن است که بامداد بیند.

وگفت خوابی که اوّل شب بیند دیر درست گردد. خواب نیم شب به چهل سال درست گردد. ازبهر آن که **یوسف** علیه السّلم آن خواب که دیده بود نیم شب دید و از پس چهل سال درست گشت، وگویند که نیم روز دید وازپس بیست سال درست گشت.

وگویند که خواب بامداد هم در روز درست گردد یا اندرماه.

بعضی ازخداوندان این علم گفتند که خواب نیم روز را ...[1] درست باشد.

و برخی گفتند که خواب که دراوّل شب بینند تا بیست سال گوش باید داشتن که درست گردد.

خوابی که درشب بینند وچهاریکی ازشب مانده باشد خواب اوتا پنج سال درست شود، وهرچ به روز نزدیک بود درست گشتن آن زود بود.

وبرخی مردم باشند که به روز خوابی بینند وهم چنان [ 4b ] درست شود که خواب شب.

۱ ـ یک کلمه محو شده است.

پسرسیرین گفت هیچ فرقی نیست میان خواب شب وآن ِ روز.

کرمانی گفت خواب شب قوی تر ازخواب روزبود .

وهمه کس چنین گویند که خواب هرچ به روزنزدیک‌ترست درست تربود .

و من می‌گویم خواب آن وقت درست تر باشد که اوّل سال بود نه آخر، یعنی اندرآن فصل که روزهمی افزاید.

و محمّد بن عبدالله هم چنین گوید که خواب نیکو که مردم بیند دیرتردرست گردد، وهرخواب که نا خوب بود زودتردرست شود.خدای عزّوجلّ می گوید: «انّ مع‌العسریسرا»[1]، با همه غمی خرّمی پیوسته است . غم‌را پیش ازخرمی یادکرد .

و پیغمبرعلیه‌السّلم گفت یک غم بر دوخرمی چیره نشود .

و شعرا را اندرین که یادکردیم شعرهاست،وما ازبهراختصارياد نمی‌کنیم .

## باب

## اندرفراموش کردن خواب

دانیال گفت هر مردی که خوابهای بسیاربیند و فراموش‌کند دلیل آن بود که مرد را نیّت ضعیف بود وسنگی بار باشد ازگناهان، وگفت نیک مرد را خواب کمتر فراموش گردد .

محمّد بن عبدالله گفت که عجب ندارم اندرین روزگارازآن کسی که خوابی بیند وفراموش کند. بل که عجب ازآن کس دارم که فراموش نکند . یعنی این روزگار گناه کاران است .

یکی ازدانشمندان گفت هرکسی که خواهدخواب فراموش نکند چون بیدارشود خواب را سه بار باخویشتن تکرارکند .

۱ - انشراح / ٦ .

## باب

### اندر روزگارسعد و نحس ازهرماهی [ه a]

**محمّد بن عبدالله** گفت که اندر کتابی خواندم که روزگارنحس هشت روزست ازهرماهی ، که خواب اندرآن شب هشت[1] روزبینند نه‌نیک بود: سیم، پنجم وسیزدهم، شانزدهم، بیست یکم و بیست‌چهارم وبیست پنجم وبیست ششم.

**محمّد بن عبدالله** گفت شنیدم که جانها برآسمان برند. هرچ ازوی پاکیزه بود اورا فرمان دهند تا نمازبرد، وآن راکه خبیث باشد یا مست نگذارند نمازبردن.

دیگری گفت نماز برد دور ازعرش و دیو بر وی چیره بود.

## باب

### اندرحکم کردن برآنچه دیده بود

**محمّدبن عبدالله** گفت حکم بر[د]یده بایدکردن وهیچ ازوی ناگاهانیدن ازتفسیرش.

شنیدم که **هرون الرّشید** خوابی بدید. ازآن خواب بترسید. خواب‌گزاری را بخواند وبپرسید. گفت پای بربساط تونهد کسی که مخالف توبود. پس **هرون الرّشید** منجّمان رابخواندتا آن‌مرد کیست؟ گفتند **شریک** است پسر **عبدالله**. **شریک** رابخواند. گفت ای **شریک** ترا بخواهم کشتن! گفت خدای ترا زیروزبرکناد اندرآتش اگرچنین کنی! ازبهر چه مرا بخواهی کشت که من نه کسی را کشته‌ام ونه با کسی زناکرده‌ام و نه کافرشده تا برمن کشتن واجب شود؟ **هرون** او را گفت از بهرخوابی که دیده‌ام و ازآن بترسیده‌ام وتعبیرچنین و چنین کردند. **شریک** گفت خواب دروغ وبازی کردن دیو بود. خواهی که مسلمانی را بکشی از بهرخوابی که بدیدی! نه خواب توخواب **یوسف** پیغمبرست! **هرون** لختی ساکن [ه b] شد واورا گفت بالانشین، واورا به‌تدریج بالای همه کس برد. **شریک** به سرافتید. خواست که خیوبیندازد. هیچ جایگاه نیافت

---

۱- اصل : هشت‌و .

که خیو افگندی . بر بساط افگند . **فضل ربیع** گفت خیو بر بساط امیرالمؤمنین می‌افگنی! **شریک** گفت خاموش باش ای نا خوش! پس کجا افگنم که اندرین خانه هیچ جایگاه نیست که بساط نیست! مگر که برروی تو افگنم یا برچشمت . **هرون** از خواب او بسیار بخندید ، وچنان خبر یافتم که خواب اوآن بود که **شریک** را دیدی که پیش اودرآمدی وسلام کردی ، روی ازوی گردانیدی . پس تفسیر اوآن بود که یاد کرده شد .

## باب

## کتاب دانیال پیغمبرعلیه السلام

این کتاب **دانیال** حکیم است اندرعلم خواب . ونخست روزنحس‌وسعدروزها وهفته یادکرد .

گفت واجب کند برجوینده‌ٔ این علم که راست گوی بود و دانا به روزگار پیغمبران وبه‌نامهاشان وبه نام پدرانشان وتأویل‌وتنزیل داند .

وگفت این علم آن‌را دهدکه‌راست‌گوی بود وترسکار . پس‌هرکسی که‌خدای تعالی‌این بدوداد بایدکه جزصواب نگوید وساکن باشدوعلم‌روزگارداند وفال‌وقیاس ، وبداندکه این‌علم جزوی است ازهفتاد جزوپیغمبری ، وهرکسی که این‌علم داند ویافت بایدکه کردار پیغمبران داند و وفا و نصیحت جستن اندرتفسیرخواب .

و **دانیال** گفت نخست چیزی شناختن [6a] فال‌است روز شنبد .

اگراندرآن شب خوابی دیده بود نگه‌کند تا نخست کدام کس با اوسخن گوید وازنام اوونام پدرش بپرسد . اگرنام او موافق‌نام پیغمبران بود چون **احمد** و **ابرهیم** و **موسی** و **عیسی** وآنچه بدین‌ماند ، بدان‌که دلیل‌خیربود .

و هم‌چنین‌اگرکسی‌ترا [ ا ]زخوابی پرسدکه دیده‌بود وروز شنبذباشداورا نیّت سفرباشدیازن کند. اگرحاجتی‌عرض‌کندناگزیراورابپرس کث[1] آن‌روزازنخست‌که‌رادیدوبا کی‌سخن گفت . اگرنام اوبرین‌منوال‌باشد کث[1] یادکردیم بدان کث[1] اوبدان‌حاجت‌برسد.

---

۱ ـ کذا در اصل .

مردی ازیاران گفت کڅ[1] درست‌ترخوابی آن‌بود که نام پیغمبراندرو بود .

هرچ نام جزچنین باشد که یاد کردیم وحرب و مفلس[2] و مروان و نامهای باشد کڅ[1] بدین‌ماند بدان کڅ[1] دلیل نحس‌است .

**دانیال** گفت یکڅ شنبذ و دوشنبذ و سه شنبذ و چهارشنبد وپنج شنبد و آدینه هم برفال روز شنبد گردد .

گفت چون ترا روزشنبد مسئله‌ای پرسند ازهمه‌پیشتراورا ازنام بپرس ، هم‌بدان قیاس کڅ[1] یاد کرديم .

دانیال گفت وديگرخداوندان اين علم کڅ[1] روز يکڅ شنبذ خواب نبايد گفت . ببايد گذاشت تاروزدوشنبد کڅ[1] روزدوشنبذرا طالع‌مشتری‌است، و گزاردن‌خواب پیغمبر علیه‌السّلام بدین روزبودی ، وگفتی خجسته‌باشد .

و گفتنددوشنبد ماه راست‌وطالع ازمشتری وهرحاجتی‌ک[1] بود اندرین روز رواتر بود ، وهرخوابی‌کڅ اندرشب او بینی راست آید ، و هم چنین [6b ] نیکڅ بود اندرین روزدو زن کردن وازپادشاهان خواستن .

وگفت روزسه شنبد روز حجامت است وخون برداشتن . اگردرین روز از تو خوابی بپرسند که اندرآن شب دیده باشند بدان که دلیل برغم و اندوه کند که طالع آن زحل است وسوختن ، واگرخواهد که سفری کند نه نیکڅ آید.

و گفت روزچهارشنبد روز نحس است و آن روز است که خدای تعالی طوفان فرستاد به قوم نوح ، و هرحاجتی که اندرو بود منحوس آید و اندرفال و طالع روزها ابن سیرین هم چنین گوید . **ابن سیرین** و **دانیال** روز چهار شنبد هیچ خواب را تفسیر نکردندی ، و هیچ کس را که خوابی دیدی دستوری نبودی که ازخانه بیرون آمدی و حاجت خواستی ، واگر کسی خوابی بیند اندرشب اودلیل کند بربلا وغم.

روز پنج شنبد روز خجسته است وآن روز است که **ادریس** را علیه السّلام به آسمان بردند و **ابلیس** را درو به لعنت کردند ، وحاجتها اندرین روز رواکردند. پس اگرترا اندرین روزخوابی پرسند که اندرین روز و اندرین شب دیده باشد بدان که آن

۱- کذا در اصل .

۲- ظ : مغلس .

خرّمی و نیکی بود ، واگرخداوندش سفری‌به‌دل دارد یا زن دیگرکردن یا حاجتی روا شود ازبهرآن‌که برطالع‌مشتری‌است ، اگرآسیاب بیند [و] گردش آسیاب به‌آب بودو اصل‌آب زندگانی وپادشاهی است و نیرو.

وگفت روزآدینه سیّد همه روزهاست . چون بدین روز ترا ازخوابی پرسند بدان‌که قوّت خداوند خواب باشد [ 7a] چی طالع روزثوراست وطالع ساعت شیر و هردو برج قوی و ثابت‌اند . خداوند خواب خواستهٔ بسیاربیاود اگرازمردان پادشاه باشد ، واگربازرگان بود اوآن سال‌بسیارسود کند .

واگراندرین روزکسی ترا ازفالی یا ازاحوالی پرسد بدان‌که مرورا اندرآن نیکی وخرّمی بود ، و بدان‌که طالع روزآدینه اندر تابستان و زمستان بنگردد ، و روزآدینه مزاج زهره دارد .

**ابن عبّاس** برآب چاه زمزم نشسته بود و پای اندرچاه آویخته ، ازآن‌که چشم وی‌کورشده بود . **ابن عبدالله بن الکرام** فرازآمد وگفت ای **پسرعبّاس** مرا آگاه‌کن ازروزهای هفته . گفت بدان‌که روزشنبذ روزمکروحیلت است ، وروز یک‌شنبد روز سفروروزی جستن ، وروز دوشنبذ روزدرخت نشاندن وبناکردن ، وروز سه‌شنبد روز خون برداشتن ، وروزچهارشنبد نه‌ستدن‌ودادن ، وروزپنج شنبد وآدینه[1] .

## باب

## اندراستعاذت[2] کردن از بدی خواب

**پسرسیرین** گفت هرگه‌که چیزی درخواب بینی‌که ترا نا خوش‌آید بگو : «اعوذ بما عاذ به ملائکة الله ورسله‌من‌شرّ الرّیا هذاان‌یصیبنی‌فی‌دینی‌ودنیائی‌وآخرتی». پس سه بارازچپ وراست بگردوآیت‌الکرسی‌بخوان‌که ترا زیان‌نکنند.

و **محمّد بن عبدالله** گفت و اندرمیان دیگرروایتها خواندم همین قول [ 7b] .

و **ابومسلمة بن عبدالرحمن** گفت همواره ازغم خواب دیدن اندرسختی بودم. چون این حدیث بشنیدم واین دعا بیاموختم به راحت افتادم .

۱ - برای این‌دو روز سطلبی ننوشته . ۲ - اصل : استغاذت .

و یکی ازعالمان گفت نگرغمگین نگردیدکه خواب نیکو از شما بازگیرندکه بیشترین مردم‌که اندرین علم دانا گردندآن بودکه خواب نیکٔ ازبد بدانند .

مردی از یاران گفت من خوابها دیدمی سنگی تراز **کوه اُحُد** . تا این حدیث بشنودم برمن آسان گشت .

وروایت کردند ازپیغمبرعلیه السّلم. گفت چون خوابی بینی که ترا از آن دل تنگٔ شود این دعا برخوان ، وآن دعا آن است‌که به اوّل این باب یادکرده‌آمد. پس برخیزو وضو سازونمازکن وهیچ کس‌را بگوتا خدای تعالی بدی‌آن ازتو بازدارد .

و **محمّدبن‌عبدالله** گفت اندرنامهٔ پدریافتم‌به اسنادکه مردی بَرِ **ربیع بن خیثم** شد وگفت سه شب است‌که مردی همی‌آید ومرا همی‌گویدکه برو و **ربیع** را آگاه کن که او از[1] دوزخیان‌است! **ربیع** متحیّرشد واز پهلوی‌چپ سه‌بار به راست‌گردید. چون دیگرروزبود همین مردآمد و **ربیع** را گفت دوش مردی را دیدم‌که همی آمد، سگی‌سیاه زنجیری اندرگردن به زیردست . سه جایگاه روی شکسته، ومرا گفت این‌آن است که ترا اندرخواب آن چیزها نمودکه مراگفتی ، و آن سه جایگاه‌که بر روی او افگار دیدی‌آن است‌که سه بارگردیدم .

گفت مردیگراندرخواب‌دیدکه مردی پیش وی‌آمدی‌وگفتی پیش **عقبةبن‌عامر** شوو اورا بگوی توازمردم دوزخی! مردگفت نخواستم‌که من[8a] این سخن درروی **عقبه** بگویم . تا سه شب برهمین قاعده می‌آمد ومی‌گفت . شب چهارم مرا گفت اگر این ترا گفتم **عقبه** را نگوئی ترا چنین وچنان‌کنم! پس روز برخاست و پیش **عقبه** رفت و مرو را بگفت. **عقبه** گفت‌تودیدی این خواب ؟گفت‌آری. **عقبه** مشتی‌خاکٔ برگرفت وباپس افگند سه باروگفت دروغ گفت دیو. و مرد با خانه شد. گفت‌چون آن شب بخفتم همان مرد پیش من آمد وگفت پیغام من نگزاردی ؟ گفت‌گزاردم . گفتا چه‌گفت ؟ گفتم چنین و چنین‌کرد . گفت‌راست می‌گوئی که‌هیچ خاکٔ نیفگند الّا که بر روی من زد ! گفت بگردد به‌گردش شب و روز وساعتها .

و هرخوابی که مرد بیند و بترسد بایدکه‌گوید : « خیراً لنا و شراً لاعدائنا و الحمدلله ربّ العالمین. »

---

۱ ـ اصل : آواز .

پسرسیرین گفت مردی که دربیداری ازخدای ترسد اگراوخواب زشت بیندیا ازبهروی بینند اورا زیانی ندارد .

## باب

## اندرفضل وشرف [ آن‌که ] پسرسیرین گفت وآنک او را خوش‌آمدی که دیدی وقیاسهای اواندرین علم

روایت کردند از یکی ازعالمان که گفت پسر سیرین به خواب دیدکه پادشاهی اورا انگشتری داده بودی وگفتی که بدین انگشتری مهرهمی‌کن‌که انگشتری یوسف ابن‌یعقوب است وخواب مرده را تفسیرکن‌که خدای تعالی ترا خلیفهٔ یوسف کرد و گفت‌چون خوابی بینی‌کزو بترسی سه بارازپهلوی چپ به‌راست گرد وبگوی[1] [8b] « الرّحمن الرّحیم مالکُ[2] یوم الدّین الی آخره » و « معوّذتین » و «قل‌هوالله‌احد» و « آیت الکرسی » .

کرمانی گفت گویند هر کسی که خواهدکه خواب نیکُ بیند فلان چیز بخورد هرچ‌خواهدبیند، و چون خواب‌بدبیند به بُنِ فلان درخت رود وچیزی‌بخواندرخت خشکُ شود و بدی ازوی بگردد، وهرخوابی را این چنین چیزی بگویند. این‌زرّاقان باشند . من ازین‌هیچ نفرمایم . از بهرآن‌که نمودن خواب و نیکی وبدیش به حکم خدای عزّوجلّ است، وبندگان وکنیزکان خویش را همی‌نماید چنان‌که خواهد .

پس هرکُ خواب نیکُ بیند بایدکه سپاس‌داری کند، وهرکُ بدبیند خدای‌را نخواند[3] تا بدی از وی بگردد.

## باب

## اندرتصدیق خواب

بدان‌که خواب را تأویل شناختن است ، و تأویل را صفت وتفسیرباز کردن ، و

---

۱ ـ اتصال‌مطلب‌قطعیت ندارد . ۲ ـ اصل : ملکُ . ۳ ـ ظ : بخواند .

صفت را نسبتی است که بازاصل آن کارخواند . پس هر کسی که تأویل آن اصلها وصفت اصلها برگیرد تا بشناسد وروی آن بداند پس اورا نسبت بازگوهر آن برد که اصل تأویل است وهیچ خوابی بروپوشیده نشود و روی وگشتن او بشناسد .

## باب

## اندر ادب عبارت

پس چون مسئله‌ای پیش تو آید که اندر تأویل او خالی بود که واجب کند که بر خداوندش بپوشی چنانکه اوراخواهری بودیادختری یا زنی که اندر کارنا بایست بود و تو اندرخواب بدانی اندرروی[ اومگوی] ، لیکن اندر[9a] میان سخنان پنهان کن تا او بداند وپندارد که توندانستی که چه گفتی مگر گناهی می کند یا بخواهد کردن . پس اورا ازآن کارآگاه کن وبند وستراورا پوشیده داربردیگرمردم. وآنچه خدای عزّوجلّ سرّ کسی پوشیده کرد توآشکارا مکن وکس را میاگاهان واگرچی ترا پرسند، که اگرجزین کنی خداوندان خواب را به خصم کرده باشی و دانش خویش را تباه کرده وفسوس کرده وخدای تعالی آن دانش را از[ تو ] بازستاند .

## باب

## اندر بدانستن خواب‌گزاردن

گفت راز خویش اندرمسئله‌ای پراگنده مکن تا قیاس آن بدانی کردن و روی بیرون آوردنش و مایهٔ اوبدانی وطبع خداوندش آن چنان‌که یادکردیم پیش ازین .

چون این معنی بدانستی بتوانی دانست که اندرآن خواب چه‌کرده است و چه آورده. پس اگرازین آفتها که‌یادکردیم پاکیزه بینی وهرسخنی اندروآیددرست و راست بود وسازنده با حکمت بدان‌که تأویل آن درست است .

وشنیدم که پسرسیرین همچنان کردی ، وچون اورامسئله‌ای پرسیدندی زمانی اندرو

اندیشه کردی و خداوند خواب را از حال تنش وازآن مردمانش واز کار و پیشه و آنچ بدین ماند همی پرسیدی وهیچ چیز نهشتی که دلیل بودی اندرخواب گزاردنا ّلا که بپرسیدی واندرمیان مردم را همی آزمودمی ...[۱] گفتن . پس جواب اوآنگاه باز [ دادن ] که مرو را ازین همه بازدانستی و بودی که اوّل خواب[۲] [b۱۰] به‌شب بینددلیل بود...[۱] ونزدیک خدای تعالی منزلت یاود .

وباشد که ولایتی بیند وهم آن ولایت دربیداری اورا بنمایند ، و بود که جایگاه بگردد . کمتر از آن دیده باشد بیشتر بیند، وبیشتر دیده باشد کمتر بیند .

وکس بود که اندرخواب خرّمی بیند و در بیداری همان خرّمی یاود وبود که خنده [ اندر ] آن بود وازحال خرّمی بگرداند .

وکس بود که بانگ نوحه و زاری بیند وهمچنان به بیداری بیند.

وگریستن هیچ نیکی ننماید، ونوحه وزاری ازآن قوی تراست .

اگر کسی ازکسی ترسیده بود، پس اورا اندرخواب بیند که بدی با اوهمی کرد هیچ تفسیر برو بر نیفتد .

اگربا دیدنش مثلهای [ حکمت ] یا اثرهای اصول یادکردیم دلیل کند آنچ یاد کرده‌ایم درست گردد .

## باب
## مایه از آن‌که درخواب بیند

کس بود که اندرخواب بیند که خرما یافت صد درم بیاود .

وکس بود که همین خواب بیند واورا شیرینی بود اندردین، واین ازهمّت مردم بود وقدرومایهٔ او، وگزیدن این جهان بدان جهان وآن جهان برین جهان .

وکس بود که بیند که ده دانه تاه بیافت، او ده درم بیاود .

وکس بود که همین بیند وهزاردرم بیاود، واین به سایه وطبع مرد گردد .

---

۱ - دو سه کلمه بعلت سائیدگی نسخه محو شده ۲ - اتصال مطلب قطعیت ندارد

و این علمی است که هیچ مخلوق به غایت آن نرسد . نبینی که مردی بود دون همّت و دون صنعت وخدای عزّوجلّ اورا بر کشد ودرسایهٔ پادشاهان و ملوک برد و دیگری رابر کشیده فرودآورد[۱۱a] درخوابهای باطل ازآن نوع که خداوندخواب سخنی پنهان کرده بود که اصلها مختلف گردد، وآن چنان باشد که خواب روز به شب گوید و خواب شب به روز.

واین تفاوت بدان بتوان دانست که اگریکی به خواب بیند به شب که بربلندی نشسته بودی تفسیراین آن بود که اندر کارزارگاهی بود وبردشمن پیروزی یاود.

واگراندرشهروخانهٔ خویش بود برپادشاه عجمی چیره شود یا برمردی بزرگ یا خود بزرگ شود.

واگرهمین خواب به روزبیند اززن خویش جدا شود ومیان ایشان طلاق درافتد وجنگ . . .[۱]

## باب

## تصدیق طبایع و بهری ازخوابهای مختلف

گفت یکی درخواب درم بیند اورا جنگ افتد، ویکی دیگردرم بیند اشترياود . واگرگوشت بیندگوشت یاود، هم چنان که دیده باشد.

و دیگری بیند که گوسفند کشته باشد یا نیم گوسفند درخانه برده او را مصیبتی رسد. این مثلها دشخوارباشد اندریافتن مگربه یاری توفیق خدای تعالی.

وخواب بود که همچنان بود که دیده باشی بعینه وهیچ . . .[۱] بنگردد، واندروی هیچ مثل وهیچ تفسیرنبود.

چنانک مردی بیند که شهاده همی آورد، در بیداری نیزهم چنان شهادة آورد. یا بیند که کارنیک کند، هم چنان کارنیک کند . یا دشمنی اندرخواب بیند، هم چنان در خواب بیند دشمنی . وشهادت اگردرجای لایق ودرغزا بیند شهادتی بود برحال .

۱ — یک کلمه نظیر « خون » سائیده شده خوانده نمی شود .

پس اگر بر جایگاه [$11^b$] بنمایداز چهارپای ودرخت وجزین، چنانکه هیچ چیز به وی پوشیده نشود و همه نسخه ازلوح محفوظ گیرد بدانچ هریک خواهد رسید از نیک و بد این جهان وآن جهان.

وهرگاه که وقت آن بود که خواهد رسیدن او را اندر خواب مژده دهد، وچون بدی خواهد آگاه کند شب تا مگر گناهی که همی کند یا بخواهد کرد نکند، تا حجّتی بود خداوند جهان را عزّوجلّ و نعمتی بود برنعمت افزوده.

وآگاه باش که خداوند کتاب را برحروف معجم نهاده است.

## باب
## حال و زمانه و وقت

**کرمانی** گفت حال زمانه ازسال وماه وشب وروز وبرون آمدن میوه ازدرختان و قیاس آنچ مجهول بود ازوی و آنچ معروف بود برحدّ قوّتش اندراصل تعبیرخواب و مایهٔ اوبگویم اگرخدای خواهد.

## باب
## تصدیق خواب که چندگونه بود

گفت هرخوابی که مردم بیند برهفت گونه است برخلاف یک دیگر.

یکی ازوی خواب راست است ودرست وآن آن است که فریشته[1] برداشته بود از لوح محفوظ چنانک یاد کردیم اندر پیش، وخدای اورا الهام ودانش دادست، و مثلها زدن مثلهای حکمت آن چنانک خدای اورا بیاموخته است ازهمه چیزی مثل معلوم اندر اصلی که هرگزازوی نگردد مگربه تأویل مختلف آن وقت که چیزی ازحال خویش ازگزارش بگردد و وقت وضعف اوحلال وحرام.

---

۱ — دراصل «که فریشته» مکرر تحریر شده است.

## باب

## آگاه کننده و مژده دهنده از روز[۱۲a][۱]

فریشته است که ترا مثل زند اندر خواب و ترا آگاه کند از گناهی که کرده باشی ، یا اندر دل کرده که کنی ، یا مژده دهد از نیکی که کرده باشی یا خواهی که کنی ، پس دیو بر تو حسد برد و نخواهد که از خواب که ترا اتمام گردد . پس بر صورت آن فریشته که ترا آن خواب همی نمود بیامد ، وترا همچنان مثلها زند وچیزها همی‌گوید تا ترا غرّه کند تا آن دیگر نیز برتوتباه کند که فریشته نموده باشد ، تا ترا آنچ دیده باشی فراموش شود ، وآن خواب تمام نادیده ترا بیدارکند وبرهیچ حاصل نباشی مگربر دروغ .

## باب

## اندرخوابهای دروغ که از بلغم وخون وگشن خیزد

بودک[۲] اضغاث احلام باشد ، و بودک[۲] دروغ بود ، و بود که از آن خواب سرباید شست ، و زان هیچ سود و زیان به‌خداوند خواب بازنگردد وهیچ تفسیربدان نیفتد .

پسر[۳] **عبّاس** گفت که زآن خواب که از وی سرباید شست هیچ سود و زیان نیاید . پیغمبران هرگز این خواب ندیده‌اند ازبهر آنک بازی کردن دیوست .

**کرمانی** گفت بود که این خواب ازصفرا وسودا تولدّ کند واز بلغم ، و باشد که از امتلای طعام بود ، نمایدخواب آن که همه سیاهی بیند وسرخی وزردی وآنچ بدین ماند . پس اگرچیزکی بلغم را بود اندرخواب سپیدی بیندوآب وسیل وآنچ بدین ماند . ولیکن بر آن حدّ بود که قوّت خداوند خواب باشدوهمّت او ، وازخواب هیچ چیز باطل نشایدشمرد.

وبود که بازی کردن دیوان وجادوان چیزی نماید ، و بود که از اندیشها وغم بود ، واین همه باطل باشد . [۱۲b]

---

۱ - اینجا ورق یا اوراقی افتاده است .  ۲ - کذا در اصل

۳ - اصل : پس

# باب

## ادب وتأویل خواب

**کرمانی** گفت چون خواب درست بود چنانک یادکردیم ومثلهای حکمت بازآن متّفق وبازآن اصلها خواندکه تراگفتم آن را نگاه دارتا به‌قیاس یکدیگربدانی دانستن و راه راست اندرآن نگاه دار، وهرچ ندانی و برتوپوشیده شود درست بازدان تا نزدیک گردی به‌خواب، ان‌شاء الله‌تعالی.

پس اگربه آن‌بودکه دیواندراوآمده باشدنشان اوآن‌باشدکه‌مثلهای اووسخنهاش به یک دیگربازنخواند، اورا دست بازدارکه‌آن هیچ نبود ودرست نشود.

وبدان‌که خواب درست هفت جزؤست: یکی ازو این جهانی است وآن دیگر آن جهانی. چون صلاح دین وتباه شدن، وآنک توبدان نخواهی رسیدن درین‌جهان، وآنچ به‌تودست داری ازحلال‌وحرام وفریضهای خدای وسنّت پیغامبروآنچ بدین‌ماند.

پس بایدکه چون خوابی‌را گزارش‌کنی همّت تو یکی ازین جهان بود وشش ازآن جهان.

وچون مسئله‌ای‌پیش‌آیدت همه دل به‌جای آور وهرحرفی‌را با اصل‌خویش برو بدان‌که خواب بدان توان شناخت، وجوهرومایه وقوّت آن حرف‌حرف‌بردل‌بنگار.

پس بار یکدیگرگردآور به یکجا تا سخن‌گردانی. اگرسخنی یابی درست و راست موافق مثلهای حکمت، چنانک یادکردیم اعتمادکن وتأمّل‌کن.

**محمّد بن عبدالله** گفت اندر نامهٔ **یحیی بن‌خالدالبرمکی** که چون برتن چیرگی خون را بود بسیار بیندکه می‌خندد و بازی همی‌کند وچیزی همی زند ازطنبورو بربط وآنچ بدین ماند.

وچون چیرگی‌گُش سرخ را بودکشتن وخون ریختن وآتشها وکارزارومردمان افگاروکارد وشمشیربیند.

وچون چیرگی‌گُش سیاه‌را بودکوهها وتلّها وچیزهای سیاه و **زنگیان** ودشنام‌و چنگ زدن وسنگ انداختن بیند.

پس چون چیرگی بلغم را بود آب و رود ودریا وبر که ورعد وبرق بیند وآنچ بدین ماند .

وبهری از پیلسوفان گفتند که اختلاف طبایع مردمان از خواب بتوان دانست . وگرسنه ودشنه خداوند بلغم بسیاررا وخداوند سودا را بود ، از بهرآنک این همه را خواب برخلاف آن بود که آنگه درست باشد، وما یادکنیم آنچ درین باب به‌کارآید .

امّا خداوندگش ماران بیند وازآن ترسد وگرسنگی‌ودشنگی بیند ونان خوردن وآب، وسیرنا شدن، وخداوند بلغم بیندکه اندردریاب افتاده باشد وغرقه‌شده .

**کرمانی** گفت: نگاه دارخوابی که اوّل روزبینی وآنک نیمهٔ روز بینی و اوّل شب بینی ونیمهٔ شب وآنک به آخرشب بینی که هرچ دلیل نیکی وبدی کند برآن حدّ بود که ازروزوازشب گذشته‌بود، وشاعران‌درین‌معنی‌شعرگفته‌اند، ولکن‌شرط کردیم که هر[چه] بگذشت‌بازنگویم که اندرمکرّر کردن بس‌فایده نبود، والله‌اعلم . [۱۳b] ...[۱]

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

بازدادی‌وآخر با میان‌آوردی یاجواب ازمیان‌راست پدیدآمدی و بدانستی که دیواندرو کارکرد یا نه ؟

## باب

## اندرعلم سخن راندن

بدان‌که راندن سخن تواندرعلم خواب ازسه وجه نبایدکه خالی باشد ، ازبهر آن‌که خواب بدان تمام‌گردد .

**اوّل** اصل نگاه داشتن است وروی اختلافش و قوّت وضعفش اندرنیک وبد تا سنگ سخن بدانی وسخن اصلها اندرسبکی وگرانی آنچ پیش‌آید از مسئلها . پس اگربرخی‌ازآن مسئلها دلیل برنیکی‌کند وبهری بربدی هردو اصل با خویشتن برسنج . آن را که قوی‌تر است وسنگی‌تر اندرتأویل اختیارکن وحکم برآن دان .

---

۱ - میان این دو ورق افتادگی هست .

## باب

## روی دوم و سوم اندر اصل و تصنیف خواب

گفت دوم اصلها با یکدیگر بردن است تا سخن درست گردد برگوهر اصل و قوّت و ضعف او و هرچ از آن خوابها بود که دیو نماید و از اندیشهٔ دل خیزد و آنچ بدین ماند از آن بیفگند تا مرو را درست گردد که آن خواب درست است .

و سوم سخن پرسیدن و جایگاه او و بیرون آمدنش تا درست و صافی گردانی و این سخن علمی است اندر تأویل خواب ، ناچار به کار باید ، و شمار فرایض و حکم شریعت **تازی و غریب الحدیث** و آنچ بدین ماند ....[1] اندرین حدیث به کار آید از بهر آن که معنی نامها بدو بشناسی و تفسیر **قرآن** و آنچ بدین ماند ، و مثلهای حکمت و شریعت [۱٤a] و مسلمانی و حلال و حرام و نماز و روی[2] شستن و آنچ بدین ماند از علمها تا برو قیاس کند و کار خویش از میان برآورد .

## باب

## اصلهای خواب و گزارش او

گفت آنچ اندر دست داری از اصلها که تفسیر او کرده است سخت باید داشت از آن که خداوند خواب ترا همی گوید تا ترا از آن اصل فرودآرد . پس اگر خداوند خواب نزد تو راست گوی بود و ثُقَت [ و ] استوار خواب را سه گونه تفسیر بود هر یکی را ازین جداگانه ، و از بهر این تأویل بر مردم پوشیده ماند و مختلف گردد. پس اگر تو از آنجا بر گیری که روی وی بود اندر علم او نرسی ، از بهر آن که اندرو مثلهای بسیار گونه خالی بینی که به گونهٔ دیگر گردد .

---

۱ - یک کلمه سائیده شده خوانده نمی‌شود .     ۲ - اصل : روری .

## باب

### اندرقدر ومایهٔ مردم

گفت اندر مسئلهای خواب چنان است که درخت مردی بود وکوه و دیوار و مرغ [ و ] درنده وشیروچوب وآنچ بدین ماند جمله مرد بود .

## باب

### اندرگوهرهای خواسته

گفت اندرخواب گندم خواسته بود وآرد وانگبین و شیروکنجد وپشم وکاه و جو وخرما جمله خواسته بود و آنچ بدین ماند. پس این فرق نگاه دارکه اوّل تفسیر به دوم دانسته‌اند و دوم به سیم، واگرنه چنین بودی نشایستی دانستن و بیرون آوردن تأویل[۱] هیچ خواب .

## باب

### اندر تأویل درختان[۱۴ b]

گفت درخت اندرمثلها تأویل مردم است چنان‌که یادکردیم وقدرت و میایه[۲] برآن حدّ که منزلت ازدرخت بود میان درختان به کرم وگوهروآنچ برو بود وبوی و نفع وشاخ و بال وبیخ او.

## باب سیم[۳]

### اندرتفسیر درخت

گفت چون درخت . . . .[٤] مردکریم باشد .
و اگر درخت نیکوبود مرد خوش خوی باشد .

---

۱ ـ اصل : تاولیل. ۲ـ (؟) کذا در اصل، ظ:مایه ۳ ـ ابواب یکم و دوم شماره گذاری ندارد . ٤ ـ دوکلمه سائیده شده خوانده نمی شود

و اگر درخت بالیده بود مردی بود که خاندان او بسیار بود .
اگر درخت را بیخها بسیار بود مردرا انسب ازدوربود .
پس اگر درخت گوز بود مرد عجمی بود بخیل و تنگ دل .
پس اگر درخت خرما بود مردی بود تازی که مردم را ازونفع بسیار باشد .
و همچنین هردرختی برقدرمایه وگوهرش اندرمیان درختستان .

## باب چهارم

### اندرتفسیر کوه و رود

امّا کوه مردی بود سخت که یافتن اودشخوار بود و اندرن[1] وسخت دل باشد ونامور واندرمیان مردمان برحدّ بزرگی آن کوه و جایش اندرمیان کوهها .

و امّا رود مردی بود خداوند پادشاهی بزرگ که اورا نتوان یافت به خوشی و لطافت برحدّ مابه[2] مایهٔ آن روزبه بزرگی وخطروپایه .

## باب پنجم

### اندرتفسیردیوار و مرغان

گفت دیوارمردی بود دون ترازین که یادکردیم، آنِ کوه و رود .

وامّامرغ [۱۵a] اندردین وپیشه وخورد وخورش پادشاهی است که هیچ کس برو ایمن نباشدواندرمیان مردمان بدان منزلت بود که آن مرغ اندرمیان مرغان وقوّت وسلاح او .

## باب ششم

### اندردرندگان و زین و پالان و چوب

شیر و دیگردرندگان مردی بود بدودشمن بدان منزلت که حدّ آن درنده بود .

و امّا چوب مردی[ بود] منافق وآشکارا بهتر ازنهان، واگر چوب رسته بودمرد را مایه چنان بود که آن درخت را .

---

۱ ـ کذا در اصل بی نقطه ۲ ـ کذا در اصل

و امّا زین‌زنی بود خانه نشین‌ازبهر آن که‌زین کشندهٔ مردست ، واز نشستگاههای بزرگوار است .

و امّا کوذبان زنی باشد ازو کمتر به‌چندِ آن تفاوت که از زین تا کوذبان ، ولکن مستورو پارسا بود.

و امّا پالان زنی بود دون همّت بد حال ازبی‌قیمتی پالان وخطراو ، ازبهر آن که هم نشستگاه است وهم بارگاه .

## باب هفتم
## اندر بُرندگان

اندرپیش پادشاهان شدن و حاجت خواستن را و روزآدینه‌روز زن کردن ولهو وآنچ بدین ماند .

## باب
## اندریاد کردن خواب درکدام فصل[1] نیکوبود

**دانیال** گفت قوی‌ترخوابی که بود اندرروزگارتابستان باشد، ازبهرآن که میوها رسیده باشد.

خوابی که اندراوّل بهار بیند تاچهارماه [15b] راست گردد ، و **ابن سیرین** هم چنین می گوید .

**دانیال** گفت پس ازین چهارماه خواب زود بگردد وضعیف باشد . پس دیگر بارقوی گردد .

خبر داده‌اند که مردی پیش یکی شد از یاران پیغامبرو گفت اندر خواب چنان دیدم که هفتاد درم بیافتمی . اوگفت هفتاد هزاردرم بیاوی . گفت سال پار آمدم و هم این خواب گفتم ، مرا گفتی هفتاد چوبت بزنند وبزدند. وامسال همان خواب دیدم و می گوئی هفتاد هزار درم بیابی ! گفت سال پار که آمدی و خواب گفتی درختان هنوز

۱ - اصل : فضل

خشکٔ‌بودندوسال گذشته، وامسال وقت آن‌است که آب باجوب می‌آیدوسال نوروی‌نمود.

گفت مردی به خواب دیدکه چهل میوه بیافتی بر درِ پادشاه . خواب او را تفسیرکردندکه چهل هزاردرم بیابد . بیافت . باری دیگر بی وقت همین خواب دید. گفت چهل‌چوب بزنندش. هم‌چنین بزدند . جهت آن‌که یکی‌به‌وقت بیرون شدن سال دید ودیگر به وقت اقبال سال .

این معنی یاد دار و هرچیزی برین‌گونه قیاس‌کن .

## باب

## اندرپدید کردن‌خواب کدام وقت شاید گفت وکدام وقت نباید گفت و اندر خواب کودکان

اگرمردی یا زنی‌برتوآیددرآن فصل‌که روزاندرافزونی‌بود بدان‌که کاراو‌نیکٔ بخواهد بودن وکاراو دراقبال است .

وهرخوابی‌که ازپس زوال ببینند [۱٦ª] تانمازشام بایدکه اورا جواب ندهی‌که نیکٔ نیاید .

وهم شایدگفت پیش ازآن‌که آفتاب برآید وبه روزی‌که باران‌بارد.

وکودکٔ‌را که به جای مردان رسیده نبود خواب‌درست نباشد ، ونه دحتری‌را که به جای زنان رسیده نبود .

و یاد دار این‌که یادکردیم تا نیازمند نباشی به هیچ خواب‌گزار .

### اندرخواب بختنصر

بختنصر خوابی‌بدید شب یکٔ شنبذ وسوگند خوردکه همه دانشمندان را بکشد مگرآن را که او را ازتفسیرخویش‌آگاه‌کند . پس هفتصد مرد دانشمند را بکشت و هیچ‌کس تفسیرخواب اونمی دانست ونه اصل‌خواب اوکه چه دیده است و اوخواب خودرا فراموش‌کرده بود .

پس خدای عزّوجلّ مرا بدوفرستاد و دانش خواب‌گزاردن داد تا بدانستم که

اواندرخواب چه دیده است و بدانستم که اجل اوبه کشتن بود یا بسوختن ، وخواب او این بودکه‌سر او ازمس بودی وجلدش ازروی و تنش ازسیم وساقش ازسلافن وپایش از آبگینه .

مس هلاک کار بود ، چنان‌که خدای عزّوجلّ همی‌گوید : « یرسل علیکما شواظ من نارونحاس . »[۱] ، وسیم خواسته بود از بهر آن‌که سیم به همه جای پادشاهی وخواسته بود ، وامّا سلافن وآبگینه که پای‌وساق‌ازآن‌دیدچیزی بود نا پای‌دار ازبهر آن که مردم را ایستادن به پای بود . [۱٦b]

تفسیر آن چنان یافتم که اورا چهل روز زندگانی مانده بود . اورا گفتم و هیچ کم وبیش اندرنیامد .

**دانیال** گفت **بختنصر** از پس آن خوابی[۲] دیگر دید وبرمن عرضه کرد ومن اندر تفسیر آن چنان یافتم ازعمر او سه روز مانده بود وهم با اوبگفتم. اومردم خویش را فرمود که هیچ نخسبند و او را نگاه دارند . پس اندرشب سیم بیرون آمد تا کسی را بیند ازمردم خویش خفته . خدای عزّوجلّ خواب برآن مردم افگنده بود وهیچ کس بیدارنمانده ، و **بختنصر** اندرلشکرگاه تنها همی‌گشت . سوگند خورد که من فردا[۳] همه را بکشم و بازگشت . بازجای خویش می‌رفت. پایش اندرحمایلِ شمشیرِ خفته‌ای آمد . خفته بیدارشد . پنداشت که او دزدست . شمشیربرکشیدوبرو زد وبکشتش .

## خبر دیگر

از **بختنصر** آن است که **دانیال** را همه خویشاوندان بگرفت ، از پس آن که چندان خلق را به **بیت المقدس** کشته بود از **بنی اسرایل** ، تا آنگه که اوخوابی دید و فراموش کرد وسخت بترسید برپادشاهی وبرخویشتن . پس همه جادوان وکاهنان را بخواند که مگر کسی اورا ازآن خواب آگاه کند . جمله گفتند ندانیم ، تاتونگوئی که‌چه دیده‌ای ، وتفسیر آنگه توان کردن . بفرمود تا جمله‌را بردرخت کنند .

چون **دانیال** این چنین بشنید زندان‌بان راگفت برو وملک را بگوی که مرا

۱ ـ الرحمن/۳۵ ۲ـ اصل : جوابی . ۳ ـ اصل : فرداد .

مردی[۱۷a]است که بگوید که تودرخواب‌چه دیده‌ای و تفسیرآن بگوید و هیچ‌مترس که خدای من مرا آگاه‌کند و بود که تونزدیک ملک منزلتی یابی . زندان بان بشد و **بختنصر** را مژده داد بدانچ از **دانیال** شنوده بود . **بختنصر** بفرمود تا **دانیال** را پیش اوبردند وهیچ‌کس پیش وی نشدی الّا که اورا نماز بردی .

چون **دانیال** پیش آمد و نماز نبرد **بختنصر** را عجب آمد . موکّلان را گفت دست ازو بدارید و شما بروید . چون ایشان برفتند **دانیال** را گفت چرا نماز نبردی پیش من ؟ **دانیال** گفت مرا خدای است‌که الهام داد تا خواب تو بگویم و نفرمودکه ترا نمازبرم و نه هیچ‌کس را ! و ترسیدم‌که اگرنه چنین‌کنم آن دانش‌که مرا داده است ازمن بازگیرد و اندردست توگرفتارگردم .

**بختنصر** گفت: هیچ دانی که من اندرخواب چه دیدم؟ گفت دانم . گفت بگو! گفت صنمی دیدی پایها برزمین وسرش به‌آسمان ونیمهٔ بالاش از زر و میانش ازسیم و برش ازمس و ساقهاش ازآهن و پایهاش ازسلافن وتواندرو همی نگریدی‌به تعجّب تا سنگی ازآسمان درآمدی وبرسراو افتادی ومراورا همچنان‌کردی‌که خاک که اگر بادی برآن جستی اندرجهانش پراگنده‌کردی، و آن سنگ‌که برسراو آمدی بزرگ همی‌گشتی تا همه زمین را بگرفتی و توهرچند نگریدی اززبرآسمان دیدی و از[۱۷b] زیرسنگ. **بختنصر** گفت احسنت! راست‌گفتی‌هم‌چنین‌است. اکنون مرا از تفسیرآن آگاه‌کن .

**دانیال** گفت: آن بت‌امّتان بودند به‌اوّل و میان وآخرکار، وآن زرّکه‌دیدی‌این روزگار و این امّت است‌که تودرویی و مهتری ایشان را، و امّا سیم امتی‌که برصنم افتاد دین بود به‌آخرالزّمان و آن پیغمبری بودکه از **عرب** بیرون آید و همه دینها را بشکند . چنان‌که آن سنگ بت را، و بزرگ شود برزمین و همه زمین دین اوبگیرد چنان‌که آن سنگ‌که همه زمین بگرفت .

**بختنصر**را سخن اوخوش‌آمد .گفت هیچ‌کس‌را برمن دستی‌نمی‌بینم مگرترا و من خواهم‌که ترا پاداش نیکوکنم وبسیارچیزها بروی عرضه‌کرد . **دانیال** هیچ قبول

نکرد مگر آن که نزد او همی بود. تا روزگاری برآمد . پس مردمان **بختنصر** بر وی حسد بردند .

**بختنصر** خواب دیگر دید سخت تر ازآن و هم فراموش کرد و می ترسید . **دانیال** [ را ] گفتند و بخواندند[۱] ، و قصّهٔ خود با او بگفت [ وگفت ] باید که مرا آگاه کنی که اندرخواب چه دیدم ؟

**دانیال** گفت چنان دیدی که درختی رسته بودی سبز وعظیم سر اندرآسمان، و هرمرغی که اندرجهان است برآن درخت گرد آمده و تو اندرو همی نگریستی و عجب همی داشتی . فریشته فروآمدی ، تبری برگردن و اندردرخت نگران و فریشتهٔ[۲] دیگر بانگ کنان که چون می[۳] فرمایند این درخت را [۱۸a] زیر وزبر کنم یا برخی دست بازدارم . آن فرشتهٔ دیگر گفتی نه برخی دست بازدار . او یک تبر برآن درخت زدی . جمله شاخ و بال اوفرو ریختی وآن همه مرغان ازسر وی پراگنده شدندی وهمه چار پایان و دد و دام اززیرسایهٔ اوبشدندی . درخت بماندی بی سایه وخرّمی .

**بختنصر** گفت این است خواب که من دیدم ؟ اندروکم و بیش نگفتی ! اکنون مرا آگاه کن ازتفسیرش .

**دانیال** گفت بدان که آن درخت توی وآن مرغان فرزندانت اند[۴] وخویشاوندانت ، وآنان که گرد درخت درآمده بودند رعیّت تو اند[۴] که زیرسایهٔ تو آمدند وخدای عزّوجلّ با توهم چنان خواهد کردن که با آن درخت کرد .

**بختنصر** گفت خدای با من چه خواهد کرد؟

گفت ترا اندر تن بلا دهد تا قدرت او بدانی وهیچ گونه جانور نماند که نه ترا بدان بگرداند وهفت سال بدین صورت ، ولکن اندرمیان هرجانوری که باشی مهتر ایشان باشی ، تاهفت سال تمام برآید . پس دیگر بارمردم شوی همچنین که هستی .

**بختنصر** گفت خدای تو توبه ازمن قبول کند تا ازین کردارهای بد بازآیم؟

**دانیال** گفت هرگز ازتوچیزی نپذیرد تا آن حکم که کرده است برتو خواند وقدرت

---

۱ - اصل : بخوادند . ۲ - اصل : فریستد ۳ - اصل : سی سی
۴ - اصل : آند (کاتب درسوارد بسیار « اند » را « آند » تحریر کرده )

خویش ترا باز ننماید. چون **دانیال** این گفت **بختنصر** برخاست و اندر خانه شد و زن و فرزندرا بدرود کرد و از ایشان جدا گشت [۱۸b] .

[۱] . . . . . . اورا **شعب الهندی** نام کرد و پیغامبر علیه السّلم چون به حاجتی بیرون رفتی دوست داشتی که یکی بانگ کردندی « یا افلح » ، « یا نجیح » ، « یا راشد »، ومردمان خویش را گفتی چون خبری از جایگاهی به من فرستید کسی را فرستید که نام وورویش نیکو بود.

**داود** علیه السّلم گفتی چون کسی به خبر ناخوش به من فرستید چنان کنید که مرد سیاه بود و گرینده روی .

گویند که **اسحق موصلی** کنیزکی را بدید که اورا خوش آمد. گفت ای کنیزک مرا اجابت کنی ؟ گفت ای والله ! گفت پس انگشتری مرا ده . گفت انگشتری من زرّست. ترسم که بازنیابم . ازبهرآن که اندرتازی زر [ را ] « ذهب » خوانند و کسی را که بشود گویند « ذهب »، یعنی بشد. این چوب را ازمن بستان تا بودکه بازآیم و « چوب » را « عود » خوانند . وچون کسی را خواهند گفتن که بازآی گویند «عود» .

## بـاب

## اندر چیزهای که از پیغمبر علیه السّلام آمده است اندر طیره گرفتن

گویند پیغامبر علیه السّلم مرد طیره سخت داشتی وهرگاه که به طیره شدی دیر بازجای آمدی و گفتی طیره هنبازی گرفته است باخدای، و اگرنه آن بودی توکّل او را بشکنند. وگفت چون کاری بینی که ازآن طیرگی ترا فزاید بگو یاربّ نیکی نیارد مگرتو، وبدی نیارد مگرتو، پس کارخویش برو .

**وکعب الاحبارْ پسرعبّاس** را گفت ازهیچ چیز[۱۹a] طیره گیری؟ گفت گیرم! گفت چه گویی به وقت طیره؟ گفت گویم یاربّ طیرگی نیست مگر از تو وهیچ نیکی نیست مگر از تو و هیچ خدای نیست جز تو. **کعب** گفت بدان خدای که مرا آفریده که هم چنین یافتم اندر **تورية** .

---

۱ ـ میان این دو ورق افتادگی دارد.

**علیّ بن ابی طالب** رضی‌الله عنه مردی را پرسید که کنیت توچیست ؟ گفت ابن **عیسی** و اورا سخت‌آمد، ازبهرآن که **عیسی** را پدرنبود.

گفت **اعرابی** به نزد قومی فرودآمد و از ایشان نیکی همی چشم داشت . یکی را پرسید که چه‌نامی؟ گفت خشین ، اعنی درشت! دیگری را گفت که چه‌نامی؟گفت شدّاد، اعنی که سخت! دیگری‌را گفت که چه‌نامی؟ گفت: غلیظ ، اعنی‌ستبر! **اعرابی** برپای خاست وگفت‌والله که دیگر باهیچ کس ازشما سخن نگویم، وبرفت.

چون **قتیبه** به **خراسان** شد هرچ آنجا نشسته بودند و میانشان سخن رفت با یکدیگرهمی گفتند پادشاهیش برود . دیگری گفت کارش پراگنده خواهد شد. وازین گونه هرکسی‌چیزی همی گفت. **قتیبه** بدانست،گفت نه‌چنان‌است که شما همی گوئید ، واین بدان‌گونه است که شاعرگفت :

شعر

فالقت عصاها استقرّت بها النّوی کما قرّ عینا بالایاب المسافر

معنی‌بیت‌آن است که عصا ازدست‌بیفگندآن مردکه‌ازسفربازآید ... [19b] [1]

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

. . . . دیده است که ایشان را چهارم نبود از بهرآن را که خدای عزّوجلّ همی‌گوید: « ما یکون‌من نجوی ثلثة الاهو رابعهم »[2]، واگردو بماند دوبین‌رادیده‌بوداز بهرآن که قول‌خدای‌است تبارک‌وتعالی: « ثانی‌اثنین اذهما فی‌الغار »[3]، واگریکی‌بماند مردی را دیده باشد .

**دانیال** گفت اصل‌همه عبارت این‌است و اصل‌آن که منجّمان‌به روزگارگویند وکنند. گفت چون خوابِ باد دلیلی بود ازمرگ یا دلیل بریدن میان زن وشوی .

و خواب فراموش کرده بود شماربرین‌گونه بود . اگرنه بماند بدان که زن از مرد جداگردد. اگرهشت بماند شوی بمیرد. اگرهفت بماند بر زن بایدترسیدن. اگر

۱ — اینجا ورقی یا اوراقی افتادگی دارد . ۲— المجادله /۷ ۳ — التوبة /۴۰

شش بماند برمرد، اگرپنج بماند بر زن، وهمچین هرچ طاق بود بر زن وهرچ جفت بود بر مرد.

**پسرسیرین** ازین کارکردی، و پس ازو **خالد اصفهانی** و **معلّم کرمانی**.

و **محمّدبن‌عبدالله** گفت من اندرین‌شمارنرسیدم وازهرکث پرسیدم‌ندانستند....[۱] ده حرف آورده‌است وحروف معجم بیست و نه حرف‌است ونامهای‌مردم درین جمله سیزده‌حرف نیاید. و لیکن نخواستم که ازین‌کتاب بیفگنم چی معروف است [ به ] **کتاب دانیال**. برهمین قیاس جمله فرو نهادم تمامت بیست و نه، وهفت[۲] از وی فرو نهادم، درست نیامد.

## باب

## ...[۳] اندرقیاس آنک به‌کاربایذ داشتن ازشناختن‌عبارت وقتها و پرهیزکردن از وقتهای دیدن خواب

**دانیال** گفت [۱۹a] چون از تو مسئله‌ای پرسند که جوابش بر تو پوشیده شود نگاه کن که نخست که خداوندش گفت چه بود ؟

اگر گشادن سخن بجسته[۴] نیکو بود بدان که آن خواب نیکث است و دلیل بر نیکی کند.

و اگر نخست سخن که زبان گشاد مرغوا بود نه نیکث بود.

و هر خوابی که نخست حرفی که زبان بدو بگشیاد[۴] «خا» بود بدان که دلیل بر خرّمی کند. و اگر «شین» بود دلیل بر بدی کند.

و ساعتها را نگاه دارد، و اختلاف شب و روز.

چون ترا مسئله‌ای پرسند ازخواب به وقت‌نماز مرو را جواب‌مده از بهرآن که ساعت مضطرب بود ومردم اندر انتظار نماز.

۱ ـ رقم آحاد عدد محو شده، ظ: سیزده ۲ ـ هفت در اصل مکررست

۳ ـ یکث کلمه محو شده ۴ ـ کذا در اصل

و بدان که خواب به چهار وقت نگردد : به وقت زوال و آن وقت که آفتاب همی فروشود ، وآن وقت که آفتاب برآید . این اوقات نگاه دار.

و نگر او را جواب ندهی اگرترا ازخوابی پرسند وآن مرد ترش روی باشد . بدان که علامت بد است .

و اگر زنی ترا خوابی پرسد و بی نماز بود او را جواب مده از بهرآن که اگر بدی اندرو بود زود درست شود . و همچنین مرد که جنب بود .

پس اگرترا مسئله‌ای پرسد نخست روز از ماه از نام او[1] و از نام پدرش ، اگر هردو نام موافق نام پیغامبران بود دلیل کند که او را ازآن روز تا هفت روز چیزی آید و خداوند خواب برکاری پیروزگردد .

پس اگر نامشان[19b] برخلاف این بود بدان که طالع نحس است.

و اگر مردی در اوّل زمستان ترا مسئله‌ای پرسد از خواب بدان که خواب او سازگار روزی است.

و اگر به اوّل زمستان بیند دلیل برفراخی روزی کند .

## باب دیگر

### درهمین معنی

**دانیال** گفت هرکس که خدای عزّ وجلّ او را این علم ارزانی داشت باید که اندیشه کند و هرمسئله‌ای که اورا پرسند ازنام او ونام پدرش ومادرش باز پرسد، پس بر آن قیاس کند .

**دانیال** گفت چون ترا به زمستان مسئله‌ای پرسند وآسمان صافی بود از ابراورا قیاس ازآن کن، و اگر ابرگن بود بدان که آن غمی بود اورا خواهد رسیدن .

و اگر باران بارد چنان که از نابدنانها[2] آب آید بدان که نیکی بود، از بهرآن که خدای عزّوجلّ همی گوید : « و انزلنا من السّماء ماء مبارکا »[3]، گفت ازآسمان آب خجسته فروآوردیم.

---

۱ - اصل : ناساو . ۲ - کذا در اصل ( = ناودان ) . ۳ - سورهٔق / ۹

اگر به وقت پرسیدن خواب جای صافی بود وجای ابرگن بدان که او ازآن غم بیرون آید .

## باب

## اندر دانستن دلیل نیک و بد از ماهها

**دانیال**[۱] گفت مرد داننده نبود به علم خواب تا اقبال سال و ادبارش بنشناسد .

بدان که خواب محرّم قوی باشد و درست .

وخواب صفر صفرا آورد ودل تنگی وغم . بایدکه اندرو تفسیر نکنی ونه پیدا کنی .

و گفت خوابها اندر [۲۰a] ماه ربیع الاوّل به برکه[۲] بود ومژده وکار روای، پس بر و کار کن .

و اندر ربیع الآخر خوابها دلیل کند برمصیبت و غم . بایدکه دعا کنی تا خدای عزّوجلّ بدو رنج او باز دارد .

اندر ماه جماد[ی] الاولی خوابها خشک بود . دلیل برمرگ کند .

اندر ماه جمیدالآخر بتر بود.

ماه رجب از ماههای حرم[۳] است ،خجسته بود مرد و زن را.

گفت اندرماه شعبان خواب نیکی بود وخداوندش نیکیء فراوان بیند .

اندرماه رمضان خوابها درست بود و بسیار نیکی ، وهر کس که اندرو خواب بیند همچنان بود که پیغمبران را دیده ،وآنچ دیده باشد هم چون وحی بود و هیچ خطا نکند ، از اوّل ماه تا آخرش .

و گفت اندر ماه شوّال خواب ضعیف بود وغم آورد .

و اندر ماه ذوالقعده نیک نیاید و چاره نبود، ازآن که خداوندش به بدی یا به زندانی افتد .

و اندر ذی الحجّه سخت ضعیف و سخت بد ، از بهرآن که این ماه حجّت خدای است برخلق .

---

۱ ـ اصل : دلیل . ۲ ـ (= برکت) ۳ ـ کذا در اصل ، ظ : حرام

## باب

## اندرآنچ درست باید دانست از خواب وآنچ فرموده است کز آن پرهیزکند وآنچ صدقه باید دادن

**دانیال** گفت خدای عزّوجلّ هیچیز[1] نیافرید مؤمن را بهتر از نگرش کردن اندرعلم خواب که چون ازین همه که یادکردیم دری بشناخت و بدانست صد درء[2] دیگر برو بگشاید. از بهرآنکه هر نامی که اندر جهان به‌کار دارند همه اندردین به‌کار آید وهر کس [20^b] که خواهدکه این علم بیاموزد و حفظ‌کند بایدکه ازخوردن‌پنیرو ترشیها و پیازوآنچ بدین ماند احترازکند و دست بازدارد تا بتواندآموخت و فراموش نکند و قیاس آن بداند . پس چون بدانست و بیاموخت اورا زیان ندارد هرچ خورد.

**دانیال** گفت بایدکه اصول تأویل بداندکه چون اصلها بدانست درها[3] برو گشاده شودکه نه‌خوانده باشد ونه شنیده وهیچ چیزازو بنشود.

و **پسرعبّاس** همچنین گفتی‌که **دانیال** همی گوید و برهفت حرف تعبیرکردی‌و گفتی چون ترا مسئله‌ای پرسند ازخوابی‌که اندرو غمی ومصیبتی بود خداوند خواب‌را بفرمای تا به درویشان صدقه دهد.

و همچنین اگر مرگ همی‌نماید زود مرو را جواب مده وچندان‌که ترا جهدو طاقت بود مگو تا مگرخدای تعالی از [ او ] بگرداند .

و همچنین خواب‌که دلیل برزندانی‌یا برغمی‌کند زود اورا مگو .

## باب

## اندربُدانستن خُواب پیش ازآنکه بازپرسند

**دانیال** گفت اگرخواهی‌که خواب مرد بدانی پیشتر از آن‌که وی بگوید او را بگوی تا جایگاهی از اندامهای خویش فروگیرد یا دست بدو فروآورد ، ازآن قیاس

---

۱ - ( = هیچ چیز ) ۲ - کذا با همزه در اصل (= دری) ۳ - اصل : درهاء

کن. یاکسی راکه حاضر[1] باشد بفرماید تادست به اندامی ازاندامهای[2] خداوند خواب فرودآرد .

اگرمردی ترا بخواندکه خوابی دیده بود و فراموش‌کرده چون اندرپیش شوی نگاه‌کن [۲۱ª] اگر بربستر تکیه‌کرده بود بدان‌که مردی را اندرخواب دیده است‌که پادشاه بود .

پس‌اگربرمُخدّه نشسته‌بود بدان‌که کنیزکی‌را اندرخواب‌دیده یازن‌نیکو روی.

اگرچیزی نبیسد یا دبیری پیش اوبود بدان‌که خواب اوآن است‌که چیزها بدو فرستیده‌بودندی .

اگر برسرکرسی نشسته بود یا برسر تختی‌که برسرآن هیچ جامه نبود او آن‌کار همی خواهدکه بدان به پادشاهی برسد ونزدیک رسانیده باشد .

## حدیث اندامها که به اوّل این باب می‌گوید

بدان‌که اگردست به سرفروکندآن را تأویل‌آسمان باید یاکوه یا چیز[ی] که اززمین برتربود، و روی‌را به دشت و بیابان برگیر ،وچشمها را به چشمهٔ‌آب ،وهرچ ازدندان بود با اهل بیت و خاندان و خویشاوندان را ، وهرچ ازقضیب‌بود به فرزند ، وهمین‌گوید پسرسیرین.

## باب

## اندرخواب مهدی

**خلیل اصفهانی** گوید، مترجم این‌کتاب از **سریانی** به **تازی**، که **مهدی** خلیفهٔ **بغداد** خوابی دید و فراموش‌کرد . چون روزشدغمگین بنشست. وزیرخویش‌را گفت خوابی دیدم و فراموش‌کردم[3] . اگرمردی[4] را با دست توانی آوردن‌که این‌خواب مرا با دست‌آورد اگربه فال بودبه‌حال‌دیگر کارنیک کرده‌باشی ، مگراین‌غم‌ازدل‌من‌برود.

۱ — اصل : حاضیر.　۲ — اصل : اندمهاء .　۳ — اصل : کرد .

٤ — اصل : «اگرمردی» دو بار تحریر شده است .

وزیر گفت یا امیرالمؤمنین **خلیل اصفهانی**، خداوند ترجمهٔ **کتاب دانیال**، [۲۱b] تواند، و اگر کسی برپشت زمین هست که این تواند دانست نیست مگر او.

پس **مهدی** بریدی به راه کرد. برسر ده روز **خلیل** را همی آوردند.

**خلیل** گفت اندر **بغداد** شدم. روز یک شنبذ بود نخواستم که پیش او روم، اختیار روزدوشنبذ کردم، ازبهرآنکه دوشنبذ را طالع مشتری است.

پس چون پیش **مهدی** شدم مرا گفت خوابی دیده‌ام وفراموش کرده! نزدیک تو توانم یافتن یا نه؟

من گفتم یا امیرالمؤمنین خداوند فال به حرکات مردم نگرد، به آمد و شد مردم اندرباز یابد. پس برآن حکم کند.

**مهدی** خشم گرفت وگفت ای سبحان الله العظیم! هر یکی ازشما بیاید وچیزی دعوی کند که نداند و دست بر سر خویش مالید و به چَشم و روی فرودآورد. پس دست بر ران برزد.

چون **خلیل** آن بدید قیاس فال برگرفت. گفت یا امیرالمؤمنین بگویم که خواب تو چه بود! تا بدانی که خدای تعالی علم آن را دهد که خواهد.

گفت بگو.

**خلیل** گفت دیدی که برکوه شده بودی.

**مهدی** گفت لله درّک، جادوی تو!

گفت نعوذ بالله از جادوی، ولیکن چون دیدم که امیرالمؤمنین دست به سرفرو مالید دانستم که بربالای سراوهیچ نیست مگرآسمان و برزمین ازکوه.

گفت راست گفتی! دیگرچه دیدم؟

**خلیل** گفت پس دیدی که ازآن کوه دردشت آمدی، جای فراخ و هموار، و اندر آن دشت دو چشمهٔ آب شوردیدی.

گفت [۲۲a] ازکجا دانستی؟

گفت آن که پیشانی توچون دشت هاموار است و آن دوچشمه دوچشم که زیر

پیشانی تست، و دیدم که دست مبارک بدان فرودآوردی .

گفت راست گفتی ،گفت دیگر چی دیدم.

گفت ازآن‌پس به‌کوهی رسیدی ومرد **قرشی** را دیدی ازقبیلهٔ خویش .

گفت ازکجا بدانستی که‌آن مرد **قرشی** بود ؟

گفت از دست زدنت بر ران خویش .

پس **مهدی** عجب بماند ! گفت ویحک این‌علم را ازکجاآوردی ؟

گفت ازکتاب **دانیال**.

پس **مهدی** او را بیست هزار دینار فرمود دادن وگفت از پس این‌کس را اجابت مکن .

و **خلیل** این‌خواب از **پسرسیرین** آموخته بود و از **سعید بن المسیّب** ، و این‌از بهرآن‌یادکردیم که یاران پیغمبر وآنان‌که پیش ایشان بودند ازین فال‌کارکردند .

## باب

## طبایع خُواب و رویهای او وخلاف برگفتار دانیال

هم **دانیال** گفت اصل همه چیزی برچهارچیز گردد وهریکی خداوندش برابر کارها دلیل کند .

بیشترین‌مردم سوختنیهابینند ودرآمد وشد ماروکژدم وسگ‌وآنچ بدین‌ماند.پس چون ترا ازخوابی پرسند یا خود دیده باشی از بهر خویش اندرین درها نگاه‌کن. اگر خواب غم و اندوه بود او را قیاس از قول خدای‌کن، « و لیبدّلنّهم من بعد خوفهم امناً »[1] ، گفت از پس‌ترسیدن ایشان را ایمنی‌دهیم [22b] . پس توبدان‌کز[2]پس‌هرغمی خرّمی بود .

وهرکه گریختن بیند ازپادشاهی‌یا از دزدی یا ازدشمنی بدان‌که خداوندخواب ایمن‌گشت ازقول خدای‌عزّوجلّ، « ففرّوا الی الله انّی لکم منه نذیر مبین. »[3]

---

۱ - النور/۵۵ ۲ — ( = که از ) ۳ — الذاریات / ۵۰

## باب

### اندرآنچ پیغامبر و یارانش دیده‌اند از نام وفال

**خلیل اصفهانی** گفت گوید[1] مردی نزدیک پیغمبر آمد وگفت خوابی از تو خواهم پرسید.

گفت نامت چیست ؟

گفت **جمره** .

گفت پس شهاب . گفت جایگاه کجا داری ؟

گفت از **ذات الحرقه**[2] .

پیغامبر گفت علیه السّلام : بنار الطّی . مردمان توسوختند .

چون مرد باز جای شد همه را سوخته یافت.

وقتی دیگر گفت کیست از شما کی این غم ازدل من بردارد ؟ مردی بر پای خاست . گفت نامت چیست ؟

گفت **حرب** .

گفت بنشین ، بنشاندش . یکی دیگر برخاست . گفت نامت چیست ؟

گفت **یعیش** . گفت زندگانی و نیکی بود. بنشین . غم از دل من برداشتی .

پس پیغمبر و یارانش گفتار **دانیال** به کار داشتندی . پس پیغمبر و یارانش فال زدن به نامها .

و پیغمبر علیه السّلام گفت خواب را به کنیتش بازخوانند و به نامش .

و هم چنین از **دانیال** حکیم روایت کرده‌اند .

**محمّدبن عبدالله** گفت شنیدم که مردی پیش **جعفر بن محمّد** شد . گفت کریم خدای است و توبنده اوی. گفت بروکه یافتی . مرد برفت . و اندر سال خواسته‌ای بیافت بی‌اندازه . گفت شنیدم که به **بصره** فتنه اندرافتاد . **ابوالعالیه** [۲۳a] خواست که

---

۱ - کذا در اصل .

۲ - کذا در اصل ، ظ : ذات الجرف که موضعی نزدیک مدینه است . ( لغتنامهٔ دهخدا )

ازبصره برود . شنیدکه مردی همی‌گفت نه متوکّل است . **ابوالعالیه** باز پس‌آمد .

## باب

## اندرآنچ دوست داشته‌اند از راست و چپ نگریدن اندر آن حال که خواب همی پرسیدند

**دانیال** گفت چون ترا خوابی پرسند ازسوی چپ وراست نگاه‌کن. اگرچیزی بینی ناخوب بدان‌که آن خواب دلیل بد است، و اگر چیزی موافق بینی‌بدان‌که نیکی بودازآن خواب.

**محمّد بن سیرین** گفت چون ترا مسئله‌ای پرسند نگاه‌کن تاچشم توبرچه افتد؟ اگربُرزنی‌افتد بدان‌که نیکی‌بود ازآن خواب، و اگرمرد پیربینی بدان‌که بخت‌خداوند خواب بود ، و اگرجوانی را بینی پایندگی بود، و اگر پیرزنی را بینی بدان‌که جهان پشت بدو برکردست، اگرستوری یا خری را بینی بدان‌که اورا سفری‌می‌نماید ، چنان که خدای عزّوجلّ همی‌گوید: « و الخیل و البغال و الحمیرلترکبوها و زینة. »[1]

و من پیدا کنم‌گفتار **دانیال** اندرعلم فراست ، ان‌شاء الله تعالی.

**محمّد بن‌عبدالله** گفت چنان‌که خوانندهٔ این نامه را ازدانستن فال و زجرچاره نیست همچنین بایدکه اورا علمی بود اندر فراست و بایدکه به مردم به فراست نگاه کنی پیشتر ازآن‌که به سخن اندرآید ، وعلم فراست بسیارست.

وشنیدم که‌پادشاهی‌ازپادشاهان پیشین هرگاه‌که ازبهررعیّت به داوری بنشستی چون خواستی که بیدادگر ازدادگر باز داند وزیران خویشتن را گردآوردی و ایشان راگفتی‌مرا دلیل‌بر پای‌کنیدکه‌این بدان باز دانیم. پس حکیمی ازحکیمان آن‌روزگار که اورا **اقلیمون** گفتندی نامه‌ای عجب فرو نهاد و صفت مردم برصفت[۲۳b] ددان بکرد، آن‌چنان‌که ملک برملک آسان‌گشت وهرچ‌می‌خواست درمی‌یافت.

اگر من تمامت آن کتاب یادکردمی این‌کتاب درازگشتی . به قدری از آن

---

۱ ـ النحل/۸

اختصارکردیم و ازآفرینش حیوان و طبایع و صفت ایشان با صورت مردم نموداری پدید کردیم .

## باب

## اندرصفت شیرو آفرینش مردم

گفت چون مردی را بینی که موی او فروآمده بود یعنی جعد نباشد و رنگ او ملوّن بود و سینهٔ او فراخ و بزرگ و سرِ وی بزرگ و پیشانی فراخ و بالا معتدل و تیزدندان و درهای بینی او فراخ و روی او صافی و چشم او شهلا یا ازرق بدان که او مرد سخت بزرگ و بلند همّت و فضله جوی است ونیکی بسیارکند بامردم ومرو را خویش و پیوند بسیاربود وهمواره بانشاط وخرّمی بود وعلم دوست دارد و گردکردن کتابهای خدای تعالی ، و بخیلان را دشمن دارد و بررای خویش مُعجِب بودو بردبار و سپاس دارندهٔ نعمت و دوست دارندهٔ بازی و نبیذ، و این طبع شیرست.

## باب

## اندرصفت پلنگ برآفرینش مردم

اگرمردی بینی که سر او بس عظیم بود واندام اومعتدل وگردنش ستبر و چشم اوشهلا و ابروی اوپیوسته وموی اوبسیار و دندانها مختلف ، یک یک تیز ، خالی اندر چشم ، کفهای او سخت فراخ وستبر ، بینی اندر [ ۲۴a ] کشیده بدان که اومردی بود طامع و حریص و با قوّت ، و با قوّتش ترسندگی ، و دوستدار نبیذوصبوح و جماع ، و تیزو تند به وقت خشم پس آن دارد ، امّا معدهٔ اوتباه بود وبسیارخورد و خوردن او گزاینده بود وپیشترآن که به پیری رسند . این است صفت پلنگ .

* * *

## باب

## اندرصفت [ روباه ] وآفرینش مردم

اگر مردی بینی پیر ، لاغر، تیز دندان ، ناقص زنخ ، سُسْت گوش ،گونه گاهها برآمده ، گرد چشم ، موی اوچنان که گوئی به شانه زدست، شهلا چشم ، ابرو پیوسته ،چرب دست ، فراخ کتف ، برخدّهای اوگوشت نه،باریک ساق ، بدان که آن مرد نا شایست است و پلید و محیل و بسیار دوست و هوا خواه وگوشت دوست دار، و این صفت روباه است .

## باب

## اندرصفت گرگ وآفرینش مردم

اگرمردی را بینی بینی اواندرکشیده ،چشم شهلا ، پیوسته ابرو ،تَنُک اندام ، فراخ سینه، میانه ساق، جعدموی، دلیر بی باک ، بدان که او را دین نیست وبازی دوست است و حریص،ودرکار این جهان و گردکردن خواسته و عقار مولع و سخت بخیل وطامع وبزرگ همّت وبزرگ تدبیرومکابرودشمن همه کس،واین صفت گرگ است.

## باب

## اندر صفت یوز وآفرینش مردم

چون مردی را بینی مالیده[24b] بینی، گل روی به یک دیگر آورده زشت، برخدّ راست او خالی ، فراخ دهن، به روی اورنگ اشک ،کفهای او پهن ، میان پیشانی گشاده ، بدان که آن مردی است با قوّت و مُعجب، شمّه ای تندی و تیزی دروی ، دوست دارندهٔ غلام ونبیذ، وصبور برنشستن به یک جای وبسیارآزمایش ، و این صفت یوز است .

* * *

## باب

### اندر صفت سگ و آفرینش مردم

اگر مردی بینی ممشوق، برکشیده، باریک اندام ، درهای بینی فراخ ، گوشها سست وفروافگنده، بینی اندرکشیده، میانش برآمده، چشمها دور باز، خدّها خشک اندک گوشت ، دندانها تیز ، برخدّ چپ اوخال ، نرم و خاموش ، بدان که اومردی بود درازعمر، دلیر ، دل تنگ وحریص وبی اندیشهٔ کار وصاحب علم وسنّت، کتاب و حدیث دان و ادب دوست، وگرد آورنده و جویای نام نیک ، و این صفت سگ شکاری است .

## باب

### اندر صفت خوک و آفرینش مردم

اگر مردی بینی که او را بینی دراز بود اندرکشیده ، چشمها شهلا ، سرش بزرگ ، دهنش فراخ ، دندانها برون داشته تیز ، به طبع آهسته ، به رفتن مضطرب ، کژ رو ، بدان که او دروغ زن است و بخیل و بد گو دار و غدّار و بد عشرت و بخیل دوست ، با مردم نیک بد ساز، حریص برفساد ، تباه کار، واین صفت خوک است. [٢٥a]

## باب

### اندر صفت گربه و آفرینش مردم

اگر مردی را بینی کوتاه بالا ، کوچک پیشانی ، شهلا چشم یا ازرق ، برپیشانی اوخالی یا دوخال ، درهای بینی فراخ ، اندر چشمهای اونقطها ، چشمهای گرد ، تیز چشم ، گرد بینی ، بدان که او را طبع خوش بود و دوستدار مردم بود، و لیکن دروغ

زن بود و دوست‌دار[1] بازی وآهوو شکار ، بدان‌که این صفت گربه است.

* * *

سپری شد خطبهٔ نامهٔ **دانیال حکیم** و آنچ شرط کردم که یاد کنم اندر شناختن فراست .

اکنون یاد کنم کتاب **پسرسیرین** و آنچ او پیدا کردست اندرین معنی ، اگر ایزد تعالی خواهد .

١ ـ اصل : دست دار

# کتاب پسر سیرین

## بسم‌الله الرحمن الرحیم

**پسرسیرین** گفت که هرکس که بر پهلوی راست خسبد وخوابی بیندآن‌خواب ازخدای بود عزّوجلّ ، و اگر بر پهلو[ی] چپ خسبد آن خواب از آن بودکه‌آن‌را اضغاث احلام‌گویند وآن دروغ بود .

و هرکه به شب بخسبد و خوابی بیند تا ده‌روز ممکن‌که راست‌گردد، وهر چند به بامداد دورتر دیرتر رسد، وهرچند نزدیکتر زودتر.

خواب روزوشب هردو یکی است و هیچ فرقی نیست ، و خواب را اگر [ بر] پهلوی‌راست بینند و اگربرچپ [۲۵b] و اگرستان٭بازکه به ناچارتعبیراست، وخواب اوّل شب وآخرشب را هم‌چنین .

**محمّد بن عبدالله** گفت یکی ازعالمان‌گفتی‌که می خواب آن دوست دارم‌که برپهلوی راست بینم ،واین یک بیت شعرمادام می‌گفتی.

شعر

و نم اذا نمت علی الیمین　　　　تصح رؤیاک علی الیقین

معنی‌بیت آن‌است که‌چون‌برپهلوی راست خسبی خواب توراست ودرست‌آید.

### باب

### اندر پدید کردن‌که خواب پیش‌که باید گفت

**محمّد بن سیرین** گفت چون خوابی بینی پیش‌کسی مگوی‌که دانش خواب ندارد ، و نه پیش هیچ زن ، اگر خود مادرت بود یا خواهرت ، و نه پیش پیری‌که خرف‌گشته بود ، و نه پیش دیوانه ، و نه پیش‌کسی که جادوی کرده باشد ،و نه پیش

کودکی ،و نه پیش گبری یا ترسای ، و نه پیش هیچ دشمن که خواب بدان بازگردد که او بگوید.

بل با کسی گوی [که] دانابود بدین علم . پس اگربرتو دشخوار گردد **قرآن** همی خوان تا خدای عزّوجلّ بدی ازتو بازدارد.

## باب

## اندرپدید کردن که خواب گزار باید که چه گوید

**پسرسیرین** چون اورا مسئله‌ای پرسیدندی گفتی هرچ خدای خواهد بباشد وهرچ اونخواهد نبود. گوائی دهم که‌خدای برهمه چیزی قادرست ودانش اوگرد همه‌چیزی درآمده است . [٢٦a]

گفت **طفیل** برادر **عایشه** ازمادر به‌خواب چنان دیدکه میان مردمان **جهود** فراز رسیده بودی و ایشان را گفتی شما مردمانی بودیت اگرنگفتیدیت که **عزیر** پسرخدای است . ایشان اورا گفتند که شما نیزمردمان نیک بودیتیان اگر نه‌آن بودی .گویند که خدای و **محمّد** حقّ‌اند . پس اوکسی‌را بگفت. پیغمبررا بازگفتند. پیغمبرعلیه‌السّلام میان مردم برپای خاست‌وخطبه‌ای یادکرد وگفت ای مردمان **طفیل** خوابی دید وکسی را بگفت و شما سخن همی‌گویید و من شرم همی دارم که شما راگویم که نبایدگفت که خدای حقّ است و **محمّد** حقّ که **جهود** نیز هم چنین گفت بگوی خدای حقّ است ، مگوی **محمّد** حقّ است .

**پسرسیرین** گفت بسیارخواب بودکه مردم بیندکه تفسیرش دیدنش بود. گفت من اندرخواب دیدم که دوکودک **عجمی** از پس **عربی** همی تاختی . چون او را دریافتندی بکشتندی. پس چون روزی ببود من تفسیرش بازکردم. آن کودک **اعرابی** را دیدم وآن **عجمی** را و خروسی . و من اندرین اندیشه تان دوکودک **تازی** دیدم که ازپس خروس همی دویدند[1] و خروس را بگرفتند و بکشتند .

و **محمّد بن‌عبدالله** گفت من دوست دارم آنک **پسرسیرین** گوید به‌آخرحدیث

---

١- اصل : دویدن (؟)

که اگرخواب تودرست گردد چنین ِ چنین باشد و چنین دادند از پسر[1] سیرین . گفت بسا خوابها[ی] بزرگ که کوچک گردد و بسا کوچک که بزرگ گردد . [۲۶b]

## باب

### اندر پدید کردن که خواب به چه وقت باید گزارد

**پسرسیرین** گفت خواب به شب‌نشاید گفت و بدان وقت که آفتاب همی برآید، ونه آن وقت که آفتاب همی فروشود .

و **بوهریره** گفت هرکی ازشما خوابی بیند مگویید تاآنگه کی آفتاب برآید .

و خبردادند کی مردی را از یاران پیغمبرعلیه السّلم خوابی پرسیدند وقت نماز شام . گفت اگربه روزآمده بود پیش ترا بگفتمی .

و گفت چون خواهی که خوابی را تفسیربدانی اندرکتاب خدای نگاه کن . اگرنیابی اندر اخبارصحابه ، اگر نیابی اندر امثال **عرب** و **عجم** که خدای تعالی اگر خواهد ترا پدید کند .

## باب

### ادب‌عبارت بر قول پسرسیرین

**پسر سیرین** گفت وقت را نگاه دارکه اندر بهار بیرون آمدن درختان خواب بسیار بود .

و اگر زنی نماز نکند یا مردی جُنُب بود و مسئله‌ای پرسد یا کودکی جوابشان مده که خواب **ایشان باطل** بود .

دیگری گفت این ردّاست بر **پسرسیرین** که گفت کودک را خواب درست نبود، ازبهرآنک **یوسف** علیه‌السّلم آن خواب که‌دید به‌کودکی دید .

**پسرسیرین** گفت نه همه خوابی چون خواب **یوسف** بود ،ومن چنین شنیدم و دوستتردارم که به‌گفتار هیچ کودک درنامه ننگرم ، وهرخوابی که اندرکارزارگاه بینند

۱ ـ اصل : پس

نه خواب تود، ونه خوابی که زن آبستن بیند درماه زادن، چه خواب ایشان ازسراندیشهٔ [۲۷a] بسیار بود ، ونه خواب ترس رسیده . و روزیک شنبذ خواب نباید گزاردن .

پسرسیرین روز چهارشنبذ خواب بگزاردی. گفت خواب مردی که باکسی به جنگ بود درست نباشد تا ازان جنگ بیرون نیاید .

پسرسیرین گفت اگرخواب را بازگفتن درتوقّف نهی تا سیم روز بهتر بود . گفت خواب مرد به خواب زن نماند ، و نه خواب آزاد به خواب برده ، و نه خواب مسلمان به خواب کافر ، ونه خواب مسافر به خواب مقیم ، ونه خواب بیمار به خواب درست ، و نه خواب ترسناک به خواب ایمن ، و نه خواب شب به خواب روز ، ونه خواب جاهل به خواب عالم . این هریک را تأویل برحدّ منزلت وطبقات واوقات باشد.

پس آخربهار[۱] هیچ خواب دروغ نگردد . ودرزمستان صعبْ خواب حدیثی بود کبوترماده و زنی بود که مردم اورا دوست دارند آزاد و برده ، و بود که بسیار بیند وآن مهتری بود که بیابد .

اگر کسی بیند که چند کبوتر درکنار او افتادند یا طاوس ماده زنی بود **عجمی** بسیارخواسته و بسیارمردم . از بهر آنک گوهرطاوس **عجمی** است و طاوس برپادشاهی بود **عجمی** .

امّا کبک ماده زنی بود نیکو ، ولکن هرگز خوبا مردم نکند. وبرگونهٔ دیگرتفسیر کبک آن بود که که مرد گوش به پسردارد ، واورا دختری آید سخت نیکو .

امّا مادیان زنی بود آزاد شریف ، ازبهرآنک بهترین خواسته ای اسپ ماده است ، آزاد زنی بود [۲۷b] آزاد دون ازبهر آنک چادر و ازارآلت زنان است ، یا پرستاری بود **عجمی** یا درخانه زن بد . . . .[۲] بستر زنی بود که هر کس را اندروطمع بود وبلایه[۳] گونه باشد.

* * *

---

۱ ـ اصل : بها .
۲ ـ دوکلمه به علت سائیدگی محو شده است
۳ ـ اصل : بلابه

## باب

## تفسیر هشتم اندر خواسته

گندم بزرگوارتر روزیء بود که آید با رنج، ازبهرآنک خدای عزّوجلّ آدم را وحی کرد : اگر به من عاصی گردی شکمت را هرگز سیر نکنم تا پیشانیت از عرق تر نشود! پس آدم به زمین آمد . خدای عزّوجلّ گندم روزی کرد و همی ورزید و همی درود و پاک همی کرد وآرد همی کرد[1] وهمی شست و به نان همی پخت وهمی خورد، وپیشانی اوعرق همی کرد ازان سختی که بدو همی رسید .آرد خواسته باشد وتوانگری.

شیر زنان خواسته‌ای بود حلال و افزونی در دین . پس اگر ترش گشته بود یا روغن از وی گرفته یا ازحال خویش گشته یا پنیر شده فی الجمله از...[2] خشک به بود.

امّا پشم خواسته بود چون درم و دینار.

وکنجد خواسته بود که هرروز برافزون بود، ازبهرآنک چربش اندروست .

و امّا گاورس خواسته‌ای بود که بیرون آمدن اودشوار بود و منفعت او اندک.

امّا کاه خواسته‌ای بود که بیرون آمدن او خداوند خواب را توانگر گرداند و دیر بماند.

و امّا جو خواسته‌ای بود با تن درستی خداوندش .

و امّا خرما اگریکی بود خواسته بود و خداوندش را [ ۲۸a ] ازومنفعتی رسد و بماند . اگر خرمای بسیار بود چنانک شمردن نتوان خواسته‌ای بود که نفقه ازان زیادت آید و نماند .

و امّا کتان خواسته‌ای بود چون درم و دینار از بهرشرف درختش وفضل او، وآن اوّل رستنی بود که آدم از وی خورد چون به زمین آمد .

* * *

---

۱ - اصل : می کرد     ۲ - یک کلمه شبیه « شیر » یا «پنیر» محو شده‌است .

## باب

### اندر رفتن خوابها

گفت اگر نه آن بودی حالها [ی] این کارها کی یاد کردیم از یکدیگر پراگنده شدست پایه و خطر بیرون آمدن خواب پراگنده نگشتی و از گندم وجو و کاه و انگبین و شیر و خرما و پشم و کنجد و آنچ بدین ماند یک چیز پسندیده بودی، وباید کی بدانی.

و هم‌چنان تفسیر اندر زنان و مردان و خواسته‌ای کی یاد کردیم پراگنده کردن است وهم‌چنین پراگنده گردد هرچیزی ازو، واندر تفسیر نخستین[1] یاد کردیم و دو ناسازگار با گوهر آن کار، واین ازپس یاد کنیم اگر خدا خواهد.

## باب

### اندرعبادت ونیّت

چون خوابی پیش آید کی تو روی آن ندانی اندر تأویل و خداوند خواب گوید چنان دیدم کی نماز می‌کردم مراورا بپرس که اندرنیّت توآن نماز کی می کردی فریضه بود یا فضیلت.

یا اگر گوید کی نخجیریافته بودمی بپرس کی اندرنیّت تو آن نخجیراز بهرگوشت گرفته بودی یا ازبهر زنده داشتن. ازبهرآنک این همه مختلف گردد.

یا گوید چنان دیدم [ ۲۸$^{b}$ ] که سفر همی کردم او را بپرس که اندر نیّت چنان داشتی که به فلان جای رفتنیء یا به جای دیگر. این همه آن است که از نیّت خداوندش بگردد.

## باب

### اندرنامها و معنیها

گفت اگرخداوندش نیّت خویش نداند به نام برگیر، چنانک اگر نام خداوند

---

۱ - به توضیح صفحهٔ ۵۳ مراجعه شود

خواب یام[1] آنکث به فال برآمده بود. فضل بود بدانکه اندرآن کارافزونی بود ، واگر نام‌سالم‌بود سلامت باشد،واگرمرّه بود تلخی‌بیند ، وآنچ بدین‌ماند ازنامهای‌نیک‌وبد.

## باب

## اندر کارو پیشهٔ مرد

گفت اگرنام نبود پیشه برگیر و حکم بر آن بکن ، چنانکث اگر آهنگر بود بنگرکه‌آن پیشه را اندرخواب به چه بازخوانند ، و اگردرزی یاگازر بود همچنین . اگراین به‌کارداری‌ترا درست‌گردد، وسّلام[2].

## باب

## اندرجستن تأویل

اگر بدین دلایل‌که یادکردیم نتوانی دانست بیرون آوردن خواب رنج مبر و چیزبی اصل مگو و خود را به‌دست فروگیرکه بهترین خواب آن است که چیزی‌که ندانی‌گوئی‌که ندانم .

## باب

## اندرشرح همّت

بدانکه ازاصل تأویل بیشین چیز بنگردد، و اگرحالهای مردم بگشتست اندر همّت و ادب[3] و برگزیدن این بردین، و ازبهراین هرچ‌اندرین بود . امّا امروزتفسیر برین جهانی [۲۹a] همی‌افگنیم‌که مردم را تیمار این جهان بهتراست مگراندکث‌مایه مردم را از خداوندان دانش و نخد[4]که دین بر دنیا گزیده‌اند.

۱ ـ کذا دراصل . ظاهراً لهجه‌گونه‌ایست از « یاهم » . ۲ ـ کذا در اصل ( ظ = والسلام) . ۳ ـ اصل:آدب (شاید: آداب). ٤ ـ دراصل کلمه‌ای است به‌این‌شکل(؟)

## باب
### اندر تفسیر نخستین[1]

که چون یاران پیغامبر علیه السّلام خرما دیدندی به خواب تفسیر آن گفتندی شیرینی دین بود. چون انگبین دیدندی گفتندی کردار نیک بود و علم و شیرینی او اندردل. پس امروز آن همه شیرینی مردم را از بهر این جهان است. پس ما گفتیم خواسته‌ای[2] بود یا روزی. پس کار ازین کن.

## باب
### اندر قیاس

**کرمانی** گفت کافر بود که خواب راست بیند تا حجّت بود خدای را بر وی. نبینی که **فرعون** هفت گاو دید که **یوسف** پیغامبر اورا تفسیر کرد و اندر **قرآن** قصّهٔ آن معروف است و راست گشت.

و **بختنصر** به خواب دید که پادشاهی از وی بخواهد شدن و خواب او درست گشت، چنانک **دانیال** تفسیر کردش.

و **کسری انوشروان** اندرخواب دید که پادشاهی ازیشان خواهدشدن و **محمّد** علیه السّلم پدید خواهدآمدن و خواب اودرست گشت.

و **نمرود بن کنعان** اندرخواب بدید که پادشاهی ازوی بخواهد شد وخواب او آن بود که ستاره‌ای را دید ازستارگان روشن که ازآسمان به‌نزدیک زمین فرودآمدی و روشناییش بسیارجای بتافت. پس [۲۹b] جادوان و کاهنان را بخواند و ازآن بپرسید. ایشان گفتند مردی ازمادربخواهد زادن که برپادشاهیء تو بیرون آید و پادشاهی ازتوباز ستاند. اوهمه زنان ومردان را از یک دیگر جدا کرد وهر زنی راکه آبستن بود برسر موکّل کرد تا هرنرینه که می زاد می‌کشتند تا خدای تعالی تقدیر چنان کرد که **ابرهیم** علیه السّلام ازمادربزاد و به‌دست **ابرهیم** او را هلاک کرد وقصّهٔ او درازاست.

---

۱- ترتیب مطالب بر اساس نسخه به همین طرز است، و اشاره به تفسیر نخستین در صفحهٔ ۱ ظاهراً به اینجا مربوط نسیت. ۲- اصل: خواسیه

و دیگر **فرعون** **موسی** دید که آتشی ازجایگاهی برخاستی و برآسمان شدی و به ناحیت **قبطیان** افتادی وهمه را بسوختی . اوکاهنان وجادوان را بخواند وازآن‌خواب بپرسید . ایشان گفتند کسی بزایدکه هلاک مردم تو به‌دست اوبود . او نیز همچنین کرد که **نمرود** و هرنرینه که از **بنی اسرائیل** می‌زاد می کشت . چنانک خدای عزّوجلّ می گوید: « یذبّحون ابنائکم و یستحیون نسائکم »[1]، تا زادن **موسی** صلوات‌الله‌علیه ،و آن‌قصّه که شنیده‌ای .

## باب

## اندرآنچ آمده است که گویندکه خُواب برآن گونه بود تفسیرکنند

**کرمانی** گفت برخی مردمان گفتندکه خواب چنان شود که تفسیرکنند اندرآن وقت که خواب دیده بود ، امّا ز قول کسی که این علم داند و حکمت شناسد . پس اگرندانی که آن چنین هست [۳۰a] یا نه اندرهیأت وکار او نگاه‌کن وگفتار او را با اصلهای که توداری‌قیاس‌گیر. اگرراست‌آید بدان‌که راست گفته‌است ،و اگربرخلاف آن‌بودبدان که‌آن کردار دیوست .

و بدان‌که خواب‌دیدن را اصل بدان نگرددکه‌کسی آن‌را برگونهٔ دیگر تفسیر کندکه هیچ کس نتواند خواب بد را نیک‌کردن و نه نیک را بد ، نبینی که **فرعون**[2] چون معبّران را بخواند و خواب عرضه‌کردگفتند اضغاث احلام است .

اگربه‌گفتارکسی‌خواب باطل‌گشتی‌ممکن که‌آن خواب باطل‌شدی . امّاتعبیری که **یوسف** پیغمبرکردعلیه‌السّلام که‌گفت خواب‌حقّ بود وناچارکه پرسد هرگه‌کەبودو بدین دلیل حقّ است که خواب به‌گفتارکسی ازکس بنگردد، و امّا بازین همه سخن نیک به فال و مرغوا باید داشت .

* * *

۱ - ابراهیم /٦

۲ - اصل : فروعن .

## باب

## اندرآنچ که هیچ چیز بدی خواب باز ندارد

بدان که هیچ بدی خواب باز ندارد مگر دعا کردن. چون دعای به اخلاص کنی خدای تعالی شرّ آن از تو بگرداند.

و بهترین چیزی اندرآن وقت که خواب آشفته بینی و ازان غمگین گردی آن است که برخیزی و دست نماز شوی وآن دعا همی خوانی که یادکردیم.

## باب

## نیکی گفتن اندروقت خواب گزاردن

کرمانی گفت من دوست دارم سخن نیکو گفتن درآن وقت که کس خواب[۳۰b] همی گزارد، چنانک اندروی خبرها آمده است.

## باب

## اندر بگشتن خواب سوی برادر یا هم نام یا مانندآن

کرمانی گفت باشد که یکی خوابی بیند و تفسیرآن برادر یا پسرش را بود یا کسی دیگر را.

و شنیدم که قومی را خواب نیک میراث گردد و به یکدیگر ببخشند، وچون یکی ازایشان خوابی دیده بود و هنوز درست نگشته بود وقت مرگ اندروصیّت آرند و گوش دارند بدو.

و روایت کردند از پیغامبر علیه السّلم که کس مر بوجهل را به خواب دید که اندرمسلمانی آمده بودی و بر پیغامبرعلیه السّلام بیعت کرده و این از پس آن بود که

**بوجهل** روز بدر کشته شده بود. پس پیغمبر علیه السّلام گفت **عکرمه** پسر **بوجهل** در مسلمانی آید، وهمچنان بود که پیغمبر گفت .

دیگر **اُسید** پسر **ابوالعیص** را به خواب دیدند به روزگار پیغمبر علیه‌السّلام که بر**مکّه** پادشاه‌گشته بودی و **پسرابوالعیص** مرده بود برکافری . پس پیغمبر گفت علیه السّلام آن ولایت **غیاث بن اسید** بود بر **مکّه** و **غیاث** پس از آن کاردار پیغمبرگشت بر**مکّه**. پس مردمان **مکّه** بر پیغمبر گرد آمدند وگفتند یا رسول الله **غیاث** را سیّد مکن بر**مکّه** که مردمان خدا اند . کاردار و فرمان ده برمسلمانان مرد **اعرابی** را نشاید کرد. پیغمبرگفت که اندرخواب چنان دیدم که که **غیاث‌بن اسید** بردربهشت [۳۱a] ایستاده بودی و حلقهٔ درهمی زدی وازجهت او درباز گشادندی و اندر بهشت شدی .و پیغمبر علیه السّلام **اسید بن ابوالعیص**[۱] را دیده بود که اندر بهشت همی گردیدی و وی کافر مرده بود و پیغامبر تعبیر کرده که آن **غیات بن اسید** بود . پس چون پیغمبر علیه‌السّلام **غیاث** را والی کرد بر **مکّه** سخت سخن بود. برکس ابقا نکردی و نرمی با گوشه‌نهاده بود وگفتی هرکٔ ازنمازباز افتد اورا گردن بزنم تا هیچ کس به نمازسستی نکند مگر منافقی . وازاین معنی مردم مکّه اورا دشمن داشتندی .

**یوسف یعقوب** اندرخواب دید که یازده‌ستاره وماه‌وآفتاب‌اورا سجده کردندی. تفسیرآن چنان یادکردند که این‌ستارگان برادرانش بوند وآفتاب وماه پدر ومادرش. آن خواب درست شد و خاله‌ش[۲] به جای مادر باستاد .

روایت کردند از **جعفر بن محمّد** علیه السّلام که‌گفت اگر حکمی برکسی کند پس‌آن حکم‌بر پسرش‌درست‌شود آن نا راست نبود. ازبهرآنکٔ خدای‌عزّوجلّ **عمران** را مژده داد به فرزند نرینه و او را **مریم** آمد . گفت یا ربّ مرا فرزند نرینه گفتی و این دخترست! پس راست شدن مژده به **عیسی** بود که از **مریم** زاد .

و بسیار خواب بودکه از مژده بینندکه واجب‌کندکه آورده بودی تا خواب درست‌آید ، و لکن تأویل و درستیٔ او به پسری بگردد یا به کسی‌که او را زنده‌مانده

۱ — اصل : عیص .   ۲ — ( = خاله‌اش ) .

بود ، و این همهٔ بیرون‌آمدن [۳۱b] سخن خداوند خواب بود و جایگاه صفت او .
و کم مایه کسی باشد از خداوندان علم که اندرین رسند و بتواند[1] دانست مگر به‌آثار پیغمبران و حکیمان .

## باب
## گوهر خواب اندر روزگار پیشین نزدیک پیغمبر علیه السّلام

**کرمانی** گفت بدان که علم خواب آن است که پیغمبران بدانند و حکیمان کار بدان کنند و کردند تا اکنون و برنیک و بد آن معوّل کرده‌اند .

و پیغمبر گفت علیه السّلام که هرک به خواب بنگرد او به خدای نگرویده‌بود ونه به روز قیامت ، چی‌خواب نیک سخنی[2] است که خدای همی‌گوید با بنده . ونخست خاصیّت پیغامبری[3] که خدای تعالی پیغامبر ما را بنمود خواب بود و آن **خدیجه** را بگفت . **خدیجه** گفت مژده باد ترا که با توخدای نیکی خواهد کردونخست وحی کرد که خدای تعالی پیغامبر فرستاد اندرخواب بود .

و اگر قدرو مایهٔ خواب نبودی چندان که پیغامبرعلیه السّلام اندرآن به‌آسمان بردند و پنج نمازآوردندودیگرفرایض که کفایت بودی‌وآنک خدای‌عزّوجل می‌گوید: « و ما جعلنا الرّؤیا الّتی اریناک الّا فتنة للناس »[4] . گفت آن خواب که ترا باز نمودم فتنهٔ مردم کردیم ، یعنی‌آن شب که ترا به **بیت المقدس** بردیم و ازآنجا به‌آسمان و ترا بازنمودیم آنچ نمودیم ،وجایگاه دیگر گفت : «لقدصدق‌اللّٰه‌ورسوله‌الرّؤیابالحقّ »[5] الی آیة.[۳۲a]

گفت دیگر خواب او آن بود که دید که او را روزی اندر بهشت بدادندی . دیگرخواب‌اوآن‌بود که اورا دریک سوی ترازو نهادندی وهمهٔ اُمّتش‌را دردیگرسو. اوازهمه چربترآمدی . و این حدیث درازاست. اختصاراختیارکنیم. هربامداد مردم خویش را گفتی‌اگرهیچ خواب دیدستیدمرا بگویید،و ایشان همی گفتندی و او تفسیر همی کردی .

---

۱ ـ کذا دراصل ۲ ـ اصل : سختی ۳ ـ اصل : پیغابری ٤ ـ الاسراء /٦ ٥ ـ فتح / ۲۷

**ابرهیم** علیه السّلام درخواب دیدکه پسر را بکش. خواست‌که اورا بکشد، و هیچ پیش ازو و پس ازو نبود و نباشدکه اندرعلم‌خواب چنان داندکه اودانستی‌وبدین آن خواب تا طاعت خدای بجای‌آورده باشد، وهیچ‌کس نبود ازفرزندان **آدم** که اورا چندان ترسکاری بود ازخدای‌که اورا ، واورا **خلیل** خدای خواندندی ، وشنیدم‌که‌دل اواندربرهمی‌طپیدی از بیم خدای عزّوجلّ چنانک ازچهارمیل بانگ اوبشنیدندی تا خدای عزّو جلّ اورا وحی کرد یا **ابرهیم** دوست‌را دوست عذاب ندهد ساکن گردد. پس از پس آن لختی بیارامید وآن‌کوفتن دل نشنیدندی مگرکه نزدیک اونشستندی.

و **یعقوب** علیه‌السّلام آن وقت‌که نزدیک **یوسف** همی‌شدبه **مصر** از پس‌بانگ نا بینا شد . خواست‌که از راه بازگردد که اندردلش آمدکه نبایستم **زمین مقدس** را دست بازداشتن وبه‌زمین **فرعونان** یعنی [۳۲b] به **مصر** آمدن . پس اندرخواب بدید که اورا همی فرمودندکه اندر[۱] **مصر** شو و **یوسف** را ببین که ترا با هرچ از پشت تو آمدست با **زمین مقدس** بریم .آنک زنده زنده و آنک مرده مرده! و از بهراین بود که **یوسف** پدررامرده از **مصر** با [ زمین ] **مقدس** برد تا از نسل **یعقوب** هیچ کس به **مصر** نماند .

## باب
## اندر شرف خواب

**کرمانی** گفت پیغمبران را اندرخواب کن‌ومکن فرمودندی و وحی‌فرستادندی ، و همچنین پادشاهان و حکیمان بدو نگریده‌اند[۲]. وگفت عجب نیست اگر خواب را بدین جایگاه داشته‌اند[۲]که اوآن‌است‌که دلیل‌کند و ترا آگاه‌کند ازآنچ بخواهد بودن و هیچ‌کس اندرعلم نابوده نرسیدی[۳]. اگرخواب نه‌ازنزد خدای بودی وازنزد آن‌فریشته که یادکردیم.

ومردم‌را اندرآن شکّ آمدی وپیغمبروخداوندان علم‌را راست‌گوی‌نداشتندی،

---

۱ ـ اصل: آندر ۲ ـ اصل : آند ۳ ـ اصل : نرسیده .

ولیکٔ این است که اورا دیو اندرمیان همی‌آید و برخی از خواب مردم‌آلوده‌همی کند چنانکٔ اندراوّل یادکردیم وامروز نیازمندی به‌جواب ازبهرآن بیشترست، که‌نخست[۱] پیغامبران‌را درست شد وحی و بیان او، و ازپس‌آن وحی آمدشان به روز و به شب تا هرچ همی خواستی می بودی و ازآنچ خواهد بود همی دانستی . پس مردم را کار خواب عجب نیامدکه آن معنی معاینه می‌دیدند . [۳۳a]

## باب

## اندردروغ گفتن اندرخواب‌گزاردن

**کرمانی** گفت شنیدم که‌هرکٔ خواب‌دروغ گوید اورا روزقیامت بر انگشت آتش دوزخ به پای بدارند و اوهرگز این نتواندکردن و برسرآتش بماند .

و شنیدم که مهترگناهی آن است که مردی را که پدر اونباشد به پدری خویش بازخواند ، یا برچشم خویش دروغ گوید وآنچ درخواب ندیده باشد بگوید . مرد را بزرگٔ کاری است که درخواب پند دهند ، آنکه اندرآن معنی خلاف آوردن و دروغ گفتن یمکن که به‌عبارت درافتد و رسوای دوجهان باشد ، ازبهرآنکٔ‌آن دو مردکه با **یوسف** درزندان بودند اورا گفتند به دروغ که ما هریکی خوابی دیده‌ایم ازبهرآنکٔ تا اورا غمگین‌گرداند، وهریکی خوابی بگفت. چون او جوابشان بداد غمگین شدند وگفتند ما همی بازی‌کردیم . **یوسف** گفت بگذشت آن فرمان‌که شما از وی همی ترسید، وبرخی مردمان‌گفتندکه خود دیده بودند و خدای بهترداندکه چون بود .

و شنیدم که هرکس که برجسم[۲] خویش دروغ گوید نزدیکٔ خدای[از]دروغ زنان باشد .

و گفت پیغمبر علیه السّلام مهترکاهنان[۳] سه است : یکی‌آنکٔ برخدای دروغ گوید، دیگرآنکٔ برچشم دروغ گوید، سه دیگرآنکٔ [۳۳b] به بلای برمادرخویش گوای[۴] دهدو ازپدر بیزاری جوید . واندرحدیث‌دیگرآمده‌است که بوی بهشت‌نشنود.

۱ ـ اصل : نجست . ۲ ـ کذادر اصل ، ممکن است«چشم» باشدبه‌دلیل‌سه‌خط‌بعد.
۳ـ کذا در اصل ، ظ : گناهان. ٤ ـ (= گوابی ، گواهی)

و روایت کردند از **ابومخلد** که آنان که پیش **یوسف** خواب گفتند یکی دروغ گفت و یکی راست . آنکث راست گفت رهائی[1] یافت و آنکث دروغ گفت بر دارش کردند .

## بـاب

## اندرآنچ دیو نُماید وننماید

**کرمانی** گفت بدان که دیو همه چیزی نمایداندرخواب وبرهر گونه ای پیش آیدمگر آسمان و فریشتگان و پیغامبران و خواندن **قرآن** و ماه و آفتاب و ستارگان[2] شناخته و ابری که اندر وی باران بود همه جای بارد.

## باب

## اندرآنچ دیونتواند نُمودن

گفت اگر ترا آنچیزنمایدکه یادکردیم نه آن چیزنموده بود، ولکن برصورت کسی از شناختگان تو پیش تو آید و ترا چیزی نماید و گوید این خدای تست و این فریشته است و این فلان پیغمبر است واین **قرآن** است و این **توریه** است و این **انجیل** است و آنچ بدین ماند، ودرآن هیچ نبود مگر آنکث ترا غرّه همی دارد . پس این معانی را نیکث بشناس و به دل بدان که آن چیست که اندرخواب همی دیدی تا آنچ دیده باشی موافق بود مثلهای حکمت را وآن راکه من وصف کردم .

## باب [٣٤a]

## وقتهای خواب دیدن ازسال و روزگار

**کرمانی** گفت وقت خوابها بشناس ازسال و بدان که چون درخت برهمی آورد

---

١ — اصل : رهای ٢ ـ اصل : ستکان (؟) .

و یا بارور باشد اندرآن وقت خواب قوی باشد ، ولکن به روزگاردرست گردد . پس اگرمیوها رسیده بود خواب درست و قوی و سنگی‌تر باشد . پس اگر بردرخت بر گرفته باشد و برگ همی ریزد اندران وقت خواب ضعیف بود ، واگردرست گردد خدای گرداند و همه نیکی و توفیق او دهد. چی هیچ چیزنباشد مگرآنک اوخواهد و گوای[1] دهیم که او برهمه‌چیزی قادراست واورا اندرهمه چیزی دانش است .

## باب

### اندرخطرخواب و بیرون آمدنش

خدای گفت : « الّذین امنوا وکانوا یتّقون لهم البشری فی الحیوة الدّنیا و فی الاخرة »[2] ، گفت ایشان که به خدای بگرویدند و همی ترسند مژده باد ایشان را بدین جهان. پس گفت : «وماکان لبشران یکلّمه الله الّاوحیا اومن ورآء حجاب »[3] ، گفت هیچ کس نیست ازآدمیان که خدای با وی سخن گوید مگرکه به وی وحی همی کند یا از پس حجابی با وی سخن گوید ، و این سخن گفتن خدای بود با بنده اندر خواب ، سپاس باد ترا .

## باب

### اندرنامهای آن یازده ستاره که یوسف به‌خواب دید[۳٤b]

گویند **جهودی** پیش پیغمبر علیه السّلام آمد وگفت یا **محمّد** مرا بگو نام آن یازده ستاره که **یوسف** اندرخواب دید که اورا سجود بردند . پیغمبر گفت اگربگویم به‌من بگروی؟ گفت آری. گفت اوّل چوپان ، دوم طارق ، سیم ذبال ، چهارم ذوالکیمان ، پنجم قابض ، ششم دباب ، هفتم عمودان ، هشتم فلق ، نهم مصلح ، دهم صروح ، یازدهم ذوالفرع[4]. **یوسف** پیغامبراین ستارگان را دید اندرمیان آسمان که اوراهمی نمازبردند .

---

۱ - ( = گوایی، گواهی ) ۲ - یونس /٦۳—٦٤ ۳ - الشوری /٥۱

٤ - حریان ، طارق ، ذیال ، ذوالکیفیات ، ذوالقرع ، ذناب ، عمودان ، قابس ، ضروح ، مصبح ، فلیق (تفسیر گازر ، ٤ : ۲۸۹) . درحدائق‌الحقائق سلامسکین نیز تفاوت دارد .

پس **یوسف** پیغامبراین خواب با پدربگفت . او نخواست که تفسیر آن پیش برادرانش بگوید . اوراگفت این کاری بود پراگنده که با یکدیگر آید : پس **جهود** گفت والله که نام این ستارگان همچنین[1] شنیدم ومسلمان گشت.

و **محمّد بن عبدالله** گفت که اندرنامه‌ای خواندم که **کرمانی** را پرسیدند که علم خواب ازکه گفتی؟ گفت ازصحیفهای **ابرهیم** علیه السّلام و از نامهٔ **دانیال** واز **سعید مسیّب** و از **پسرسیرین**[2] که اندرخواب پیش من آمدند و گفتند امروز فلان مسئله چنین گفتی ، فلان سخن اندرو راست گفتی ، و فلان خطا . پس چون ازمن خشنود بودندی روی به من کردندی ، و چون دل من سوی این جهان مایل بودی درخواب روی از من بگردانیدندی .

و روایت کردند از **کرمانی** که گفت **یوسف** پیغمبررا اندرخواب دیدم که پیراهن خویش مرا دادی ومن[۳۵a] اندرپوشیدمی وبنشستمی واندرو برپای خاستمی وبرفتمی. شناخته‌تر شدم اندر همه جهان ازآفتاب اندرین علم و هیچ چیز اندرین نامه نگفتم که چند بار نیازمودم[3].

* * *

سپری شد صدرنامه و ازین پس مسئلها[4] وسخنهای هریکی ازخداوند[5] این علم ازعالمان وشاعران یادکنیم.

و نهادکتاب برحروف المعجم بنیادکردیم تا زود بر سر توان افتادن ، والله الموفّق المعین .

۱ ـ اصل: همچین ۲ ـ اصل : بسترین ۳ ـ اصل:سازمودم ٤ ـ اصل : مسلها
۵ ـ کذادراصل ، شاید : خداوندان

# کتاب الالف

## بسم الله الرحمن الرحیم

## باب فی رؤیة الله عزّوجلّ

**کرمانی** گفت هر کس که خدای را عزّوجلّ اندر خواب بیند به سکونت و گستاخی خدای را عزّوجلّ بخواهد دید به خرّمی.

پس اگرخدای را عزّوجلّ بیند که باوی‌سخن گوید و مر خدای می‌تواندیدن اندر بهشت‌شود. وبود نیز که اندر گناهی باشد وخدای عزّوجلّ اورا حذرهمی‌فرماید.

پس اگر بیند که سپاس داری همی کند و مرو را همی پرستید بسیار نیکی بیند.

و اگر کسی بیند که خدای را عزّوجلّ همی خواند هیچ شکّی نبود که خدای تعالی او را اجابت کند.

اگر بیند که پیش خدای اورا شمارهمی[٣٥b][1] کنند مردی بود که خویشتن را شمارهمی کند وگناهان یاد می‌آورد واندیشه همی کند ازآن جهان.

اگر بیند که خدای وی‌را مژده همی‌دهد مژدهٔ بزرگ بیاود از بهرآنکه خدای عزّوجلّ همی گوید: «لهم‌البشری‌فی‌الحیوة الدّنیاوفی‌الاخرة»[2]، دهش‌خدای‌عزّوجلّ وبشارت یابد.

**کرمانی** گفت اگر بیند که خدای عزّوجلّ او را چیزی داده بود از آلت این جهانی دست به دست، مرآن مرد را بلای رسد ومرورا بدان مزد[3] عظیم دهد وبهشت اورا واجب کند، امّا چنانکٔ زندگانی دراز دران بلا بماند. گفت مردی اندرخواب دیدکه خدای عزّوجلّ اورا نامه‌ای داد. با **پسرسیرین** بگفت. گفت وصیّت کن که بخواهی مردن، ازبهرآنکٔ خدای عزّوجلّ می گوید: «لکلّ اجل کتاب.»[4]

---

١ - همی مکرر تحریر شده    ٢ - یونس/٦٤    ٣ -کذا دراصل، شاید: مژده

٤ - الرعد/٣٨

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند که خدای عزّوجلّ او را پذیرفت که او را بهشت دهد، یا بیامرزد ، یا هرگز او را عذاب نکند ، یا اندر دوزخ نکندش ، یا بیند که پیش اوایستاده بودی وشمار کرده و نیکی اوافزون‌آمده ، یا چیزی که بدین ماند ، بلای بود که به دل او رسد از بیم خدای عزّوجلّ که به هیچ چیزبهترنشود و یکٔ بارگی بدان جهان مشغول شود.

و هرگاه او را ترس سخت اندر دل آید از روز بازگشتن به خدای و از هول قیامت و آنچ بدین ماند و اندران که خدای عزّوجلّ [٣٦a] دیدن نتواند یا با وی سخن نگوید .

**کرمانی** گفت اگر مردی خدای را به خواب دید و اندرو هیچ نتواند نگریدن و نه با وی سخن گفتن ، و یا عرش دید و خدای را ندید ، و یا کرسی دید و خدای را ندید ، آن براتی بود وآزادیٔ به کردار نیکٔ که کرده بود یا خواهدکردن ، و مایهٔ آن نیکی چندان بودکه آن روشنای[1] و نورکه دیده بود . پس اگر چنان بودکه ازوترسیده بود تفسیر او آن[2] بودکه اندردل کرده بودکه گناهی کند یا کرده بود و ازدینش کسی بودکه مروراآگاه کند تا توبه کند واز آن گناه بازگردد . و دیدن کرسی باز آن رحمت بود وافزونی دین و افزونی دولت وپادشاهی وبزرگٔ شدن خداوندش.

**کرمانی** گفت اگر کسی گوید من خدای را دیدم برسان صورتی یا دیداری یا خیالی ، یا او را خفته پندارد یا غنوده این همه دیدن آن کس بودکه بر خدای دروغ گوید یا او را به آن چیزنسب[3] کندکه نه سزاوار بود.

**کرمانی** گفت اگرخدای را عزّوجلّ بیندکه بر زمینی یا درشهری یا در محلّتی یا در سرای فرودآمده است و به مردم آن جایگاه بیدادی رسیده بود ایشان بر بیدادگر پیروزی یابند. واگر آن قوم بیدادگر باشند هلاکٔ گردند ازبهر آنکٔ وی عدل است.

وهمچنین اگر آن مردم اندر کارزار باشند پیروزی یاوند.

---

١ ـ اصل: روشناء ٢ ـ « آن » مکررست

٣ ـ کذا در اصل ، ظ: نسبت ؟

و اگر اندرقحط باشند فراخی یاوند و باران. [۳۶b]

و اگراندرحصاری‌باشد رهایی یابد و ازآن حال که اندرو بود پیروزی یاود.

و اگر اندر کار بد باشدکه بریشان عقوبت واجب شده ازآن حال بازآیند.

**کرمانی** گفت اگرمردی درخواب بیندکه خدای‌عزّوجلّ با اوبودی اندرخانه، یا اندر بستر، یا با وی لطافت همی نمودی، یا دست بدو فرو همی‌کردی آن نیکی بودکه از خدای عزّوجلّ بیند.

دیدن آنک با خدای عزّوجلّ گستاخ بودی.

**محمّد سیرین** گفت اگربیندکه خدای عزّوجلّ او را یاری همی دهد برکاری که اندر دست دارد ازکارهای این جهان کسی بودکه نیکیْ بزرگ کرده بود یا خودکردن.

اگربیندکه‌پندی همی‌دهدش، یا چیزی‌همی‌آموزد،یا داروهمی‌دهدآن‌تیماری‌را ک او را بود، یا جامه‌ای برو همی پوشد، یا او را همی شوید، این همه دیدن‌آن بود که نزدیک او باشد و از طاعت او نیاساید، و لکن تا زندگانی بودش بلا از تن او بر ندارد، واین همه رحمت و برکات باشد و نزدیکی و حجتش بر بندگان.

و گفت اگر خدای را برصورت پدرخویش یا مادرش یا برادر بیند یا دوستی این جمله فضل اوبود بربنده ولطفْ تا جایگاه خویش‌نزد خدای بداند وشفقت‌بردنش چون شفقت مادرو پدر.

و اگر خدای را بیند عزّوجلّ که بانگ نماز همی‌کردی یا کاری‌که بدین ماننده بود رحمت ونیکی‌باشدکه ازخدای بدان جایگاه رسد، یا قومی‌ازآن مردم شهید گردند وازآتش [۳۷a] آزاد شوند.

و اگر در موسم حجّ بیند یا جایگاهی‌که غمگین باشد بی غم‌گردند.

## باب

### اندر دیدن بانگ نماز

**کرمانی** گفت اگرمردی بیندکه بانگ نمازهمی‌کند او مردم را نیکی خواند.

پسرسیرین گفت بانگ‌نماز کردن‌آن‌نیکی‌است که مرد بکند وبدو شهره گردد.

گفت هر کس که اندرخواب بیندکه اوبانگ نمازهمی کند نیک بود.

و اگر بیند که بانگ نماز کند و روی نه به قبله دارد نه نیک بود و مخالف سنّت باشد.

اگر بیند که نمازکردی بـی بانگ نماز و قامت، او مرد هرزه کار بود، اگر امام باشد.

دانیال گفت اگر مردی یا زنی بیند که بانگ نماز بکردی و قامت پسِ نماز کرد او را کردارها تمام‌گشت و برو از مرگ باید ترسیدن.

کرمانی گفت بانگ نماز پادشاهی بود اندر دین وچندان‌کس که اورا اجابت کنند دردین که به نماز آمدند.

اگر بیند که درمسجدی بانگ نماز همی کرد یا بر بام مسجد[a] مردم را به نیکی خواند و مردم او را مطیع گردند.

اگر بیند که بربام کعبه بودی و بانگ نمازهمی کردی مسلمان راعز[b] بیفزاید.

اگر بیند که برسرکوی بانگ نماز همی‌کندگفتاراو پذیرفته شود نزد پادشاهان.

اگر بیند که بانگ نماز همی کند اندردشتی راه برو بریده کنند.

اگر بیند که اندرخانه بانگ نمازهمی کند اورا با زن خویش جنگ افتد.

اگر بیند که به در سرای خویش بانگ نمازهمی [$37^b$] کند او را جنگی افتد با مردم آن محلّه.

اگر بیند که بر بام بانگ نماز همی کند زنی‌را به زنی کند.

اگر بیند که بر سر بستر بانگ نمازهمی‌کند همچنین زنی کند.

اگر بیند که میـان بازارنمازکند خواسته‌ای ازو بشود، چنانک اندر بازاربانگ کنند به مفلسی او.

اگر بیند که اندرخیمه بانگ نمازهمی کند بیماری رسدش سخت.

اگر بیند که میان باغها وبستانها بانگ نمازهمی کند بر وی ازآن بایدترسیدن که

زنا و حرام کند .

اگر بیند که برآفتاب و ماه بانگ نماز همی‌کند او و ملکی بزرگ و منزلت و حرمتی تمام بیابد .

اگر بیند که سرنگون بانگ نمازهمی کند او را بر درِ پادشاه به تازیانه ادب کنند و او بانگ همی‌دارد .

اگر بیند که برخربانگ نماز همی کرد مرو را ازدرگاه خدای اجابت همی‌کنند و اورا حجّ روزی شود ، از بهرآنک خدای عزّوجلّ می گوید : « و اذّن فی النّاس بالحجّ یاتوک رجالا . »[1]

پسرسیرین گوید اگر کسی بیند که نمازهمی کند بی‌بانگ نماز وقامت او مردی بودکه اندر نماز سستی کند .

## باب

## رؤیة امام والخلیفه

اندردیدن امام مسلمانان و منزلت او نزدیک خدای عزّوجلّ . ما را مسلمان خوانند و خلفا را امام که به کارمسلمانان ایستاده‌اند واندرکفشان عمود مسلمانی است و ایستادن بندگان خدای عزّوجلّ بدوست و خلیفهٔ او و خلیفهٔ پیغمبرش اوست بر زمین و دارندهٔ کتاب او و دین و شریعتش و سایهٔ خدای برروی [۳۸a] زمین اوست تا اولیای خدای عزّوجلّ بر زمین اندر سایهٔ اوآرام گیرند و او را دعا مستجاب بود و توفیق خدای با او پیوسته بود ، از بهرآنک بربندگان خدای گسترده دارد ازخویش ، و دل او به حکم خداست،اندر تدبیر اوگرداند چنانک خواهد. پس اگراین امام را به خواب بیند با روی‌خوب ونیکو نیکی یابددردوجهان بدان قدرکه‌نیکوی روی‌امام بود.

پس اگربیند که باامام حدیث‌همی کند یا با پادشاهی‌که ازامام‌فروتربود سخنهای حکمت ، اوحاجتی ازایشان بیابد .

---

۱ – الحج / ۲۷ .

اگر بیند که به درِامام همی‌شود یا به‌درِپادشاه،دیگردشمنان بر وی‌دست نیابند.

اگر بیند که با امام برنشسته همی رود و اندران کارکه بود هم چون امامان گردد او همه کاری چنان کند که امام کند تا آن حدّ که از پس او فرا شده بود .

اگر بیند که امام از وی رو بگردانید ومرآن را سبب ندانست او را اندردین یا اندر نماز یا اندرطاعت داشتن امام تباهی‌آید .

پس اگر بیند که امام جایگاهی همی خارد فرمانی از آن امام بدو آیدکه مر او را فرمان ببرد :

اگر بیند که بر بستر امام خفته بودی و آن بستر معروف بودی از امام زنی یا کنیزکی یا خواسته‌ای بیابد که همه هزینه کند . پس اگر بسترمجهول بود اندرپادشاهی انباز امام‌گردد و پادشاهی بدو سپارد بر زمینی بدان حدّکه فراخی و تنگی بستر بود و حال او . [۳۸b]

پس اگر بیند که اندر یکی لحاف با امام خفته بودی چنانک هیچ‌پرده میانشان نبود هرچ او را بود ازخواسته امام راگردد به عاقبت‌کارش .

پسرسیرین گفت اگر بیند که امام بر پادشاهی که با وی جنگ کرد چیرگی‌یافت آن چیرگی بیابدو برکام خویش پیروزگردد .

پس اگر مردی بیند که بر یکی اسپ با امام از پس امام برنشسته بودی او به بخت هم چون امام شود یا خلیفهٔ امام‌گردد،چنان [که] ازپس اوکارتمام بدو رسد، و بودکه هم به زندگانی امام بدو رسد.

## باب

## رؤیة الامرا و العمّال

**کرمانی** گفت اگرپادشاهی بیندکه اندرآینه همی‌نگرید او را عزل آید و بسی برنیایدکه برجای خویش یکی دیگر را چون خویشتن ببیند مگرکه چشم داردکه پسری باشدش.پس تأویل‌آن خواب پسری بودکه خدای عزّوجلّ اورا ارزانی دارد .

و اگر بیند که زن را طلاق داد او را عزل آید .

اگر بیند که او را عزل کردندو دیگری را به جای او فرستادند او را آن پادشاهی که دارد تازه گردد. اگر آن کس را که به جای او آمده باشد پیر بیند و مر او را نشناسد آن بخت او بود . اگر برنا بود دشمنی بود که کار او تباه کند.

اگر بیند که تن جامهٔ او بستدند یا برهنه گشت اومعزول گردد از آن ولایت.

اگر بیند که او را گلو همی بریدند او را غم سخت رسد، وبر آن نیز نشان زیان و عزل است .

اگر بیند که کار بازگرفتندش [۳۹a] او را اندوهی رسدش .

اگر بیند که در ولایتی است که به نام او نیست مرو را ولایت دیگر رسد .

اگر کسی از ولایت او بیند که منبر بیفتاد یا بشکست یا اندر افتاد یا اندر زیرش نماز می کردو نمازش تمام نشد، یا موی سر بسترد، یا ردی[1] از وی بستدند، یا شمشیر از گردن وی بر کردن، یا سرای او ویران گشت، یا مرو را دامی نهادند واندر دام افتاد، یا گاوی مرو را سروزد، یا چهارپای یا کسی از مردم پای برو نهاد ، این جمله عزل وی بود از آن کارداری که او در وی بود.

اگر بیند که عمامهٔ او به دیگری پیوسته شد پادشاهیء بیفزاید.

اگر بیندکه نشسته بودی یا برشکم خفته او را پایداری بود اندردین.

اگر بیندکه ننشسته بودی و خفته بر زمین پادشاهیْ اوناپای دار بود .

اگر بیندکه نعلین اندر پای دارد یا موزه ومثلها اورا دلیل نیکی بود ، آن نیکی بود اندر پادشاهی، والّا اورا بدان بازخوان که یاد کردیم.

اگر کسی بیندکه پادشاهی او را به خدمت مشغول کرد او شرفی و نامی یابد زود.

اگر بیندکه او را ولایتی داد از اطراف نزد مسلمانان شرفی و عزّی بیاود و پادشاهی، ولکن دیر بدو رسد .

---

۱ - ( = ردا )

پس اگر بیند که اندر سرای امام باشد و اندرو ایمن شد اندر کارهای که خاصّه او را بود مداخلت کند .

اگر بیند که امام را با وی عتاب بود سخنهای نیکوحکمت و صلاح بود میانشان وکار او نیکوگردد.

اگر بیند که امام اندر[۳۹b] جایگاه مجهول همی شد،سرای یا محلّه یا دیهی که جای او نبود ، مصیبتی رسد عظیم مردم آن جایگاه را ، بران حدّ که خطر آن پادشاه بود .

اگر بیند که امام را سر بزرگتر بودی ازآنک در بیداری مرو را قوّتی بود اندر پادشاهی . اگرنه چنان بود کی او را ازآن رنجی نشد.

اگر روی او فراخ تر بیند ازآنک بود او را عزّی بود و نیکوی مگر که روی او ازآن فراخی زشت نماید ، واین آن است کی خدای عزّوجلّ همی گوید: «وزاده بسطة فی العلم والجسم»[۱] ، و هر فزونی که اندرتن و اندام او بیند فزونی بود اندرین جهان ونعمتهای او.

پس اگربیند که سروکلاه اوسخت نیکوبود نیکوشدن حال مسلمانان بود ، از بهر آنک سر مردم و نگاه دارندهٔ ایشان امام است.

پس اگر درگردن او ستبری بیند او را قوّتی بود و برکشیدن آنک خدا او را دادست .

اگر اندر دست او افزونی و درازی بیند افزونی کند بر مردم اندر پادشاهی .

پس اگر شکم او بزرگ بیند او را افزونی بود اندرخواسته وفزونی فرزندان و خاندان مسلمانان .

پس اگراندرپای او افزونی بیند هردو را زیادتی باشد اندرخواسته و هرزیادت و نقصان که اندراندام او ببیندزیادت ونقصان بدان چیز بازگردد کی آن اندام را بدان نسبت کنند .

۱ - البقره/۲٤۷

اگر بیند کی امام بگشته است یا از امامی یا از کردهٔ خویش بی آنک کسی او را زیان کرده است او کاری کند کی بر آن پشیمان خورد .

پس اگر بیند کی خود امام بودی و اندر بازاری همی گردیدی چنانک بازاریان [۴۰a] گردند آن تواضع بود و فروتنی و پادشاهیء او قوی‌تر بود، و اگر جزین بود خویشتن را نزد رعیّت خوار و کم مایه و بی‌خطر گرداند. و اگروی را جامه و نشست و خاست جمله از آن بازاریان بود او را زیان ندارد بل که خطر او بیفزاید ، اگر خدای عزّ وجلّ خواهد .

اگر بیند که امام بمرد اورا فساد بود و تباهی اندر دین ، و الّا آن بود که اندر آن سال بمیرد ، و بود که تفسیر آن پسرش را بود یا کسی را که از پس او کدخدای او خواهد بودن .

اگر بیند که امام بمرد و آنجا آلت مردگان و نشان آن ببیند از گرستن و بانگ و آشوب و آنچ بدین ماند بدان که امام را در دین تباهی آید .

پس اگر بیند که برجنازه همی برد[ند] نشِ آن فساد و تباهیء دین او بود، ولیکن اندر پادشاهیش قوّت بود، از بهر آنک او را بردوش و گردن مردمان همی بردند و پای برگردن بسیار کس نهد ، ولیکن از رسم خویش بگردد بر آن کردن .

پس اگر بیند که بمردست و به گور نکردندش تباهی او و آنِ رعیّت او بود، ولکن چشم باید داشت که باز نیکو شود ، از بهر آنک هنوزش به گور نکردند.

پس اگر به گور کرده بیند که امام مرو را چیزی دهد این جهانی او افزونی و پادشاهی یاود بر آن حدّ که خطر آن چیز بود اندر خواب .

پس اگر بیند که او تیغی دادش و اندر بر افگند یا جامه‌ای از آن خویش اندر و پوشید یا او را بر اسپی از نشست خویش نشاند [۴۰b] چشم باید داشت که پادشاهیء بیابد و خواسته‌ای ، اگر خداوند خواب بدان جایگاه بود.

پس اگر بیند که امام ازو شمشیر بستد یا چیزی دیگر که یاد کردیم اندر خواب، او هیچ نیکی نبود .

پس اگر بیند که امام یا ازگوهریا ازچیزی دیگر بدو داد پادشاهی‌بیابد ، بدان حدّ که مایهٔ آن تاج بود .

پس اگر امام که وی را آن داد مرده بودآن پادشاهی‌که اورا رسد ازملکی‌بود که از نسب اوبوده باشد یا مانندهٔ او.

اگر بیند که با امام یا پادشاه کستی[1] می‌گیرد و امام یا ملک بیفتد برو چیرگی یاود ،اگرخداوند خواب‌کسی بودکه نزدیک پایهٔ ملک باشد . پس اگرنه سزاوار بود و هیچ‌کس اورا نبودکه سزاوار آن بود دشمنی بدان پادشاه بیرون‌آیدو بروچیره شود. و اگر امام او را بیفگند و بروچیرگی یابد نعوذ بالله ازفتنهٔ آن.

## باب

## رؤية الارض

**کرمانی گفت** اگرکسی بیند که اندر زیر زمین هفتم بودی‌او را خواسته بشودو زندگانی‌گم کند .

پس اگربیندکه ملک آن زمین با وی‌سخن گفت نیک بود اندر دین او و خدای را عزّوجلّ اورا بیند به نیکو ترین دیداری .

پس اگر بیند که اورا چیزی داد ازخواسته یا ازنعمت این‌جهانی و او را کارها فرمود این جهانی او به کارپادشاه مشغول گردد. [41a]

پس اگرآن ماهی که زیر زمین است بیند او جهدکند به عبادت کردن و مردم را غرّه کند .

اگر بیند که وی را مژده داد به بهشت اوسخت ایستد به عبادت کردن .

اگربیند که اندرزمین نا پدید شد نامش از جای بشود به زندگانی یا به مرگ.

**کرمانی گفت** اگرکسی اندر خواب بیند که او را زمینی است که این زمین بنشناسد[2] و آن زمین چندان بودکه ازین کناره تا بدان کناره[3] دیدار بود او زنی یاود که خطر و فضل او اندر میان زنان بدان حدّ بودکه فراخی آن زمین ، و به نوع دیگر

۱ - ( = کشتی ) ۲ - اصل : نشناسد ۳ - کناره ،مکرر تحریرشده‌است.

چندان قدر و پایه[۱] و بزرگی بیابدکه فراخا و پهنای آن زمین . پس اگراندرآن زمین نباتی‌بود سبز که نداندکه‌آن چیست سفربود درمسلمانی وخداوندش را دین نیکوشود. پس اگرآن نبات معروف بود آنچ ازین جهان بیابد به مایه وگوهر او تا آن حدّ بودکه‌گوهرآن نبات بود . پس اگر آن نباتی بودکه او را اندر خواب تأویل دین بود او اندر دین فزونی یابد.

اگر بیندکه اواندر زمینِ فراخ استو راست که اورا نشناسد اوسفرکند دور.

اگر بیند که زمین با وی همی‌گفت به نیکی یا به مژده او را اندرین جهان چندانی نیکی‌آیدکه مردم را ازکار وی عجب آید .

پس اگرآن سخن‌گفتن وی ازنیکی‌بود آن‌جهانی، نیکی یابد حلال و خوش .

پس اگرسخن وی [۴۱a] ازکاراین جهانی بود و نعمت این‌جهانی، وی ازین جهان نعمت و نیکی یاود .

پس اگرسخن وی ازنکوهش بود یا پندی یا چیزی‌که بدین ماند بایدآن سخن بشنود و بر آن کار کند و ازخدای بترسد .

پس اگر بیندکه زمین او را فرو برد او سفری کند دور.

پس اگر بیند که زمین اندر پیچیدند او را عمر سپری شده است.

اگربیندکه‌برخی‌اندرپیچیده‌وبرخی‌مانده‌است‌اوراسختی‌رسداندرکارِ[ر]وزی.

پس اگرآن جایگاه که زمین‌اندرپیچیدند شناخت آن‌نیکی که یادکردیم‌خداوند آن جایگاه را بود بود یاکسی را که بدان جایگاه نشیند.

اگربیندکه بازگستردند و باز کردند بدان‌که درازی[۲] زندگانی‌خداوندش بود.

پس اگر برخی ازو بگستردند آن فراخیء روزی بود وکار او بدان حدّ که فراخی زمین بود .

---

۱ - اصل : فزر و میانه (؟) . ۲ - اصل : دارن (؟)

## باب
## اُسکُفة الباب

آستان[1] زیرینِ درْزن بود[2] ازان دیگران دورتر مگر درِسرای بزرگ که مردم را برو راه گذار بود که آن را تفسیر کدخدای آن سرای بود و هرچ از نیکی و بدی اندرو بیند اندر کدخدای بود.

پس اگر بیند که آستانه[3] در او شکسته شد او زن را طلاق دهد، و همچنین اگر بیند که دور از درافتاده بودی بیرون سرای.

## باب
## رؤیةِ الاستوانه
### اندر دیدن ستونها [۴۲a]

ستونهای[4] ایوان[5] خادمان[6] باشند.

اگر بیند که ستونی بیفتاد آن حال ستون ازآن زنان و خادمان بود.

پسرسیرین گفت اگر بیند که ستون خانه بیفتاد مردن خانه خدای بود.

## باب
## رؤیة استسقا الماء وسقی البستان
### اندر دیدن گشتن آب وبستانها را آب دادن

اگر بیند که از دریا آب همی برکشید و اندر جایگاهی همی کرد او از پادشاه بزرگ خواسته‌ای بیاود، و اگر از رود همی برکشد از مرد بزرگ که ماننده[7] او پادشاه بود.

کرمانی گفت اگر کسی بیند که ازچاهی آب همی برکشید او خواسته‌ای یابد

---

۱ – اصل : اسنان .

ازحیلتی ، اگر آن چاه اوکنده بود . پس اگرنه خواسته از دست کننده‌ٔ آن چاه یاود یا از دست فرزندان او .

پس اگر بیند که ازچاه‌آب برهمی‌کشید واندرچیزی همی پرداخت آن‌خواسته که بیاود پنهان کند و نخورد .

## باب
## رؤیة الاترج

ترنج اندرمیان میوها همچون موزست به خوردن و بوی و نیکی و شرف درخت ، و دلیل بر پسر کند مگر که بسیار باشد زیادت ازحدّ و از بهر آن زردی آن زیان ندارد که اومیوهٔ مبارک و پر نفع است.

پس اگر درخواب دوترنج‌بیند یا سه‌آن پسران بوند تاآنگه‌که ازحدّدرنگذرد.

**پسرسیرین** گفت اگرکسی‌بیندکه ترنجی بیافت او[1] [42b] نیکی وخرمی‌بیاود.

## باب
## رؤیةالاجّاص

اندر دیدن آلو

درخت آلو مردی بودکه مردم را ازو خرمی باشد . چیزی ازین میوها که بیند که وقت خویش همی خورد نیک بود .

## باب
## رؤیةالابریشم[2]

گفت اگرکسی بیند که ابریشم همی‌کشد او را غمی رسد یا بیماری کز آن رهای[3] یاود .

۱- « او » مکرر تحریر شده است ۲ ـ کذا در اصل ( عربی: ابریسم)
۳ - در اصل : رهاه ( = رهایی )

اگر بیند که ابریشم همی خرید بیمار گردد . پس سلامت یابد .

اگربیند که ابریشم همی بر پیچید و ببرید سفر او گسسته شود واین همه‌آن‌وقت بود که نه به وقت ابریشم بود. پس اگرروزگارِ آن نیکی بیابد.

به‌کرم ابریشم مشغول بودن یافتن نیکوی بود و اومیدی که دارد .

## باب

## رؤیة الابره

پسرسیرین راگفتنداگرمردی که اورا پنج سوزن[1] دادندی یک[2] چهار را سوراخ نبودی ویک سوراخ داشتی چی باشد . پسرسیرین اندرین مسئله فرو ماند. استاد او را گفت تو این خواب را تفسیر نمی‌دانی؟ گفت نه . گفت پنج سوزن پنج پسر بود وآن یکی که سوراخ داشت پسری باشد نارسیده .

## باب

## رؤیةالاسیر

کرمانی گفت اگرخویشتن را اندردست دزدی یا کس دیگر اسیر بیند اندران هیچ‌خیری نباشد و مرو را غمی و اندوهی‌رسد. [۴۳a]

## باب

## رؤیة الارنب

خرگوش اندر خواب زنی بود بد مهر. با آنک هیچ سود و زیان اندرونبود .

پس اگر بیند که کسی خرگوش یافت زنی برین‌گونه بیابد .

اگر بیند که ازگوشت یا پوست او بیافت نیکی بود اندک که از زنی چنین که یادکردیم بیاود .

---

۱ ـ اصل : سوراخ ۲ـ ظاهراً زائد ، «که» مناسب مقام می‌نماید .

اگر بیند که بچه‌ای از وی بیافت دختری بیابد که اندرو نیکی نبود.

## باب

## رؤیة الاسد

اگر بیند که با شیر کارزار همی‌کند اورا با دشمنی جنگ افتد و پیروزی‌آن را بود که پیروز گردد ، جهت آنک ایشان ازدوگوهرند .

پس اگربیند که بر شیر نشسته بود و چنانک همی‌خواست همی‌راند اوپادشاهیٔ بزرگ بیاود و بردشمن بزرگ چیره شود .

اگر بیند که با شیر کارزارهمی‌کند یا او ر[ا] به نزدیک خویش دید چنانک با وی اندر نیامیخت او را همی رسد ازپادشاهی وهیچ‌زیانی ندارَدش.

اگربیند که ازشیری بگریخت وشیروی‌را نَخَست رستگاری‌بود اورا ازکاری که همی ترسد ، وهمه گریخته‌ای را که جوینده اورا در نیابد همین‌تأویل است .

اگربیند که گوشت شیر همی‌خورد خواسته‌ای از پادشاهی بیاود و توانگر گردد و بردشمن پیروزشود .

پس اگر بیند که شیرِ شیر همی خورد [۴۳b] بردشمنی چیره شود و از دشمن چیرهٔ[1] بیابد که بدان اومید ندارد.

پس اگر بیند که سر شیر همی خورد او پادشاهیء بزرگ عظیم بیابد.

اگربیند که چیزی‌ازاندامهای[2] شیرهمی‌خورد خواسته‌ای‌ازدشمن بیابد برآن‌حدّ که‌آن اندام بود .

اگر بیند که پوست شیر یافت وآن شیر را ندیده باشد او خواسته‌ای از دشمن بیاود ، و اگر شیررا دیده بود میراث مرد بزرگ بدو رسد .

اگر بیند که با شیرماده جماع کرد ازسختیء بزرگ رهاگردد و پیروزی یاود و کاراو بالاگیرد وچنان‌گردد که مردم‌را درکارهای بزرگ بدو حاجت‌بود .

---

۱ ـ کذا در اصل ( ظ = چیره‌ای ، یعنی چیرگی ) ۲ ـ اصل : اندامهای

اگر بیند از موی یا استخوان یا پی اوچیزی بیافت اوخواستهٔ دشمن بیاود بدان حدّ که ازموی و اندام او بیافت.

اگر بیندکه از شیر همی ترسد چنانکٔ شیررا بیند و او را زیانی نکند او را از دشمن‌ترسی‌رسدکه هیچ زیانش‌نکند.

اگربیندکه اورا بر[1]شیرچیرگی‌بود بردشمن چیره‌شود.

اگر بیندکه با شیرخفته بودی دشمن با وی اندرآمیزد.

اگر شیر را همچون آمیخته‌ای دید درخانهٔ خویش همین تأویل دارد ، و همه ددی را برحدّ سلاح وقوّتش هم این تأویل است.

اگر بیندکه شیر سگٔ همی خورد او بیمی وترسی ببرد . [٤٤ª]

## باب

## رؤیة ابن عِرس

گفت راسو را همان حال بودکه‌گربه را ، ولکن دشمنی و دزدی اوضعیف تر بود اندرحال تأویل .

## باب

## رؤیة الاسکاف

کفشگر و خرّاز مردی بودکه میراث بخشد و صلاح پراگنده با هم‌آورد [و] با هم‌آورده را پراگنده‌کند ، از بهرآنکٔ پوست جانور به میراث بود آن‌کس را که جانور را بدو باز خوانند .

* * *

۱ ـ «بر» مکرر تحریر شده است

# باب
## رؤية امطار العسل و غيره

اگر بیند که از آسمان همه جای انگبین بارید نیکی و نعمت وصلاح دین بود.

اگر بیند که خاک همی بارید نیکی بود مگر که بسیار بود چنانک برهوا چیره شود ،و همچنین اگر بیند که رمل همی بارید.

پس اگر بیند که آتش همی بارید یا سنگ،اندرو هیچ خیر نبود خاص و عام را ،وآن عذابی بود که مردم آن جایگاه را رسد.

پس اگر بیند که اندر خاک همی رفت، یاخاک همی‌خورد، یا گرد همی‌آورد، یا همی برد، خاک خواسته‌ای بود بدان حال که یاد کردیم .

اگر کسی بیند که خاک یا دیواری بر وی افتاد خواسته‌ای بیابد.

اگر بیند که بر دیواری ایستاده بود یا برنشسته دیوار اندر تأویل حال او بود،آنک او را راست دارد . اگر دیواری بود سخت آبادان حال او نیکو بود . اگر بیران[1] بود حالش [٤٤b] بد بود.

اگر بیند که دیوار بیفتاد از امیدی که دارد نومید شود .

اگر بیند که دیواری را بیفگند مردی‌را ازحال‌خویش بیفگند.

اگر بیند که دیواری راست‌کرد و نیکو کرد مردی را همچنان باصلاح آورد ، و اندرین حدیثی دراز گفتند .

ملکی خوابی دید و فراموش کرد و ندانست و خواب اوآن بودکه از آسمان روباه همی باریدی ، و تفسیر اوآن است که سال پر ازمکر وحیلت بود .

اگر بیند که از آسمان سنانها وآهنها همی‌باریدخون ریختن بسیار بود اندران‌سال.

اگر بیند که از آسمان گوسفند و بره همی بارید اندران سال نعمت و فراخی و دین داری و شرف بود .

---

١ -( = ویران )

## باب

### رؤیة ابن‌آوی[۱]

شغال را تأویل هم چنان است که ازان روباه .

## باب

### رؤیة الادب[۱]

اگرکسی بیندکه او را دری[۱] بود او خواسته[۲] نیکک بیاود .

## باب

### رؤیة الاُذُن

پسر سیرین گفت گوش اندرخواب زن مرد بود،و هرچ اندرو بیند اندر حال زنش بود.

اگر بیندکه برو خودگوش نبودی وسوراخ گوش، اوکافراست .از بهرآنکك خدای عزّوجلّ می‌گوید: «کانّ فی‌اذنیه و قراً فبشّره بعذاب الیم. »[۲]

کرمانی گفت [۴۵a] گوش زن مرد بود یا دخترش .

اگر بیندکه ازوی[۳]جداگشت از زن جداگردد یا دخترش بمیرد، وهرچ اندرو بیند از افزونی وکمی اندرحال زن یا[۴] دخترش باشد .

## باب

### رؤیة الانف

پسرسیرین گفت اگر بیندکه مرو را بینی بریده‌اند خواسته ازوی بشود .

---

۱ـ کذا دراصل،عنوان درست‌نمی‌نماید ۲ـ لقمان/۷ ۳ـ اصل: او زی ٤ـ اصل : با

اگر بیند که بینیء او بشست اندردین اونقصانی آید .

**کرمانی** گفت بینی جاه و نیکوی است . و عمود بینی یعنی قایمه که درمیان برداشته است زن بود یا فرزندان.

اگر بیند که مرو را بینی ببریدند تا بدین جایگاه از بینی که یادکردیم و زن او آبستن بودآن مرگ زن بود یا ازان فر[ز]ندش .

**کرمانی** گفت اگر بیند که عطسه‌ای فروآمد یا بینی فرو دمید یا از بینی‌اوجانوری برون‌آمد یا مرغیْ او را پسری آید بران‌گوهر که‌آن چیز را بدو بازخوانند .

پس اگر بیند که بینی فرو دمید وچرک از بینی اوفر[و]دآمد اورا پسری‌آیداز زنی که قیمت و گوهر او تا آن حدّ بودکه‌آن زمین راکه‌آن‌چرک بروی افتاد .

اگر بیند که چرک بینی[1] همی خورد او را از خواستهٔ پسر روزی بود .

اگر بیند که روغن بینی باز کرد یا چیزی دیگر او را خشمی رسد که خداش اندرو بگذارد، مگر ازبیماریء آرد که بدو پدید خواهدآمدن.[٤٥b]

## باب

## رؤیة الاصبع

### اندر دیدن انگشتان دست و پای

**پسرسیرین** گفت انگشتان دست اهل بیت مردند . هرچ اندرو بیند از نیک و بد اندر اهل بیت بود . چون تأویل‌دست برادر بود ، انگشتان پسر برادر بوند ، وهرچ اندرو بیند از نیک و بد اندر اهل بیت بود ، و تفسیر او به پسر برادر بازگردد . پس چون انگشتان را حدیث از دست‌جدا کنیم اورا به پنج نماز خوانیم .

تفسیر انگشت مهتر نماز بامدادین ، وآنک بدو پیوسته است واو را سبّابه‌گویند نماز پیشین ، وآنک او را وسطی گویند نماز دیگر ، وآنک او را بنصرخوانند نماز شام ، و آنک اورا خنصر خوانند نمازخفتن . وهرچ‌اندران بینی از افزونی‌وکمی[2] اندر پنج نماز بود .

---

۱ ـ اصل : منی . ۲ ـ اصل : مکی .

**پسرسیرین** گفت اگر بیند مردی که انگشتان اوشکسته بودی و یا ناخنانش، او بیمار گردد .

اگر کسی بیند که انگشت به دندان همی گرفتی مردی بود که او را خشمی عظیم باشد .

اگر کسی بیندکه انگشتان دست همی خورد او خواستهٔ برادر زاده یا خواهر زاده بیابد .

**کرمانی** گفت انگشتان پای او بشکست او بمیرد یاکسی ازنزدیکان او بمیرد .

**پسرسیرین** گفت انگشتان پای خاندان مرد بود ، و هرچ اندرو بینی از نیکی و بدی به خاندان او بازگردد.

## باب

## رؤیة الابریق[٤٦a]

گفت مردی پیش **پسر سیرین** رفت و گفت چنان دیدم که از بُلبُله‌ای آب همی خوردم که او را دو پایه بود ، ازیکی آب خوش همی آمد و ازیکی آب شور . **پسرسیرین** گفت ای مرد از خدای بترس که ترا زنی است و او خواهری دارد و تو از پس خواهراو همی می‌شوی !

پرسیدندش ازمردی که اندرخواب دیدکه اورا بُلبُله‌ای دادند پرنبیذ واو بهری بخورد صرف و بهری ممزوج . چون بپرداخت دیگر بار پرکرد. گفت او مردی بود که خواستهٔ حارم[1] بیاود و زن خنیاگر.

## باب

## رؤیة الازار

ازار زن بود ، ازبهرآنک زن به جای ازار بود.

* * *

۱ ـ کذا در اصل ، ظاهراً سهوالقلم و « حرام » مراد است .

## باب

### رؤية الاکاف

اندر دیدن پالان

پالان زن بود، تا بی باربود. اگر بار بر وی نهادی از آلت چهار پای بود. ازو دست بیابد داشت وحکم از چهارپا کردن.

## باب

### رؤية الاوَزّ[۱]

اندر دیدن بط

گفت اگرکسی بیند که بطی بیافت اوخواستهای بیاود .
اگربیند که بانگ بط می‌شنودی ازسرایْ آن بانگ نوحه[و] مصیبت بود .

## باب

### رؤية الآس

اندر دیدن مورد

گفت مورد پسربود .

## باب

### رؤية الاقتضاض

اندر دیدن آنک از دختری دوشیزگی [٤٦b] ببرد

اگربیند که دوشیزگی زنی‌ببردْ اندرآن هفته زنی یاکنیزکی بیاود .

---

۱ ـ اصل : الاور ، « اوز» جمع « وز» و «وزة » است.

## باب

### رؤية الاعسر

اگر بیند که چپ بودی کاری کند که ازآن جفا برد.
و اگربه‌آن دست‌کاری کند حاجتی که دارد نیابد .

## باب

### رؤية الاشراف علی الشیء

دیدن آنک با سر چیزی آمده بودی

اگر کسی بیند که مرد برنا[ی] مجهول برسر وی‌آمد و اندرو نگرید از بامی یا از[1] بالای‌آن دشمنی بود که برو تواناگردد.
اگر پیر باشد خداوند خواب نیکی‌بیابد که اندران شرف بود و مهتری ، ولکن ایشان دشمن باشند .

## باب

### رؤية الادلا[ء]

اندر دیدن فروهشتن از بامی به رسنی یا ازجای دیگر

اگر مردی بیند که ازبامی یا ازجای دیگر اورا فرو می‌هشتند به رسن تا به زمین فرودآمد او پرهیزگار بود و حاجتها به جای بهلد ازجهت پرهیزکردن .

## باب

### رؤية الأکل

اندر دیدن آنک چیزی همی خورد

اگر بیند که سیر یا پیاز یا گندنا همی خورد هیچ خیر نبود اندر وی و تباهی

---

۱ - « یا از » مکرر تحریر شده است .

کنند بروی و سخن گست شنود . اگرطعام تلخی خورد درویش گردد ، و اگر طعام گندیده خورد همچنین .

## باب

## رؤية الاسطام [۴۷a]

إسطام[۱] مردی بودکه او را اندرکار پادشاه ترس بود ، وبودکه بیم خاندان بود.

## باب

## رؤية الاجام[۲]

اندر دیدن استونه[۳]

استونه[۳] زنی بودکه غمگنان را برهاند و قومی بردست او توبه کنند.

## باب

## رؤيةالانجلة[۴]

انجلة دشمنی بود دون سخت طعنه .

## باب

## رؤية الآلية

اندر دیدن دنبه

گفت دنبه بدرهٔ درم بود ،و بودکه خواستهٔ مردی بود یا خواستهٔ زنی.

* * *

۱ — اسطام کفچهٔ آتش ( مقدمة الادب ) ۲ ـ اجام بمعنی نی ، نیهاست.

۳ ـ استوم نوعی ازنی است(فرهنگ نفیسی)، اما «استونه» راندارد. ۴ـ کذا دراصل.

## باب
## روية الاكارع[۱]

اندر دیدن اطراف و سر و پای گوسفندان

اگربیندکه اکارع[۱]گوسفندان همی‌خورد اونیکی‌بیابد بقدرآنکٔ‌ازوی بخورد.

## باب
## رؤيةالارجوحه

اندر دیدن سنجآلو

اگر دیدی[۲] کی برسنجآلو بازی می‌کردی او به دین خویش بازی‌کند تا اندر بدعه[۳] شود وآخرکارازآن بازآید، ازبهرآنکٔ ارجوجه می‌آید و می‌شود .

## باب
## رؤية الأقلف

اندر دیدن آنک خویشتن را بریده بنید

اگربیندکی‌اقلف‌بودی‌اومسلمانی با پس‌پست افگنده‌است ازبهرخواسته‌ونیابد.

## باب
## رؤيةالاكليل

اندر دیدن افسر

اگربیندکی پادشاهی او را تاجی داده بودی و بر سر نهادی اوپادشاهی بیابد .
اگر از سر وی برگیرندآن پادشاهی از وی باز ستانند . [٤٧b]

* * *

۱ - اکارع جمع کراع (ستور) ، اکراع جمع کراع ( ساق گاو ) . (مقدمة الادب) .
۲ - اصل : دیدن ۳ - یعنی بدعتی.

## باب

## رؤیةالأعرج

اندر دیدن لنگی

اگر بیندکه لنگ بودی یا مبتلا، چنانک بر پای بودن نتوانستی ، یا خود پای می،رفتی‌این همه نومید و ضعیف شدن باشد ازآنچ همی جوید ازنیک و بد.

پس اگربیندکه به چوب همی رفت وی اندرکاری رسدکه همی‌جوید به یاریٔ کسی دیگر. و چنین شاید بودن که‌آن‌کس را دین تباه شده باشد، از بهرآنک چوب مرده است .

* * *

* *

*

# کتاب الباء

## باب

## رؤیة البُصاق

اندر دیدن خیو

خیو سخنی باشد زشت . اگر بیند که خیو از دهن بیفگند ازغمی رها شود .

## باب

## رؤیة البحح[1]

اندر دیدن گنگی

اگر کسی بیند که او گنگ بودی او کافراست، وکرّی[2] را همین تأویل است .

کرمانی گفت هیچ خیری و نیکیْ اندرمردی نبود که بیند که گنگ بودی ، از بهر آنک تباهی دین بود .

## باب

## رؤیة البطن

اندر دیدن شکم

پسرسیرین گفت شکم کیسهٔ مرد بود . اگر بیند که شکم او کوچک است از آن کمتر که دارد اورا خواسته کم گردد یا فرزند یا اهل بیت .

اگر بیند که شکم او تهی گشته است بی آنک از دیگراندامهای او چیزی کم شدست خواستهٔ او کم شود یا فرزند و این [۴۸a] آنگاه بود که تهی گشتن آن نه از گرسنگی بود .

---

۱ ـ بحح بمعنی گران آواز شدن (مقدمة الادب)    ۲ ـ کذا در اصل باتشدید

**کرمانی** گفت اگر بیند که اندرشکم او کرمی بودی ، یا بیند که طعام او ازشکم خویشن بودی اورا عیال باشد و خواستهٔ عیال خورد .

**پسرسیرین** گفت شکم جوال مردست وجایگاه او.

## باب
## رؤية البكاء
اندر دیدن گریستن

اگر بیند که همی گرید بهتر ازان بود که همی خندد ، مگر که خند[ید] نی بود که بانگ اندرو نبود و به **قهقهه** تمام نباشد.

## باب
## رؤية البول
اندر دیدن بول کردن

اگر کسی بیند که بول همی کرد فزون ازان که در بیداری کردی به‌جای که به بیداری کنند ، اگر بروی فامی بود ازآن فام بیرون‌آید ، و اگرغمناک بودی بی غم گردد ، و اگر توانگر بود بعضی از خواستهٔ او بشود و حال او برو بگردد ، و اگر بهری از بول بکند و بهری بماند تأویل‌آن است که اندراوّل یادکردیم .

پس اگربیند که اندر جایگاه مجهول یا اندرسرای کسی یا اندر محلّه‌ای یا اندر دهی یا اندرجایگاهی که نه جایگاه بول کردن بود بول کند تفسیر اوآن بود که نطفهٔ او اندران جایگاه افتد ، یا ازان جایگاه زنی به زنی کند ، یا کنیزکی ازان جایگاه بیاود ، و بود که تأویل‌آن با پسر اوگردد یا با برادرش یاکسی که مانندهٔ او بود .

اگر بیند که به جای‌آب گمیز کردی اومردی بود [۴۸b] غلام باره و زن خود را به جای غلام دارد.

اگربیند که بول به جای‌آب بخورد او را از روزی حرام میسّرشود .

اگر بیند که بر دست خود بول کردی کاری کند که اورا پشیمانی آید .

## باب
## رؤیة الابرص

اندر دیدن پیسی

پسرسیرین گفت اگر کسی بیند که بر تن او پیسی است اورا غمی رسد .
اگر بیند که گوشت پیسی همی‌خورد اوخواسته‌ای بیابد که اصل آن حرام بود .
پسرسیرین گفت پیسی خواسته‌ای بود پوشیده که خداوندش بیابد .

## باب
## رؤیة البئر[1]

اندر دیدن چاه آب

پسرسیرین گفت اگربیند که ازچاهی آب همی کشید ازحیلتی خواسته‌ای بیابد.
اگر بیند که آن آب که همی بر کشد اندر جایگاهی همی نکرد آن خواسته بر وی نا پای دار بود و زود بشود .
دانیال گفت اگر کسی بیند که او چاهی همی کند او با زنی حیلتی سازد .
پسرعباس گفت چاه زنی بود . پس اگر اندرچاه‌آب نبود آن زنی بود که اندرو هیچ خیری نباشد .
اگر بیند که کاریزی بکند وآب بیابد خواسته‌ای از قبل زنان بیاود .
اگر بیند که چاهی بیران[2] گشت مرگ زن او بود .
اگر بیند که اندر چاهی افتاد وی را غمی رسد یا زندانی .

* * *

۱ ـ اصل : البیر ۲ ـ (= ویران) .

## باب
## رؤية البنا
### اندر دیدن بنا کردن

**کرمانی** گفت بنیاد نو نیکی بود ازین جهان بدان حدّ که آن آبادانی [۴۹a] و بنیاد بود .

**دانیال** گفت بنیاد هرچ از گل و خشت بود کار بهشتیان باشد .

اگر بیند که بنیادی از گل و خشت همی کند آن یافتن آن جهان بود و نعمتی از حلال درین جهان .

اگر بیند که اندر خانه‌ای شد که بنیاد آن از گل بودی کاری کند نیک یا زنی بکند.

**دانیال** گفت بنیاد از گرچ و آجرّ[1] و جارو[2] کردار دوزخیان است.

**پسرسیرین** گفت بنیادی که از گل و خشت کرده و کهن شده بینند دوست دارم .

**کرمانی** گفت اگر بنیاد از آجرّ[1] و گرچ بود آن روزی و کار این جهانی بود که بدو رسد از حرام .

اگر بیند که دیوار بستی یا شهری یا قلعه‌ای را ازان نفع بود خاصّه که از بهر مردم کند ، پس اگر خاصّ ازبرای خود کرده بود آن نیکی و صلاح بود او را این جهانی و از دشمن ایمن شدن .

**دانیال** گفت اگر بیند که میان شهرسرای بنیاد همی کند میان مردمان صلح افگند.

## باب
## رؤية البيت
### اندر دیدن خانه

اگر بیند که اندر خانهٔ او صورتها همی کردند میان او و خاندانش سخنی و جنگی افتد .

---

۱ـ کذا با تشدید در اصل ۲ ـ کذا دراصل ، ولی«سارو» (= ساروج) درست می‌نماید.

اگر بیند که بر بالای خانه خانه‌ای کرد از گچ و آجرّ آن کنیزکی بود که خانه خدای او را طلاق دهد و به حرام با وی بخسبد .

اگر بیند که اندرخانه‌ای ازآبگینه همی شد او زنی یابد ولیکن با وی پایدارنبود.

اگر بیند که اندر خانه‌ای تاریک شد او همی نا راست می‌زید . [۴۹b]

**پسرسیرین** گفت اگر بیندکه اندرخانه‌ای گردست او را اندرخانه خیری آید .

**کرمانی** گفت اگر بیند که او را اندرخانهٔ نو از گرچ وآجرّ کردند که آن را نشناخت آن گور بود و مردنش .

اگر بیند که اندر خانه‌ای کردندش و در بر آورده یا فرو بسته و خانه نه چنین بود که یادکردیم او نیکیء بیابد .

اگر بیند که او را اندران خانه عذاب همی‌دهند ازنیکی فروتر بود .

اگر بیند که خانه از زمین برگرفته است و همی برد او زنی را بدارد که بسیار هزینه بایدش .

**کرمانی** گفت اگر بیندکه اندر خانه آب زده بود او غمی ببرد بر حدّ آب و آن خانه .

پس اگر خانهٔ خوَیش[۱] را ترّ[۲] بیند او را عزم سفری باشد و نیفتد،یا ازکاری که همی جوید باز دارندش .

# باب

## رؤیة الباب

### اندر دیدن در

**کرمانی** گفت درْ زن بود .

**پسرسیرین** را خوش آمدی دیدن دری که بگشادندی برکسی . گفتی گشادن درْ بر مرد گشادن روزی بود، و فرو بستن درْ فرو بستن روزی بود . وگفت هرکِ مردم اندر خواب بیند از ...[۳] روزی بود.

۱ ـ اصل : خؤنش ۲ ـ کذا با تشدید در اصل ۳ ـ یک کلمه بر اثر سائیدگی کاغذ محو شده .

**دانیال** گفت اگرکسی بیند که دری بر وی فرو بستند او زن نوکند، مگر درِ سرای که آن پای داری مرد بود.

اگر بیند که درِ سرای او بکندند خداوندِ وی بمیرد [۵۰ᵃ]، و هردری که اندر خانه بود و بیند که فرو بستند یا برکندند یا برآویختند همه را تفسیر زن بود.

گفت اگرکسی بیند که درودگری[1] را فرمود تا از بهراودر نوکرد او به کنیزکی رسد دوشیزه.[2]

اگر بیند که از بهر او دری کردند که بر آن در علق نبود به زنی رسد که دوشیزه[2] نبود.

اگر بیند که به درسرای اوکسی همی برجستی تا آن درو دیوار را افگارکردی آن مردی بود فاسق که از پس زن او همی گردد.

اگر بیند که بر در او دو حلقه است و یا بیند که بردر او دریچه است مر زنی او را دوست نهانی است.

و نیز گفت هر دری که بیرون از سرای بیند بزرگیءآن کس بود که بیند.

و امّا درِ ایوان و ستونها زن و خادمان باشند.

اگر کسی بیند که درِ سرای کسی یا ازآن خویشتن برکند مصیبتی و غم سخت بود.

**پسرسیرین** گفت اگرکسی بیند که درسرای بیرونیء او بسوخت یا بشکست آن مصیبتی بود برمهترآن خانه را.

اگر بیند که درْ برکند و نداند که کجا برد، هم چنان مصیبتی بود ازبهرآن خانه.

اگر بیند که درْ از جای بشد او را حال دیگرگون شود میان زن و شوی.

اگر بیند که در سرای شکسته شد مصیبتی بود عظیم مردم آن سرای را.

اگر بیند که بر وی دری هست و برآن درْ کوچک ـ کارناشایست بود [۴۹ᵇ] که اندران خداوند سرای پدیدآید ازقبل زنان.

اگر بیند که درْ سخت بزرگ شد ازحال مهترآن سرای بود که نیکو گردد.

---

۱ ــ اصل: دروگری. ۲ ـ اصل: دوشینه.

پس اگر بیند که دری فرو بست او زنی خواهد .

پس اگر در ازآهن بود بهتر و پاینده تر بود .

اگر بیندکز وی درها اندر جایگاهی‌معروف گشاده است آن درها بود که ازین جهان بر وی گشاده شود .

پس اگر درها برآن آهن بودآنچ ازین جهان یابد از وی بشود و به دیگر مردم رسد .

اگر بیند که در سرای او فراخ گشت چنانک در سرای هیچ کس بدان فراخی نبود خداوند سرا را حال نیکوشود .

پس اگر چنان فراخ گشت که بدان فراخی نشاید بودن اندرآن سرای مردمان درآیند بی فرمان خداوندِ سرا ، چنانک بر مصیبتی یا حالی که بدین ماند .

پسرسیرین گفت اگر کسی در سرا باشگونه بیند او فرا مردم چنین نمایدکه او درویش است .

## باب

## رؤیة البیع

### اندر دیدن خریدن و فروختن

اگر بیندکه سرای خویش بفروخت زنش بمیرد .

اگر بیندکه دری را بفروخت از سرای او را خواسته بشود .

اگر بیندکه چیزی از پوشیدنی نو بفروخت،نه نیک بود و رفتن خواسته باشد.

اگر بیندکه زمینی بفروخت[٥١a] آن مفلسی‌بود وغمی که بدو رسد، وهمچنین درخت کنده یا بریده ، یا آتشِ مرده یا کُشته ـ همین تأویل‌دارد.

* * *

# باب

## رؤیة البحر

### اندر دیدن دریا

**دانیال** گفت دریا خلیفه است .

اگرمردی بیندکه اندروسرشست[1] یا ازوآب خورد یا آب برکشید برآن‌حد که دید خواسته‌ای ازقبل خلیفه بیاود یا ازکسی‌که هم نام خلیفه یا نزدیک او بود .

دجله وزیر اوست و رودهای‌کوچک تر[2] ازان مهتران اویند .

پس هرکسی‌که بیند که ازو آب خورد یا ازو سر شست او را زندگانی دراز بود و بیرون آمدن از غمهاو بیماریها و یافتن خواسته بر قدر آنک ازآب وی بخورد.

پس اگربیند که‌آب‌دریاهمه‌بازخورداوخواسته‌ای‌وملکی بیابد با پایه وپادشاهی.

پس اگربهری ازان‌آب‌بخورد وبهری بماندآنچ یابد از پادشاهی چندان بودکه آب خورد .

**کرمانی** گفت اگرکسی خویشتن را اندرگوشها[3] بیند از دریا نیکیٔ بیابد .

پس‌اگرخویشتن رابیرون‌آمدببیندونه‌راهیٔ اودرکاربد بود ودیرگاه اندران بماند.

پس اگر بیندکه زود از وی بیرون‌آمد ازان‌کار زود بیرون آید .

**پسرسیرین** گفت اگرکسی بیندکه اندر دریا است فراخی و فزونیٔ خواسته و علمی‌که خدای مر و را بدهد .

**کرمانی** گفت اگر [۵۱b] بیندکه اندر دریاست و ازین دریا گل بدو رسد او را ازپادشاهی بزرگ غمی‌واندوهی رسد ، یا ازکسی‌که او را با پادشاه آمیختگیٔ بود.

پس اگر بین دریا رسید و هیچ گل ندید او با ملک یاکسی‌که به ملک پیوسته باشد بیرون آید.

پس اگر دریا ازجایگاه دور بیند و اندرو نیامیزد چیزی از وی بشودکه بدان اومید همی داشت .

۱ـ اصل : شت (تصحیح براساس سه‌خط بعد) ۲ ـ اصل: ترا ۳ـ ( = گوشه ها ).

اگر بیند که از دریا آب بر می‌کشید و اندر چیزی همی‌کرد او خواسته‌ای از پادشاهی بیابد .

## باب

### رؤیة البُسر

اندر دیدن خارک خرما

پسرسیرین گفت اگر بیند که بُسر همی خورد روزیٔ بود که زود بدو رسد، و لکن‌اندکی بود .

و رطب روزیء بود زیادت ترا از بُسر و پاک تر .

و خرمای رسیده روزیء بود فراخ تر ازین هردو و زودتر بدو رسد .

## باب

### رؤیة البندق

اندر دیدن بندق وفستق

مردی بود که وی را خواسته بود ، و مرد او نرم تر[1] از مرد درخت گوز.

پسرسیرین گفت فستق مردی بود که قضیب او بی‌کار و سست بود.

## باب

### رؤیة البستان

اندر دیدن بستان

اگر کسی بیند که اندر بستان شد و درو درختها بود سبز او را حال نیکوشود و غم از وی برود.

گفت [۵۲a] اگر بیند که اندر بستانی شد که برو درختها بود وآن را نشناخت و اندران روزگار بود که درختان برگ همی‌ریختند و دید که درختان همه برهنه گشته

۱ ــ اصل : ترتو.

بودند و آنکٔ مانده بود برگٔ همی ریختند او را غمی و اندوهی رسد.

هر[۱] که بیند که‌او را بستان آبادان بودی که‌آبی اندرو همی‌آمدی روان یا نه او را به خویشتن شناسند، او شهادت یاود واندر بهشت‌رود.

## باب

## رؤیة البطّیخ

### اندر دیدن خربزه

اگر بیند که خربزه همی خورد به وقت میوه یا بی وقت بیماری بود ، و لکن بی وقت سخت‌تر بود ـ خاصّه که خربزه رسیده بود.

پس اگر بیند که نارسیده بود نیکٔ بود و روزیٔ بود که[۲] بیابد .

اگر بیند که خربزه همی‌کشت اورا پسری‌آید.

## باب

## رؤیة البقل

### اندردیدن ترّه

پسرسیرین گفت ترّه روزیٔ‌بوداماّ اندکٔ. دیدنش‌به‌تابستان‌وزمستان یکی‌باشد؛

کرمانی گفت ترّه‌ای که آن را اصل نشناسی همه غم و اندوه بود.

## باب

## رؤیة الباقلی

### اندر دیدن باقلی

باقلی غم و اندوه بود . [۵۲b]

---

۱ ـ اصل: جز ۲ ـ اصل: کهٔ

## باب

## رؤیة البصل

اندردیدن پیاز و سیر و جزر و شلغم وآنچ بدین ماند.

این جمله غم و اندوه بود .

## باب

## رؤیة البرد

اندر دیدن جامهٔ برد

**کرمانی** گفت جامهٔ بُرد نیک بود، اگر ازین سه جنس درو نبود : حریر و ابریشم و قز . از بهر آنک ازین شکل هر دو جهان را نیک بود ، و هرچ لایق دین بود اندرو پاکیزگی بود و خواستهٔ حلال باشد و بهترین بردها را « کجین » خوانند و آن را که وشی خوانند این جهان را بهتر بود . وآنک مخطّط بود اندر دین قوی‌تر بود درین جهان . وکس بودکه وشی بیند یا دیوانه بود یا ابله . پس اگر این همه که یادکردیم از ابریشم بود یا ازحریرآن خواسته‌ای بود حرام . پس اگر این بُرد معیّن بود یعنی چشمه چشمه ، آن چشمها خواسته بود .

**پسرسیرین** گفت اگرمردی درخواب بیندکه جامهای بُرد یا وشی پوشیده بود نیک بود، ولک[1] چاره نبود ازآنک‌اندرو سخنهاگویند ، از بهر آنک بروخطّها[2] باشد و خطّ سخن بود .

## باب

## رؤیة البساط

اندر دیدن بساط

**کرمانی** گفت اگر بیندکه از بهر او بساط نو بگستردند روزیٔ فراخ یابد و

۱ - ( = و لیک ) ۲ - اصل : خطا

زندگانی دراز، خاصّه که آن [۵۳a] بساط اندر سرای خود بیند یا اندرمحلّهٔ خویش یا نزدیک کسی که دوست او بود. پس اگر گستردن آن بساط به جای مجهول بود یا به نزدیک مردمان مجهول او از شهر و امین خویش به غریب افتد، و دیدن این نیکی وی را ازغریبی بود. پس اگربساط نیک و سطبر و فراخ و نو بود مر او را زندگانی دراز بود با نعمت و فراخی.

پس اگر بیند که بساط کوچک و تنگ بودی و خلق از دینش هیچ خبرنباشد ونه‌اززندگانی، و روزی نیکی یاود.

پس اگربیند که بساط اندر پیچیده بود و بردوش نهاده از جای به جای شود.

اگر بیند که بساط از دست او بستدند زندگانیش سپری شده است.

پس اگرآنجا که بساط بدو برد کسی را ازمردگان بدید درست شدن و قوّت این سخن باشد که یادکردیم.

پس اگربیند که بساطی است و نداند که اندرنوشته است یا بازکرده و آن بساط او را بود آن پادشاهی بر وی سپر[۱] آمده است و نوشته شده و دست تنگ گشته،مگر که یقین داند که بازگسترده دید.

## باب
## رؤیة البعر
### اندر دیدن پشگل

پسرسیرین گفت پشگل گرسفند خواسته بود.

## باب
## رؤیة البلس[۲] [۵۳b]
### اندردیدن پشیز

پسرسیرین گفت پشیز بزرگ سخنها و جنگ بود.

۱ ـ کذا در اصل، ظاهراً: سپری ۲ ـ کذا در اصل ( = الفلس)

**کرمانی گفت** پشیز سخنهای مردم دون بود .

اگر بیند که پشیزِ چند بیافت سخن و جنگ یاود ، و هر چند کمتر بود ازان بهتر بود، از بهر آنک نام خدای برو نبشته بود .

## باب

## رؤية البغل

### اندر دیدن استر

**پسرسیرین گفت** اگر کسی بیند که بر استری نشست و مرورا زن نبود زنی بکند که هرگز نزاید ، و اگر استر فربه باشد سفری بکند که اندران سفر سود کند و زنی بکند توانگر، و اگر استر لاغربود بود که سفری کند که اندران سفر بس نیکی نیابد.

و اگر بیند که از استر به زیر آمد ازان سفر باز افتد .

اگر بیند که بر استر نشسته بودی اورا زندگانی دراز بود ، و اندران استر بس خیری نیست ، بهر آنک نزاید و نه به فحل شاید .

اگر بیند که او را استری بمرد او را منزلت کم شود .

پس اگر استر زین کرده بود با بالا یا کودبان یا آنچ بدین ماند آن را تفسیر زنی بود که مرو را فرزند نبود هرگزو نه آن را که برآنجا نشسته بود .

اگر بیند که او را استری دادندی بی آنک اوبرآن نشست واسترماده بود[۵٤a] و سیاه آن زنی بود خوب روی با خواسته. اگرسپید بود یا جرمه زن سخت نیکو روی بود. اگرسبزبودآن دینی بود. اگرسرخ بود یا کمیت خداوندبازی کردن وخواسته بود. اگر زرد بود یا ابرش زن بیمارگن بود و غمناک . و استری که خداوند وی دیدار[۱] نبود و نه طاعت دار آن مردی بود سخت عاصی و بی طاعت و سرکش.

گوشت استرو پوستش هردو خواسته بود.

پس اگر بیند که شیر استر همی خورد بدان حدّ مرورا غمی رسد .

۱ ـ کذا در اصل ، ظاهراً : دیندار

اگر بیند که استری با وی سخن همی گوید آن کار که بدو بر آید کار بود که مردم را ازان عجب آید .

اگر بیند که او را استر آبستن است او را افزونی بود اندر خواسته از قبل زنش.

اگر بیند که آن استر بزادن امید همی دارد تمام گردد[1].

## باب

## رؤیة البقر

اندر دیدن گاو

گفت اگر بیند که بر گاوی نشسته بودی و آن گاو مرورا بودی او کاری از پادشاهی بیاود که خواسته‌ای اندرو بود وبه کارداری متمکّن گردد وازآن نیکی یاود .

اگر بیند که گاوی بیافت که بر وی بار بود اندر خانه برد از خدای عزّوجلّ بسیار نیکوی روزی باشد و نعمت فراخ [٥٤b] و ازغمها فرج یاود .

اگر بیند که وی را گاوی چند نر بودی اوکاری بیاود که زیر دستش بود یا بر کارداری مهتر گردد که کردارش بر وی روا شود .

اگر بیند که گاوی وی را به سرو زد و مرورا از جای ببرد وی ازان کار که دارد معزول شود و مرورا ازان معزولی چندان زیان رسد که ازان سرو زدن رسید .

پس اگر بیند که او را سرو زد و از جایگاه نتوانست بردن او را ازکاری بدی رسد یا نزدیک معزولی رسد، ولکن معزول نشود .

پس اگر بیند که گاو را چند سروست[2] یا یک سرو یا دوسرو چنانک یکی یا هر دو نه به جای خویش بود آن گاو کارداری بود. بر عدد هر سروی سالی کارداری کند.

پس اگر بیند که اندامی ازاندامهای گاو فزون است آن فزونی بود اندرکارش و پادشاهی و خواسته‌ش[3] . همچنین هرچ کمی بود یا بیش آن به مرد کاردار باز گردد چنانک یادکردیم :

پس اگر گاوی از گاوان کار بیند که بکشتند و گوشتش ببخشیدند کاردار

---

۱ - کذا دراصل ، جمله ناقص می‌نماید ۲ - اصل: بیند ۳ - ( = خواسته‌اش )

بمیرد . پس اگر گاو نه کار کردن را بود آن مردی بود بزرگ بر آن محلّه .

پس اگر بیند که گاو را ذلیل کرد یا گوساله را در کار آورد آن بود که بر وی چیره گردد .

پس اگر بیند [55a] که وی را بکشت و گوشت وی بخورد از خواستهٔ وی بخورد .

پس اگر چند گاو بیند که همی‌آمدند یا همی شدند یا اندر جایگاهی می‌رفتند یا از جایگاهی مجهول بیرون‌آمدند و مر ایشان را خداوند[1] نبود ورنگ‌شان زرد یا سرخ بود چنانک هیچ گونهٔ دیگراندر وی نبود آن همه بیماریها بود که بدان جایگاه و محلّه رسد. پس اگر رنگشان مختلف بود آن سالهای بود بسیار نعمت بر آن حدّ که اندریشان فربهی بود . پس اگر گاو ماده بیند فربه آن سال نیک بود و فراخ آن کس را که آن گاو وی را بود . پس اگر گاو برین گونه بسیار بود سالها بود برین گونه که یاد کردیم. پس اگر بیند که لاغر بودند سالها بود اندر تنگی .

وگوشت گاوان ماده خواسته بود ، و پوست گاوان بنهادن خواسته ، و سرگین گا[و] خواستهٔ بسیار که آن کس بیند بیاود .

اگر بیند که سرگین گاو همی رُفت خواسته‌ای بود بسیار .

و هرسرگین که بیند از سرگین چهارپایان برین گونه خواسته بود، ولکن حرام و حلال وی بر آن حدّ بود که بروی چرکنی وآلودگی بیند ، مگرسرگین خر که نیکی بسیاربود و حلال‌تر اندردین . و هرچ از شکمها بیرون‌آید خواسته و نیکی بود مگر که حدّ بود، خاصّه ازان مردم چنانک اندرمیانش [55b] همی‌رود . پس اندران نیکی نبود و بینندهٔ این خواب را ترسی و اندیشه‌ای از پادشاه برسد . پس اگر آن پلیدی بسیار بود ولکن پراگنده نه چنین بود که یاد کردیم خواسته‌ای بود حرام و هیچیز[2] نیست ازانچ از شکم بیرون‌آید بهتر از انگبین که اندرخواب بیند اندر همه کاری .

گفت اگر بیند که روغن گاو همی خورد یا بیافت یا اندر خانه برد نیکیٔ بیابد.

---

۱ - اصل : خداووند ۲ - ( = هیچ چیز )

روغن گاو از روغن گوسفند به بود به نعمت[و] فراخی.

پس اگر بیند که شیر گاو همی‌خورد افزونی بود اندرخواسته که بیابد ونیکی .

پس اگر تازه بود بهتر بود اندر دین و اندرکار این جهان .

پس اگر بیند که گاوی را همی دوشید و شیر او همی خورد و او بنده بودآزاد گردد ، وزن خداوندش زن اوگردد و بروی کدخدای شود، واگرآزاد بود و درویش توانگر گردد ، و اگر توانگربود مرورا خواسته افزون شود .

و اگرذلیل بود عزیز گردد و کاراو بالا گیرد یاآن‌کس که بالای او بود وی را گردن نهد، و با این همه چاره نبود که دین وی نیک شود .

پس اگر بیند که گاوآبستن داشت مرو را سال به خرّمی و نیکی وفراخی بود .

پس اگر بیند که او راگوساله‌ای[۵۶a] دادند کوچک وی را پسری آید.

اگر بیند که گوساله‌ای کوچک اندرخانه‌ای برد و اندرخانه کسی بود که با وی آمیزد[1] مرورا غمی رسد.

و همچنین اگرچیزی بود که بزرگی وی به مردی یا زنی اندرتأویل باز خوانند آن غمی بود واندوهی ازجهت کودک خرد . مگربیند که به هدیه بدو داده‌اند . پس آن‌را تأویل پسری بود .

و همچنین اگر بیند که کودکی را به وی دادندآن نه پسربود اندرتفسیر، از بهر آنک کودک بدان پایه نماند ـ بزرگ‌شود.

## باب
## درشرح گاو

اگرگاوی بود پیر مجهول‌آن بخت بود .

وگفت هرچ زرد بود یا سرخ و خداوندش بر وی نشیند بی‌آلتی که بر وی بود آن بیماری باشد ، و نه نیک بود.

پس اگربیند که برگاوسیاه نشسته بود خواسته‌ای و مهتریٔ بیاود .

---

۱ ـ اصل : آمیذد (؟)

پس اگر بیند که گوشت گاو همی خورد نیکی بیابد .
اگر بیند که گوساله‌ٔ بزرگ بیافت زنی بود یا مرد برنا .
پس اگر بیند مردی که گوشت وی بخورد از زنی یا مرد مردم زاده‌ٔ برنا خواسته بیاود .
اگر بیند که چندی ازین جنس بیافت مردمان برنا بوند، و هرچ با ایشان کند با مردمان چنین کرده بود که یاد کردیم . [٥٦b]

## باب

### رؤیة البئر[1]

اندر دیدن یوز

یوز دشمنی بود شریف بزرگ طاعت دار که مرورا نام و بانگ بود .
و از همه درندگان بهتراست و فاضل تر، و دوستی و دشمنی او بران حدّ بود که ازان درندگان دیگر.

## باب

### رؤیة البوق

اندردیدن بوق

اگربیند که بوق همی‌زند او مردی بود که به دیگری هم چون او استعانت کند.
پس اگرنداند زدن اندر کاری افتد که نداند کردن .

## باب

### رؤیة البثر

اندر دیدن دنبل

پس دنبل زیادتی بود اندرخواسته .

١ ـ کذا در اصل ، شاید : الببر (؟) ، ولی ببر یوز نمی‌شود

## باب
### رؤية البلبل والببغاء
اندر دیدی بلبل و ببغا

بلبل غلامی بود کوچک.

ببغا پسر غلامی بود.

## باب
### رؤية البرّ
اندر دیدن دشت

اگر بیند که در دشت خشک بودی کرامتی بیابد و روزیْ به حدّ فراخی و تنگیْ دشت.

## باب
### رؤية البركة
اندر دیدن برکه

برکه مردی بود نفّاع که اندرکار دین و مردم این جهان بیستد[1].

پس اگرآب بدو ازچاه برآرد که طهارت کند بدان آب اوبه مرد مؤمن استعانت کند. [۵۷a]

## باب
### رؤية البرق
برق خزینهٔ دارملک بود وترسیدن از مرد طامع.

---

۱- (= بایستد)

پس اگر بیندکه او[را] برق ها گرفت[1] یا از ابر چیزی به وی رسیدآن مردی بودکه وی را کارنیکٔ فرماید .

## باب

### رؤیة البزر

اندر دیدن تخم افگندن

اگر بیندکه تخمی اندر افگند و برست او شرفی بیاود . پس اگر بخورد بهتر بود .

اگر بیندکه درختی بکشت و تخم اندر افگند و نداندکه برست یا نه او غمی بیند بر حدّ دار و تخم.

## باب

### رؤیة الباز

اندر دیدن باز

اگر بازی بیند طاعت دار چنانکٔ هر وقت او را خوانند بیایدآن پادشاهی بود بیدادگرظالم،ازبهرآنکٔ‌که کاراو بیدادکردن است برمرغان وگوشت ایشان خوردن.

پس اگر بیندکه آن باز از وی بشد و رشته یا ساقش اندر دست وی بماند یا بهری از پرّ و پایش آن پادشاهی و خواسته از وی بشود ، امّا بعضی از خواسته اندر دستش بماند .

• • •

۱ ـ ها گرفت ( لهجه‌ای است ازگرفت )

## باب

## رؤیةالبیوض

### اندر دیدن خایهای مرغ

اگر بیند که بیافت و دانست که آن خایهٔ مرغ است او زنان دون و یا ازبردگان و فرزندان بیابد[1]. [۵۷b]

اگر بیند که خایه مجهول است و نداند که ازان کدام مرغ است زنی بیابد نیکو دیدار و برحدّ پاکیزگی خایه .

اگر بیند که خایه همی خورد برسته[2] یا پخته او نیکیء بیابد به دشخواری و سختی به مقدار آن آتش که بدو رسیده بود .

اگر بیند که نا پخته همی خورد او خواستهٔ حرام بیابد و غم و اندوه خورد .

اگر بیند که پوست خایه همی خورد ومیانش می‌اندازد او جامهٔ مردگان ستاندو گورشکاف گردد.

پس اگر بیند که خایه را همی پرورد تا بچّه از وی برآورد او را زنان باشند کزیشان نیکی بیند و با وی دیر بمانند واز ایشان چندان فرزندآیدکه بیندکه ازخایه‌ای برآورد .

پس اگر بیندکه خایه خود بکرد و خود بر آورد آن زنانی باشند از پشت وی که به کسی دهد شان یا از پشت دیگری که اوشان بدارد .

## باب

## رؤیةالبعوض

### اندر دیدن پشه

گفت پشّه مردی بود ضعیف و ذلیل ، و هرچ با وی بینی با مردی بود بدین گونه که یاد کردیم .

۱ـ ظاهراً: از زنان دون یا از بردگان فرزندان بیابد ۲ ــ ( = برشته )

## باب

### رؤية البرد

اندر دیدن تگرگ

تگرگ غم و عذاب بود ، و هیچ نیکی اندر وی نبود .

## باب

### رؤية الباذنجان [۵۸a]

اندر دیدن بادنجان

بادنجان ترّ و خشک ، پخته و خام ، غم بود آن را که یابد یا خورد .

## باب

### رؤية البرد

اندر دیدن سرما

اگر درخواب بیند که سرما یافت ، برحدّ آن سرما که یافت درویشی برد .

## باب

### رؤية الباطیه

اندر دیدن باطیه

باطیه کنیزکی بود فربه که ازوی خوشی برگیرد .

* * *

* *

## باب

## رؤية البستوقه

### اندر دیدن بستو

بستو زنی بود یا خادمی یا رسول ثقت که کالا[ی] مردم از شهری به شهری برد وسرّهای مردم نگاه دارد.

## باب

## رؤية البلوط

### اندر دیدن بلوط

باوط روزی بود حلال.

## باب

## رؤية البختج

### اندر دیدن گوسفند بخته

بخته غنیمتی بود.

* * *

* *

*

# کتاب التاء

## باب

## رؤیة التزویج

اندر دیدن زن کردن

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند که زنی به زنی کرد او پادشاهی بیاود برحد قدر و جمال زن یا نامش.

اگر بیند که زن مرده را به زنی کرد و مراد از وی بیافت او برکار مرده چیره شود، و برآن حد بود نیکوی کار که نیکوی آن زن. [۵۸b]

اگر با وی هیچ کاری نکرد چیرگیش اندک بود.

اگر زنی که مروراشوی بود یا نبود اندر خواب بیند که مرد مرده را او به زنی کرد و اندرخانهٔ او آمد آن نقصانی بود اندرکار او و اندر خواسته و حالش.

اگر بیند که مرده به وی رسید اندرسرای او یا اندرسرای مجهول آن زن بمیرد.

اگر بیند که او را شوی بود و شوی دیگر کرد او را پادشاهی رسد.

اگر مردی بیند که اورا چهار زن بود، صلاح و نیکی بود و به پادشاهی رسد، و این جمله آن گه بود که زنان را شناسد.

اگر مردی را در خواب گویند که تو دامادی و زن را همی بیند و نشناسد آن مرگ او بود یا مرگ کسی بردست او.

اگر زنی بیند که او را به شوی دادند و او شوی را ندیده بود و نه نامش شنیده نه نیک بود.

و اگر گویند که تو عروسی و آنجا هیچ آلت عروسان نبینند و شوی را نبیند و نشناسد و نه به شوی نامش برند آن مرگ او بود.

اگر مردی بیمار بود سخت و مرورا زن نبود و اندر خواب بیندکه زنی کرد که مرو را نشناخت آن به مرگ او دلیل کند و نیکو شدن حالش اندرآن جهان .

و اگرزنی بیمارهمین خواب بیندکه مرد بیماردیده است تفسیرش همان است.

پس اگر [۵۹a] آن شوی که او را بدو دادند پیری بود مجهول او نیکی بیابد بدان جهان .

و همچنین اگر مردی بیندکه پیری دخترش را یا خواهرش را یا محرمی ازان او به زنی کرد چنانک آن پیررا نشناخت او بسیاری نیکی بیابد از بهرآنک پیرمجهول بخت است .

پس اگر بیندکه زن مرده را به جای زنان بداشت به بستر مرورا کاری زنده شودکه ازان امید بریده بود، یا پادشاهی بیابد ازجایگاهی که امید ندارد، یا به‌جایگاهی رحم پیونددکه از وی بریده باشند.

وهمچنین اگر زن بیندکه مرده با وی گرد آمد او بر همین گونه نیکی بیابد ، از بهرآنک به مرده هیچ گوش نباید داشت . پس چون از وی کاری چنین بینی آن بود که کاری که بدو امید نداری و مرده شده باشد زنده گردد .

اگر بیندکه زنی کرد پادشاهی یابد.

و اگر بیندکه زن ر[ا] طلاق داد ازپادشاهی معزول گردد .

## باب
## رؤیة التل

### اندر دیدن تل

اگر بیندکه دردشت هامون تلّی یا کوهی از میان برآمده بودی که آن جایگاه را به تل شناسد آن مردی بودکه او را ازین جهان چندان نعمت بودکه آن دشت که ازگرد وی اندرو بود .

پس [۵۹b] اگر خویشتن را بر جایگاهی چنین بیند ایستاده مردی بود برین

گونه‌که یادکردیم‌که او را اندر خویشتن پذیرد و او را برگیرد .

پس اگر بیند که‌آن تلّ یا آن‌کوه یاآنچ بدین ماندکه‌گرد وی اندر بودی او را بودی[1] بر مردی برین‌گونه که گفتم چیره‌گردد .

اگر بیند که دست اندرچنین جای زدست واز وی اندرآویخته به مردی پیوسته شود چنانک‌یادکردیم .

پسرسیرین‌گفت اگر کسی‌بیندکه‌برچنین جایگاهی‌سرای یاخانه‌ای کردنیک‌بود.

## باب

## رؤیة التّراب

### اندر دیدن خاک

اگر بیند که خاک همی خورد یا گرد همی‌آورد خواسته‌ای یابد .

کرمانی گفت اگرکسی بیندکه خاک برگرفته است یا گردکردست یا رمل گردکردست آن خاک و رمل خواسته بود برحالی‌که دید .

اگر بیندکه اندر خاک همی رفت او به جستن خواسته فرا شود .

اگر بیندکه بر دهن همی افگند یا گرد همی‌کند خواسته بیابد .

## باب

## رؤیة التّمروشجره

### اندر دیدن خرما و درختش

پسرسیرین گفت درخت خرما مردی بود تازی .

پس اگر بیندکه او را درختان خرماند[2] او را بر چندان مردکه عدد آن درختان است مهترگردانند .

اگرآن درخت خرما معروف بود امّا نداندکه چندست یا جایگاهی بیند که

---

۱ ـ کذا دراصل ، « او را بودی » مکررمی‌نماید ۲ ـ ( = خرما اند )

نه جای[٦٠a] درخت خرما بود جایگاهی بود و زمینی که خداوند خواب بیابد .
پس اگر بیند که از بر اوبیافت او از مردمان خواسته‌ای بیابد یا عقاری . اگر عقار یاود از شریف ترین مردي بود ، چنانک یادکردیم ازحال او و فضلش بردیگر درختان .

کرمانی گفت اگر بیند که درخت خرما از بُن بر کند اوبیمار گردد یا کسی از خانهٔ [او] ، و بود که خود مرگ بود.

پس اگر بیند که ببرید، آن بریدن آن کاربود که اندروست .

پسرسیرین گفت اگرکسی بیند که پاره‌ای خرما داشتی وآن را از دست فرو نهادی او مردی بود که دین او تباه شود . اگرآن است که اوجایگاهی بود که دین نیابد و اگر نه چنین جای باشد او مردم را نفع کند و نیکی آموزد.

اگر بیند که خرما همی خورد و بر خر نشسته و همی راند او خواسته‌ای بیابد از سفری .

پسرسیرین گفت اگر بیند که درخت‌خرماهمی‌نشاند[1] یاخرمابرمی‌چید یا بردرخت خرما همی شد همه روزی حلال بود که بیابد .

اگر بیند که بردرخت خرما بودی و از برآن همی خوردی او ازخواستهٔ کسی بخورد .

اگر بیند که درخت خرما همی ببرّید از بیخ مهترِآن زمین بمیرد .

گفت خرما روزیٔ حلال بود اگر شیرین بود . پس اگر ترش [٦٠b] بود آن روزیٔ ناخوش بود.

اگرخرما[ی] کوچک بیند که همی کشت اندران‌قبیله کودکان‌بسیارپدیدآیند .

اگر بیند که درخت خرما همی برید آن کار که اندروست بریده شود ، اگر جنگ بود و اگر ولایت . یا سفری بیابد نیک.

پس اگر بیند که پاره‌ای بریده بود کسی از خانهٔ او بیمارشود، چنانک اورا از مرگ بیم بود .

---
۱ ـ اصل : نشناند

## باب

## رؤية التين

### اندر دیدن انجیر

انجیر و درختش مردی بود.

اگر بیند که درخت انجیر او را بردی یا انجیر همی‌خورد یا گردآورد او را غم و اندوه و پشیمانی رسد .

کرمانی گفت برگ انجیر غم و مصیبت بود . امّا خوردن انجیر تر به وقتش روزی بود ، و اگر بی وقت بود غم و اندوه .

پسرسیرین گفت درخت انجیر زنی بود، امّا بر او نه نیک بود .

## باب

## رؤية التفّاح وشجره

### اندر دیدن سیب و درختش

سیب اندر خواب بر حدّ همّت گردد .

اگرملکی بیند خواسته بود و پادشاهی،و اگر بازرگان بود بازرگانی وتجارت، و اگر برزیگر بیند از کارخویش نیکی یاود .

گفت درخت سیب مردی بود و بوی سیب غمهای مرد بود.

اگر بیند که سیبی بخورد روزی حلال بیابد.

وهرچ اندرسیب بیند نیمهٔ آن بود که اندر انار بیند .

پسرسیرین گفت اندر سیب خیر نیست [٦١a] ، وآن را که بیند که سیب یافت غم رسد .

* * *

## باب

## رؤیة التبن

### اندر دیدن کاه

کاه خواسته‌ای بود فراخ و بسیار ـ آن را که بیند یا اندر خانه بود.
پسرسیرین گفت کاه و جو خواسته‌ای بود که از پادشاه بیابد. وگفتی اگر کاه بینی کیسه‌ای به‌دست بنه که نا چارخواسته‌ای بود بی رنج گردآورده که زود به تورسد.

## باب

## رؤیة التکّه

### اندر دیدن شلوار بند

کرمانی گفت شلوار بند اندر تأویل هم چنان است که شلوار، تا قوی باشد و محکم. پس اگر سست باشد یا بریده آن سبب ضعف بود.

## باب

## رؤیة التُرس

### اندر دیدن سپر

اگر بیند که سپری اندر دست داشت یا سلاح دیگر، آن نگه‌دارندهٔ خداوندش بود از بدیها.

و اگر با وی هیچ سلاح دیگرنبود آن مردی بود ادیب که جایگاه دوستان داند و مر ایشان را پشت[1] بود از بدیها.

پس اگر بیند که سپر شکسته شد او را زن یا فرزند بمیرد.

---

۱ ـ اصل : بشب

## باب

## رؤية التّاج

### اندر دیدن تاج

پسرسیرین گفت اگرکسی بر سر خود یا کسی دیگر تاج بیند از زرّ و مروارید وگوهرْ پادشاهیْ بیابد .

کرمانی گفت پادشاهیء بزرگ یاود یا رئیسی بر حدّ و خطرآن گوهر که اندر تاج بود ، ولیکن برخلاف دین بود .

پس اگر این خواب[٦١b] زنی بیند اوی شوی[بکند]سخت شریف و مهتر و بزرگ، و راندن کار آن جهان ، یا دختری را به شوی دهد برین گونه یا خواهری را چنانک یادکردیم .

## باب

## رؤیةالتّمساح

### اندردیدن نهنگ

گفت نهنگ دشمنی بود آشکارا و دزد،وهیچ دوست بروی ایمن نبود .

اگر بیندکه او را اندرآب کشید و بکشت مرگ او به دست دشمنی بود اندر شهادت .

پس اگراو را ازان اندرآب کشیدن مرگ نرسید او را ازدشمن کارسخت رسد.

و اگر از پوست یا از استخوان او چیزی یافت او خواسته‌ای از دشمن بیابد ، چنانک یادکردیم .

• • •

## باب
## فی تمام امرالرجل فی الدّنیا

### اندر دیدن تمام شدن کار مردم در دنیا

اگر بیندکی همه مراد این جهانی حاصل کرد و عزیزگشت و همه کامی[1] بیافت این را تفسیرآن بودکی کاراوسپری گشت و مرگ او نزدیک برسید ، چنانک خدای عزّوجلّ همی گوید: « حتّی اذا اخذت الارض زخرفها ».[2]

اگرکسی بدین [۶۲a] پایه[3] رسیده بود یادکردیم از نیکویی این جهانی او را بیم مرگ باشد .

پس اگر بیندکه از مردم میانه بودی یا یکی بودی از بازاریان و با مردم همی آمیختی آن نیک بود اندرکار هردو جهان ، و نعمت او افزونی گیرد از بهرآن تواضع که درو پدید آمده باشد و بر فرزندانش بماند پس ازو .

پس اگرکسی بیندکه دهانش پرگشته بودی از خوردنی یا ازآرد[4] یا ازگندم یا جو یا برنج چنانک هیچ چیز اندرو نگنجدآن کار بر وی به گشتن بود یا زندگانی سپری شدن .

## باب
## رؤیة التّثاوب و التّبسّم

### اندر دیدن تثاوب و تبسم

اگرمردی بیندکی او را تثاوب افتاد تأویل آن باشدکه او قصدی[5] کسی کند و دیگر بار نکند.

تبسّم نیک باشد ، والله اعلم بالصّواب[6]. [۶۲b]

۱ — زیرسطر « امید » به همان خط الحاق شده است ۲ — یونس/۲۴
۳ ـ اصل : بانه ٤ ـ اصل : آراد ٥ ـ کذا در اصل ( = قصد ، بجای کسرهٔ اضافه ) ٦ ـ ورق ٦١ به خطی دیگرست.

## باب

## رؤية التّكؤ علی العصا

### اندر دیدن تکیه زدن

اگر بیند که بر چوب تکیه زده بود او بدانچ جوید برسد به یاریٔ دیگری ، و واجب چنان کند که آن کس که یاری کند اورا دین تباه بود .

## باب

## رؤية التّيس

### اندر دیدن فحل بز

فحل بز مردی بود بزرگ اندرکارخویش ، و لکن شریف نبود .

پس اگر بیند که او تیسی را بکشت نه ازجهت گوش ، او پیروزی یاود برمردی چنین که یاد کردیم .

پس اگر بیند که او را پوست بکند یا بر وی نشست یا بر وی مالک گشت این همه بر آن تأویل بود که تأویل کشتن ، ولک[1] کشتن شریف تربود .

و حکم موی تیس همچنان باشد که حکم پشم کبش .

۱ - ( = ولیک )

# کتاب الثاء

## باب

## رؤیة الثدي

### اندر دیدن پستان

پستان اندر خواب دختر بود، وهرچ اندرو بینی از نیکویی اندرحال دختر بود.

**پسرسیرین** گفت[٦٣a] پستانها دو پسربود یا دو انبار یا دو بنده .

اگر مردی بیند کزو شیر همی آمد کار جهان بود که بر وی فروآید ، و هم برین گونه بود اگر زن بیند.

پس اگر آن شیر کز وی همی آمد کسی همی خورد چنانک کودک از مادرْاو را به‌زندان باز دارند ودر بروی فرو بندند. وهردو کس را نیک نبود، نه‌آن را که شیر همی داد و نه آن را که شیر همی خورد .

## باب

## رؤیة الثّلج

### اندر دیدن برف

**پسرسیرین** گفت اگر بیند که اندرتابستان جای برف همی‌باردآمدن پادشاه باشد بدان جایگاه :

پس اگر برف بسیاربود با اولشکربسیار باشد و بودنش برآن زمین بسیار بود .

واگربرف بسیارنبود سپاه اندکی باشدوبد[ا]نجای‌درنگ کم کند،وبود که‌نیکی بدان زمین رسد :

**کرمانی** گفت برف وسرما عذاب بود مگرکه اندک بود و به‌وقت خویش بود

و به زمینی بود که شاید که برف بارد. چون چنین بود برف فراخی باشد مردمان آن جایگاه را [و] نعمت بسیار، مگر که سخت بسیار بود.

# باب

## رؤیة الثّمار

اندر دیدن میوه

کرمانی و پسرسیرین گفتند میوها بسیارست و بیشتر تفسیرش به رنگ است.

هرچ ازو زردتر است بیماری بود آن را که خورد، اگر نخورد زیان ندارد.

و هر میوه که سبز بود [۶۳b] و کسی بیند که ازو می‌خورد آن تن درستی و صلاح دین بود.

و اگر ترش بود و همی خورد غمی بود سبک که بدو رسد.

امّا چون سبزبود هیچ باکی نبود.

واگر بازآن سختی بود که دلیل برنیکی کند پیشتر از وقت بدو رسد، چنانک یاد کردیم.

و اگر جز برین گونه بود آن روزیٔ حرام باشد و بیشتر ازان بدو رسد که اومید همی داشت.

و گفت هرمیوه که شیرین بود جزین که یاد کردیم اگرچه زرد بود باکی نبودو چون به وقت بود اگر ترش باشد و نارسیده، وامّا نه که منفعت مردم بود مگرانگور سیاه و انجیر که هیچ وقت خوردن او نیکی نبود.

و اگر بیند که میوهٔ چند بیافت او را زیانی ندارد.

پس اگر گمان او چنان بود که آن میوهٔ بهشت است آن علم دین بود بی‌آنک اندرو شکّی باشد.

* * *

## باب
## رؤیة الثّوم

اندر دیدن سیر

**کرمانی** گفت اگر بیند که سیر همی خورد دیر برنیاید که نام او به زشتی برآید و اندرو سخنهای زشت گویند .

وهمچنین هرطعامی[1] که او را گندی بود .

**کرمانی** گفت هر کی پندارد که چیزی همی خورد که آن چیز به بیداری توان خورد به خوشی نیک بود .

**پسرسیرین** گفت سیر تن درستی‌است ، و امّا اندر پیاز خیری نیست ، وترّهای دیگر روزی اند .

## باب
## رؤیة الثّوب [٦٤a]

اندر دیدن جامه

**پسرسیرین** گفت همه جامها پوشیدن کردار نیک بود و هیچ چیزی از جامهٔ سبید دوستر[2] نداشتی، و بهترین‌جامها آن را دانسته است.

و چون سخت نو و درست وفراخ و دراز بود تأویل آن قوی تر بود ، و هرچ سخت‌تر از تنگ بهتر ، هرچند تنگ و باریک به بها قیمتی بود .

و اگر جامه پوشد که دریده و خلق بودآن را به حال این جهان بازخوانند وآن تباهی بود .

پس اگر آن دریده چنان بود که مرقّع کرده بود و جامه برسر جامه فگنده آن غم بود و درویشی .

**کرمانی** گفت اگر بیند که جامهٔ او ازآهن بودی‌آن درازیِ زندگانی بود .

۱ ـ اصل : طامی ۲ ـ ( = دوستتر )

پس اگر از روی بود یا از ارزیز کمتر ازان بود که ازآهن .

و اگر از چیز دیگر بود چون آبگینه یا مروارید یا جوهری که بدین ماند سخت بد بود . وهیچ ازآهن بهتر نیست ، ازبهر آنک که خدای تعالی قوّت درآهن نهاده است .

## دیدن زن که جامهٔ مردان دارد و مرد که جامهٔ زنان دارد

پسرسیرین گفت و کرمانی اگرمردی بیند که جامهٔ زنان پوشیده بود آن رسوایی[1] او بود.

و [ا]گر زن بیند که جامهٔ مردان دارد همچنین رسوا گردد.

اگر مردی بیند که مقنعتی[2] ازان زنان بر افگنده بود اورا درویشی رسد. [٦٤b]

برخی گفتند پوشیدنیها یک از یکدیگر بهتراند و فاضل‌تر، وبهترین آن سپیدست و آن زینت مردان است ، پس جامهٔ مردان بر زنان.

اگرزن شوی دارد [وجامه ازان] شویش باشد، اگر بیند که جامهٔ شوی اندرپوشید پیراهن یا جبّه یا ردا او را نیک بودوهیچ زیان ندارد . پس اگرشوی ندارد شوی کند.

پس اگر کلاهی یا عمامه‌ای یا شبّوشی اندرپوشید ازانک خاصّهٔ آلت مردان باشد اورا رسوایی آید و با شوی جنگ کند و چیزهای رسوایی[1] انگیز گویند.

پسرسیرین گفت اگر بیند که جامهٔ زن خویش پوشیده است ازدوست داشتن زن بود مرد را ، یا مرد زن را.

دانیال گفت که جامهٔ زمستان اندرتابستان ، وازان تابستان اندرزمستان ، برگشتن حال او بود وحال زنش ، وهیچ اندر و نبود مگر به وقت خویش ، تابستانی به تابستان و زمستانی به زمستان .

* * *

۱ ـ اصل : رسواء ۲ ـ اصل : مقنعنی

## باب
## رؤیة الثّعلب
### اندردیدن روباه

اگر بیند که روباه با وی جنگ همی کند با مردی ازخویشان جنگ کند.

اگر بیند که روباه او را همی خواست او را دردی رسد از باد و بیمی رسد از وهم یا ازمردم.

اگربیند که با وی بازی همی کرد او زنی بیابد واورا دوست دارد[65a] دوستیٔ ضعیف، چنانک او را طرفه دارد.

پس اگر بیند که روباه همی گریخت مرورا بر کسی فامی[1] بود که آن کس مرورا جز سخن ندهد.

واگر بیند که شیر روباه همی‌خورد اگر بیمار بود[2] خدای تعالی اورا شفادهد، واگرغمگین بود بی غم گردد.

و راسو را همین حکم کنند، ولکن اندرتفسیرْ روباه قوی‌تربود.

## باب
## رؤیة الثّور
### اندر دیدن گاو نر

اگر بیند که برگاو نر نشسته بودی وآن گاو مرورا بودی اوکاری از پادشاهی بیابد که خواسته‌ای اندرو بود و به کارداری متمکّن گردد کز آن نیکیٔ بسیار یاود.

و تمامی گاو نر را تفسیردر باب گاو ماده آمده است.

* * *

۱ - ( = وام )    ۲ — اصل : بود وخدا

## باب

## رؤیة الثّرید

اندر دیدن ثرید

ثرید بهترین همه خوردنیها است.

اگر ثرید از گوشت گاو بود زندگانی خوش باشد و از خواسته‌ٔ کارداران و بزرگان منفعتی.

پس اگر گوشت گوسفند بود خواسته‌ای وغنیمتی بود ازجهت زنان.

## باب

## رؤیةالثّؤلول[1]

ثؤلول افزونی بود اندرخواسته، و خواسته‌ای بود [که] از بسیارشدنش بباید ترسیدن. [۷۵b]

* * *

* *

*

۱ ـ اصل : الثلول

# کتاب[1] الجیم

## رؤیة الجنّه

اندر دیدن بهشت و آنچ دروست و خوردن میوها
ودیدن حور و قصور وانهار واشجار

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند کی اندرراه بهشت‌می‌شود او برراه راست رود.

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند کی میوهای اوهمی‌خوردی یا بیافتی یا کسی‌را دادی سخن نیکو شنود یا بدو رسد.

وهمچنین اگر کسی بیند کی‌یافتی وازآن هیچ نخوردی یا به خوردن اوترسیدی نیکی یابد اندر دین، ولکن اورا هیچ نفعی نبود.

پس اگر بیند کی اندربهشت بودی وندانستی که چون اندروشدی اندرین‌جهان دیری بماند با نعمت و عزّ و بزرگی و نیکی، و چون ازین جهان بیرون شود عاقبتش نیک شود.

واگر بیند کی اورا بشارت همی دادند به بهشت اوسخت خداپرست گردد.

**کرمانی** گفت اگر کسی به خواب بیند کی حوریان از آسمان به زمین می‌آمدند بدان جایگاه بسیار کس شهید گردند.

واگر کسی به‌خواب بیند کی کلیدهای بهشت اوداشتی اوعلمی بیابدوبزرگواری اندردین.

**کرمانی** گفت زنان بهشت کارهای نیک است برقدر جمال نیکوشان.

## باب

## الجهنم

اندر دیدن دوزخ

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند کی‌دردوزخ بودی وی اندربهشت شود.

---

۱ — اصل : باب

گفت اگر کسی بیند کی برراه دوزخ همی رود او نه برراه راست باشد .

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند کی در دوزخ شدی . او نه [۶۶a] بر راه خاصّه [رود] که گناه‌کار بود .

پس اگردوزخ را به جایگاهی بیند که شاید که جای او بود و مرو را ازان هیچ دشخواری نیست بلا وغمی که بدو رسد برحدّ آن سختی بود که ازدوزخ بدو رسد .

پس اگر بیند که اندر دوزخ بودی ونداند که اندرو چون شد اندرین جهان‌دیری بماند با سختی و رنج و دل‌تنگی تا آن وقت که بمیرد .

## باب

## رؤیة الجبهة

### اندر دیدن پیشانی

**پسرسیرین** گفت اگر کسی پیشانی[1] درست و نیکو بیند او را صلاحی بود اندر کار دین .

پس اگر اندرو نقصانی بیندآن کم شدن دین بود .

**کرمانی** گفت پیشانی جاه مرد بود اندرمیان مردم .

پس هرچ بیند اندر پیشانی که پدیدآید از کمی و افزونی به دین باز گردد .

پس اگر برپیشانی نیکوئی وجمال باشد فزون‌تر ازان که بود او را همچنان نام و جاه افزون گردد .

## باب

## رؤیة الجلد

### اندر دیدن پوست

اگر مردی بیند که اورا پوست بکندند ـ هم‌چنین گوسفند را کنندند ـ اندروطعن

---

۱ – اصل : و درست

زنند و خواسته‌ازوی بشود. چی پوست مردم پردهٔ مردم بود و بیرون شدنش‌ازجهان‌و دست بازداشتن ازخواسته پیش ازمرگ یا پس ازمرگ. [٦٦b]

## باب
## رؤية الجوع
### اندر دیدن گرسنگی

اگر بیند که گرسنه بودی اوخواسته‌ای بیابد بدان حدّ که گرسنگی بیند.

## باب
## رؤيةالجراحة
### اندر دیدن جراحت

پسرسیرین گفت اگر کسی بیند که اورا جراحتی‌رسید فرزندی‌یابد ویاخواسته‌ای، وبعضی گفتند خواسته بودکه ازوی بشود .

اگر بیند که خون به اندام اوفروهمی‌آمد اورا غرامتی رسد و ازبزه رهایی[1] یاود و به مردم خویش رسد به سلامت.

## باب
## رؤية الجرب
### اندر دیدن گرْ

اگربراندام گرّی بیند خواسته‌ای بیابد برحدّ قوّت‌آن گرّ که دید.

## باب
## رؤيةالجراب
### اندر دیدن انبان

گفت یکی پیش معبّری آمد وگفت اندرخواب دیدم که دو هنبان اندردست

۱ - اصل : رهاء

داشتم و هیچ‌اندران نبود. گفت با مردمانی درآمیزی که هیچ‌علم ندارند.

## باب
## رؤیة الجزام

اندر دیدن جزام وکلی، نعوذبالله

جزام وکلی خواسته‌ای بود بسیار و فزون و شریف و پاینده.

گفت اگر کسی بیند که برتن او کلی است اورا غمی رسد.

اگر بیند که گوشت‌کلی همی خورد[٦٧a] اوخواسته‌ای بیابد حرام.

## باب
## رؤیةالجنون

اندر دیدن دیوانگی

دیوانگی خواسته‌بود که خداوندش بیابد،برآن قوّت که دیوانگی بود، ولکن نه چنان هزینه‌کند که به‌کارآید.

دیگری گفت اگر کسی بیند که دیوانه‌گشت تفسیرآن بود که خواسته بیابد و بر مردم پراگنده کند.

اگرمردی بیند که دیوانه شدست اورا دوستی و معشوقه‌ای بود نهانی.

## باب
## رؤیة الجنب

اندردیدن‌پهلو

کرمانی گفت پهلو اندرخواب زن تأویل‌کنند، و هرچ اندرو بینی تأویل‌آن به زن بازگردد.

* * *

# باب
# رؤیة الجماع
## اندر دیدن جماع کردن

اگر بیند که باکسی جماع کرد بر کام خویش پیروزگردد وپیروزی کننده رابود. و اگرچنان بیند که ازان سرباید شستآن نه خواب بود.

اگر مردی بیند که کسی با زن اوجماع همی کرد او نیکی بیابد وتوانگری، و مردمان ازو بیابند.

پس اگر بیند که بر زن کامی بیافت چنانک از زن یاوند اندک مایهآن نیکی یافتن شوی بود یا مردمان او، امّا کمترازان باشد که مردی بیند که بازن خویش یا زن دیگر گردآمد چنانک[٦٧b] با غلامان، وهرک چنین بیندکاری جوید نه ازان روی که باید جستو نیابد و فزون نشود، و اگرنیز تمام شود اورا ازآن هیچ نفعی نبود.

**دانیال** گفت اگر کسی بیند که بامادرخویش‌جماع کرد یا با پدریا با پسریاخواهر یا کسی‌محرم او کسی بود که بررای مردم عاصی باشد وایشان برو دل‌گران باشند، پس با دل ایشانآید و با ایشان پیوسته شود ونیکوی کند.

**دانیال** گفت اگر بیند که زنی‌یامردی با اوگردهمی‌آید چنانک کننده‌نه خداوند خواب بود او نیکی بیابد.

اگربیماربیند فرج یابد، اگرفام داربیند فامش‌گزارده شود، اگرغمگین بیند از غم رها شود.

اگر بیندکه‌خلیفه‌ای با وی جماع همی کرد بودکه‌اجلش فراز[1]رسیده است.

**پسرسیرین** گفت اگر بیند که با زن خویش جماع همی کرد خاندان زن از وی نیکی یابد.

**کرمانی** گفت اگر بیند که‌زن‌او آراسته‌بااودریک‌بسترخفته‌است وزن‌نیکوترازان است که بود اوراآن سال فراخی آید و نیکی بسیار یا زن دیگر بکند کزو[2] نیکی و حرمت بیند[3].

---

۱- کذا در اصل    ۲ - اصل : حرمت نیکی    ۳ - کذا در اصل

اگر زنی بیند برین گونه که نشناسد نیکی افزون‌تر بود.

**پسر سیرین** گفت اگر کسی بیند که با زن برادر جماع کرد آن هدیه‌ای بود[٦٨a] از غنیمت و خواسته که بدو رسد از وی.

**کرمانی** گفت اگر مردی بیند که با مرد مجهول جماع همی کرد و آن مرد برنا بود خداوند خواب بر دشمن چیرگی یاود.

پس اگر بیند که با کسی که شناسد جماع کرد میان ایشان دشمنی بود خداوند خواب پیروزی یاود، پس اگر میان ایشان دشمنی نبود مفعول از فاعل نیکی یاود.

اگر بیند که با پیری جماع کرد آن پیر بخت او بود، بر بخت پیروز شود و کام خود بیابد.

**کرمانی** گفت اگر بیند که با چهارپای معروف هم چون **تازیان** جماع کرد با کسی نیکوی کند که آن کس نه مستحق بود بدان نیکوئی، و مرورا هیچ مراد اندر آن نبود.

پس اگر نداند که آن چهارپا چیست یا ازان چهارپایان بود که گوهر او به دشمن باز خوانند او بر دشمن چیرگی یاود.

پس اگر کننده چهارپایان بوند آن مرد را نیکی رسد ازجای که نه سزاوار بود و اگر گوهر او معروف بود او را از دشمن بدی رسد.

پس اگر خداوند خواب کسی بود که او را عادت بود که به بیداری جماع کند با چهارپایان آن را هیچ تفسیر نبود.

**کرمانی** گفت اگر بیند که چهارپای با او جماع کرد او را نیکی بسیار رسد پیش ازان که گوش دارد و سزاوار باشد.

پس اگر آن کننده[٦٨b] درنده‌ای باشد او از دشمن کاری بیند که اورا سخت آید.

**پسر سیرین** گفت اگر کسی بیند که با چهارپای جماع همی کرد او با مردی نیکی کند که او را اندران هیچ مزد و سپاس نبود.

**محمد بن فضاله** گفت اگر زنی بیند که خری با وی جماع همی کرد او سی هزار درم بیابد.

# باب

## رؤية الجبل

### اندر دیدن کوه

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند که او بر کوهی باشد اوسفری بکند.

اگر بیند که بر کوهی بودی و مردی می‌آمدی و جامهٔ سپید اندرو پوشیدی یا تیری یا تیغی اندردست داشتی او زمین بگیرد یا پادشاهیِ عظیم بیابد، اگر کسی باشد که سزاوار پادشاهی بود .

و گفت اگر کسی بیند که بر کوهی شدست او برمردی مهتر گردد که کارو پایهٔ او بزرگ گردد و سخت بود اندر دین .

پس اگر بیند که کوهی برین گونه همی کند و بیران همی کرد مرد[1] بزرگ بر دست او هلاک شود .

پس اگر بیند که پشت بدو باز هشتست او پشت به مرد چنین باز نهد.

اگر بیند کزو اندر ماندست به مردی زند فرو دست‌تر .

پس اگر بیند که برکوهی جایگاه داشت آن مرد پادشاهیْ بیابد .

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند که به کوهی اندرسنگ همی انداخت او را غمی رسد. [۶۹a]

**کرمانی** گفت و **پسرسیرین** که اگر بیند که کوهی بیفتاد و بیران گشت ویا بهری ازوی بسوخت آن زمین که آن کوه برو برست بیران شود ، یا پادشاهی بمیرد ، یاکسی ازمهتران آن زمین.

**کرمانی** گفت اگر بیند که کوه ازجای خویش بجنبید پس به جای خویش بیستاد برملک آن زمین بباید ترسیدن ازسختی و بیماری که بدورسد، پس کارش به صلاح آید.

**پسرسیرین** گفت و **کرمانی** که هر کوهی که به یک پاره رسته بود و استاده آن

---

۱ - اصل : برد (؟)

زنده بود اندرمیان کوهها . هرچ بدین گونه بودآن کوهها حال آن بودکه بدان کوه باز خوانند مردم سخت دل‌را .

و شنیدم که هر کوهی که سخت‌راست‌ایستاده بود وبه‌یک‌پاره رسته‌او زنده‌است و تسبیح خدای عزّوجلّ می کند ، و هرچ بیفتاده بود و شکسته و از کوهها بریده‌آن مرده بود و هیچ تسبیح نکند .

**پسرسیرین** گفت اگر بیندکه پای اندرکوه‌آوردست‌آن مرد سفری کند.

اگر بیندکه کوهی ازدور برو برمی‌شد اورا سختی‌وغمی رسد.

## باب

## رؤیةالجسر

### اندر دیدن پل

**کرمانی** گفت پل‌مردی بودکه‌مردم‌را بروحاجت‌باشدو بیابند، وآن‌مردپادشاهی بود یا مانند[۶۹b] پادشاهی ، و پل بودکه ازچوب بسته بود و بودکه ازسنگ .

پس اگرکسی خویشتن را بیندکه پلی‌گشته بودی و مردم بدو برهمی‌گذشتندی اوبرین‌گونه‌گرددکه یادکردیم واومردم را آسایشگاهی گردد .

## باب

## رؤیة الجلید

### اندر دیدن یخ

**کرمانی** گفت اگر بیندکه‌آبی ازجای خویش برکشید و اندرجای همی کرد تا یخ گرددخواسته‌ای بودکه بیابدوبا وی پای‌داربود، امّا هیچ نیکی‌اندردیدن‌سرمانیست.

* * *

## باب

## رؤیة الجُبُن

### اندر دیدن پنیر

پنیراگرتربیند[1]، امّا خشک خواسته وفراخی بود خداوندش را ، امّا تربهتراز خشک باشد .

## باب

## رؤیة الجوز و شجره

### اندر دیدن درخت گوز

**پسرسیرین** گفت مردی بود عسیرکه او را دین **گبران** بود .

**کرمانی** گفت مردی [ بود ] **عجمی** سخت بخیل و دل تنگ .

و بار او خواسته‌ای بودکه بیرون آمدن نباشد الّا به دشخواری .

وهمچنین خوردن گوز سختی‌بود هم‌چون روغن اوکه‌به دشخواری‌بیرون‌آید.

پس اگر بیندکه همی چید تأویل اوهمان جنگ وپیکاربود .

اگر بیندکه اوگوزباخت[۷۰a] و ببرد او پیروزی یابد برآنک از وی ببرد، و همچنین هرچ بدان قمارکنندآن را بهتربودکه برد ، ولکن جمله را اصل حرام بود .

پس‌اگر بیندکه از بردرختی ازگوزبودی اوبه مردی پیوسته شودسطبر**عجمی**، چنانک یادکردیم .

پس اگر بیندکه ازان درخت فرود آمدآنچ میان او وآن مردست تمام شود ، پس اگرازنجا بیفتاد و بمرد بردست مردی چنین کشته شود .

واگر بیندکه درخت نیز بشکست‌آن مرد نیزبمیرد وآن نیزکه بردرخت بود .

اگر بیندکه ازنجا بیفتاد و نمرد او رها گردد.

اگر بیندکه اندامی ازانِ او، دست یا پا ، بشکست او نزدیک هلاک شود و

---

۱ ـ عبارت ناقص می‌نماید

مرورا بلای عظیم رسد ، ولکن به عاقبت رها گردد .

و هردرختی که عظیم بزرگ بود همچون گوز مرورا به گوهر او باز خوانند ، چنانک درخت گوز را مرد **عجمی** ، ومرد **عربی** مر درخت خرما را .

واگر کسی بیند که وقت گوز گوز همی خورد اوخواسته دشمن بیابد .

اگر بیند که اوراگوزبسیار دادند ویاگرد کرد و اندرآستین و یا دامن ریخت آن همه سخن و پیکار بود وجنگ .

**کرمانی** گفت هرچ بحمنانید(؟) و مرورا بانگ برآمدآن سخن وپیکار بود بر حد اندکی وبسیاری آن.

پس اگر بیند که بانگ نبود خواسته‌ای بود [۷۰b] گردآورده حرام .

اگر بیند که‌ازان‌می‌شکست ومی‌خوردخواسته‌ای بیابدازمرد**عجمی**سخت‌بخیل .

پس اگر بیند که‌گوز برآورده بود وپوست اوهمی‌خورد یا بیافت‌آن روزی بود که زود بدو رسد ازمرد چنین که یاد کردیم .

**پسرسیرین** گوید اگر کسی که گوز همی فروخت‌میان او ومردم سخن وبانگ‌بود.

اگر بیند که گوز و پنیر[۱] همی خورد او زنی کند که مرورا دوست دارد .

## باب
## رؤیة الجزر
### اندر دیدن گزر

**پسرسیرین** گفت جزر به وقتش‌خواسته‌ای بود از دشمن که بیاود .

## باب
## رؤیة الجبّه
### اندردیدن‌جبه و مطرف

۱ ـ اصل : بنید ( نبید ؟ )

هر دو زن بود .

اگرکسی بیندکه ازین‌دویکی ازوبرکندند ـ بسوختندیا بستدند ـ تباه‌شدن آن‌چیز بودکه این جامه را بدو باز خوانند . و همچنین اگرکسی بیندکه بدزدیدندویاگم‌شد ، ولکن اندرگم شدن و دزدیدن هلاک شدن نبود و تمامی تباهی .

## باب
## رؤیة الجُبّ

اندر دیدن بادبان پیراهن

جیب مرد بود وحالش ، وهرچ اندرو بینی از نیک و بد حال مرد بود .

## باب
## رؤیة الجورب [۷۱a]

اندر دیدن جورب

جورب پایندگی خواسته بود.

اگر بیندکه اورا با آن خوش بودی ودرست‌ونوُخداوند او مردی بودکه زکوة دهد و بدان ستایش اندوزد.

پس اگرجورب خلق بود ودریده،یا بیندکه ازوگم شد،آن مردی بودکه او را زکوة باید دادن و سستی‌کند ، پس اگرنه مردی بودکه اورا زشتی‌گویند .

## باب
## رؤیة الجرّه

اندر دیدن سبو

دانیال‌گفت [ سبو ] وکوزه وآنچ بدین ماند همه زنان وخدمتکاران باشند .

## باب

## رؤية الجوشن و الخفتان

اندر دیدن کژاگند

پسرسیرین گفت جوشن وخفتان اگرازآهن ـ اگرجزآن ـ پادشاهیٔ بودکه بیابدو بودکه دین‌بود، وازهمه بهترآن بودکه ازآهن‌بود.

گفت اگرمردی را باکسی جنگ بود واندرخواب بیندکه خویشتن را پوشیده بودی برآن دشمن پیروزی یاود وبه‌کام خویش برسد .

## باب

## رؤية الجوهر

اندر دیدن جوهر

دانیال گفت همه جوهرها خواسته بود.

کرمانی گفت اگر بیندکه مرورا جواهردادند خواسته‌ای بیابد. اگرآن جواهراز آبگینه بودآن خواستهٔ خادمان و چیزهای بی خطربود . [71b]

## باب

## رؤية الجمل

اندر دیدن اشتر

اگرکسی بیندکه براشتری نشسته بودی‌وهمی گردیدی اورا غمی‌رسد.

اگر بیندکه ازو فروآمد واورا بیماریٔ رسد. پس به شود.

پس اگر بیندکه با اشتری کارزار همی کرد اورا با مرد تازی جنگ افتد . اگر اشتربختی بود مرد پارسی بود .

پس‌اگر بیندکه اورا اشتربسیاربودی اوولایتی بیابد برمردم، برآن‌گونه‌که اشتر بود . اگر بختی بود پارسی واگراعرابی بود تازی .

پس اگر بیند که اشتررا همی‌دوخت خواسته‌ای بیابد اندرپادشاهی ، اگربه‌جای شیرخون همی آمدی یا چیزی که نه‌شیربودی آن خواسته‌ای‌بودحرام و واجب کند ـ که رشوت‌رنگی بود. اگرشیربود خواستهٔ حلال باشد از زنی. اگربا شیرچیزی آمیخته‌بود آن خواسته‌ای باشد ناخوش .

اگر بیند که اشترماده از وی بشد یا بدزدیدند زنش از وی برآید و میان ایشان دوری درافتد .

پس اگر بیند که اشتر زیراو بمیرد زنش بمیرد .

پس اگر بیند که وی کرّه‌آورد زنش بزاید .

اگر بیند که گوشت اشتر نر یا ماده همی‌خورد اورا بیماری رسد .

اگر بیند که گوشت بیافت بدان که بخورد خواسته‌ای بیابد .

پس اگر بیند که‌اشتری‌را [۷۲ª] بکشت و گوشت وی‌ببخشیدندمرد بزرگ بمیرد بدان جایگاه وخواستهٔ وی ببخشند .

پس اگر بیند که اشترمجهول ازپس اوهمی شد مر اورا غمی رسد .

پس اگراشتر اورا اندریافت آن غم‌وسختی بود .

برگونهٔ دیگرگویندکه اگر بیند که اشتری همی‌دوشید وآن اشتروی را بود او چیزی بیاود سخت بزرگوار، مگر به جای شیرچیزی دیگرفروآید .

اگر بیند که براشتری چیره شد برمردم چیره شود .

اگر بیند که‌چند اشتردرزمینی شدند یا اندردیهی یا اندرمحلّه‌ای‌وآن اشتران را خداوند نبود دشمنی برآن‌زمین وبرآن‌محلّه فروآید، یاازسیلاب زیانی‌افتد یابیماریٔ.

پس اگر اشتران را بار زیت بود یا چیزی دیگرکه اندرتأویل نیک بود عاقبت آن سیل یا دشمنی یا بیماریٔ به نیکی‌و خرّمی‌آید .

پوست اشترفزونی بود اندرخواسته.وهمچنین پوست هرچهارپای افزونی بود اندرآن چیزکه آن چهارپای را بدان بازخوانند .

اگر بیند که می‌رفت چنانک اشتر رود سعادت وپیروزی یاود .

و همچنین اگر بیند که چنان می‌رود که اسپان روند یا چنان‌که خران .

اگر بیند که اواشتری کشت یا درندهایْ اندردین نه‌نیک بود ، ولکن این‌جهان را نیک بود . [۷۲b]

## باب
## رؤیة الجراد
### اندر دیدن ملخ

گفت ملخ سپاه بود .
اگر بیند کی‌ملخ به جایگاهی افتاد بدان جایگاه سپاه افتدبرحدّ آن‌ملخ ، وزیان کردن وی بر آن حدّ بود که‌آن ملخ را بود .
ملخ سپاهی است ازجملهٔ سپاه خدای عزّوجلّ .
اگر بیند که ازجایگاهی برخیزد وملخ بسیار باشد سپاهی بود که ازان جایگاه برخیزد .
و ملخ را تفسیریکی‌نبود ، ازبهرآنک معبّران را درآن قولهاست .
اگر کسی بیند که ملخ‌همی‌خورد نیکیْ اندک بیابد.

## باب
## رؤیة الجراری
### اندر دیدن سبوگر

اگرکسی بیند که سبوهمی‌کردی مردی بود از شکل نخّاسان وکاراو نه نیک بود ، مغیش‌گیر. یا کسی را ازمردم خویش به شوی دهد .

## باب
## رؤیة الجدی
### اندر دیدن بزغاله

بزغاله کودکی بود خرد :

اگر کسی بیند که بزغاله‌ای بکشت اورا پسری بمیرد یا ازان برادرانش[1]، یا ازان خویشاوندانش .

اگر بیند که گوشت بزغاله خورد خواسته‌ای بیابد به رنج ودشخواری.

## باب

## رؤیةالجند

اندر دیدن لشکر

اگر بیند که لشکری از جایگاهی به جایگاهی می رفت تأویل آن ملخ بود که اندر آن جایگاه رود، اگر بسیار بود واگر کم[۷۳a] ، وزیان چندان کند که زیان آن لشکر.

## باب

## رؤیة الجناح

اندر دیدن پرّ

اگر مردی بیند که اورا پرّ بودی آن نیکی ومهتری بود .

## باب

## رؤیة الجعل

اندر دیدن گوی گردان

خواسته‌ای بود حرام و پلید .

## باب

## رؤیة الجوالق

اندر دیدن جوال و انبان و عیبه

این جمله دل مردم عالم بود و بود که دل مردی بود. ازبهر آن که اندرهنبان[2] از

---

۱ ـ اصل : برذرانش ۲ ـ اصل : ینهان (؟)

نیکٔ و بد بود ، و ازقول امیرالمؤمنین‌علی‌رضی‌الله‌عنه‌دلها عیبه بوند ، بهترینش‌آن بود که بهتر داند .

## باب

## رؤیة الجدری

اندر دیدن آبله و گاورسه

هرچ ازین نوع بیند فزونی بود اندر خواسته .

## باب

## رؤیة الجاریة

اندر دیدن کنیزک

کنیزک نیکوی بود برحدّ نیکویش .

اگر بیندکه روی در بسته باشد یا پوشیده‌آن نیکیٔ بود پوشیده .

پس اگر با او دف بود یا طبلی آن نیکی ظاهر بود .

## باب

## رؤیة الجعبه

اندر دیدن جعبه

اگرکسی بیندکه جعبه بدودادندی پادشاهی بیابد و بودکه ناحیتی بود. [۷۳b]

## باب

## رؤیة الجلاجل

اندر دیدن زنگله

اگر بیندکه زنگله‌ای بدو دادندآن سخنی بود و جنگ که بدان شهره‌گردد .

## باب

### رؤیة الجسد

اندر دیدن تن

اگر بیندکه از تنش رشتهٔ دراز یا موی دراز برآمد آن زندگانی بود دراز و خوش با خواسته .

اگر بیندکه بگسلد بریدن خواسته‌ای وزندگانی بود .

## باب

### رؤیة الجدید

اندر دیدن نو

هرچ نو باشد نیک بود و درکهن هیچ نیکی نبود، وآنک نویش درتعبیرنیک نبودکهنیش نیک‌باشد، همچون موزه‌که اگرنه‌ازبهرسلاح بود نوغم بودوکهن‌خداوند خواب را نیک .

## باب

### رؤیة الجلوس

اندر دیدن کسی که نشسته بودی یا اندر روی افتاده

آن پای‌داری بود اندرپادشاهی .

---

تمام شدکتاب جیم

# کتاب الحاء

## باب

## رؤیة الحلق

### اندر دیدن ستردن

**کرمانی** گفت اگر بیند که سرهمی سترد[۷٤a] اندرشهرحرام آن ماه که اندران سرستردن حرام دارند نیک نبود که ازموافقت حاجّ بیرون آمده باشند. امّا اندر وسم آن نیک بود ـ کفّارتی بود گناهانش را ،واگر اورا غمی بود یا فامی ازوبیرون آید.

پس اگر بجزین وقت بود نه نیک آید برداشتن برده بود یاآن مهتر که او را بود ازو بیزارگردد یا از وی جدا شود به مرگ یا به زندگانی .

**پسرسیرین** گفت اگرکسی اندر روزگار حجّ بیند که موی سر بازگرفت حجّ کند وخدای تعالی اورا حجّ به روزی کند . پس اگر نه روزگارحجّ بود وغمی دارد بی غم گردد .

## باب

## رؤیة الحجامة

### اندر دیدن حجامت کردن

**کرمانی** گفت اگر بیند که اورا برگردن حجامت کردند بروی کارنهند وشرطی کنند. اگرحجامت مجهول بود یا نداند که اورا حجامت که کردست.

پس اگر بیند که خود کسی را حجامت همی کرد وآن کس که حجامت کردش کسی[۱] بود که ازوی همی ترسد از وی بی بیم شود،و اگر دشمنی بود بر وی چیره شود وازبدیها[ی] وی ایمن گردد.

---

۱ ـ اصل : کس

پس اگر او را نشناسد و برنا بود دشمن حکم کنند و بردشمن چیره شود. اگر پیربودآن بخت باشد وبربخت پیروزگردد .

**پسرسیرین** گفت اگرکسی بیند که اورا حجامت همی کردند اورا [۷۴b] کاری دهند وشرطی بر وی نهند، یا اندر روی سخن زشت گویند یاخواسته‌ای ازوی بستانند.

## باب
## رؤیةالحاجب
### اندر دیدن ابرو

**پسرسیرین** گفت اگر بیند که ابروی وی درست نیکوست اورا صلاحی بود اندر جاه و دین .

پس اگر بیند که سپید شدست از پیری، یا ازنقصانی اندروی پدیدآمدست، آن اندردین اوبود.

## باب
## رؤیة الحمل
### اندر دیدن بار برگرفتن

**پسرسیرین** گفت اگرکسی بیند که مردی‌را برگرفته‌است کارکند که‌اورا نیکٔ بود.

**کرمانی** گفت اگربار سنگی برگرفته‌است غمی بود سنگی که اورا رسد.

اگر بیند که دو بار بر خر خویش نهادست او دو زن را به هم بنشاند .

اگر مردی را بیند که بر دوش خود نشانده بودی برآن مرد رود و از وی زن خواهد و اورا زن دهد.

**کرمانی** گفت اگرکسی بیند که برگردن کسی نشسته بودی او را ازان کس که زیر وی بود کارسخت ضعیف رسد. پس اگراورا برگرفته‌بودنه‌این برنشسته کار ضعیف باهزینه از وی برگیرد .

اگر بیند که برگردن کسی بر نشسته بودی و با وی جماع همی کردی آن کس که در زیر بود کارصعب بیند .

واگرآن کس [۷۵a] که برگردن نشسته بود دشمن او بود بر وی قادرشود واز وی کام یابد .

## باب
## رؤیة الحرب

کرمانی گفت اگرکسی بیند که با کسی کارزارمی کند اورا زندگانی درازگردد.

گفت اگر بیند که او را با کسی جنگ است و پس صلح کند او را غمی رسد.

پس اگر بیند که کارزار می کرد با مردمانی یا با مردی بدان چیزکه با وی بود سلاح ، اگربه شمشیرزنند یا به نیزه یا به عمود ،آن کارزار بود و جنگی که با مردمانی افتدش . زدن شمشیر زبان گشادن بود ازان کس که بروی زند .

اگر بیند که مردی او را به نیزه زد اندران کس زیانی کنند که ازان زیان بدو چندان سختی رسد که ازان افگاری دید .

اگر بیند که کسی را به تیرزد سخنی بودکه آن کس را گوید پیغام،وافگارکردن وکارزارکردن بی سلاح .

پسر سیرین گفت کشتن بی‌سلاح نیک بود کشته را و کشنده را .

وهمچنین اگرکسی بیند که اورا بزدونداند که‌به‌چه‌زداورا ازان‌زننده زیانی‌رسد.

پس اگر بیند که اندران جنگ وکارزار که همی کرد او را گوشت یا استخوان یا اندامی برید شده وآن اندام به دست زننده افتاد آن زننده از وی خواسته‌ای بیاود و نیکی ازین جهان .

پس اگر بیند که اندران کارزار [۷۵b] دستی یا پای بریده شد یا سر اندران سخن که بشنود میان‌آن سخن وآنک از اندام را بدان باز خوانند بریده شود، چنانک گفتیم دست برادربود یا پسر .

اگر بیند که دست بریده است اندران جنگ اندر وی سخنی گویند که برادر یا

پسر از بهر آن سخن از وی بریده شود .

پای مرد خواسته بود. سر مرد بهتر او بود . گوشت او خواسته بود .

اگر بیند که کسی را گردن بزد چنانک سر از وی جدا گردد آن کشنده را نیکی و خرّمیْ بسیار رسد ، اگر هر دو یکدیگر را شناسند .

و بریدن سر نه چون دیگر اندامهاست .

اگر بیند که زخم باز دوخت کارهای او باز یکدیگر آید و نیکو شود .

پس اگر بیند که آنجا که همی دوخت رشته بگسست آن کار بریده گردد .

اگر بیند که سوزن بشکست کاری از کارها بر وی پراگنده گردد .

## باب

## رؤیة الحُبلی

اندر دیدن آبستنی مردان و زنان

**کرمانی** گفت اگر کسی خویشتن را آبستن بیند او را افزونی بود ازجهان .

اگر بیند که دختری بزاد نیکی و نعمت یاود ، وکسی از پشت وی بیاید که بهترینِ خاندان گردد و مرورا نام و بانگ بود اندرمیان مردم.

پس اگر بیند که پسری بزاد اورا غمی رسد سخت .

و همچنین اگر بیند که غلامی را بخرید اورا غمی ر[سد]. [۷۶a]

## باب

## رؤیة حفرالارض

اندر دیدن زمین کندن

**پسرسیرین** گفت اگر بیند که زمین همی کند و همی خورد او چندانی خواسته بیابد که دید که آنجا می‌خورد.

وکندن زمین دشخواری خواسته بود که به دست آوردن باشد و حیلت ساختن .

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند که زمین بکند او را نیک بود واز پادشاهی پایهٔ نیک بیاود .

گفت اگر زمین سبز بیند وآن سبزی خشک گشته اورا غمی وسختیٔ رسد.

اگر بیند که جایگاهی بکند وآنجا خرما بیافت یا درم او خواسته‌ای بیاود اندر زیر زمین و اندر زبان مردم افتد از بهرآن درم .

اگر بیند که جایگاهی همی کند و آب سیاه یا سرخ ازو برآمد اوزنی بکندکه اندرو هیچ خیری نبود .

اگر بیند که کنده‌ای همی کند یا چاهی یاکاریزی او حیلتی سازد برآن کس که بیند که ازپس کندنش اندران‌جای شد، وآن حیلتْ خود بروگردد. مگر بیند که از وی بیرون‌آمدی ـ آنگه‌آن روزی‌ای بودکه ازحیلتی بیابد .

پس اگر بیند که ازان بهر خویش بکند آن خاصّه او را بود واّلاهمه مردم را بودآن خواسته که اورا روزیٔ بود .

## باب

## رؤية الحايط [۷٦b]

### اندر دیدن دیوار

**کرمانی** گفت دیواردیدن اندرخواب‌مردی بودکه اندرمیان مردان قدروحرمت اوچندان بودکه‌آن دیوار را اندرمیان دیگردیوارها.

اگر بیند که او بر دیواری نشسته است یا بر وی ایستاده آن دیوار حال او بود اندرین جهان .

پس اگر بیند که دیوارسخت سطبربود اورا حال پای دارو نیکو بود .

پس اگر بیند که ازنجا در افتاد حال او را از کار و پیشه ازان که بود بگردد و کمترشود ، یا امیدی که همی‌داشت نومید شود .

پس اگر بیند که اندرآویخته است حال او به‌آنجا رسیده است که تباه‌گردد .

پس اگر بیند که دیواری برداشت و بیفگند اومردی را از نان بیفگند وهلاک کند یا بکشد .

اگر بیند که دیواری راست بازکرد و نگذاشت که بیفتد مردی را حال نیکو گرداند که هلاک خواهد شد .

آنک بیند که بردیواری شد اوسفری کند.

پسرسیرین گفت اگرکسی بیند که پای اندردیواری‌آوردست اوسفری کند .

## باب

## رؤیة الحجر

### اندر دیدن سنگ

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند که سنگی همی‌آورد ازکوه اوکارصعب بکند .

**پسرسیرین** گفت اگرکسی بیند که سنگی‌بیافت یا اندرخانه همی برد مردشریف را اندر خانه برد[77a] که اورا دل سخت بود و بی رحمت ، یا زنی برین گونه .

واین سنگهای عظیم که برین‌گونه بود همه به مردم بازخوانند وهمه سخت دل قیاس کنند .

## باب

## رؤیة الحمام

### اندر دیدن گرماوه

**دانیال** گفت اگر بیند که اندر گرماوه شد وآهک برکرد وآن آهک کار بکرد غم از وی بشود .

**پسرسرین** گفت اگر بیند که در گرماوه آهک برکرد و مویش فروآمد او را خواسته‌ای بشود ، و اگرآهک هیچ کارنکرد زیان ندارد.

اگر بیند که به‌آب‌گرم خویشتن را همی شوید اورا غمی سخت رسد .

اگر بیند که موی اندام همی سترد او ازغمی بیرون‌آید .

اگر بیند که‌آهکک برکرد وآهکک اورا ازموی پاکک‌کرد درویش گردد، و اگر درویش بود توانگر گردد .

**ابوعبدالله** گفت اگر کسی بیند که اندرگرماوه شد وگرماوه سرد بود او را غمی رسد ولکن زیان ندارد‌ش.

واگر بیند که اندرگرماوه شد وسر نشست اورا غمی رسد .

اگر بیند که سر شست ازغمی بیرون آید ، اگرغمناکک بود ـ و اگر بی غم بود توبه کند از کاری‌که اندردست دارد .

اگر بیند که جنب بودی غمگین بود. اگرغسل کند ازغم بیرون‌آید .

اگر بیند که‌آهکک[$77^b$] برکرده بود وآن‌آهکک فرونشست‌وی اندرغم بماند، واگر بشست غمی‌که دارد[1] از وی بشود .

اگر بیند که سر به‌گل همی شست وگل برسر او بماند آن غم بود.

اگر بیند که بشست‌آن غم از وی بشود.

اگر بیند که‌آب‌گرم بر سرریخت نیکک نبود .

**دانیال** گفت سرشستن را اصل تأویل‌آن است‌که ازبیماری بیرون‌آید، و اگرفام دارد بگذارد .

پس هرکک درین مسئلهٔ گرماوه وسرشستن و طهارت‌کردن و وضو ساختن بیند ببایددانستن‌که تأویل‌آن نیکک است.

اگر بیند که‌آب‌گرم ِ گرماوه بخورد او را بیماریْ رسد ازتب و سرما.

اگر بیند که ازخانهٔ دومین خورد تب سخت تر بود .

اگر بیند که ازخانهٔ سوم خورد اورا برسام بود .

اگر بیند که سربشست ازپس‌آب خوردن او را رهایی[2] بود .

* * *

۱ ـ اصل : دراد ۲ ـ اصل : رهاء

## باب

## رؤية الحطب

اندر دیدن هیزم

پسرسیرین گفت اگر کسی بیند که هیزم گرد آورد اومردی بود که از هر جای خواسته‌ای گردآرد ازحلال وحرام .

اگر بیند که درخانه برد وجمله خاربود سخنهای بود که ازکسی بدوبازگویند.

دیگر گفتند که هیزم اندر خواب پیکار بود و اندرو هیچ خیری نیست.[۷۸a]

خشک و تر چیدن جنگ بود.

## باب

## رؤية الحشيش

اندر دیدن گیاه

گفت گیاه خواسته‌ای بودآن‌را که بیند که گیاه یادرخت یا چیزی دیگرکه بدین ماند براندام[1] او برست ونیکی ونعمت تمام بیابد.

و هر چندکه بیشتر بود از نعمت بیشتر بود و پای دارتر ، ولکن چنان بایدکه چشم را یا زبان را زیان نبود .

## باب

## رؤية الحمص

اندر دیدن نخود

نخود پخته غم بود و اندوه، وبرشته و تر و خشک یکی بود.

---

۱ ـ اصل : آندام

## باب

## رؤیة الحنطه

اندردیدن گندم

**کرمانی** گفت و **پسرسیرین** که گندم روزیٔ بود، ولکن اندروغم و سختی بود.
**پسرسیرین** گفت اگر گندم و جو تر بیند خواسته‌ای بود ناخوش.
اگر بیند که گندم کشت کاری کند که خدای عزّوجلّ اندر آن رخبا (؟) و خوشنودی بود.
گفت اندر گندم پخته هیچ خیری نیست چون همی خورد.
**کرمانی** گفت گندم پخته یا خشک خوردن غم بود.
اگر بیند که پوستش یا شکمش یا دهانش پراز گندم بودی وگندم خشک بودی اورا زندگانی‌سپری شده‌است، واگر کمترازان بود وچیزی دیگردردهان اوگنجد پس اورا زندگانی مانده است.[۷۸b]
اگر بیند که گندم پیمود وآنچ بدو همی پیمود پرّ کرد چنانک هیچ چیز اندرو نگنجد او را اجل فراز رسید.
اگر کسی بیند که گندم ترهمی خورد او را افزونی بود.

## باب

## رؤیة الحمل

اندر دیدن بره

برهٔ کوچکِ نر و ماده پسربود.
اگر بیند که بره‌ای بکشت و گوشتش بخورد او را پسری بمیرد. اگر گوشتش نخورد اورا اندوهی رسد.

## باب

## رؤیة الحصد الغلات

اندر دیدن دروکردن

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند که جو بکشت یا چیزی دیگربجز از جو و بدرود و به خرمن آورد وآن خرمن گرد همی کرد اوخواسته‌ای گرد کند.

اگر گرد کند وخرمن سازد و بدان اومید همی‌دارد اوچشم دارد به کاری‌خیر، این جهانی یاآن جهانی، که ثواب‌آن به وی رسد.

اگر بیند که اندر میان کشت زاری که دروده بود همی گشت او اندر میان مصافهای غازیان بگردد.

## باب

## رؤیة الحصیر

اندر دیدن بوریا

**کرمانی** گفت دیدن حصیر بد بود.

اگر پادشاهی بیند که بر حصیر نشسته بودی یمکن که معزول گردد.

و بوریا ازحصیر کمتربود. [۷۹a]

## باب

## رؤیة الحلاوة

اندر دیدن شیرینیها

**دانیال** گفت شیرینی از هرطعامی کی بود خواسته بود،یا روزی حلال وخوش.

و جمله خبیصها و پالوده و شیرینیها همین تأویل دارند.

گفت اگر مردی بیند کی حلوای بسیارخورد روزی فراوان یابد.

## باب
## رؤية الحبالة والوقوع فيها
### اندر دیدن دام

**کرمانی** گفت اگرپای اندردام بیند یا اندر زنجیریا اندر کُنده اورا ایستاد بدان جایگه از بهر حیلتی باشد.

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند که ازبهراو دامی نهاده‌اند نه نیکو بود ، برحذر باشد ازحیلت دشمن که بر وی همی‌سازد.

اگر بیند که اندردام افتاد نه نیک بود .

اگر بیند که ازو بجست رهاگردد .

## باب
## رؤية الحمار
### اندر دیدن خر

**کرمانی** گفت خر بخت خداوند خواب بود .

اگرمردی بیند که بر خرنشست،وامّا اورا خری نبودی واندرخانه بردی خدای عزّوجلّ اورا بسیاری نیکوی بدهد و ازغم رها شود .

اگر بیند که خررا بار برنهاده بود آن نیکی بسیاربود .

اگر خر نرم بود وطاعت‌دار بخت اوبیدارگردد و مرورا خواسته ونیکی بود .

اگرخرسیاه بود مهتری ونیکی یابد ـ وهمه رنگهای خرازرنگ قیاس باید کرد.

ماده خراندر تأویل همچون نرباشد و بهتر. چون نرم وطاعت دارباشد .

اگر بیند که خراوآبستن بودی مرورا نیکی زیادت‌گردد .

اگر بیند که[۷۹b] گوشت خرهمی خورد خواسته‌ای بیابد سخت خوش .

وهمچنین اگربیند که خررا بکشت برآنک گوشت وی بخوردخواسته‌ای عظیم

یابد. اگر نیّت گوشت خوردن ندارد کار برخویشتن تباه کند .

اگر بیند که آن خر که وی بر نشسته بود مرده شد اندر زیرش یا ازوی بیفتاد حال و کار وی بگردد.

و اگر بیند که ازخر بیفتاد درویش گردد . اگرافتادن وی ازخراندر بازاری یا اندرمیان مردم[بود] اورا درویشی آشکار گردد.

اگر بیند که آن خر که وی ازش بیفتاد کسی دیگررا بود آنچ میان او وخداوندش بود ازحالها بریده شود.

اگر بیند که ازخرفروآمد بدان نیّت که دیگر[ی] برنشیند او خواسته را هزینه کند، چنانک هیچ نماند .

اگر فروآمدن وی برگونهٔ دیگر بود آن کار که همی جوید تمام نشود .

اگر بیند که شیرخرهمی خورد بیمار شود . پس شفا یابد.

اگر بیند که برخری نشست که بر وی بارنبود هیچ زیان ندارد، مگر که بر وی بی طاعت گردد، وهرچه بارقوی‌تر اورا بهتر .

اگر بیند که خری خرید و بها بداد چنانک همی گوید و همی بیند او نیکی بیند به سخنی که درحقّ [او] بگویند، ازبهرآنک درم سخن است.

اگر بیند که بهای او بدادند و درم به چشم ندید نیکی بیابد که ازان شکر گوید وآزادی ، ازبهرآنک آزادی و شکران نعمت بود .

گفت اگر بیند که او را خری بود و چشمها نداشتی او را خواسته‌ای بود که جایش نداند .

و اگرخراورا یک چشم بود همچنین .

اگر[۷۹a] ضعیف و نابینا بود پوشیدن کارش بود بر وی .

پس اگرخررا چندان دم بود که بایست شمردآن مردمانی باشند که از پس خر دوند، و هرچند دم خر بیشتر بود مردم بیشتر باشند .

پس اگر آن خر را دم چندان از تنش فزون بود مردم چندان گرد آیند که مایهٔ

ایشان بیشتر ازان او بود . و همچنین هرچه از دم او بکاهد این مردم کی یادکردیم بکاهند .

پس اگر بیند که خراو بمرد و خردیگر به جای‌آورد یا بر پای کرد یا ازخرفرو آمد یا کسی دیگر بروی نشست یا بفروخت و دیگری بخرید این همه آن بودکه ازان حال که باشد به حالی دیگرگردد. اگرنخست بهتربودکار نخستین بهتر ازان باشدکه خواهد جستن .

پس اگربیندکه خر اسپ گشت یا استرحال وکاراو ازسفربود .

اگر بیندکه خراواسپی گشت زندگانی کردن وی از پادشاه بود .

اگر بیندکه خر اوگوسفندی گشت وآنچ[مانند اوست] کار وی بدانجای رسد که فزونی‌وفراخی‌ونیکی‌بهرهٔ اوشود.

اگر بیندکه خراومرغی گشت کاراو بدانجارسدکه آن مرغ را بدان بازخوانند.

اگر بیندکه خراوضعیف گشت‌وآنچ بروی‌نهادند نتوانند[1] بردن‌بخت اوضعیف گشت،وآنچ بروی نهادند مال بود.آنچ همی‌جویدکاراین جهانی بود .

اگر بیندکی خررا برکوهی برد،یا ازکوهی‌فروآمد و یا بر وی بگذاشت[2] آن قوّتی بود و برابر بخت خویش .

اگر بیندکی خر اوگربه گشت‌کار و پیشهٔ او ازدزدی بود .

و گفت اگر بیند که خر را به چوب همی راند آن زدن خر را خواندنش بود و تأویل بر بخت بود. گستاخ [79b] شود برکار خویش مگرکه بسیار زند و ازحدّ در گذراند. وهیچ چیز از خر بد نیست مگربانگش .

## باب
## رؤیة الحایض

### اندر دیدن بی نمازی

گفت اگرکسی به خواب بیندکه زنش بی‌نمازبودی کاری که اندروست‌یاهمی جوید بر وی بسته گردد .

۱ ـ کذا ، ظاهراً : نتواند ۲ ـ کذا ، شاید : بگذشت

پس اگر بیند که پاکْ گشت کار او گشاده گردد .

اگر بیند که ازپس آن با وی گردآمد اورا کارتمام گردد، اگر پلید نشود و ترّی نبیند. اگرترّی بیند ازخواب نادرست بود .

اگر زنی بیند که بی نماز بود وسر بشست از غم بیرون آید .

## باب

### رؤیة الحداة

#### اندر دیدن ویش

پادشاهی بود که نام او فروافتاده بود و قوی باشد وبسیار لشکرو برخطروقوی. ازبهرآنکْ مرورا سلاح قوی است و پریدن او نزدیکْ زمین است و خطا کم آید از وی اندر شکار کردنش و جستنش .

پس اگر بیند که ویشی بیافت چنانکْ طاعت دارش بودوازبهر وی شکارهمی کرد اوپادشاهیٔ و خواسته‌ای بیاود، از بهرآن قوّت که در وی است .

اگر بیند که از بهراو شکارنکرد وطاعت همی نداشت و مرورا به دست‌داشت بالها اندرگرفته او پسری بیاود وآن کودکْ به جایگاه مردان رسد، یا پادشاهیٔ بیاود.

پس اگر بیند که ویشی [۸۰a] که برین گونه بود از وی بشد آن غلام از مادر مرده‌آید ، و اگر نیززنده بود اندران روزگار بمیرد .

## باب

### رؤیة الاسماء و غیره

#### اندر دیدن نام برگردانیدن و به نام دیگر خواندن

**کرمانی** گفت اگر کسی‌بیند که نام اوبازگردانیدند ومرورا به نام دیگرخواندند چنانکْ نام او فراموش کنند ، مگر آن نام که بدان همی‌خوانند، نامی بود که دلیل بر صلاح و نیکی بود، چون سعید و علی و عمر و صالح وآنچ بدین ماند، آنگه نیکوی حال او بود .

گفت اگر کسی بیند که یکی شده بودی از خداوندان جهان او را اندرین جهان حال نیکو شود و فراخ روزی گردد، امّا دینش تباه شود، برقدرمنزلت آن کس که خود را بر صورت او بیند.

اگر بیند که خلیفه بودی اندران خواب هیچ خیر نبود و او را بلای رسد از بلاهای این جهانی و کارش پراگنده گردد و به نزدیک هلاک رسد.

پس اگر سزاوارخلیفتی بود بزرگی بیابد.

اگر بیند که یکی شده بودی از پادشاهان زمین از فرعونان و سزاوار بود او را منزلت فزون گردد و حالش نیکو شود بدین جهان، واگر سزاوار نبود اورا زندگانی موجّه باید کرد وحذر باشد.

پسرسیرین گفت اگر کسی بیند که با امیرالمؤمنین سخن گوید یا با ملکی ازو بسیاری نیکوی بیند و پادشاهی بیابد.

اگر کسی خویشتن را برسان خادمان بیند یا بیند که خویشتن را خادم کرد ذلیلی و خواری بود از کسی که با وی دشمنی کند، و اگر با کسی جنگ کند هلاک گردد، و اگرجنگش نبود آسان تر باشد. [۸۰b]

## باب

## رؤية الحديد

### اندر دیدن آهن

اگر کسی بیند که پاره‌ای آهن بیافت یا سرب یا مس دروغ بود.

کرمانی گفت اگر بیند که آهن بیافت پاره‌ای چندگرد آورده اونیکیٔ بیابد ازین جهان، اگرنه کار کرده بود خادم وکارکن باشد.

* * *

# باب
## رؤیة الحمام
### اندر دیدن کبوتر

کبوتر کنیزکی بود یا زنی .
اگر بیند که مرورا کبوتری بودی او زنی یا کنیزکی بیاود یا دختری آیدش .
اگر بیند که بسیاری کبوتر یافت او چندان زن یا چندان برده یا کنیزک یاود .
پس اگر بیند که از گوشت او بیافت از زنی خواسته‌ای بیاود .
اگر بیند که کبوتری را بزد اوزنی را دشنام دهد وسخن گوید و پیغامی فرستد و سخنی که اندران هیچ خیری نبود .
پس اگر بیند که بچّگان او بیافت چنانک بچّگان کودک و کوچک بودند او زنی ازان جنس بیابد .
اگر بیند که ازخایهٔ اوبیافت از زنان خواسته‌ای بیاودو دختری.
پس اگر بیند که کبوتری به طاعت داری بدوآمدی آن نیکی بود که بیابد . اگر پرنده بود دین پاکیزه بود .
اگر بیند که کبوتری از آنِ کسی بیافت و بگرفت زنی از حرام بیاود.
و بهترین کبوتر که اندرخواب بینی سپید بود .
واگر [۸۱a] چندان کبوتر بینی که شمار آن ندانی مهتری ونیکی یابی، وهمچنین مرغان دیگر که ندانی که چندند ازبسیاریْ آن مهتری وخواسته وجامه ونیکی یافتن بود.

# باب
## رؤیة الحیّه
### اندر دیدن مار

کرمانی گفت ماردشمنی بود که دشمنی اوسخت بود، ودشمنی اوبرحدّ گوهرش

بود اندرمیان ماران و بزرگیش و دیدارش و زشتیٔ .

پس اگر بیند که با ماری جنگ کرد اورا با دشمن چنان جنگ افتد .

اگربرمارپیروزی یاود[1] بردشمن پیروزی یاود ، و اگر مارچیره گرددآن دشمن چیره گردد .

اگر بیندکه ماری مرورا بزد ازدشمنی به‌وی بدی رسد.

اگر بیندکهماررا بکشت او بردشمن چیره گردد .

اگر بیندکه ازگوشت مارهمی خورد خواستهٔ دشمن بیاود و خرمیٔ.

اگر بیندکه ازنیمهٔ کمترازو ببرید یا بیشتر برآن حدّ[خواسته] ازدشمن بیاود.

اگر بیندکه مار را بگرفت بر دشمن پیروزگردد،و بودکه خواستهٔ او بیاود.

اگر بیندکه ماربا وی‌همی گفت نرم و لطیف خرّمی بیاود ونیکی‌که مردم اندرو خیره بماند .

و همچنین هر چیزی‌که بینی‌که سخن همی‌گفت‌که ازو سخن‌گفتن نیاید .

پس اگر آن سخن‌گفتن وی ترسانیدن بود یا خشم یا بغی‌آن بغیت [۸۱ª] به دشمنی بازگردد،مگرکه این خواب درکارزار بیند یا زدن شمشیر وآنچ بدین ماند از کشتن و اندامی بریدن.

و امّا کارزاربا ماران‌کارزار دشمن بود و چیرگی‌آن را بودکه درخواب چیره و پیروزگردد.

و اگرمار مرده را بیندکار دشمن بودکه خدای تعالی بر وی‌آسان گرداند.پس اگرکشتهٔ او بود بردشمن پیروزی یاود .

اگر بیندکه ماری‌داشت وآن مار مرورا طاعت داربود و ازوی‌ترسید پادشاهیٔ بیابد :

پس اگرآن مار زرّین بود و بروی[2]صورتی بودآن‌کار بود عجب‌که بیابد.

---

۱ ـ اصل : و بر ۲ ـ اصل : بروء

پس اگر مار سپید بود و کوچک و مرورا مطیع° آن بخت مرد بود ، و اگر به اطاعت نبود دشمنی بود که ازمار سیاه قوی‌تر .

اگرماری داشت نرم و طاعت دار گنجی ازگنجهای پادشاهان بیاود .

پس اگر چندان مار بیند که همی‌آید و همی‌شود که میان ایشان هیچ چیز نرود آن دشمنان بوند برآن‌گونه که هیچ زیان نکنند .

اگر اندر میان سطبری بودآن مهتردشمنان بود .

اگر بیند که ماررا سرون بود یا دندانهای بیرون داشته یاسلاح زیادت° آن‌زیادتی بود اندرقوّت دشمن .

اگر بیند ماررا پایها بود آن سختی بود اندردشمن .

اگر از دیدنش همی ترسد[۸۲a] او از دشمن ترسی ببرد که مرورا چندان زیان دارد که از ترسیدن‌آن مارداشت . و هرکسی که ازکسی ترسد وآن‌کس را می‌بیند آن ترس‌او را آمن باشد . اگرآن‌کس را بدید و بدو رسید مرورا بدیٔ رسد .

اگر بیند که ازکسی بگریخت وآن‌کس اورا درنیافت پیروزی یافتن‌آن‌گریخته را بود بردشمن . پس اگر اورا همی دید اورا ازان‌کس غمی رسد .

اگر بیند که ماری از زیر وی‌بیرون‌آمد یا ازگوشش یا ازشکم اندرمیان عیالش دشمنیٔ بود کزیشان بیرون شود .

اگر ماری اندر خانه بیند آن دشمن بود از زنان یا نزدیکان .

پسرسیرین گفت اگرماری را بینی دهن بازکرده از دشمن برحذر باش‌که آن دشمن است .

## باب
## رؤیة الحدّاد
### اندر دیدن آهنگر

کرمانی گفت‌آهنگرمجهول اندرتأویل پادشاه بود عظیم یا ملکی برحدّ وخطر

آهنگرو قوّتش بر کار کردن، ازبهر آن قوّت که اندر آهن است ونفع مردم که اندر وی است وپادشاهی و کارزاربدان بازبسته وآلات آن ازان‌سازندومردم را ازان‌ناگزیرست.

پس اگر بیند که آهن اندر دست او نرم است ، چنانک اگر خواهد سلاح کند [۸۲b] و اگر خواهد چیزی دیگر پادشاهیْ عظیم بود یا مانند پادشاهی.

## باب

## رؤیةالحائک

### اندر دیدن جولاه

جولاه مردی بود که سفربسیار کند، و بود که جامه بافتن کاری بود چون جنگ کردن .

پس اگر بیند که جامه‌ای فرو بریّدآن کار وآن‌جنگ فروبریده شود.

و همچنان اگر بیند که رسنی همی تافت یا رشته‌ای اوسفری کند .

و هرچ بدین ماند سفربود .

## باب

## رؤیة الحطّاب

### اندر دیدن هیزم‌فروش

گفت هیزم فروش کسی بود که سخن چینی کند وهمواره اندر جنگ وآشوب بود و هیچ نیکی اندر وی نبود .

و کمان‌گر و تیرتراش و نیزه کن[1] چون پادشاه باشد که بر دست دیگران باشد .

۱ ـ در اصل علامت همزه بالای کاف دارد . نیزه‌گرهم مناسب می‌نماید .

## باب
## رؤية الحبل
### اندر دیدن رسن

اگر بیند که بر رسنی بر نشسته بودی چنانک کودکان که بر سنجالو نشینند او به‌دین‌خویش بربازی می‌کند یا اندر بدعت شود .

گفت مردی به خواب دیدکه پدرخویش به رسن‌سیاه فروهشته بودی ازموی‌و مرو را بکشته . پسرسیرین گفت هیچ خون [۸٤a] دیدی ؟ گفت نه. گفت نیکی بود پدرت و مادرت را .

## باب
## رؤية الحصن
### اندر دیدن‌قلعه

اگرکسی بیندکه اوقلعه‌ای بنیادکرد او از دشمن پای داری یابد .

اگر بیندکه درش یا سرایش یاگوشکش ویران‌کردندآن تباهی‌دین بود.

و جمله‌کار این جهانی چون بنیاد قلعه ازگچ وآجرکارهای دوزخ بود . و امّا بنیاد به گل وخشت‌کرداراهل بهشت .

پس اگر بیندکه واندر قلعه‌ای بودی آن صلاح دین او بود .

پس‌اگر بیندکه ازقلعه‌ای‌آویخته بودی،ازبیرون یاازاندرون،یادر وی‌می‌شدی، یا بیروی می‌آمدی همچنان بود حالش اندردین‌که یادکردیم.

* * *

## باب
## رؤية الحامض
### اندر دیدن ترشی

همه میوه‌ای که ترش بود غم بود.

## باب
## رؤية الحرّ
### اندر دیدن گرما

گرما جمله غم بود .

## باب
## رؤية الحانوت
### اندر دیدن دکان

اگر بیند که دکانی بنیاد کرد او زنی بکند.

## باب
## رؤية الحيا
### اندر دیدن شرمگینی

اگر بیند که شرمگین بودی اندر دین او نیکویی بود .

* * *

## باب
## رؤیة الحنوط [۸٤b]
اندر دیدن آلت مردگان

اگر بیند که او کفن می‌پوشد و حنوط برخویشتن می‌کند او کار ناشایست کند بازنی.

## باب
## رؤیة الحبوب
اندر دیدن دانها

دانهای پخته و برشته درهمه حالی، تر و خشک، آن را که خورد و یابد وخرد و بیند غم و اندوه بود.

## باب
## رؤیة الحربه
اندر دیدن حربه

حربه اگر با وی سلاح دیگر بود پادشاه بود ، و اگر با وی سلاح دیگر نبود پسری بود یا بیکی[۱] بیاود.

## باب
## رؤیة الحبر
اندر دیدن عالمی

اگر بیند که عالمی بودی ازعالمان یا راهبی از راهبان اوخداوند بدعة بود .

۱ـ کذا در اصل (پیکی ، نیکی؟)

## باب

## رؤية الحبو

### اندر دیدن به چهار دست و پای رفتن

اگر بیند که به چهار دست و پای همی رفتی آن ضعف توانایی او بود برآنک می‌خواهد ازنیک وبد .

## باب

## رؤية الحمرة

### اندر دیدن سرخی

پوشش سرخ بغی‌بود اندرین جهان، چی‌جامهٔ سرخ‌زنان‌را نیک[بود[1]] ومردان را نیک نباشد .

## باب

## رؤية الحفاء

### اندر دیدن برهنگی پای

اگرکسی بیند که پای برهنه بودی [۸۵a] آن اورا نیک بود ، اگر اندران مسئله‌ای باشد که دلیل نیکی کند ، و اِلّا همان باشد که اندر باب موزه و نعلین و پای تهی پیش ازین یادکردیم .

* * *

۱ - در اصل سائیده شده است

## باب
## رؤية الحجر

الدر دیدن حجر

اگر کسی بیند که والیٔ معروف او را حجر برافگند، یا بیند که مهجور بودی و بازآن زندان و باز داشتن بود تأویل آن همچنان باشد که ازآن اسیران .

* * *
* *
*

# کتاب الخا

## باب
## رؤیة الخصی
### اندر دیدن خادم

اگر مردی خادمی را بیند مجهول که مرورا نام و دیدار خوب بود و سخن او موافق نیکی* نیکوئی خداوند خواب بود .

**کرمانی** گفت اگر کسی خادم نیکو روی مجهول بیند که سخن او موافق حکمت باشدآن فریشته‌ای بود از فریشتگان خدای، از بهر آنک فریشتگان‌را شهوت مردان نبود .

و اگر خادم معروف بود وشناسد تعبیر او جزین باشد.

## باب
## رؤیةالخضاب
### اندر دیدن خضاب کردن

اگر بیند که موی‌را [$85^b$] خضاب کردی ورنگ اندرنگرفت‌او کارپنهان[1] کند که نهان نماند و بر مردم آشکارا گردد .

پس اگر بیند که رنگ . . . . .[2] خدای عزّوجلّ آن کاروی بپوشد چنانک کام دل اوبود، و این آن کس را بود که خود در بیداری نیزاین کار کند وازآن رنگ به کار برد که عرف و عادت است .

پس اگررنگی کند که مردم به کار ندارند چون کل . گ . . ج[2] وچیزی که بدین مانند بود اوکاری ازمردم بپوشد به‌چیزی که محال بود .

---

۱ ـ شاید : به‌نهان ۲ ـ سائیده و محو شده است .

پس اگر بیند که رنگ بگرفت هم پوشیده شود .

اگر بیند که دست وپای را رنگ همی کردآرایش را ـ او را آنآرایشخواسته بود، یا آراستن فرزند و برادر، آرایشی که نه‌آرایش‌دین بود. ولیکن از وی خرّمی بیند و بر دین بغیت‌کرده بود .

پس اگر بیند که نه برآن حال آرایش همی خواهد و نیّت او چیزی دیگر بود او را حالتهای پوشیده بود و اندرو خرّمی و شادی بیند . ولکن. ...[1] حال‌بر دین بغیت کرده باشد .

اگر بیند که هردو دستش زردگشته بودی از رنگ حنی اندران مصیبتی نماید.

اگرحنی بردست و پای زنان ازان حدّ که جای رنگ بود برگذرد او را بیمی رسد سخت و هول عظیم که نزدیک هلاک رسد. پس رها شود.

## باب

## رؤیة الخدّ

### اندر دیدن گونه گاه

**کرمانی** گفت گونگاه [٨٦a] مردم وجایگاه ریش و خدّها همه تاختن وطلب کردن روزی بود، وهرچ اندرو بینی از زشتی و نیکوی همه اندر روزی‌او بود .

## باب

## رؤیة الخلال

### اندر دیدن خلال کردن

خلال کردن نه نیک بود، از بهرآن‌که همچون جاروست مرد و زن را.

* * *

١ ـ سائیده و محو شده است .

## باب
## رؤیة الختان
### اندر دیدن ختنه کردن

**کرمانی** گفت ختنه کردن سنّت است و آن نه نقصانی بود که اندرو زیانی بود.

و **پسر مصعبی** گفت سخت نیک بود خاصّه کسی را که ختنه نکرده بود، ازبهر آن که پاک کردن و سنّت به جای آوردن کار دین است.

پس اگر کسی بود که یک بار دیگر سنّت کرده باشد میان او و کسی جنگی و سخنی افتد که اندر تفسیر نه نیک بود.

## باب
## رؤیة الخصیه
### اندر دیدن جایگاه خایگان

**پسر سیرین** گفت جایگاه خایگان پسر مرد بود.

اگر بیند که او را هردو جایگاه خایه ببریدند او را ازان پس فرزند نیاید.

اگر بیند که یکی بریدند دشمن برو چیره شود.

اگر بیند که بزرگ شدند یاایشان را قوّتی بود فزون از آن که هست اورا ازدشمن هیچ بدی نرسد.

اگر بیند که مردی آمد وجای خایگان[1] او به دست [۸٦b] بگرفت ازان مرد بر حذر باید بودن که او دشمن همی‌جوید.

خایهٔ چپ پسران بوند:

اگر بیند که خایهٔ چپ ازو بکندند فرزندش مرده شود یا پس ازان او را پسر نیاید.

اگر بیند که اندر خایگان او باد بود و بزرگ گردد اوخواسته‌ای بیابد ولیکن از دشمن بیم بود. باید که برحذر باشد.

۱ ـ اصل : جایگان

## باب
## رؤية الختن
### اندر دیدن داماد

**کرمانی** گفت اگرکسی بیند که او دامادست و زن را که بدو دادند نبیند ونه اورا شناسدو نه نام و نسبش ، جرآنک گویند تو دامادی دلیل مرگ بود.

اگر بیندکه داماد بودی و زن را دید و یا شناخت و یا نام زنش بدوگفتند یا نسبش او پادشاهیٔ بیاود،وآن یافتن برآن حدّ بودکه نیکوی وجمال زن، یا برآن‌حدّ که نامش ونسب و شرفش.

واگردرخانهٔ اودامادی بود بمیرد، اگرنه ازسرایش‌دیگری.

## باب
## رؤية الخراب
### اندر دیدن بیرانی

اگر بیندکه ایوانش‌بیران شد یا ستونی‌ازستونها بیفتادآن حال‌زنان‌وخادمان‌بود.

**کرمانی** گفت اگر بیندکه دیواری ازسرایهای‌که بدین جهان باز خوانند بیفتاد یا طاقی یا ستونی یاخانه‌ای یاشرفی‌ازبیرون یادرون، یاچوبی‌بشکست یا بکند یا بسوخت آن مصیبتی بود [۸٦a] اندر مردمان سرای .

**پسرسیرین** گفت اگر بیندکه خانهٔ او بیران بودی او را دین تباه شود.

اگر بیندکه اورا دیوارهای سرای بیران شد مرگ او بود .

**کرمانی** گفت هر بیرانی‌که اندرخانه و سرای بیندگم راهی بود .

اگر خویشتن‌را اندربیرانه‌ای بیندکه‌بنشست‌اوگم‌راه است ومروراجامه‌وتجمّل نیکو بود و دلیلهای‌که به صلاح این جهان بازگردد .

پس‌اگر بیندکه ازسرای اوجایگاهی بیران‌گشت‌کان[1]ازکردارمردمان‌بود اورا مصیبتی رسد .

---

۱ ـ کذا دراصل ( = که آن )

اگر آن جایگاه که بیران شد ازآفریده• کردگارست و ازو خاک برآید وقت بیران شدن آن خواسته‌ای بود که خداوندش بیاود ، چنانک بر وی پدیدآید .

پس اگر بیند که ازان بیرانی خاک برنشست خواسته• بسیاربود .

اگر بیند که دیواری بر وی افتاد خواسته بیاود .

## باب

## رؤیة الخمر

### اندردیدن نبیذ

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند که نبیذ همی‌خورد روزی بود ناخوش.

اگر کسی بیند که شراب همی خورد و هرچ اندر سکوره و قدح و قلاجوری[1] بود پاک بخورد او را کار سپری شده است .

اگر بیند که خمر خرید روزی• بود،وهمه شرابها اندرخواب روزی باشد[87b] ازقول خدای عزّوجلّ: « تتّخذون منه سکراً ورزقاً حسنا . »[2]

اگر کسی [بیند] که خمربسیارخوردآن روزی بود .

اگر بیند که قدح خمر خورد روزی بود اندک مایه .

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند که خمرهمی خورد وآنجا هیچ کس نبود که اورا ازخوردن‌آن باز دارد یاآن قدح ازوی همی ستاند خواسته• حرام بیاود،بی‌آنک اورا ازکسی بیم بود .

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند که[نبیذ] خرمای همی خوردآن روزی بود.

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند که با کسی خمرهمی خورد و قدح یا جام به ستم می‌ستدآن سخن جنگ و پیکاربود ، و همچنین اگرسه کس باشند یا دو کس .

پس اگر این حال برخوانی بیند که نان همی خورند یا همی خواهند خوردن‌آن جنگ ایشان از بهر روزی بود .

---

۱ – قلاچو ، قلاچوری (فرهنگ نفسیی)    ۲ ـ النحل / ٦٧

پس اگر رودی[۱] بیند ازخمرکه او را بود مرد را فتنه رسد ازین جهان.
اگر بیندکه اندران رود شد یا به‌گونه اندروآمیخت اورا فتنه رسد.

## باب
## رؤیة الخوخ

اندر دیدن شفتالوا[۲] و زردآلو

بیماری بود، و درختشان مردی بود .
اگر بیندکه شفتالوا[۲] همی‌خورد خواسته‌ای بیاود.

## باب
## رؤیة الخلاف[۸۸a]

اندر دیدن بید

بید مردی‌گنده پیر[ بود، ] ازبهرآن‌که از پیر فرزند نیاید و بید را بارنباشد. از مرد پیر پند و خرد و نفع بود و از درخت بید سایه وآسایش .
پسرسیرین گفت بید زنی بود خوب روی‌که مرورا خواسته نبود .

## باب
## رؤیة الخشب

اندر دیدن چوب

چوب نفاق بود اندردین، یا مردمانی باشندکه ایشان منافق باشند.
پسرسیرین گفت اگرمردی بیندکه به چوبی فرو ایستاد یا بر وی نشست یا اندر دست دارد او به مرد منافق پیوسته شود .

۱ ـ اصل : روزی ۲ـ کذا در اصل در هر دو مورد با الف

اگر بیند که دسته چوب دارد و همی شمرد و چهل و چند چوب برمی‌آید به شمار او مردی بود که عمر وی چهل و چند سال ماند.

## باب
## رؤیة الخضر
### اندر دیدن سبزی

**پسرسیرین** گفت سبزی‌سخن وحدیث‌نیکو بود، وهرسبزی که بیند وهرجایگاه که چراکنند روزی بود .

**کرمانی** گفت کشت‌زارها فراخی و نیکی بود اندرسختی و دشخواری.

## باب
## رؤیة الخبز
### اندر دیدن نان

**پسرسیرین** گفت نان میراثی بود که زود بدو رسد .

اگر بیند که کم شد [۸۸b] مرگ زن بود.

نان روزی بود آن‌کس را که بیافت .

**دانیال** گفت اگر کسی بیند که نان همی‌خرید خواسته‌ای بیاود .

اگر بیند که ازنانوای‌یاآرد فروشی‌طامی[۱]خرید از جویا ازگندم‌خواسته‌ای‌بیاود، و این‌گفتار **پسرسیرین** است .

**دانیال** گفت اگر کسی بیند که نانی بیافت او هزار درم بیاود .

و هرجایگاهی که نان بینی خواسته بود .

اگر بیند که ازنانبای نان خرید یا اندر خانهٔ او نان بود اونیکیٔ‌وبرکاتی بیاود.

اگر بیند که نان همی خورد روزی بود که بدو رسد .

اگر بیند که نان همی‌بخشید مردم را سال برنیکی وفراخی بود .

---

۱ ـ کذا در اصل

اگر بیند که خود نانبا بودی خواسته‌ای بیاود.

## باب

## رؤیة الخیمة والخرکاه والفسطاس

پسرسیرین گفت اگر کسی بیند که اورا سراپرده‌ای‌است اوپادشاهیٔ بیاود .

وهمچنین هرچ ازآلت لشکرگاه پادشاهان بود که بیند که از بهراوآورده‌اند او پادشاهی عظیم بیاود .

پس اگر بیند که از سراپرده یا از خیمه بیرون‌آمد او ازپادشاهی‌بیرون‌آید،واین همه آنگاه بود که این خیمه و خرگاه جایگاه معروف زده بیند . و چنین داند که این اوراست .

پس اگرآن مجهول بود و نداند که کراست [۸۹a] دلیل‌آن کند که‌آن جایگاه گوریکی ازشهیدان بود .

پس اگر کسی از پادشاهان بیند ازین یکی‌که یادکردیم‌که همی بیرون آمدند بدان‌که بازجای نشود،او نیز از پادشاهی بیرون‌آید .

واگراندر وی زن نیکو روی و یاکنیزکی بیند اورا اندر پادشاهی‌حال‌نیکوبود .

پس اگر بیند که این آلتها همه از بهراوآورده‌اند و ازان چیزی بر کندند واندر نوشتند اوراآن پادشاهی سپری شدست یا زندگانیش .

واگر بیند که بازکردند بدان‌که‌فرو زنند از بهراو، پادشاهیٔ بود که دیر بدورسد.

یا بیند که فرو زدند وهمچنان اندر پیچیده بود .

و امّا خرگاه زنی بود که او بیابد، وبود که زمینی بود و شهری که بروسالارشود آنگه‌که اندرشدنش دلیل برنیکی کند .

پسرسیرین گفت خرگاه و دیگر خانهاکه ازخشت پخته و چوب و خشت کرده باشند جمله از نان باشند درتفسیر.

* * *

## باب

## رؤية الخلعت

اگر کسی بیند که اورا کسی خلعت داد اوبدان مرتبت باشد که شاید که خلعت دهندش ـ ستاننده‌را ازدهنده نیکی‌وعزّی‌وپادشاهیٔ رسد، مگر که بیند که خود پادشاه بودی .

پس بیند که بروی خلعت افگندندی‌آن نه نیکٔ بود. [۸۹b]

## باب

## رؤية الخُفّ

اندردیدن موزه

**کرمانی** گفت اگر مردی بیند که موزه داشت اندر پای و با وی چیزی بود از سلاح موزه نیز بدین جایگاه ازسلاح بود ونگاه دارندهٔ او باشد از بدی . پس اگر با موزه ازسلاح هیچ چیز نبود غم باشد ، چنانکٔ یادکردیم ،وهرچ درازتر و اندرپای تنگٔ‌تر اندر غم قوی‌تر .

پس اگر با موزه سلاح بودآن است که شنیدی ، وبود که موزه از بسیاریٔ غم‌و اندوه بیند . هرچ نوتر بدتر و هرچ سپیدتر درغم ضعیف‌تر.

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند که یکٔ پای موزه از وی بستدند یا گم شد یا بسوخت خواسته‌ای از وی بشود به زمین **عجم**.

اگر موزه اندر پوشدآن چهارپای وگوسفند باشد .

**دیگری** گفت اگر اندرپای موزهٔ نرم بیند سفری بود اندر زمین **خراسان** .

اگر بیند که موزهٔ او بریده بودي خرّمی یاود .

اگر مرد زندانی بیند که موزهٔ او از پای بیرون کردند بند از پای برگیرندش ، اگربرپای او بند نبود ازغم بیرون آید .

وبود که دریدن موزه آن بود که اورا فرزند نیاید .

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند که موزه‌ای داشت کاری بیاود زود یا اوراغمی رسد.

اگر کسی[۹۰^a] بیند که موزهٔ او بسوخت بی غم گردد . پس اگر اندرخرّمی و شادی بود از وی بشود.

دیگری گفت موزه نیکی بود . پس اگر بیند که موزه از پای او بکندند یا نعلین او ازبیماریٔ که بربستر خفته بود رهای[۱] باشد.

**دانیال** گفت اگر کسی بیند که موزهٔ ادیم اندرپای داشت او زن کند:

موزهٔ سپید زنی بود که بر وی نباید ترسیدن .

موزهٔ دریده غمی بود کز وی رهای[۱] یاود .

و امّا خریدن موزهٔ بزرگ خواسته‌ای بود که بیابد .

اگر موزهٔ ساده بدو فرستادند او زنی بکند دوشیزه[۲] .

اگر زیر موزه دریده بود دوشیزه نباشد .

اگر بیند که موزه‌ای اندر چاه افگندند زن را طلاق دهد .

اگر بیند که به مرد مجهول فروخت زنش بمیرد .

اگر بیند که روباهی یا ددی دیگر اندرموزهٔ او جست و موزه را از وی بستد مردمان اندر پس زنش افتند تا مرورا ازراه ببرند.

و **پسرسیرین** گفت و **دانیال** گوید[۳] هرچ به اوّل زمستان در[۴] موزه بیند نیک بود، یافت. امّا درروزگار تابستان غم بود .

اگر بیند که موزه از پای او بکندند بی غم شود ، از بهرآنک پای اوآسایش هرچ اندر پای بینی هرچ کهنه‌تر آسان‌تر .

و اگر موزه ازنمد بودآسانی بود و نیکی ، واگراز سنگ بود غم سخت بود ، و اگرازآهن بود زندگانی باشد. [۹۰^b]

* * *

۱ ـ کذا در اصل: (= رهائی) ۲ ـ اصل : دوشیذه ۳ ـ اصل : گویند ٤ ـ اصل : درز

## باب

## رؤية الخياطه

### اندر دیدن دوختن

**پسرسیرین** گفت و **کرمانی** اگر بیند که جامهٔ خویش همی دوخت کار او تمام گردد وحالش نیکو شود .

پس اگر بیند که جامهٔ زن همی دوخت او را بدی رسد و غمی .

پس اگرآن جامه را رفو همی کند اندرو سخنها همی گویند و ازان عذر باید خواست، یا او را از خویشاوندان جنگ افتند .

پس اگر بیند که جامهٔ کسی دیگررا رفو همی کند نیک نباشد.

## باب

## رؤية الخوان والخلنج

### اندر دیدن خوان

اگر خوانی بیند که بیابد او را از پسر عمّ چیزی رسد این جهانی و خواسته‌ای.

واگربا وی خلنج بیند چون طبق ومانند این اونیکیٔ بیابد ازخال یا ازپسرعمّه، و همچنین هر چوبی که به خلنج ماند.

اگر بیند که او پارهٔ خلنج خرید کارشریف یاود.

## باب

## رؤية الخبيص

### اندر دیدن افروشه

**کرمانی** گفت خبیص نه چون دیگر طعامهاست، ازبهر آنک آتش در روغن کار کرده است و اندر انگبین و شکر . پس چون سازند دیگر بار آتش به کار باید . ازین

حساب اوّل و آخر آن همه سختی بود، وچون آب دورست سخن نرم ولطیف وسازنده بود خداوند [۹۱a] خواب را ، و سازندگیش از بهر آن است که شیرینی اندروست و چربش .

پس اگر بیند کسی که خبیص همی خورد یا پالوده ازان کس که مرورا آن داد سخن لطیف شنود که مرورا موافق بود .

پس اگر همی خورد ونه کسی اورا داد آن سخن شنیدن وی از بهر کار نیک بود.

پس اگر خبیص چنان بیند که خایه بودی بریان گشتی یا چیزی که بدین ماند آن را تفسیر همچنان بود که نان را یا درم را ، ولکن اندر وی سختی بود و غمی.

و لقمهٔ کوچک ازان خبیص سختی بود شیرین و لطیف ازکسی چون پسری یا برادری یا نزدیکی که اورا بود .

## باب

## رؤیة الخزف

### اندر دیدن سفال وسفالین

**کرمانی** گفت کاری بود که اندر وی نفعی نبود .

## باب

## رؤیة الخرز

### اندر دیدن مهره

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند که اورا مهره دادند یامهره‌ای بیافت خواسته‌ای از مردمان خویش یا ازخادمان ومردمان دون و وضیع وفرو مایه بیابد وآن خواسته را اصل نادرست بود و نا پای دارد، ازبهر آنک نه جوهر بود و اگرچی جوهر بود. [۹۱b]

* * *

# باب

## رؤية الخاتم

### اندر دیدن انگشتری

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند که انگشتریٔ سیمین داشت و نگین او یاقوت مرورا زنی بود نیکو، پاره‌ای سخت دل .

وهمچنین اگرانگشتر را نگین پیروزه بود یا بیجاده یا چیزی دیگرازسنگهایی[1] که بدین ماند. و لیکن نیکوئی زن بر حدّ نیکوئی نگین بود .

گفت اگر کسی بیند که انگشتریٔ بیافت و اندر انگشت کرد او پادشاهیٔ بیابد. پس اگرسزاوارپادشاهی نبود زنی کند که مرورا پسری آید .

**کرمانی** گفت اگرانگشتریٔ بیاودکردار ونقش وی معروف، او ازان پادشاهی بهری بیابد .

پس اگرش انگشتری دادند واو اندر انگشت کرد چیزی بیابد که هرگز نیافت.

و اگرانگشتریٔ معروف بود آنکٔ یابد خواستهٔ پاینده بود یا پرستاری یا زمین معروف آن خداوند خواب پادشاهیٔ بیابد یاکاری مانند پادشاهی .

پس اگر بازرگانی بود یا بازاریٔ برقدر همّت اوبودآنکٔ یابد .

پس اگر بیند که انگشتریٔ بیافت و اندرمزکتی بود یا اندرنماز یا اندرغزا وبا وی چیزی که دلیل پادشاهی کندْ پادشاهی بیابد .

واگر بازرگانی بود همچنین مرتبتی ومهتریٔ بیابد، چنانکٔ یاد کردیم. [۹۲a]

**پسرسیرین** گفت مردی را که انگشتری دیده بود نگین آن از تن بازکه زنی داری مسلمان خاموش.

**کرمانی** گفت اگرکسی بیند که انگشتری از وی بستدند به ستم آنکٔ بدان انگشتری بازخوانند ازو بهری بشود .

اگر دید که ازو بدزدیدند یا گم کرد بهري ازین که یادکردیم ازوی بشود، امّا

---

۱- اصل : سنگهاء

تمام نشود ـ مگر که حلقهٔ وی شکسته شود و از دست وی بیفتد یا از وی جدا شود چنانک گوش ندارد که به‌وی رسد .

**کرمانی** گفت اگر بیند که نگین انگشتری از وی بشد برخی از آنچ بدان نگین بازخوانند از وی بشود نه به اصل. از بهر آنک حلقهٔ انگشتری به جای مانده است، و حلقهٔ انگشتری اندر تأویل قوی تر است از نگین، و نیکی و بدی تن انگشتری مؤثّر تر از نگین باشد .

و اگر نگین نقش مهر دارد از اصل انگشتری آن قوی‌تر باشد، خاصّه که نقش نگین آیتی بود از کلام خدای عزّ وجلّ یا نامی از نامهای خدای . پس اگر ازین هیچ نبود تأویل از جوهر نگین باید گرفت .

اگر بیند که حلقهٔ او بشکست یا بیفتاد یا نگینش نماند اورا پادشاهی بشود ولکن نام بماند اندر مردم . این همه آنگه بود که انگشتری را کردار معروف بود .

**کرمانی** گفت اگر بیند که انگشتریٔ وی گم شد [۹۲b] و جست آن کار که انگشتری بدان باز خوانند از وی بخواهد ، ولکن تمام نشود.

اگر بیند که انگشتری به چیزی دیگر بفروخت او چیزی بر آنک اندر دست دارد بگزیند .

**پسرسیرین** گفت انگشتری زرّ اندر دست مرد دشمن داشتی .

**کرمانی** گفت اگر زنی بیند که مرورا انگشتریٔ دادند از زرّ چنانک مردانه بود یا نقش وی لایق مردان بود آنچ یابد حرام بود. اگرکردار و نقش او نه لایق مردان بود حکم آن همچون زرّ بود و آنچ اندر دست دارد از وی بشود یا پادشاهی به دست فرو گیرد .

**پسرسیرین** گفت انگشتری که از آهن بود از ارزیز و روی کمتر بود و کاری بود دون که هیچ نامی نبودش.

و اگر انگشتری نه از کردار انگشتری باشد و هیچ نقش بر وی نبود آن نه خواب[1] بود.

**کرمانی** گفت اگر انگشتری را دو نگین بود ، یکی اندرون و یکی بیرون ، آن

---

۱- کذا در اصل، ظاهراً : خوب

پادشاهی نهان و آشکارا بود چنانکِ پادشاهیْ بیابد و خواسته‌ای پس خواسته نهان داردو پادشاهی آشکارا.

پس اگر یکِ نگین ازگونه‌ای بود و دیگر ازگونه‌ای ونقش نه ازکلام خدای عزّوجلّ ونه‌ازسخنان خوبْخداوند خواب مردی‌بودکه میل اوبه زنان وغلامان‌باشد.

پس اگر بیندکه یکی‌نگین[۹۳a] ازو شکسته شدازان دوکاریکی‌از وی‌بشود.

و بودکه اگر بیندکه وی را انگشتری دادند فرزندی بیابد .

عالمان‌گفتند انگشتری زن بود و نگین فرزند ، و جایگاه دیگر گفتند انگشتری زن بود و نگین دختر.

اگر زنی بودکه انگشتریْ سیم اندر دست دارد و مرورا شوی نبود شوهر کند از مردمان میانه .

اگرچنانک بیندکه انگشتری به‌مردی دادی دختری یا خواهری بدان مرد دهد یا میان او و شوی جنگِ و خصومت اندر افتد[۱] یا بریده شوند، و اگر شوی نداردخود به زنی بدان مرد دهد .

و اگر چنان‌که انگشتری را تأویل پسر بود هرچ بدان تعلّق دارد پسر را بود .

اگر بنده‌ای بیند که انگشتری از وی بستدند کاری بود که خداوندش ازو بازستاند .

اگر بیندکه دست نماز بشست پس انگشتری برگرفت از گناهی‌که‌کرده بود توبه‌کند وکاربه صلاح‌آرد .

## باب

## رؤیة الختم

### اندر دیدن مهر

پسرسیرین‌گفت و کرمانی که اگربیندکه از بهر کسی مهر برگل نهاد ازخداوند انگشتری پادشاهیْ بدان مرد رسدکه‌آن مهربدوداد بی‌آنکِ ازخداوندانگشتری بشود.

پس اگر بیندکه نامه‌را[۹۳b] مهربر نهاد نامه چیزی بود ومهرنهادن درستیْ آن.

۱ ـ اصل : آفتد

اگر بیند که بدو صکها دادند مهر بر وی نهاده اوخواسته‌ای بیابد .

و اگرآن کس که آن صک داد حکیمی بود یا حکیم خوانندش یا نشان نیکان داشت آن کارقوی‌تر و محکم‌تر بود .

اگر بیند که بر وی چکها[1] همی نبشتند او را کارگیرا[2] بکنند.

اگر بیند که نامه‌ای مهر نهاده باز کرده بودآن خیر پیدا بود .

اگر اندر پیچیده بود از خیر پوشیده بود .

اگر بیند که پادشاه اورا مهری داد از انگشتری خویش‌او زان[2] پادشاه پادشاهی بیاود ازان پادشاه .

## باب

## رؤية الخلخال

اندردیدن پاو[ر]نجن

**کرمانی** گفت اگر مردی بیند که پای برنجن در پای داشت از زرّ او را سختی رسد و بیم و بند و زندان بود . اگر پیچیده بود سخت تر بود . امّا اگر از سیم باشد آسان‌تر بود و زود فرج یاود .

**کرمانی** گفت پای برنجن زنان را زینت بود، و هرچ اندر بیند از نیکی و بدی اندر حال شوی بود .

اگر شکسته یا سیاه و نا خوب بیندآن شوی او را بود یا به زندگانی یا به مرگ یا به سیم و زر .

دست ابرنجن زنان را دیدن شوی بود خاصّه و زینت .

## باب

## رؤية الخنزير [۹٤a]

اندر دیدن خوک

گفت اگر کسی بیند که خوکی بیافت برمردی چیره شود که سخت به‌نیرو بود.

---

۱ - (= صک)　　۲ - کذا در اصل

پس اگر بیند که از پوست یاگوشت یا استخوان وی بیافت او خواسته از مردی بیاود که چنین بود .

اگر بیند که با وی جنگ کند همچنین که یاد کردیم .

اگر بیند که خوکان را همی چرانید بر مردی مهتری یاود .

خوک مردی بود شهره بر نعمت ، امّا ذلیل و زشت کار و بد دین.

اگر بیند که خوکی بیافت یا بکشت مردی را ستم کند بدین گونه که گفتیم .

پس اگر بیند که با وی جنگ همی‌کرد با مردی برین گونه جنگ کند .

پس اگر بیند که گوشت خوک همی خورد خواسته‌ای حرام بیاود بر آن که ازان بیند،وآن‌خواسته‌ای بود بی رنج گرد آورده .

دیدن خوک اندر کارهای این جهانی نیک بود، ولیکن اندر دین نه نیک بود. و بچّهٔ او غم باشد، وشیرش مصیبت اندر خواسته، و آن کس که بیند که همی خورد بی خرد شود .

اگر بیند که خوک بچگان را همی چرانید او بر مردم دون سفله مهتر گردد .

پس اگر بیند که خوکی بکشت او را کار دنیا نیک شود و دین تباه .

اگر بیند که همی رفت چنانک خوک رود او خرّمیٔ بیاود.

اگر بیند که برخوکی نشسته بودی پادشاهیٔ بیاود وبر دشمن چیره شود.[۹٤b]

اگر بیند که بر پشت خوک کارزار همی کرد بردشمن چیره شود .

## باب

## رؤیة الخُطّاف

اندر دیدن پرستو

پرستو مونس مردم بود .

اگر بیند که پرستوی بیافت اوکسی را بیابد که هرگز مرورا تنها نگذارد.

اگر بیند که او را بکشت یا براند او از مردم بریده و تنها گردد .

## باب
## رؤية الخفّاش

اندر دیدن شب پرّه

شب پرّ[1] کسی بود که خدای پرست و مجتهد بود و محروم .

اگر کسی بیند که شب پرّ[1] را بیافت یا اندر خانهٔ او همی پرّید مردی بود برین گونه که با وی اندرآمیزد .

اگر بیند که گوشت او بیافت علم و دانش آن مرد بیابد ، ولکن او را ازان هیچ نفعی نبود و باید که اورا هیچ خواسته‌ای نباشد،از بهر آنک اورا هیچ پرّ وبال نیست.

## باب
## رؤية الخيّاط

اندر دیدن درزی

درزی مردی بود که کارهای پراگنده بردست وی تمام گردد .

## باب
## رؤية الخرّاز

اندر دیدن خرّاز

خرّاز مردی[2] بود که میراث بخشد بر صلاح و هرج پراگنده .

## باب
## رؤية الخلق

اندر دیدن کهنگی

هرج کهنه بود غم و اندوه باشد از جهت پادشاه .

---

۱- کذا بدون « ه » ۲- « مردی » دو بار تحریر شده

## باب

## رؤیةالخُرا

اندر دیدن سرگین

سرگین گاو و ازانِ خر خواسته بود که بیابد .

## باب

## رؤیة الخنفسا

اگر خنفسا بیند و پندارد که کژدم است کسی باشد که به وی به دشمنی ظنّ برد و دشمن نباشد .

* * *
* *
*

# کتاب الدال

## باب

## رؤیة الادهان و الطیب

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند که سراز شیشه‌ای چرب کرد و روغن بستد وشیشه بگذاشت نیک بود .

پس اگرروغن چندانی برسر نهد که ازسرش همی فروچکد آن غمی بود که بدورسد.

**پسرسیرین** گفت اگرآن کس را شناسد که روغن[1] برسرش [بود] از وی برحذر باید بودن که وی را بفریباند .

**کرمانی** گفت اگر چندانی روغن به‌کار برد که باید زینت بود مگر از حدّ در گذرد[95b] چنانک ازسر همی فروچکد، پس آن غمی بود .

اگر روغن از دو سه [جنس] بود آن زینت همچنان مختلف بود .

**کرمانی** گفت اگرروغن خوش بوی بودآن زینت با نام نیکوباشد. وهمه طیبها چون غالیه و مسک و کافور اگرچه از حدّ درگذرد و به خداوندش فرو چکد جمله نام نیکو بود مگرآنچ به سوختن به‌کار برند ، چون عود و آنچ بدین ماند که آن اگر چی نام نیکوبود از بهر دودکه اندروست و اگر عود را بوی گنده و ناخوش آن نام زشت بود، و این همه برحدّ بویش و قوّتش بود.

**پسر سیرین** گفت اگر کسی بیند که خلوق بر وی اندوده بودی او بیمارگردد، از بهرآن زردی که اندروست. ولیکن طیبهای دیگر دوست دارم که‌آن نام نیکو بود.

و هم اوگفت درحقّ مردی که جامهٔ خویش به خلوق آلوده دیدکه بر وی به کاری عیب نهند، ولکن حرام نیست و بس عیبی ندارد و زیانی نکند .

---

۱ - که روغن مکرر تحریر شده است .

## باب
## رؤية الدّماغ
### اندر دیدن مغز

اگر بیند که مردی مغز همی خورد او از خواستهٔ او بیاود، از خواسته‌ای که سخت [دوست] دارد .

گفت مغز سر و مغز استخوان خواسته‌ای بود نهانی که بیاود .

## باب
## رؤية الدّود
### اندر دیدن کرم

**کرمانی** گفت کرم عیالی باشد[1] که به خواستهٔ او [96a] زندگانی کنند .

اگر بیند که اندر تن او آویخته بوند همین تأویل باشد.

اگر بیند که از تن او کرم و شپش می ریزید یا اندر تنْ جامه بیند خواسته بیابد وعیال بسیار که روزیْ ایشان از وی بود، و ازان خواسته از وی بخورند.

## باب
## رؤية الدّم
### اندر دیدن خون

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند که او را به جای آب از قضیب خون آمد او را فرزندی آید نارسیده .

وگفت اگر خون آمدن از جراحتی بود که براندام او بود وآن جراحت تازه بود زیانی که خداوندش را اندرخواسته برسد و یا سختیْ از کسی شنیدن و اندر وی افتادن که بدان مردی بیاود، و ازخون نزهتی بود که اندام[2] او پاک شود.

۱ - اصل : باشند ۲ - اصل : آندام

اگر بیند که خون بر وی همی‌دوید بی آنک اورا جراحتی تازه بودی‌یا بر اندام وی چشمهای‌دید که ازان خون یا ریم برمی‌آمد و اندام وی ازان آلوده همی‌گشت او خواستهٔ حرام بیاود، یاکسی از وی بیاود.

اگر بیند که خون همی‌آمد و هیچ بدان نیالود او از بدیٔ وگناهی بیرون آید بدان حدّ که‌آن‌خون‌از وی‌همی‌دود.

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند که از وی‌خون و یا ریم همی آمد خواسته‌ای از وی بشود.

## باب

### الدّمل[۹٦a]

اندر دیدن دمل

**کرمانی** گفت اگر کسی بر اندام دمل بیند او خواسته‌ای بیاود برحدّ وقوّت‌آن ریم‌ که اندرو بود.

## باب

### رؤیة الدّواء

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند که داروخوردست تا بدان درمان‌کندآن دارو دین او نیکوگرداند بدان حدّ که‌آن داروکارکرد.

اگر بیند که دارو اندرو هیچ‌کارنکرد اوخواهدکه دین خویش به‌اصلاح‌آرد و تمام شود.

پس اگر بیند که دارو خورد نه ازبهربیماری‌را،ولکن حفظ‌تن‌درستی‌را، کار این جهانی بر خویشتن‌نیکو کند. و هرچ ازشکم بیرون اندازد درین حالت نه چنان بودکه یادکردیم،یک بارگی‌ازغم بیرون‌آید.

# باب
## رؤية الدّار

اندر دیدن سرای

**دانیال** گفت اگر کسی بیند که او سرای[1] را بنیاد کرد به جایگاه معروف او زن شریف کند پاک گوهر.

پس اگر سرای بیند که از جایگاهی دورآن جهان بود که از دوری باز نیابد.

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند که اندرسرای نو شد اگربنده بود آزادگردد، اگر توانگر بود توانگریش بیفزاید، اگر درویش بود توانگر گردد - اگر خداوند سرای بود و اگر نه بود. پس اگر خداوند سرا شناسند آن تأویل خداوندش را بود.

**کرمانی** گفت اگر بیند که سرای او ازآهن بود[97a] یا خانه‌ش[2] اورا زندگانی دراز بود.

اگر بیند که از سلافن یا ازآبگینه بودآن کوتاهی زندگانی خداوندش بود.

اگر بیند که سرای معروف را بنیاد کرد به جایگاهی معروف او ازین جهان نیکی یاود، و اگرسرای میان سراها بود نیک‌تر بود.

**دانیال** گفت اگر کسی بیند که سرای **مجهول** را بنا کرد آن جای گور او بود، و همچنین اگر جایگاهی سرای مجهول خرید.

**کرمانی** گفت اگر بیند که اندرسرای[1] شد که بنیادآن مجهول بود وچنان پندارد که مردم او همه مرده‌اند وآن مردم سرای را همی شناسندآن سرای آن جهان است و مرورا اجل فرا رسیده است.

پس اگر بیند که اندر جای شد و پس بیزون آمد او بیمار شود چنانک نزدیک مرگ برسد، پس فرج یاود.

اگر سرا را شُرَف بیند یا برکردار قصری کرده بودآن را فضل و شرف بیشتر بود بدان جهان.

---

۱ - ( = سرایی )　　۲ - کذا در اصل

پس اگر بیند که برآن سرا یا قصری پادشاهی ستم کرد که او را شناخت یا از دستش بیرون کرد بیرون شدن او بود اندرجهان.

**کرمانی** گفت همچنین سراهای که اندر تأویل به سراهای آن جهان بازخوانند مهتری بود وآراستر[1] ازان این جهانی.

پس اگر سرای بیند برین گونه که اندرو شد آن سرایی است آراسته از بهر او تا ازین جهان بیرون شود.

پس اگر بیند کز سراهای این جهانی دیوارها یا ستونی [۹۷b] بیفتاد یا طاقی یا خانه‌ای یاچوبی اندرو شکسته گشت یاچوبی بکندندیا بسوخت آن همه مصیبت بود اندر مردمان سرای.

پس اگر بیند که آن بیرانی اندر چوب بودآن مصیبت ازقبل مردان بود، واگر اندر دری بود از درهای خانه‌ای مصیبت از قبل زنان بود.

پس اگر بیند که بر بام مجهول بود او زنی بیاود.

پس اگر بیند که زمین سرای یا خانه‌ای از خانه‌ها فراخ تر شد ازانک بود فراخی و فزونی بود که اندر کارخداوند سرای آید.

پس اگرآن سرا را شناخت از میان سراها او را تفسیر همچنان بود که گفتیم، آن فراخی بود و فرونی اندر دین، از بهرآنک آن سراها از سراها[ی]آن جهان بود.

پس اگر اندرو اندکی نقصانی[2] بیند یا کژی و یا بگشتن ازان حال که یادکردیم آن انکاراین جهانی بود.

پس اگر بیند کسی را که بنیادی کرد به لب رودی او بر خطری بود و نداند که چون افتد، و هر چند به‌آب نزدیک‌تر بود سهمگن‌تر باشد و مخاطره تر.

**دانیال** گفت اگر بیند که دریا سرا[ی] گوشکش ویران کرد تباه شدن دین و دنیا باشد.

اگر بیند که سرایش بجنبید چیزی بیابد که بدان اومید ندارد.

---

۱ - (= آراسته تر) ۲ - کذا در اصل

## باب

## رؤیه‌الدّرهم[۹۸a]

اندر دیدن درم

اصل درم اندر تأویل سخن بود . اگر درم درست بود سخن درست باشد. اگر درم بریده بود وپاره‌آن سخن‌جملە بریده ونا بکار. کیسهٔ درم به همه‌حال تن مردم‌بود.

اگر بیند که ازوی بستدند یا دریده شد یا بسوخت مرورا اندر تن نقصانی آید و بریده شدن نام او ، **پسرسیرین** نیز همچنین‌گفت .

**دانیال** گفت درم را اصل‌سخن است ،ولکن من ستدن دوست‌تر دارم ازدادن . گفت بدرهای درم خواسته است گردآورده.

اگر مردی بیند یا زنی‌کی درم مردم همی‌کشیدآن همه سخن بود ، اگر درم درست بود سخن نیکو بود .

اگر بیندکی درم همی زدی او مرد بد ست و سخن چین‌که سخنها گردکند و بر مردم بندد .

اگر بیند که پادشاه درم بدوسپرد او را غمی رسد ازقبل‌آنک بیندکه درم همی سنجد سخن راست سخته بود .

پس اگر بیندکه درم را درآب افگندی خواستهٔ خویش را به ظالمی دهد یا به کسی چون پادشاهی که از وی همی ترسد .

اگر بیندکه‌آب درم همی‌آورد و او برهمی گرفت خواسته‌ای‌آسان برگیرد .

اگر قاضی شهر همی بیندکه درم همی بخشید داد بودکه با رعیّت کند.

اگر بیندکی مردم یکدیگررا درم همی دادند آن سخن وجنگ بود .

اگر درم بیندکه به وی دادند یا خود به‌کسی داد پسری بود .

اگر بیندکی از وی بدزدیدند یا گم‌کرد مصیبتی بودکه از جهت پسری بود .

اگر زنی بیندکی اورا درم دادند پسری بیاود، نقش‌آن درم دین آن مرد[۹۸b] و دبیر(؟) بود.

اگر بیند کی درمی یافت پسری آیدش .
اگر بیند که گم کرد یا بدزدیدند پسرش بمیرد یا بیمارشود .
اگر بیند که ازوی بستدند یاازوی بشدچنانک امیدباز آمدن نباشدآن پسربمیرد.
اگرکسی بیند که پنج درم بیافت وی پنج نماز نگاه دارد .

## باب

## رؤیةالدّقیق

### اندر دیدن آرد

کرمانی گفت آرد خواسته‌ای بود از وی بپرداخته و بهتر ازگندم ونان .
اگر بیند که وی راآرد بود اندرخانه یاکسی او را داد نیکی بود که بدو رسد از جایگاهی که همی گوش نداد بدان .

## باب

## رؤیه الدّراعه

اگر کسی بیند که درّاعه پوشیده بودی فراخی بود اندر خواسته و روزی .

## باب

## رؤیة الدّواج

### اندر دیدن لحاف

کرمانی گفت اگر مردی بیند که دواج از وی بستدند زن ازوی جدا گردد به مرگ یا به زندگانی .
اگر بیند که دواج بستدند و پیرهن بماند[1] زن وی جدا شود و خواسته بماند[1] .

۱- در اصل بدون نقطه ، شاید «نماند»

## باب

## رؤية الدملج

اندر دیدن بازوبند

اگر کسی بیند که دو بازو بند در بازو کرد او از یاران بدی بیند و او را یاری نکنند ، و بود که به تازیانه بزنند او را یا به چیزی که بدین ماند . اگر پیچیده بود اندر تأویل سخت‌تر بود . اگر ازسیم بود خوارتر بود و فرج زودتر باشد .

بازوبند زنان را زینت بود یا خواسته برمقدار قیمت آن .

## باب

## رؤية الدّینار

دینار پسری بود، وچون بسیار بیند و اندک به وی دادند زینهار مردم بود که به وی سپارند . دینار زینهار [۹۹a] ونماز باشد .

**دانیال** گفت اگرمردی بیند که دینارهمی‌زد اومردی‌بودکه زینهارخدای به‌جای آورد و نماز نگاه دارد .

اگر بیند که دینار بر مردم همی بخشد مردی بود که مردم را اوام دهد.

اگر مردی بیند یا زنی که دینار به خروار وا خانه می‌برند خواسته‌ای بود، و این همه مسئلهای اصل است ازگفتار **پسرسیرین** و **سعید مسیّب** .

**پسرسیرین** گفت دینار همه جنگ بود و سخن ، و بود که خواسته‌ای بود که از جانب **عراق** بیاود .

گفت اگر بیند که زرّ گم کرد اجلش رسیده بود.

**کرمانی** گفت اگر بیند که دینار چند بیافت مجهول یا چندان که ندانست یا فزون از چهار دینار اوکاری بیاود که او را نا خوش آید ، یا سخن ناخوش بشنود. وهر یکی بر آن حدّ بود که دینار بیند ازکمی وبیشی ، وگر داند که به‌شمار چندان بود که علم او بدان

برسد آسانتر بود، و بود که دینار از زر کمتر بود ـ از بهر آنک صورت که بروست اگر شمار پنج بود پنج نماز بود.

اگر بیند که یکی از وی گم شد آن نماز بود که از وی شده باشد.

دیگری گفت اگر دینار یکی باشد و مرورا زن آبستن بود دختری بزاید.

## باب

## رؤیة الدّب

### اندر دیدن خرس

گفت دشمنی خرس دشمنیِ مردی[99b] بود فراخ خیر ولیکن بی خرد بود و مخالف، و همه کردار با وی چنانست که با دیگر درندگان، مگر خوردن شیر وی که آن زیادتیِ بود که به وی رسد.

## باب

## رؤیة الدّجاج

### اندر دیدن مرغ خانگی

مرغ خانگی بنده و خادم بود و بچگانش پسرانش بوند هرکث اندرخواب بیند، و این مرغ زنی بود شریف وآزاد.

پس اگر بیند که ازین مرغان بسیار بیافت او خادمان و بندگان یاود برحدّ آن مرغان، مگر چندان بود که نتواند شمردن. پس آن مهتری بود برمردم چنانکث یاد کردیم.

پس اگر بیند که گوشت او همی خورد یا از پرّ و بالش او را از بزرگان خواسته‌ای برسد.

## باب
## رؤية الدّف
اندر دیدن دف زدن

دف زدن شهره شدن و رسوا گشتن بود .
اگر با کنیزکی بیند مشهور شود، واگر با زنی بیند همچنین .
اگر برنا بیند آن دشمنی بود که شهره گردد .
اگر بیند که پیری دفی بدو داد آن بخت او بود که شهره شود .

## باب
## رؤية الدّوات

اگر بیند که دواتی بیافت او را با خویشاوندان جنگی افتد . پس اگر با خواب سخنی بود که بر[1] نیکی دلیل کند خویشاوندی را به زنی کند.

## باب
## رؤية الدّیک[۱۰۰a]
اندر دیدن خروس

اگر بیند که خروسی را بیافت بر مرد پارسی مهتری یاود .
اگر بیند که خروسی را بکشت بنده‌ای را اندر یاود .
اگر بیند که با خروسی جنگ همی‌کرد با مردی بدین گونه جنگی افتدش .
هرچ اندر تن خروس بینی اندر بندگان بود.
اگر بنید که او را بچه‌ای دادند ازان خروس بندهٔ خردک بیاود یا پسری .

---
۱ اصل : کبر

## باب

## رؤیة الدّرع

اندر دیدن زره

اگر کسی بیند که زرهی پوشیده بودی از بسی بلاها ایمن گردد و کارهاش استوار شود .

## باب

## رؤیة الدّخان

اندر دیدن دود

اگر بیند که دودی از مشرق بر آمده بودی یا از مغرب آن غمی بود یا از رهی[۱] که اندر مردم افتد[۲] و پادشاهی که بیاود .

## باب

## رؤیة الدّراج

درّاج زنی بود نه موافق، و اندر دین وی نقصانی بود .
پس هرچ بیند که با وی می کند با زنی کند چنین .

## باب

## رؤیة الدّبر

اندر دیدن دبر

اگر بیند که از دبرش کرم بیرون آمدی چنانک مار یا دیگر گونه و بسیار بیند عیال و خواستهٔش بشود .

اگر آنچ بیند خون بیند و او ازان آلوده نگردد او از بزه بیرون آید [۱۰۰b]

۱- اندهی (؟)  ۲- اصل : آفتد

پس اگر به خون آلوده گردد خواستهٔ حرام از وی بشود، و بود که خواستهٔ حرام بیاود.

پس اگر بیند که دبر عالمی[1] بود از ان عالم چیزی بیند. اگر آن دبر نیکو بود آن چیز از وجه نیکو بود .

## باب

### رؤیة الدّیوان

اگر کسی بیند که او را دیوانی بکرده بودندی او کاری کند که اندرو نیکویی بیند و کفایت .

## باب

### رؤیة الدّمعة

اندر دیدن اشک

اگر بیند که بر دستش اثر اشک بودی برجای گریستن او ، اندر حسب او طعنه زنند وآن طعنه کار کند .

## باب

### رؤیة الدّعا

اگر بیند که دعا می کنند برظالمی پیروزی یابد.

## باب

### رؤیة الدّبه

دبّه مردی بود زینهاردار وخواسته هزینه کند به نیکی و بدی .

---

۱ ـ اصل : عالی

## باب

### رؤية الدّلو

اندر دیدن دلو

دلو مردی بود که خواسته‌ای بیرون‌آرد به فکرت .

## باب

### رؤية الدّخنه

اندر دیدن طیب سوختن

اگر بیند که چیزی از طیب به زیر تن خویش بسوخت او کار نیکو کند با مردم به معاشرت ، و ازان ثنای نیکو یاود. اگر مسک و عنبر بود ثنا تمامتر بود.

## باب

### رؤية الدّخانه[۱] [۱۰۱a]

اندر دیدن گوش سنبه

گوش سنبه مردی بود که گوش داری کند بر پادشاهان و رییسان .

پس اگر بیند که در گوش وی شدی او اندر کار مردی شود و سیاست بر وی کند و او را پادشاهی نماید، و اگر بازاری بود او را سرمایه رسد .

## باب

### رؤية الدّوغ

دوغ غم سخت بود .

اگر بیند که بخرید یا بخورد بی نان آن بیماری بود و اندوهی .

۱ـ کذا در اصل، چنین کلمه‌ای در مراجع دیده نشد. در «الموسوعة فی علوم الطبیعیة» «دخداخ» و «دخدوخ» و در «الحیوان» جاحظ «دخال الاذن» (۲: ۳۰۵ و ۶: ۵۴) ضبط شده‌است.

## باب

## رؤیة الدّین

اندر دیدن فام

اگر کسی بیند که فام بتوخت اگر حجّ نگزارده باشد حجّ کند، اگر نذری کرده بود یا نیکویی پذرفته وعده وفا کند، اگر زکوة نداده باشد بدهد، اگر نماز او فوت شده باشد یا روزه نداشته از عهدهٔ قضای آن بیرون آید، اگر ودیعتی پیش او فرومانده باشد باز دهد. اگر گوای[۱] پیش او باشد باز نگیرد.

## باب

## رؤیة الدّیباج

اندر دیدن دیبا

دیبا اندر دین نه نیک بود، امّا در کار این جهان نیک بود.

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند که قبای خز یاقز یا ابریشم پوشیده ودربیداری پوشد تأویل او آن است که پادشاهیٔ بیاود برآن حدّ که خطر آن قبا و نیکویی وسختیٔ آن باشد، ولیکن دردین نیک نبود مگر اندر کارزار با سلاح که نیک بود و هیچ چیز را زیان ندارد[۲]. [۱۰۱b]

* * *

۱ـ کذا در اصل (= گوائی) ۲ـ ممکن است که از نسخه ورقی ساقط شده باشد.

# باب رؤية[1] الذال

## فصل رؤيةالذكر

### اندر دیدن ذکر

**پسرسیرین** گفت قضیب مرد پسرش بود، و هرچه اندرو بیند به‌حال فرزندانش تأویل کنند.

اگر بیند که او را قضیب ببریدند او را اجل فراز رسید یا پسرش‌را ، یا زنش‌را که پس ازان نزاید.

**کرمانی** گفت قضیب شرف و نام مرد بود اندر میان مردمان و یارانش.

پس اگر بیند که او را اندر قضیب افزونی بود او را پسری آید ، یا نام وشرف او زیادت گردد.

اگر بیند که قضیب اوبریده شد پسرش بمیرد یا نام اوگسسته شود.

**پسر سیرین** گفت اگر در قضیب افزونی بیند او را پسری‌آید.

پس اگر بیند که از خویشتن بُبرید و بیفگند به راه اورا غمی و اندوهی رسد و گفت‌گوی[2] و رسوایی بود برسر مردم.

پس‌اگر بیند که در زیر خاک کرد آن‌گفت وگوی[2] از وی بیفتد.

و اگر بیند که از قضیب او آتشی به در آید و هرچه‌گرد وی بود بسوزد او را پسری آید که پادشاه‌گردد و جهان بگیرد و خلق را تباه کند و بکشد.

و اگر بیند که از قضیب او ماهیی بیرون آمد تازه یا پرنده او را فرزندی‌آیدکه آن حالش بودکه آن ماهی را .

---

۱- در حروف دیگر «کتاب» بدون «رؤیت» گفته شده است

۲- کذا در اصل

**شرح آن** : اگر ماهی بود او را دختری بود که مادر را تا لب دریا ببرد ، واگر گربه‌ای بود او را پسری آید دزد ، اگر پرنده بود او را نیکوی بوَد برقدر آن پرنده وگوهرش.

**پسرسیرین**[۱] گفت اگر [زنی] بیند که شوهرش‌را قضیب بودی [۱۰۲a] و او را شوی نبود شوی کند ، اگر غمناك [بود] بی‌غم گردد.

**کرمانی** گفت اگر بیند که زنش یا زن دیگر را قضیب بودی و آن زن را پسر نبود و آبستن نباشد او هرگز نزاید، و اگر زاید فرزندی نرینه زاید.

پس اگر زنی‌بیند که کسی‌اورا مرد دید وباکسی‌جماع کرد تفسیرآن پیروزی یافتن باشد برکام خویش ، واگر شوهر ندارد شوی کند.

## باب

## رؤیة الذّرع

### اندر دیدن پیمودن ارش

اگر بیند که خویشتن به‌ارش بپیمود و بالای اوهفت ارش بود و پهنای اوهشت بدست او [را] پانزده سال زندگانی مانده بود یا پانزده ماه.

## باب

## رؤیةالذّراع

### اندر دیدن بازو

**کرمانی** گفت تأویل بازو برادر بود یا پسری به جای مردان رسیده.

---

۱- اصل: پسر سیرون

## باب

## رؤية الذّرة

### اندر دیدن ذرة وگاورس

گفت خواسته‌ای [است] که بیرون آمدنش بسیار بود.

## باب

## رؤيةالذّهب

### اندر دیدن زر

**پسرسیرین** گفت اگر بیند که زر یافت نه نیک بود.

**کرمانی** گفت اگر مردی بیند که زر یافت یا سیم او را غرامتی رسد و خواستهٔ او از وی بشود. اگر کار کرده بود آن زر وسیم اندرتأویل آسان‌تر بود. وهرچ [۱۰۲b] صحیفه وسبیکه بود سخت‌تر.

**دانیال** گفت زرّ همه غم و اندوه بود.

پیغمبر گفت زرشدن خیری[1] بود، جهت آنک زر را به‌تازی «ذهب» خوانند.

اگر بیند که فراز گرفت یا اندر خانه برْ برد غم و اندوه بود.

## باب

## رؤيةالذّوب

### اندر دیدن گداختن زر و سیم

**پسرسیرین** گفت و **کرمانی** که اگر بیند که زرّ یا ارزیز یاسیم یاآهن‌یا روی همی گداخت اندر زبان مردمان افتد[2].

---

۱ - (؟) ۲ اصل : آفتد

## باب
## رؤیةالذّئب[۱]
### اندر دیدن گرگ

گرگ پادشاهی‌بود ظالم[و] دزد وضعیف ودروغ زن ومخالف، وهرکسی که با وی کاری کند با مردی کند برین صفت.

## باب
## رؤیةالذّباب[۲]
### اندر دیدن مگس

مگس کسی بود سفله از مردمان.
اگر بیند که مگس راند° از مردمانِ دون° سخنی بشنود و او را سخت‌آید.

## باب
## رؤیة الذّنب والذّؤابه
### اندر دیدن دم وگیسو

اگر بیند که مرورا دم بودی یاگیسو° اندرتأویل نیک بود، از بهرآنک‌این‌هردو اندر تأویل تیغ باشد. وگیسو را بر[۳]کسی که برو عزیز بود تأویل کنند.

## باب
## رؤیةالذّبح[۱۰۳a]
### اندر دیدن کشتن

اگرکسی بیند که او مردی را بکشت چنانک‌گوسفند راکشت°کشته برکشنده ظلم کند اندر دینش.

---

۱ اصل : الذنب ۲ـ اصل : الذبل ۳ـ اصل : بایا

## باب

## رؤیة الذّریره

اگر کسی بیند که از وی بوی ذریره می‌آمدی اوخویشتن‌را تزکیه همی کند بدان چیزی که اندر وی نبود.

## باب

## رؤیة الذّقن

اندردیدن زنخ

زنخ سبب خداوندش بود، و آن کس که بیند تسلّی بسیار یاود.

# کتاب‌الراء

## باب

## رؤیةالرّیاح

### اندر دیدن بادها

گفت اگر بیند که بادی برخاستی غمی بود و ترسیدنی برحدّ قوت[1] باد.

اگر بیند که آن باد درختی بکند یا چوبی بشکست یا خانه‌ای بیران کرد آن مصیبتها بود که مردم آن جایگاه را رسد از طاعون وسرخجه و آبله و آنچ بدین ماند.

پس اگر بیند که باد درخت بکندآن عذابی و هلاکی بود.

اگر باد سخت بیند و هیچ چیز برنکند آن غم سخت بود [۱۰۳b] که مردم‌آن جایگاه را رسد.

**پسرسیرین** گفت باد سرد عذاب بود.

اگر کسی بیند که باد او را از زمینی به زمینی همی‌برد ممکن که پادشاهی بیاود.

اگر کسی بیند خویشتن راکه بادی‌گشته بودی جنوب یا شمال مژده دهد ومژده یاود ازقول خدای عزّ وجلّ : «الرّیاح مبشّرات»[2] بامره.

**پسرسیرین** گفت باد فتنه بود، وباد سموم اندرتأویل‌سخت‌تر باشد از دیگربادها.

**کرمانی** گفت اگربادهائی[3] بود از انکْ درختان بردهد آن نیکْ بود مردم را از کار و پیشه ، و اندر دین بادها هیچ بیم و تیرگی نبود.

پس اگر بیند که باد اورا از جای به‌جای همی‌برد او سفر دور و پادشاهی° بیاود

---

۱- اصل: قوة  ۲- الروم /۳۰  ۳- اصل : بادهاء

برآن حدّ که باد اورا از زمین برداشته بودی.

پس‌اگر بادی بیند که اندرو تاریکی وگرد بود آن غمی بود و اندوهی سخت ، وکار او ناپدید بود.

## باب

## رؤیة الرّجل و نعته

### اندر دیدن مرد پیر و جوان

**کرمانی** گفت اگر مرد جوان را اندر خواب بیند پیری راکه نشناسد آن بخت او بود، و ساختن بخت با او تا آن حدّ بودکه آن پیر را بیندکه با اوگستاخ باشد.

پس اگر اندر ریش وی سیاهی بود [۱۰۴a] یا در اندامش او را بخت قوی‌تر بود. پس اگر هیچ سیاهی با او نبود بخت او ضعیف باشد.

**دانیال** گفت اگر مردی اندر سرخود سپیدی بیند او را جاه اندر دین زیادت[۱] گردد .

اگر مردی پیر بیندکه سپیدی اندر سر و ریش او بیشتر شده باشد از آنچ بود او را غمی رسد و خواسته از وی بشود.

اگر مردی برنا بیند که سپیدی اندر سر او آمده بودی خواستهٔ اوکم گردد و دینش بیفزاید.

**پسرسیرین** گفت اگر بیندکه از مرد پیرچیزی بستد او نیکیٔ بزرگ بیاود.

گفت اگر پیری بیندکه برناگشته بودی نه نیک بود.

اگربرنای[۲] بیندکه پیرگشته‌بودی یاکهل‌اورا اندر دین‌نیک وسایه[۳] افزون شود.

---

۱- اصل : زیادة ۲- (= برنائی) ۳-کذا دراصل (؟)

# باب

## رؤیة الرّأس

اندر دیدن سر

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند که موی سرش دراز بودی و خداوند خواب کسی بود که سلاح پوشد او را آن موی زینت بود، و الّا او را غمی رسد.

پس اگر بیند که سرموی خویش بگرفت وخداوند سلاح بود اورا نقصانی باشد، مگر که خداوند سلاح نبود که اورا کم شدن موی کم شدن غم و اندوه بود.

گفت سر مرد اندر تأویل مهتری بود که بالای او باشد.

اگر [۱۰٤b] مردی بیند که قفاهمی سترد او را فامی گزارده شود.

**پسرسیرین** گفت سر در پیش او بود چون پدر و مادر و برادر مهتر و عمّ یا خداوندگار.

اگر بیند که سرش از تن جدا[۱] شد یا جدا کردند از کسی از ینان[که] یاد کردیم جدا شود.

پس اگر بیند که سرش ازتن ببریده بودندی و اوآن سربرگرفته وبه‌جای خویش باز نهاده و درست شده و بر پای خاسته اندر راه خدای عزّ و جلّ کشته گردد و نزدیک خدای زنده.

اگر بیند که همی‌رود وسر براندام[۲] وی‌نبود اوخلیفتی بیابدوهیچ کس‌را به‌مهتری خویش نپسندد مگر خدای را عزّ وجلّ.

اگر بیند که سر از تن او جدا شد بی‌آنک او راگردن بزدند و او غمناک نبود از مهتر خویش جداگردد.

اگر بیند که سری ازان مرده اندر خانهٔ خویش برد آن مهتران و رییسان باشد که اندر آن خانه شوند.

---

۱- اصل : جزا . ۲- اصل: آندام

اگر سر مردان بیند اندر شهری یا اندر محلّه‌ای یا اندر خانه یا به در سر[ای] آن مهتران و رییسان باشند که اندر خانه شوند .

اگر سر مردمان بیند که خام همی‌خورد آن مرد نام مهتران برد به بدی.

اگر بیند که بریان کرده همی خورد یا کسی‌را همی داد یا ازموی یا از استخوان او بیافت اوخواسته بزرگی ومهتری بیاود.

اگربیند که سرچهارپایان و دزدان[1] ودرندگان‌همی‌خورد او [۱۰۵a] خواسته‌ای بیاود ، ولکن نه چون سر مردم بود به شرف . ولکن خواسته‌ای بود حلال.

اگر بیند که سر مردم پیر در دست دارد یا با خویشتن می‌برد یا از بهرخود پنهان کردست او را برادری یا پسری‌آید.

اگربیند که سرمردم همی‌خورد پادشاهی بیاود، اگرسزای پادشاهی‌بود. پس‌اگر نبود خواسته آن‌کس که خورد سرش را بیاود.

## باب

## رؤیة الرّیان

### اندردیدن ریان

ریان سیری از آب بود. سیرابی صلاح بود اندر دین خداوندش.

## باب

## رؤیة الرّکبه

### اندردیدن زانو

[زانو] جایگاه رنج بردن مردست اندر طلب روزی.

هرچ اندرو بینی ازکمی وافزونی اندرکار و پیشه مرد بود.

اگر مردی برزانوی خویش بیشی بیند زنی بکند ، و اگر زنی بیند شوی کند .

---

۱- کذا دراصل ، «ددان» مناسب مقام‌است.

## باب

## رؤیةالرّضاع

### اندر دیدن شیردادن

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند که کودکی را شیر همی‌دهد یا خود شیر می‌خورد چون کودکان، او [دراز] زندگانی گردد.

اگر بیند که اندر پستان وی شیر بودی او راکار این جهانی فزون گردد.

اگر بیند که شیر از پستان او [105b] همی آید او راکار این جهان فزون گردد و بر وی آسان شود، و اگر زن بود همچنین کار او زیادت گردد.

پس اگر آن شیر که از وی همی آمد کسی همی خورد او را زندگانی سخت گردد و زندانی شود و درِ روزی برو ببندند.

پس اگر این خواب کودکی بیند نارسیده این تفسیر مادر و پدرش را بود.

## باب

## رؤیة الرّمل

اگر کسی بیند که اندر میان ریگ همی‌رود او به‌خواسته‌ای فراز رسد.

**پسرسیرین** گفت ریگ خواسته‌ای بود.

اگر بیند که ریگ‌همی‌خورد یا همی کشیدیاگردهمی کرد اوخواسته‌ای گرد کند و نیکی بیاود.

اگر بیند که اندر ریگ همی رود او اندر شغلی‌افتد برحدّ آن ریگ، چی‌ریگ اندر تأویل شغلی بود دینی و دنیوی.

## باب

## رؤیة الرّقص

**پسرسیرین** گفت رقص و پای کوفتن و سرود همه‌گریستن بود و بانگ داشتن.

# باب

## رؤیةالرّحاء

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند که اوراآسیابی[1] بودی وبدوگندم آس[1] می کردی او نیکی بیاود از دست رنج کسی دیگر، و آن نیکی تا آن حدّ بود که **قوّت**[2] آن آسیا.

اگر بیند که آن آسیا کسی دیگر را بود آن نیکی خداوندش را بود.

**پسرسیربن** گفت اگر کسی بیند [۱۰۶a] که سنگ آسیاش بشکست او بمیرد یا خانه‌ش[3] ویران شود یا خواسته‌ش[3] بشود.

**کرمانی** گفت اگر بیند که سنگ آسیا سوده شد و کاری همی نکرد تباهی کار خداوند آسیا بود.

اگر بیند که سنگ او بدزدیدند کار و پیشه از دست او بشود یا هلاک گردد.

اگر بیند که سنگ آن بفروخت یا به کسی داد همین حکم باشد.

اگر بیند که سنگ آسیا برداشت و همی بخواهد که کاری کند او دست از بازرگانی بازدارد و زاهد گردد.

پس اگر بیند که او را آسیای بودی و کنجدآس کردی آن غمی و اندوهی بود.

دیگری گفت آسیای کنجد سخت نیک بود.

امّا آسیای کوچک که به خانها گردانند غم و اندوه باشد. هیچ نیکی اندر آن نباشد :

اگر بیند که آسیا او آرد می کند خواسته‌ای بیاود.

اگر بیند که آسیا را خرْ می گرداند نیک بود و توانگریش بیفزاید.

و گردش آسیا اگر به اشتر یا به استر یا به خر [ بود ] هیچ زیان ندارد ، ولکن **قوّت**[2] نیکی آن را زیادت باشد که به آب گردد.

---

۱ـ در اکثر موارد بودن «مد» تحریر شده بدون الف در اصل ۲ـ اصل: قوة ۳ـ کذا

اگربیندکه در زمینی یا درسرایِ ازان اوآسیاهمی کردندآن افزونی بود اورا از شهر خویش، و از پیشه و ازکار خویش نیکی یاود.

**پسرسیرین** گفت و **کرمانی** که اگرگردش‌آسیا برسان دیگر بیندآن جمله جنگ وکارزار و خلاف بود برآن جایگاه برحدّ قوّت[1] آسیا.[۱۰٦a]

اگر بیندکه آسیا می‌گردد بی‌آنک اندرو باری بود یمکن‌که بیننده را سفری پیش آید و ایمنی.

اگر بیندکه آسیا را بار سنگ بود یا آهن یا چیزی بجز طعام آن دلیل‌کارزار و جنگ بود.

## باب
## رؤية الرّمان و شجره

### اندر دیدن نار و درختش

درخت نار زنی بود خوب‌روی پاکیزه‌که شوی بر وی عاشق بود.

**کرمانی** گفت درخت‌نارمردی بود پاکیزه ونیکو،وبودکه زنی‌بود وبااوخواسته بسیار باشد ـ اگر نار شیرین بود، و بودکه زمینی بودآبادان و یا ناحیتی وباغی وبستانی آبادان‌که خداوند خواب بیاود.

نار ترش غمی بود و اندوهی آن راکه می‌بیندکه خورد.

و ناری‌که نداندکه ترش است یا شیرین آن را تأویل به شیرین بایدکردن، مگر اندر آن خواب سخنی بودکه به ترشی‌کشد دلیل‌آن.

**پسرسیرین** گفت اگر ترش بود هیچ خیراندرو نبود.

گفت اگر بیندکه ناری اندر دست داشت نیکو او را پسری‌آید.

اگر بیندکه از وی همی‌خورد نیکی بسیار یاود.

اگر بیندکه تمام بخورد اورا آرزوی سپری شده‌است.

---

۱ ـ اصل : قوة

اگر بیند که ناری داشت وگم کرد او را زنش بمیرد.

گفت نار روزیٔ است گردآورده ازقبل زنی از درمی تاصد- تا هزار- تاصدهزار برقدر مایهٔ مرد.

دیگری گوید که [۱۰۷a] نار بدره‌ای بود.

دیگر گوید که نار اقلیمی بود.

## باب

## رؤیة الرّوضه

### اندر دیدن مرغزارها

مرغزاری که آن راگوهر پدیدار نبود مسلمانی و دین بود. پس هر کٔ آن بیابد یا ببیند که اندرو نشسته بودی او را از دین چندان نصیب بود و زمینی را که بروچیرگی سبزی را بود همین تأویل باشد.

اگرچراگاهی بود که[اندر]آن هر گونه گیاه بیند آن نیکی وخواسته بود همه مردم را.

## باب

## رؤیة الرّدا

**کرمانی** گفت ردا دین‌مرد بود.

**پسرسیرین** گفت مردی که اندر خواب بیند که ردا از دوش او ببردند و اندر خون افتاد که حذر کن که دین از تو جدا شود و اندر گناهی افتی.

و دیگران گفته‌اند که هر کٔ بیند که همی رفتی بی‌ردا اورا دین تمام نبود.

**پسرسیرین** گفت ردا دین وآب مرد بود اندر میان مردمان.

پس اگر بیند که ردای او بیفتاد یا از وی بستدند یا بدزدیدند یا بسوخت او را دین بشود.

اگر بیند که پیراهنی دارد واندربازار همی گردد و ردا اندازد اورا دین تمام نبود.

## باب

## رؤية الرّمح

**کرمانی** گفت اگر بیند که نیزه‌ای داشتی یا چیزی دیگر از سلاح [۱۰۷b] او پادشاهی بیاود و روای کارش پدیدآید از جای دور.

پس اگر با نیزه هیچ سلاح دیگر نبود او پسری بیابد یا برادری.

پس اگر بیند که نیزه بشکست او را مصیبتی رسد، یا اندر پسر یا اندر برادر.

واگر اندر نیزه فزونی بیند بالاگرفتن و نیکوشدن کار اینان باشد که یاد کردیم.

پس اگر بیند که نیزه ازو بدزدیدند آن کار که آن را بدان بازخوانند بر وی دشخوار گردد، و هر نیکی و بدی که اندرو بیند.

**پسرسیرین** گفت نیزه درخواب نیک نبود، از بهرآنک چوب است.

## باب

## رؤيةالرّمی

اندر دیدن افگندن تیر و دیگر سلاحها

**کرمانی** گفت اگر بیند که تیر همی اندازد یا ناوک انداختن ظاهر و راست آن سخنی بود که بیفگند و آن سخن را به کار شدن تا آن حدّ بود که آن تیر به نشانه رود.

پس اگر تیر نه به نشانه همی‌انداخت او نامها نبیسد به هرجای.

اگر بیند که سنگ همی‌انداخت ازفلاخن یااز منجنیق اندرآن هیچ نیکی نبود، مگر بیند که به کافران انداخت. پس آن سخن نیک بود یا دعای که اوراگویند.

اگر بیند که پیکان همی انداخت یا به سباق تیر همی‌انداخت اندرین هم هیچ نیکی نیست بجز در مصاف کافر.

اگر ایشان راکه به‌سباق تیر همی انداخت [۱۰۸a] شناسد ازایشان نیکی بیاود، وآن را بهتر بود که سباق از وی ببرند.

واگربیند که مردی به‌سباق منجنیق‌همی انداخت میان او[و] مردی جنگ افتد.

اگر بیند که به نشانه سنگ همی‌انداخت اندر وی طعنه زنند.

## باب

## رؤیة الرّماد

### اندر دیدن خاکستر

**دانیال** گفت اگر کسی بیند که خاکستر یافت زنی بکند که اندرو نیکی بود.

گفت خاکسترفحم خواسته‌ای بود بی‌نیکی، از بهرآنک سوخته دوبارست و یافتنش از پادشاه بود.

وگفت اگر بیند که خاکستر یافت یا همی برد یاگرد همی کرد سخن باطل بر- دست گیرد.

## باب

## رؤیة الرّصاص

### اندر دیدن ارزیز

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند که ارزیز یافت چند پاره‌گردآورده او نیکئ ازین جهان بیاود - اگر نه کار کرده باشد ، و اگرکار کرده بود خدّام وکارکنان باشند .

---

۱- اصل : دنیال

# باب

## رؤیة الرّهنه

### اندر دیدن نوا

**کرمانی** گفت اگر بیند که جایگاهی اورا به نوای دادند یا خویشتن را به گروگان کرده بود او را در کاری وفا به‌جای آورده بود.

اگر بیند که او کسی را به‌نوای دارد هیچ‌چاره نبود که او ظلمی کند.

اگر خویشتن‌را اندر دست دزدی‌بیند یا کسی[۱] [۱۰۸b] . . . . . . . .

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

۱- اینجا نسخه افتادگی دارد.

# [کتاب الزاء

## باب

## رؤیةالزرع]

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

. . . . . . . . . وآن کشت برحدّ خویش باشد و وقت او نیز هم چنین بود.

پس اگر بیند که اوراکشتی بودی آن کردار او باشد اندر دین و اندرین جهان.

پس اگرمردی بود جوینده‌ٔ جهان خواسته‌ای بودگردآورده که‌بدورسد، یا بینند که دانه از خوشه بیرون‌آورد. اگر دانه جدا بود روزیٔ باشد پراگنده.

گندم خواسته‌ای باشد از پس بسیار رنج .

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند که‌اندر میان کشتی همی‌رود واندروگذاره می کند نیک بود خصوصاً اندر دین .

اگر کسی بیند که وی کشت همی‌درود و گردهمی‌آورد اوخواسته‌ای گردآورد، و اگر به یکجا همی نیاورد خواسته‌ٔ او پراگنده شود .

و اگر بیند که کشت بسوخت مردم را **قحط** رسد.

اگر بیند که اندر خانه کشت کرد او را ازکاری روزی بود.

اگر بیند که برزیگری کردی و زمین همی شکافتی یاکار دیگر کردی که بدین ماند ازکار برزگری به‌جایگاه مجهول اوکاری کند پسندیده وخدای را پرستد ومنزلت بزرگ بیاود.

## باب

## رؤیة الزجاج

اندر دیدن آبگینه

**پسرسیرین** گفت و **کرمانی** نیز که آبگینه گوهر زنان است.

اگر بیند که آبگینه کردی او را با زنی پیکاری بود.

اگربیند که بیاود او[۱۰۹a] زنی‌بیاود. امّااورا پای‌داری وبقا نبود، همچنانک گوهر آبگینه.

## باب

## رؤیة الزِّق

### اندر دیدن خیک

خیک شیرمردی بود که بردست وی خواستهٔ حلال هزینه شود، و پولها وآب خورها سازد.

خیک انگبین مردی بود عالم که مردم را علم[۱] آموزد و او ازان کار نکند.

## باب

## رؤیةالزّمرد

### اندر دیدن زمرد

**کرمانی** گفت زمرّد اندر تأویل مذهب مردی بود اندر برادران و خداوندان دین، و اندر خواستهٔ حلال، و اندر علم نیکو.

پس‌اگر بیند که مرورا بهری‌از زمرّد دادند مرورا اندر برادران یااندر فرزندان یا اندر علم فزونی بود.

اگر بیند که از وی بستدند یاگم کرد یا بدزدیدند اورا تفسیر اندرگم شدن این مردم بود که یادکردیم.

---

۱ـ اصل : عالم

## باب

## رؤیة الزّرَر

اندر دیدن دوکارده

دوکارده کسی بود سفری که همواره اندر سفر بود چون خربنده یا پیک یاآنچ بدین ماند.

پس اگر بیند که دوکارده را بیافت یا ازگوشت او بخورد او مردی بدین‌گونه بیاود و ازیشان نیکی بیند.

## باب

## رؤیةالزّنبور[۱۰۹b]

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .
. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .[۱]

۱- اینجا نسخه افتادگی دا رد.

## [کتاب السین

### باب
### رؤیة السّنّ
### اندر دیدن دندان]

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

. . . . . دراز است و آن دندانهای دد بود ـ آن عزّی بود او را و خاندانش را.

گفت و این دندان اندر میان دیگر دندانها همچون مهتر خاندان است و پشت ایشان. پس اگر بسیار باشند تفسیر برآن افتد[1] که مهتر همه باشد، و هرچ اندروآید از افزونی وکمی اندر دین این مردم بود که یادکردیم.

وآن دندان که ازپس‌این‌دندان بود و آنگاه پدیدآید که مردم بخندد خال بود یا خاله ، و هرچ اندرین دندان بینی اندر تن مردم بود .

واین‌دندانها که از پس ایناناند همه اهل بیت وخاندان مردم بوند وخویشاوندان دور یاکودکان نارسیده. و هرچ اندرو بیند ازکمی و فزونی اندر تن آن مردمان بود .

پس اگر بیندکه دندانی بجنبانید یا برکند یاکمی بجنبانید و برکند نه نیک بود و غرامتی بود اندر خواسته یا آنچ بدین ماند.

**سعید مسیّب** گفت اگر کسی بیندکه دندانهای اوبیفتادهمه هیچ کسی ازخاندان او نماند و همه پیشِ وی بمیرند.

**پسرسیرین** گفت اگردندان خویش‌برگونه[ای] بیندکه‌اورا ناخوش‌آیداورا غمی رسد از خاندان و مردم خویش.

وگفت بیفتادن دندان کسی‌بودکه بمیرد از خاندان او، و جنبیدنش بیماری بود از اهل بیت .

---

۱- اصل : آفتد

و اگر بیند که از پس جنبیدن سخت گشت به[۱۱۰b] شدن بیمار بود.

اگر بیند که بیفتاد و از وی بشد جمله مردمانش در پیش او مرده شوند و مرگ او از پس همه بود، از گفتار **سعید مسیّب**.

پس اگر بیند که دندانی از دند[ا]نهاش کم شد آن کس که آن دندان را بدو باز خوانند ازو جدا شود و به غریبی افتد[1].

پس اگر دندانی از دندانهاش بیند که زنگ گرفته است یا سیاه شدست آن عیبی بود که اندر اهل بیت او پدید آید.

اگر بوی آن ناخوش بیند او را به زشتی نام برند، و بود که از بهر این مردم باز دارند.

## باب
## رؤیة السّاق

### اندر دیدن ساق و قدم

ساق و قدم روزی و خواستهٔ مردم بود، از بهر آنک ایستادن ومعوّل بدوست، و بود که ساق عمر مرد باشد.

اگر بیند که او را ساق از آهن بود زندگانی او دراز بود.

اگر بیند که ساق او از آبگینه بود او زود بمیرد و خواسته از وی بشود.

## باب
## رؤیة السّکر

### اندر دیدن مست

اگر کسی بیند که مست بودی وداند که آن مستی از خمر است پادشاهیٔ وخواسته‌ای

۱- اصل : آفتد

بیاود، و اگر نه از خمر بود بیمی بود و ترسی که خداوندش ببرد بدان که آن مستی بود.

## باب

## رؤیةالسّجن[۱] [۱۱۰b]

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

## باب

## رؤیةالسّرادق[۲]

اندر دیدن سراپرده

اگر بیند که اورا سراپرده داده بودندی او پادشاهی بیاود یا سپاه سالاری.

## باب

## رؤیة السّفود

اندر دیدن بلسک

بلسک قیّم خانه بود، و هرچ اندر آن بینی به قیّم خانه بازگردد.

## باب

## رؤیةالسّراب

اندر دیدن سراب

اگر بیند که سراب همی خورد او در کارهای باطل بود.

۱- اینجا نسخه افتادگی دارد

۲- اصل : الساق

## باب
## رؤية السّبی
### اندر دیدن غارت کردن

اگر بیندکه جامهٔ او بستدند و او عریان بماند او را از پادشاهی عزل آید.

## باب
## رؤية السّبق
### اندر دیدن سبق بردن

اگر بیندکه او سبق همی‌برد به ستور یا به استر[1] یا به اشتر[2] اندر راه دین وکار خدای عزّ و جلّ سبق برد ، یا به چیزی که دلیل آن در تأویل بدین باشد و غلبه‌آن را باشدکه سبق برد، واگر مغلوب‌را بشناسد اوحاجتی بیاود. اگر نشناسد اندر دین شرف یاود و نام نیکو.

## باب
## رؤيةالسّواد
### اندر دیدن جامهٔ سیاه

جامهٔ سیاه اگر بیند دربیداری ازان پوشد نیک بود ، واگرنپوشد و [۱۱۱a] اندر خواب بیندْ مهتری و پادشاهی و خواستهٔ خداوند خواب بود.

## باب
## رؤيةالسّمور
### اندر دیدن سمور

سمور مردی بودکافر بیدادگر .

۱- اصل : آستر    ۲- اصل : آشتر

## باب
## رؤية السفتح[1]
### اندر دیدن سفتح[1]

سفتح[1] غنیمت بود.

## باب
## رؤیةالسّوس
### اندر دیدن لنبه

لنبه مردی بودکه دزدی کند کوچك کوچك از متاع خانه ، و یا چاکری از آن خانه دزد.

## باب
## رؤیةالسّزاب[2]
### اندر دیدن سزاب[2]

سزاب[2] مردی بود سودمند وراحت نمای و او را خواسته بود، وهرآن کس که به وی نزدیکی کند خواسته‌ای بیاود.

## باب
## رؤية السّایل
### اندر دیدن سؤال کردن

اگر کسی سؤالی کند به‌درخانها اندرآن نیکیٔ بسیاراست، چه واضع کار بزرگ است، و متواضع اندردین و دنیا چیرگیٔ یاود.

---

۱ - (؟)کذا در اصل ، شاید: سفتج ۲ـ کذا در اصل ، شاید: سذاب=سداب ؟

## باب

## رؤیة السّطل

### اندر دیدن سطل

خادم سرای زنان باشد.

## باب

## رؤیة السّکرجات

### اندر دیدن سکره

خادم بود اندر خانها و بازرگانیها.

## باب

## رؤیةالسّکّین المائده[b۱۱۱]

### اندر دیدن کارد خوان

کاردِ خوان غلامی بود زیرکٔ و شتاب کار.

## باب

## رؤیةالسّلعة والسّلسلة

### اندر دیدن سلعه

اگر کسی بیند که حد[۱] وی سلعه آمدیآن خواستهای بود که بیاود.
امّا سلسله معصیتی بود. هر کٔ بیند سلسلهای بیاود معصیتیبکند.

۱ـ کذا در اصل ، شاید ; حدّ

## باب

## رؤیةالسّاطور

اندر دیدن ساطور

ساطور مردی بود شجاع که جدای کند میان کارها[ی] خوار و دشخوار.

## باب

## رؤیةالسّفط

اندر دیدن سفط

سفط زنی بود که سرّ مردم نگاه دارد.

## باب

## رؤیة السّاعد

اندر دیدن بازو

ساعدین دوستان بوند و خویشان و همبازان که او را ازیشان نفع بود و بریشان توکّل کند.

## باب

## رؤیةالسُّرّة

اندر دیدن ناف

ناف زن مرد بود و کنیزکان که زیردست او بوند.

***

## باب
## رؤیة السّیل

### اندر دیدن سیلاب

**کرمانی** گفت سیل دشمنی بوند.

اگر بیند که اندرو همی‌آمیزد با دشمنی اندرآمیزد.

اگر بیند که ببرید و باکنار شد از غمی و اندوهی سخت بیرون آید.

اگر بیند که سیل [۱۱۲a] اندرسرا یا اندرمحلّه‌ای افتادآن سرای وآن محلّه‌را مرگیء رسد سخت ، چی سیل دشمن بود و بلا و بیماری .

## باب
## رؤیة السّمک

### اندر دیدن ماهی

**ابوعبدالله** گوید که اگر کسی بیند که ماهی بگرفت وآن ماهی ماهیئی دیگراندر دهان داشت او زنی بکند که زن را پسری بود ، و ماهی کسی بود که علم دین داند یا **قرآن** .

اگر بیند که برهنه بودی و ماهی همی‌گرفتی از رود یا دریا او مردی بود که مرو را دین نبود ، ولکن دست رنج او حلال بود.

امّا ماهی تازه هرچ بزرگ بود خواستهٔ بسیار باشد ، و توانگریی بیاود.

اگر ماهیٔ خرد و کوچک بیند چندانک نتوان شمرد غم واندوه بود.

اگر بیند که ماهیٔ بیافت تازه یا دو ماهی زنی یا دو زن بیاود .

هرک در زمین **مشرق** و شهرهای **هندوستان** و **سند** و **دریای مشرق** در خواب ماهی بیند تفسیرآن زن باشد.

اگر در شکم ماهی مرواریدی بیند یا بیشتر او خواسته بیاود یا دو فرزند.

و همچنین ماهی بزرگ اندر تأویل چون . . . .[1] و دو بیند زن باشد ، امّا چون بسیار باشد چندان که شمار نداند خواسته‌ای و توانگری بود.

اگر ماهی شور بیند او را غمی رسد از قبل بنده‌ای یا غلامی یا خادمی[۱۱۲b] برآن حدّ که ازان ماهی بیاود و بخورد، و شور را خرد و بزرگ یکی بود.

اگر کسی بود که طبع او اندر خوردن ماهی آمیخته بود به خلاف این باشد و اگر چی شور بیند ، و اورا خواسته و نیکی بود .

اگر ماهی را بیند زنده که اندر جایگاه مجهول همی کردند آن به حالت زنان و خادمان بازگردد، و ممکن باشد که ازیشان کار نا بایست دروجود آید .

اگر بیند که از قضیب او ماهی بیرون آمد او را دختری آید .

اگر بیند که ماهی از دهنش بیرون آمدی ودرشکم او مروارید بودی آن را تفسیر از گوهران کنند .

ماهی تازه توانگری و غنیمت [ بود] ، و مروارید هم چنین .

## باب
## رؤیة السّباحه

اندر دیدن شناه کردن

پسرسیرین گفت اگر مردی بیند که اندرآب افتاد وگاهی شناه می کرد وگاهی غرق می‌شد وگاهی می‌طپید و به همین حال بماند مرده شود اندر بترین حالی . اگر از وی بیرون آمد ازهمه غم رستگاری یاود .

گفت اگر بیند که شناه برد و به سلامت ازآب بیرون آمد او نیکی یاود .

اگر بیند که اندرآب صافی روشن شناه کرد پس ازو بیرون آمد اوازغم رهایی[2] یاود.

اگر بیند که اندرآبی شناه همی کرد پس ازو بیرون آمد مرورا[۱۱۳a] غمی رسد سخت. پس رها شود. گفت آب روان اندرفتنه سخت‌تر بود وآب ایستاده ضعیف تر.

اگر بیند که اندر رودی شناه همی برد او به کاری بازداشته بود و بود که زندانی گردد واندرآن دیر بماند، و بیرون آمدنش ازان زندان به زودی و دیری بدان حدّ بود که ازو تا خشکی .

۱ - یک کلمه دراصل محو شده است ۲ - اصل : رهاء

پس اگر بیند که بدان شناه از آب بیرون آمد اندران زندان نماند و رهاگردد.

## باب

## رؤیة السّفینة

اندر دیدن کشتی

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند که اندر کشتی نشست و بیرون آمد زندانی گردد و مراورا غمی رسد وغرامتی، ولکن به عاقبت رهاگردد.

و اگر بیند که اندرو نشست از بلایی[1] وغمی وفتنه‌ای رهایی[2] یاود، چی گفته‌اند که کشتی رها شدن بود ازبلا و فتنه.

اگر بیند که کشتی از دریا برآمد و او را اندر سفر کسی بود از خویشاوندان با متاع و سلامت با او رسد.

اگر بیند که اندر کشتی نشست وبرسر آب بود و ازان بیرون نیامد آن مرد زندانی گردد یا از بیماری رهایی[2] یاود.

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند که اندر کشتی یا اندر دریا بود او به پادشاهی پیوسته گردد یا به کسی از نزدیکان پادشاه.

گفت کشتی رستگاری است[3] [113b] ..........................

## [ باب

## رؤیة السّریر

اندر دیدن تخت ]

نشسته بودی سفری بکند.

اگر بیند که برتخت خفته بودی بربستر پادشاهی بیاود، ولکن اندر کاردین سستی کند، از بهر آنک خواب غفلت بود بدین جایگاه، و جایگاهی که تری بود درخواب شدن ایمن گشتن بود و رستگاری.

اگر بیند که بر تختی بودی پادشاهی بیاود، یا از پسر عمّ خویش کاری که اورا اندرآن نفعی بود.

۱ ـ اصل: بلاء ۲ ـ اصل: رهاء ۳ ـ دو ورق ظاهراً افتادگی دارد.

## باب
## رؤیة السّتر

اندر دیدن پرده

گفت پردها، کم وبیش، کوچک و بزرگ، تنک وفراخ که بردری یا رهگذری بینی غمی بود و بیم سخت. و هرچ تنک تر و ضعیف‌تر اندر غم ضعیف‌تر. وهیچ رنگی با وی سود ندارد و چندان بدی دارد که خداوندش را هلاک کند.

**کرمانی** گفت اگر پرده ازان بود که پردهای سرای بزرگ یا اندر بازار فرا گذاشته او را تأویل اندر غم قوی تر بود. هرچ ازو بیند که دریده شود یا بگسست یا تباه‌گشت غم از خداوندش بشود، چنانک یاد کردیم.

وامّا پرده‌ای که معروف‌بود برجایگاهی که مدام‌آویخته بود هیچ زیان ندارد.

## باب
## رؤیة السّلاح

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند که سلاح تمام پوشیده بودی یا نا تمام دشمنان بر وی هیچ دست نیاوند به بدی.

اگر جوشن پوشیده بودی نگاه دارنده او بود ازدشمن.

اگر بیند که سلاح داشت[۱۱۴a] و میان گروه بی سلاحان بود انگشت نمای گردد و برو حیلتها سازند، ولکن‌دست نیابند. پس‌اگر ایشا[ن] نیز سلاح داشتند قوّت آن را بود که سلاحش بهتر و بیشتر بود. پس اگر ایشان مردمان مجهول باشند که او ایشان‌را شناسد ویا پیران بوند یا پیری‌درمیان ایشان‌باشد، ایشان‌جمله دوستان او بوند.و اگر جمله برنا بوند وایشان را نشناسد همه دشمنان او بوند. اگرایشان را شناسد خود دیدن ایشان باشد و مرورا هیچ تأویلی مخالف نبود.

پس اگر به‌آن سلاح شمشیر اندر بردارد یا تیری یا کمانی یا عمودی یا چیزی که بدو کارزارشاید که‌کنند آن همه پادشاهی بود که بیابد بر حدّ آن سلاح و مایه و

خطرش.و هرچ بیند ازین جنس که بشکست یا ازوبستد[ند] یابه‌کسی‌داد یا بفروخت‌یا گم کرد تباهی[1] اندرآن پادشاهی بود . ولکك[2] که بدزدند یـا بفروشد یا به‌کسی‌دهد آسانتر بود ، و تفسیرش‌آن بودکه‌آن‌کار برو دشخوارگردد،ولکن از وی بنشود .

## باب

## رؤیة السّیف

اندر دیدن شمشیر

پسرسیرین گفت شمشیر پسری بود یا پادشاهی[4] .

اگر بیندکه شمشیری از وی بستدند زن وی[3]کودکی اندرشکم تباه کنند .

اگر بیندکه نیام شمشیر او بشکست زنش[114b] بمیرد؛

اگرآبستن بودآنكك درشکم او بود بماند؛

گفت شمشیرکشیده که اندردست خویشن بیند سخن سخت بودکه بگوید .

اگر بیندکه بدوکسی همی زد آن سخنی بود .

پس اگر از جایگاه زدن خون برآید سخن سخت‌تر بود .

گفت‌اگرکسی بیند‌که او را تیغی دادند پادشاهی[4]بیابد،یا فرزندی‌آیدش نرینه .

اگرکسی بیند‌که اورا سلاحی دادند چون شمشیر یا کارد وآن‌کس‌که توانگر بود توانگریش بیفزاید[4]، و اگردرویش بود توانگرگردد.

اگر زنی بیند‌که اورا تیغی دادند یاکمانی یا نیزه‌ای او پسری بزاید.

گفت اگرمردی دیدکه تیغی داشت و بدو مردم را همی‌زد بزرگی[5]بیاود .

پیغامبر علیه‌السّلم اندر خواب دیدکه سوراخی اندرشمشیر او بودی. گفت‌مرا اندر اندام زیانی رسد، و این‌آن بودکه او را دندان بشکستند و رویش افگارکردند.

پس اگر بیند‌که او را تیغی اندر نیام بشکست پسرش اندر شکم مادر بمیرد .

---

۱ ـ اصل : تباهی بود ۲ ـ کذا در اصل ۳ ـ اصل : وء ٤ ـ بیفزآید

اگر بیند که قبضهٔ شمشیر او بشکست او را پدر یا مادر یا برادر بمیرد یا کسی از نزدیکانش .

اگر بیند که نعل شمشیرش بشکست مرگ مادرش بود ، یا آن خاله‌اش .

پس اگر بیند که بر وی زنند آن سخن فزونتر بود .

اگر بیند که شمشیر اندر دست داشت بالای سر برد ونیّت نداشت [115a] که بر کسی زندو کارزاری کند. او پادشاهی بیابد که اندران پادشاهی مرورا نام وبانگ بود.

گفت شمشیر مردی بود و نیام زنی .

اگر مردی دید که تیغی برکشید و تیغ اورا ارزیز بود او را پسری آید مخنّث .

پس اگر بیند که برکسی شمشیر زد اندران کس سخن گوید . اگر بیند که از وی خون نیاید آن سخنی بود به خیر و صلاح . اگر بیند که از وی خون آمد سخنی بود که بدان سخن آن کس را که زند ازگناهی بیرون آرد و خدای عزّوجلّ مرورا بدان سخن شنیدن پاداش نیک دهد ، ازبهرآنک خون گناه است . پس اگرخون چنان بود که زننده نیزخون آلوده شود زننده بدان سخن خواستهٔ حرام بیاود. اگرهردو آلوده شوند هردوخواستهٔ حرام یاوند .

اگرکسی بیند که مرد مجهول شمشیری براندام او زد و اندام او ببرید چنانک از وی جدا گشت او اندر شهرها پراگنده شود .

اگر مردی بیند که او را تیغی دادند اندر نیام و آن تیغ اندر بر افگنده بود او را پسری آید.

اگر بیند که خود تیغی اندر برداشت ولایتی بیاود ، و حال او اندران ولایت بر آن حدّ بود که آن تیغ از زمین بر داشته بود .

تیغ دین مرد بود . اگر بیند که آن تیغ که دربرافگنده بود به زمین[1] [115b] همی کشید آن ولایت که یابد نتواند بداشتن .

اگر بیند که ازکوتاهی بر وی پیچیده بود همین تأویل دارد.

اگر به حدّ خویش بیند چنان بود که گفته آمد .

۱ ـ دو صفحه مربوط به سن (دندان) و ساق و سکر و سجن اینجا خارج از محل خود واقع شده است .

اگر بیند که حمایل‌شمشیر بریده شدآن ولایت از وی بشود واز جهت‌آن تأویل ولایت‌نهادیم که گردن‌جایگاه ردی[ ؟] وزینهاراست وجایگاه ولایت قلاده* آهن‌وآهن آلت‌پادشاهی ، وهرچ ازسلاح آهنین‌بود به‌پادشاهی‌بازخوانیم،وهرآهنی که‌از آلتها[ی] دیگر بود بجز سلاح‌آن نعمت این جهانی بود . خدای عزّوجلّ می‌گوید: « والنّا له الحدید »[1] و جای دیگر : « فیه بأس شدید ومنافع للنّاس »[2]، یعنی اندرآهن قوّتی‌است سخت و منفعت مردم .

اگر بیند که کسی شمشیری برو زد بی‌جنگی که‌میان ایشان بودآن زننده‌داماد او گردد .

اگر بیند که سوراخی اندر شمشیر او بود یا زنگ‌گرفت یا تیره‌گشت آن حالی بودکه اندران چیز آیدکه شمشیر را بدان باز خوانند،چنانک اگر جایگاهی بود که شمشیر زبان بود شکسته شدن زبان بود ازچیزی که خواهدگفتن ، و تیر و هرچ بدان ماند همین حکم دارد .

[نیز] جایگاه بودکه شمشیر را به فرزند باز خوانند . آنچ درحال شمشیر بیند به فرزند بازگردد. [۱۱٦a]

## باب

## رؤیةالسکّین

### اندر دیدن کارد

اگر بیند که او را کاردی دادند و هیچ سلاح دیگر با وی نبود* بدین جایگاه* کارد پسر بود .

پس اگر سلاح دیگر با کارد بیند پادشاهی بود،ونیزه و تیر و حربه و خنجر و آنچ بدین‌ماند چون با سلاحهای[3]دیگر باشند ازسلاح[3] شمرند وتأویل‌آن باشدکه شنید.

پس اگر هیچ سلاح با اینها نباشد و نه‌آن دلیل که‌آنها را به برادریا پدر یا پسر تعبیر[4] توان‌کرد آن نیکی بودکه خداوندش بیاود . اگر درویش بود توانگرگردد ، و

---

۱ ـ سبا/۱۰ ۲ ـ الحدید/۲۵ ۳ ـ اصل : سلاحهاو . . . .و شمرند ٤ ـ اصل : تغیر

اگرتوانگر بود کار[ش] بهتر شود .

گفت اگرکارد اندر نیام بود و زنش آبستن بود پسری بزاید .

و اگر اندرو دوکارد بود زنش به دو پسرآبستن بود .

## باب

## رؤیة السّوط

اندر دیدن تازیانه

اگر بیند که او را تازیانه‌ای دادند اندر پوست گرفته او پادشاهی بیاود ، و بود که پسری بود .

پس اگراندرپوست گرفته نبودْ بر جماعتی ازعرب وخواستهٔ ایشان والی گردد.

پس اگر بیند که تازیانه‌ای شکسته شدآن پادشاهی از وی بشود.

اگر بیند که بدان تازیانه کسی را همی زد یا کاری بدان همی‌کرد تأویل ازان [116b] باز باید کردن، از بهرآنک کار او قوی‌تر است از تازیانه .

پس اگر بیند که کسی‌را به‌چوب یا به تازیانه همی‌زد روزیْ بود که‌آن کس بیاود که او را تازیانه زنند .

## باب

## رؤیة السّراج

اندر دیدن چراغ

**کرمانی** گفت اگرچراغی اندرخانه‌ای یا اندرسرای بیند روشن وتابان‌آن نیک شدن کارو[1] مهترآن سرا بود. اگر روشناییش ضعیف بودکارش ضعیف باشد.

اگر بیند که چراغ بمرد و درآن خواب دلیل دیگر نباشد دلیل مرگ کند وتباه شدن کار کدخدای وگسسته شدن نام او.

---

۱ ـ کذا دراصل ، ظ : کار مهمتر (؟)

**دانیال** گفت اگر کسی بیند که چراغی یا آتش اندر خانهٔ خویش یا ویشان[1] فرو مرد خداوند آن جایگاه بمیرد .

## باب
## رؤیة السکّر
### اندر دیدن شکر

شکر اندر خواب سخن شیرین بود و لطیف از پسر یا برادر یا نزدیکی که بشنود .

و پانیذ همین حکم دارد .

اگر بیند که شکر همی خورد روزیٔ بیاود یا سخن خوب، یا بوسه‌ای ستاند از پسر یا زنی یا دوستی .

## باب
## رؤیة السّوار
### اندر دیدن دست آونجن[2]

اگر بیند که دست آونجنی[2] اندر دست داشت دست تنگ گردد .

اگر پیچیده بود دشخوار تر باشد .

اگر از بیم بود آسان تر بود . [۱۱۷a]

مگر که بیند که پادشاهی اندر دست او گردد که تأویل آن پسری بود یا پسر برادری .

## باب
## رؤیة السنّور
### اندر دیدن گربه

اگر بیند که گربه‌ای را بکشت یا چیزی بر وی زد او بر دزدی پیروزی یاود.

اگر بیند که گربه‌ای درسرای رفت دزدی درآن سرای رود.

اگر بیند که چیزی ببرد ازان جایگاه چیزی بدزدد .

۱ ـ کذا در اصل ، شاید :خویشان(؟) ۲ ـ اصل: دست او نجن (= دست آورنجن)

اگر گربه‌ای را شناسد دزد آشنا بود، و اگر نشناسد غریب بود .

اگر گربه‌ای را بکشت واز پوست و پیه او چیزی بیافت خواسته دزدی بود که بیابد.

اگر بیند که با گربه‌ای جنگ همی کرد و آن گربه افگار گشت بیمار شود .

اگر بر گربه چیرگی یاود از بیماری زود بیرون آید . اگر بر گربه چیره نشود آن بیماری بر وی دراز شود . پسرسیرین گفت سالی در بیماری بماند . من گویم که بیماری سخت ....[1] ، لک ازین زودتر به شود .

و اگر گربه کوهی بود بدتر و سخت بود .

## باب

## رؤیة السّلحفاة

### اندر دیدن کشف

کشف مردی بود زاهد خدای پرستِ عالم .

اگر کسی بیند که کشفی بیافت او بر مردی برین گونه که یاد کردیم چیرگی یابد یا با وی یکی گردد و از دانش و علم و زهد او بهرمند [117b] شود .

اگر بیند که کشفی بر راهی یا بر جایگاهی افتاده بود آن عالمی بود که [در] جایگاهی مجهول ضایع گردد .

اگر بیند که اندر میان خانه‌ای بود آراسته آن جایگاه عالمی بود اندر نیکی و کرامت .

* * *

۱ ـ بعلت سائیدگی کاغذ یک کلمه خوانده نمی‌شود ، شاید : [ آید ] .

## باب

## رؤیة السّرطان

اندر دیدن خرچنگ

خرچنگ مردی بود که رفتن او دشخوار بود و همّت او بلند، و امّا اندرکار عسر و اندر تن سخت عظیم بود .

اگر بیند که خرچنگ یافت او نیکی بیاود و بر مردی چنین که یاد کردیم پیروز شود .

اگر بیند که از گوشت خرچنگ همی خورد او خواسته ای و نیکی بیاود از جایگاه دور .

و هر کار که خرچنگ اندر وی بود بر خداوندش دراز گردد و یافتنش دیر بود .

خرچنگ مهتر جانوران است چون مار و چیزهای دیگر ازین قیاس، ودشمنی هریکی بر حدّ سلاح او بود و قوّتش .

## باب

## رؤیة السّعال

اندر دیدن سرفیدن

اگر کسی بیند که بسرفید ازکسی شکایت کند :

اگر بیند که مرورا دهان باز کرده بود اوخواهد که از کسی شکایت کند ونکند.

## باب

## رؤیة السّمّ

اندر دیدن زهر

اگر کسی بیند که اورا [۱۱۸a] زهر دادندی و آن زهر مرورا بکشتی از سببی نیکی بیابد، و اگر اورا نکشت اورا ازان سبب غمی و اندوهی رسد .

# باب

## رؤية السّهم

### اندر دیدن تیر

تیر مردی بود .
واگر بیند که تیرش بشکست پسرش بمیرد.
اگر بیند که تیر اندر جعبه باشگونه نهاد یارانش بر وی بر گردند .

* * *
* *
*

# كتاب الشين

## باب

## رؤية الشّمس

اندر دیدن آفتاب

**دانیال** گفت آفتاب خلعت زمین است .

اگر کسی بیند که آفتاب با وی سخن همی گوید او را بزرگی رسد ازقبل خلیفه.

اگر بیند که آفتاب سیاه شد حالی بود که اندر پادشاه بزرگ آید.

اگر بیند که آفتاب را ابر بپوشید ملک را غم عظیم رسد.

**پسرسیرین** گفت اگر کسی دو آفتاب بیند که آهنگ یکدیگر کنند و از یکدیگر اندرگذرند چیرگی آن را باشد که بربالا باشد ، و نیز واجب کنند که میان دوگروه به دروغ زنی کاری همی سازند .

**پسرسیرین** گفت اگر کسی آفتاب را اندر برگیرد و آن ستارگان[۱۱۸b] که گرد وی باشند پراگنده شوند پادشاه آن زمین هلاک شود و مردمانش پراگنده گردند .

اگر کسی آفتاب را پاکیزه و روشن بیند پادشاه عادل و منصف بود .

پس اگر لختی تیرگی اندرو بود از جور خالی نبود .

اگر جمله سیاه بود مردن پادشاه بود .

**پسرسیرین** گفت اگر کسی آفتاب را روشن بیند وصافی واندرو همی تواند نگرید پادشاهی عظیم بیاود ـ اگر او سزاوار پادشاهی بود ، و اگر نه از خویشان او کسی که سزاوار باشد بیابد. ولکن چاره نبود ازان که خداوند خواب را نیکی و بزرگی تمام اندران سال برسد .

اگرکسی بیندکه‌آفتاب اندرخانهٔ او برآمده بودی پادشاهی و نیکی‌بسیاربیاود ، وممکن باشدکه نیکی یافتنش از زنی بودکه بخواهد .

اگر بیندکه ابرآفتاب را بپوشید پادشاه درویش شود یا بیمارگردد یا پادشاهی از وی بشود .

پسرسیرین گفت اگر بیندکه‌آفتاب وماه هر دو ازآسمان بیفتادندی‌مردن فقها و پادشاهان بود .

پسرسیرین گفت چند جایگاه دیگرآفتاب و ماه مادر و پدر بود . از بهرآنک یوسف‌علیه‌السّلم همین خواب دید.

اگر بیندکه‌آفتاب برفت و نا پدیدگشت‌آن داری بودکه از زمین برادارند[1] .

اگر بیندکه‌آفتاب و ستارگان[۱۱۹a] از یکدیگرپراگنده شدند ملک‌آن زمین هلاک شود و مردمانش پراگنده شوند،و بودکه فتنها خیزد.

کرمانی گفت آفتاب ملکی هست. هرکسی که بیندکه‌آفتاب یافت او از ملکی عزّی و بزرگی بیاود .

اگر بیندکه آفتاب‌گشتی و ازآسمان همی تافتی پادشاهی بیاود تا آن‌حدّ که نور او بود .

اگر بیندکه بر زمین بودی و نور از وی همی تافتی چنانک نشایستی[2] در وی نگریدن ومرورا نه روشنای[3] بود و نه تیرگی خداوند این خواب زنی بخواهد، و اگر اندر غمی بود خدای تعالی او را فرج دهد .

و پس اگر سیاه بود و تیره و نه به جای خویش ملک را بدو احتیاج افتد[4] به کارها . پس اگرسخت بزرگ بود مرورا پایندگی بود اندرطاعت پادشاه .

پس اگر او را همی خوارداشت و نه چنان داشت‌که بایدکه‌آفتاب را دارند او با ملک خیانت‌کند و وفا به جای نیارد .

---

۱ ـ کذا در اصل (؟) ۲ ـ اصل : نشانستی ۳ ـ اصل : روشناء

٤ ـ اصل : آفتد

پس اگر اورا برآسمان بیندهمچنان‌که هست ولکٔ[1]او را روشنای[2]نبودآن‌کم شدن سایهٔ پادشاه بود .

پس اگر روشن و پاکیزه بود و همی‌تاود و به خانه‌ای فروآمده است و مرد را زن نبود زن کند ، و چاره نبودکه او را با[3] کسی را از خاندان او از پادشاه بزرگی و نیکویی٘ رسدٔ بدان حدّ که تابش‌آفتاب بود بریشان. [۱۱۹b]

پسرسیرین گفت اگر بیندکه ماه‌وآفتاب‌درمحلّه‌ای برآمده بودی‌آنجاکارزاری افتد .

گفت اگرکسی بیندکه‌آفتاب‌را بگرفت او زنی کندسخت‌نیکو- اگر زن‌ندارد، واّلا اورا دختری‌آید سخت نیکو .

پس اگر بیندکه ابرآفتاب‌را بپوشید یاچیزی‌دیگرچنانکٔ‌روشنای[2]از وی برفت کاری بودکه ملکٔ را افتد[4] از بیماری یا دگرگون شدن حالش .

پس اگر بیندکه‌آن ابر از وی باز شدآن بیماری از وی بشود .

اگر بیندکه‌آفتاب و ماه و ستارگان همه بر آسمان کرده[5] آمده بودند و جمله به قاعده روشن و منوّر و او را بدیشان دست رسد او به‌کار ملکٔ کام یاود و برکار وزیرانش و بزرگان و مهتران - اگر پادشاهی را سزا بود .

پس اگر ایشان را روشنای نبود و سیاهی و تیرگی با ایشان بود خداوند خواب هلاکٔ شود .

و امّا سیاه‌گشتن و تیره شدن ایشان برگشتن نعمت بود از ایشان .

آفتاب اندر تأویل ملکٔ بزرگٔ بود ، چون خداوند خواب و ملکٔ در یکی شهر و ناحیت[6] باشند .

اگر زنی به‌خواب بیندکه‌آفتاب در خانهٔ او برآمده بودی و شوی ندارد شوی کند بزرگوار .

---

۱ - ( = ولیکٔ ) ۲ - اصل : روشناء ۳ - شاید : یا ٤ - اصل : آفتد

٥ - کذا در اصل ، شاید : گرد ٦ - ناحیت دو بار تحریر شده

# باب

## رؤية الشّعر

### اندر دیدن موی

**پسر سیرین** گفت که من موی[1] بسیار و سیاهیش دوست دارم:

اگر مردی بیند که موی سر او [۱۲۰a] اندر موی کسی بسته بودی و ایشان هنباز باشند بر یکدیگر زیان کنند.

اگر بیند که موی سر یا ریشش فرو ریخت برو باید ترسیدن از آنک حالش تباه گردد و آبش بشود.

اگر کسی بیند که موی از تن خویش پاک همی کرد یا فزون از ان که باید بر تن او موی بود از افزونی نعمت این جهانی بود و زیادتیٔ نیکوی.

اگر مردی بیند که کف او موی بر آمده بودی او را غمی رسد و فامی بر وی نشیند.

و اگر بر سینه و بر شکم موی بیند همچنین غمی بود و فامی.

و اگر بر ران بیند یا بر ساق هم فام بود، و اگر بر روی او همچنین.

اگر بیند که موی بر اندام او دراز شده بودی[2] چنانکه ازان گوسفندان اگر کسی بود که این جهان دارد افزونی خواسته و درازیٔ عمر و کم شدن غم و اندوه و نیکو شدن حال و روای[3] کار خداوند خواب بود.

اگر بیند که موی سر[4] و ریش و اندامش بی حدّ دراز شدست او را فا[م] بسیار گردد.

اگر میان سر گیسو بیند او را پسری آید ـ یا دو، و اگر سیاه بود پادشاهی و توانگری یابد.

اگر بیند که موی او ریخته شد اگر غمی دارد فرج آیدش، و اگر فامی دارد توخته گردد، و اگر بیمار بود بهتر گردد.

---

۱ ـ اصل: سوء  ۲ ـ اصل: روء  ۳ ـ اصل: رواء (= روایی)  ٤ ـ اصل: و سر

و اگر مرد اصلع بیند که مویش بر سر برآمده بودی خواسته‌ای بیابد .
اگر بیند که از بینی موی همی کند ازغمّی که دارد یادشمنیٔ رهایی[1] یاود.[۱۲۰b]
موی بغل را همین حکم بود .
**دانیال** گفت موی گوسفندان خواسته‌ای بود ازقبل پادشاه، وموی تن مرد خواسته بود.
و بهترین موی که بر اندام بود آنست که برعورت بود و برساق، وبتّرینش آنک زیر بغل باشد و اندر بینی و بر سینه ، از بهر آنک موی روی فامْ بود ، و ازان بینی غم ، و ازان بغل و شکم تباهیٔ دین، وآنک برناف و زهار بود زن .

## باب

## رؤیة شرب الما[ء] من الأوانی

اندر دیدن آب خوردن از اناها

**دانیال** گفت آب خوردن از فرج[2] گوهر زنان است .
پس اگر بیند که ازفرج[2] آب خورد او زنی کند، وازان زن خواسته‌ای بیاود.
پس اگر آب خوردن ازکوزه‌ای بود خادمان باشند،و بلبله همچنین .
**پسرسیرین** گفت خوردن آب از خنبْ زنان آزاد بوند و یافتن خواسته ازیشان .
و گفت خوردن آب از فرج[2] زندگانیٔ دراز بود و روزیٔ فراخ ، و همچنین خوردن آب باران روزیٔ مبارک بود .
**کرمانی** گفت اگر بیند که او را آبی دادند از فرج[2] یا از کاسهٔ آبگینه آن نیز هم گوهر زنان است،وآن آب فرزندی بود .
پس اگر بیند که آن کاسه بشکست وآب نماند آن زن که مادر پسر بود بمیرد و پسر بماند.
اگر بیند که آب برفت و فرج[2] بماند پسر بمیرد و مادر بماند .
اگر بیند که[۱۲۱a] آبش از دهن همی آید او را خواسته بشود .
اگر کسی بیند که قدحی آب بیافت درمی یا ده درم یا صددرم یا هزاردرم بیاود.

۱- اصل : رهاء ۲ - بدون شک مراد نوعی ظرف است که معلوم نشد چیست، شاید: قدح

## باب

## رؤیة الشّیخ

### اندر دیدن پیر

گفت مرد پیر اندرخواب بخت بود چون شناسی، چی تأویل آنک شناسد قوی‌تر ازان باشد که نشناسد .

و برنا را چون نشناسی غم بود و دشمن .

## باب

## رؤیة الشّعرالعین

### اندر دیدن مژهٔ چشم

مژهٔ چشم نگاه دارندهٔ دین است .

اگر بیند که مژهٔ او فرو ریخت مردن پسران بود.

## باب

## رؤیة الشّتم

### اندر دیدن دشنام دادن

اگر کسی بیند که برظالمی نفرین کرد ظالم بر وی چیره گردد .

کرمانی گفت اگر مردی بیند که کسی دشنام داد آن کس بر آنک دشنام[داد] چیرگی یاود .

***

# باب
# رؤیة الشّجر
## اندر دیدن درخت

**کرمانی** گفت درختان معروف همه مردان باشند، و حال هر مردی بر حدّ آن بود ازمیان مردان که حال آن درخت میان درختان .

اگر بیند که با درختی همی کوشد یاکاری همی کند او را با مردی که هم‌گوهر آن درخت بود کاری افتد[1].

اگردرخت سبز بیند برگ‌آورده پیرامن خویش اورا بسیارنیکی وخرّمی آید.

اگر درخت خشک بیند[۱۲۱b] اورا زیانی رسد، وهرچ خوش بوی بود ازان درختان مردی بود ستوده ، وهرچ نا خوش بود مردی بود نکوهیده .

اگر دو سه درخت خشک بیند هیچ نیکی اندرآن نبود ؛

اگردرختی بیند درمحلّه‌ای خشک شده و اندران محلّه بیماری بود آن بیمار بمیرد ، و اگرکسی‌ازان محلّه غایب باشد بازنیاید .

اگر بیند که اندر بوستانی‌زیردرختی همی‌رفت اوخواسته‌ای‌از زن توانگربیاود.

اگر بیند که اندر زیردرختی برپهلوخفته‌است اورا پسری‌آید.

اگر بیند که بردرختی‌بودی‌درازوازبرآن همی‌چیدی ویاهمی‌خوردی‌خواسته‌ای بی رنج بیاود و حدیثی بشنودکه بدان خرّم بشود،مگرکه اصل‌آن میوه‌درتأویل‌نه‌نیک بود، چون انجیر وزیتون وآنچ بدین ماند .

اگر بیند که بردرخت بلند بودی او به‌مرد بزرگ پیوسته‌گردد .

اگر بیند که درختهای بسیار بودی همه به بار او پیروزی و پادشاهی بیاود و زندگانی دراز.

پس‌اگر بیند که درخت معروف همی‌ببرید او بیمارگردد سخت یابمیرد، یا اگر نه‌کسی ازخاندان او بمیرد .

---

۱ ـ اصل : آفتد

اگر درخت مجهول بیند بود آن تأویل درخویشاوندان دور بود .

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند که در بستانی نشسته بودی و [ا]ز درخت میوه همی خوردی وهمی‌چیدی[1] او زن کند مبارک و خجسته ، و ازونیکی یاود .

اگر بیند که بر درختی[۱۲۲a] بودی پراز انار او را توانگری فراز رسد.

پس اگر بیند که نشسته بودی و ازان همی چیدی چنانک بدو رنج نرسیدی‌او خواسته‌ای بیاود بی رنج.

و هرچ بیند از درخت که سخن همی گفت از نیک و بد آن کاری بود هم ازان گوهر که مردم را ازو عجب آید .

**کرمانی** گفت درخت تمام رسیده به بالا و پهنا معروف در مسجدی یا در نمازگاهی دین‌مرد بود .

اگر بیند که آن درخت کنده گشت دین او به زیان آید .

تفسیر درختی که ساقش سطبر بود و قویْ تأویل بدین صفت کنند : ساق ستبر نمازش بود و بیخ زکوة ، وشاخها روزه ،وهرچ ازو قوی یابی به‌دین بازگردد ، وشاخهای کوچک برادران که ازبهردین برادر او باشند ، و برگ درخت خواستهٔ خداوندخواب .

اگر بیند که برگ او سخت نیکو گشت آن مرد را خوی نیکو بود .

میوهٔ درخت ورع بود وخواسته .

بباید دانست که ایستادن درخت به‌ساق‌باشد وایستادن‌ساق[به] بیخ ، وبال‌وشاخ وبرگ ومیوه‌را ایستادن به‌آب ،وآب اوگرویدن‌است به‌خدای‌تعالی ،وهرک[2]ازدرختی بدین صفت کم شود اوازمردی بدین شکل وسیرت دور ماند.

اگردرختی بیند ازین نوع که اورا همه برجای بود مگر برگ‌ْ خداوندش‌راآن همه هنر هست‌مگرنکو روی. [۱۲۲b]

اگر بیند که این درخت خشک گشت یا ببریدند بسی برنیاید که تا او بمیرد و نامش ازین جهان بریده شود ، و ازان دین که داشت برگردد .

و اگر بیند که درختی راآب‌همی داد وآن‌آب ازمیوه بودآن مردبامحرمی ازان خویش گردآید .

---

۱ - اصل : چیده ۲ - هرچ (؟)

## باب
## رؤیة الشّطرنج
### اندر دیدن شطرنج

گفت شطرنج باختن کاری بود از کارهای باطل.

پس اگر بیند که ببرد او بر کاری باطل که همی‌جوید چیره شود .

و اگر خداوند خواب را با کسی جنگ بود پیروزی یاود، زیرا که آن را برمثال مصاف نهاده‌اند.

و اگر بیند که بماند کاری که همی جوید نیابد.

واصل شطرنج اندرخواب دروغ گفتن است ، چی جمله صورتهاست .

ونرد همچنین باطلی بود از باطلهای جهان.

## باب
## رؤیةالشّوک
### اندر دیدن خار

اگرکسی ازخار بهری بیابد هم چندِ آن از دین بیابد .

امّا درختی که برو خار بود یافتنش دشخوار بود، واندرو بس نیکی نبود.

## باب
## رؤیة شلجم[1]
### اندر دیدن شلغم

اگرکسی بیند که شلغم همی‌خورد به وقت خویش واورا غمی باشد ازغم رها شود و نیکویها بیند. [۱۲۳a]

---

۱ - کذا در اصل

## باب

## رؤیة الشّعیر

### اندر دیدن جو

جو روزیْ بود سبک بی رنج، ولکن اندکی غم و اندوه با او بود.

اگر بیند که همی خرید یا کسی بدو داد خواسته‌ای بود با تن درستی.

اگر بیند که جو تر همی‌خورد اندر دین نیک بود. و جو هرگونه که خورد - خام، پخته، خشک و تر، بریان کرده - جمله نیک بود.

## باب

## رؤیة الشّبْه

### اندر دیدن برنج

برنج اگر مردی بیند و اگر زن خواسته‌ای بود از قبل جهودان یا ترسایان که بیابند[1].

انگشتری برنجین[2] بر همین گونه بود.

## باب

## رؤیة الشّکر

اگر بیند که سپاس داری همی کند نیکی اندر دین و دنیا بیاود.

## باب

## رؤیةالشّاهین

اگر کسی بیند که شاهین بیافت وحشیْ او پسری بیاود.

---

۱ - اصل : بیایند ۲ - اصل : برنجنین

## باب
## رؤية الشّحم
### اندر دیدن پیه

اگر کسی بیند که پیه گاو همی خورد او را نعمت در رسد و فراخیٔ عیش و حشمت تمام. پیه گوسفند خواسته‌ای بود بسیار. و همه کس را از روغن پیه اولی‌تر بود که در خواب بیند .

## باب
## رؤية الشّفة [١٢٣b]
### اندر دیدن لب

اگر کسی بیند که لب زبرینش بشود همّتش بشود ، و اگر لب زیرین بشود زنش بمیرد .

## باب
## رؤية الشّمع
### اندر دیدن موم

شمع اندر خواب عالمی بود یا قیّم سرای، و چراغ نیز همچنین.

* * *

# کتاب الصلاة

## باب

## رؤیة الصّلاة

اندر دیدن نماز

**کرمانی** گفت اگر بیند که سوی مشرق نماز می کرد ـ مشرق نمازگاه **ترسایان** است ـ سخن او جمله ازان **قدریان**[1] است وگفتار و مذهب او ازان **ترسایان**، و توبه باید کرد .

اگر کسی بیند که نماز سوی مغرب همی کند ـ آن جانب نمازگاه **جهودان** است ـ مذهب او به مذهب **جهودان** نزدیک است، ازآن سیرت که دارد بازباید آمدن و توبه باید کردن وازخدای تعالی بباید ترسیدن.

واگرآن زمین از جملهٔ نمازگاه **مسلمانان** بود واجب کند که زیان ندارد .

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند که با **جهودان** نماز همی کند از قبله بگردیده یا با **ترسایان** یا با **گبرکان** مردی بود که با چنین مردم نشست خاست کند و بدان که می کند راضی نباشد.

**دیگری** [a۱۲٤] گفت اگر کسی بیند به سوی قبله نماز همی کند خدای تعالی مرورا حجّ روزی کند لقوله تعالی: « فاینما تولّوا فثمّ وجه الله. »[2]

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند که از سوی پشت قبله نمازهمی کند اومسلمانی را بازپس‌پشت افگنده‌است وگناه بزرگ ازو دروجودآمده یاسوگنددروغ یادکرده واز مسلمانی بیزارشده، یا زنی را ازان دشنام داده که لعنت خدای بدان سبب برو واجب شده‌است، یاگناه عظیم کرده ـ مرورا ازگناه توبه باید کرد .

---

۱ ـ دراصل : قرریان ۲ ـ البقره/۱۱۵

کرمانی گفت اگر مردی در خواب بیندکه متحیّر باشد و نداندکه قبله به کدام جانب است او مردی بودکه اندر دین خویش خیره گشته بود .

اگر بیندکه بربام کعبه نماز همی کردی همین حکم بود.

اگر بیندکه راست سوی قبله نماز همی کند رای او درست و راست است .

اگر بیندکه طهارتش و رکوع و سجودش و ایستادنش و خواندنش درست و راست بود رای او درست و راستست . پس اگر ازین همه یکی ناقص بود او در دین بدان مایه خلاف کردست .

وهمچنین اگر بیندکه اندر واجب ومستحبّ چیزی افزود شکّ در کاراوآید.

دیگری گفت اگر برخیزدکه نمازکند اندر مسجدی و خواهدکه چیزی خواند و نتواند او مردی بودکه مهتریٔ همی جوید و دین را افزار سازد.

اگر بیندکه مردم نمازسوی قبله [۱۲٤b] همی کنند و او با ایشان نماز می کند او را با جمع مسلمانان هیچ خلاف نیست .

اگر بیندکه او سوی قبله نماز می کند و دیگران نه، او بر حقّ است و دیگران بر باطل .

اگر بیندکه قومی درمزگت نمازهمی کردند ـ بهری موافق قبله و بهری مخالف قبله ـ مردمانی باشندکه میان ایشان هوا[1] و تعصّب افتد و پراگنده شوند.

پسرسیرین گفت اگر کسی بیندکه اندر نماز بازی همی کرد نه نیک بود .

گفت اگر کسی بیندکه اندرنمازچیزی همی خورداز طعام یاشراب اومردی مرای[2].

اگر بیندکه خبیص همی خورد او زنان را بوسه دهد، چون به روزه بود .و هر شیرینیٔ که بیند وشکر و خرما که درنماز لقمه‌ای دو بخورد اورا جزین تأویل نکنند.

## باب
## رؤیة الصّنم
### اندر دیدن بت

گفت اگر بیندکه صنم همی پرستید صنم باطل بود، وتفسیراوآن بودکه برخدای

۱ - ( = هوی ) ۲ ـ کذا در اصل ؛ شاید : مرائی باشد

دروغ گوید به باطل ، وهمه صورتهای ساخته باطل است .

پس اگرصنم ازچوب بود اونفرین کند به‌مردمی که به‌مذهب‌ودین نه‌پاک‌بوند.

واگرازسیم بوددین اوتباه‌شود، وتباهی دینش‌ازان روی‌بودکه‌دست درنامحرمی یا خواسته‌ای زندکه پیش او ودیعت بود .

اگرآن بت از زر بود از وی‌کاری در وجودآیدکه دشمن[۱۲۵a] آیدش و نه از دل‌کند، و مرورا ازان بیم خواسته باشد .

پس اگراز روی، بودیااز آهن‌یا از ارزیز کاری‌که ازوآید جهت‌جستن این‌جهان بود ، جهت‌آنک هر سه خواستهٔ این جهان است و بت را به‌گوهر باز باید خواند .

اگر جز بت چیزی دیگر بودکه‌کافر دون خدای‌آن را پرستد برهمین‌قیاس بایدرفت.

اگر بیندکه صورتی‌از وی یا ازکسی بدزدید زنی‌بودکه با وی به‌حرام بنشیند.

اگر بیندکه صورتی بخریدآن مرد نخّاس بردگان‌گردد.

اگر بیندکه صورتی همی‌کردی و باآن بازی‌کردی با زنان بازی‌کند.

## باب

## رؤية‌الصّليب

### اندر دیدن بر دار کردن

اگرکسی بیندکه او را بر درپادشاه بردارکردند و داندکه‌آن پادشاه فرمودست مرورا بزرگی و پایهٔ عظیم رسد، و بودکه پادشاهی بیاود .

اگرداندکه پادشاه نفرمودست و سزاوار بزرگی نبود اندران هیچ خیر نباشد و رسوای[1] بود، و بودکه پادشاهی بدو معزول‌گردد و بالاگیرد.

---

۱ - (= رسوائی)

## باب

## رؤیة الصّوت

### اندر دیدن بانگ

بانگ و نام مرد و فخر او اندر میان مردم بر آن حدّ بود که بانگ و شنوای[1] او بود .

## باب

## رؤیة الصّوم

### اندر دیدن روزه داشتن

**کرمانی گفت** [۱۲۵b] اگر کسی بیند که به‌روزه‌است یا لگامی بر دهان او کرده‌اند دست بازداشتن بود از حرام معصیت .

پس اگر او برسخنی بود که دلیل بر خواسته این جهانی کند یا تباهی دین، بدان برسد؛ و بود که نیکویی باشد که از برادر یا مانند آن چشم دارد و بدان نرسد .

## باب

## رؤیة الصّدر

### اندر دیدن سینه

**پسرسیرین گفت** اگر کسی بیند که صدر او فراخ گشت آن زیادتی و افزونی بود اندر دینش . پس اگر تنگ بیند آن کفر بود .

**کرمانی گفت** فراخی و تنگی سینه به‌سخاوت و بخیلی تأویل باید کرد وسترگی و بردباری .

---

۱ - (= شنوائی)

## باب

## رؤية الصّراعة

اندر دیدن کستی گرفتن

اگر بیند که با کسی کُستی همی گرفت آن‌را بهتر که افتد، جهت آنک تغیر[1] حال ظاهر در وی باشد.

## باب

## رؤية الصّلح

اندر دیدن آشتی[2]

کرمانی گفت اگر کسی به خواب بیند که او را با کسی جنگ بود و پس صلح کرد او را غم سخت رسد.

## باب

## رؤية الصّبی

اندر دیدن کودک

کرمانی گفت و پسرسیرین که اگر کسی بیند که کودکی را برگرفت بود که نیکی و خواسته‌ای بیابد.

پس اگر بیند که پسری را بریان کرده است و ازان همی خورد ازان فرزند بسیا[ر] نیکی یاود و منزلت عظیم.

گفت اگر کسی بیند [۱۲۶a] که کودکی را اندر کنار دارد خواسته‌ای بیاود.

۱ - کذا در اصل، ظاهراً : تعبیر ۲ - اصل : اشتی

## باب
## رؤية الصّحرا
### اندر دیدن دشت

**پسرسیرین** گفت اگر کسی[1] خویشتن را اندر دشتی بیند و او اندر تنگی بوده است او از دشخواریها و تنگیها برون آید.

## باب
## رؤية الصّعود
### اندر دیدن بر کوه شدن

**پسرسیرین** گفت اگر بیند که برجایگاهی شد بلندتراز زمین او افزونی و پادشاهی یاود اندر دین.

اگر بیند که بر آنجا دری بگشادند دری از درهای روزی بروی گشاده شود.

**کرمانی** گفت اگر کسی خواهد که برکوهی بر شود و به رنج بر می‌شود آن کارهای بود که همی جوید و بدان حدّ که دشخواریش رسید بیاود.

اگر بیند که بر سرکوه شد اوآن کار را به تمامی بیاود، اگر این جهانی بود و اگرآن جهانی.

و هر پوشیدنی که باشد برکوه و تلّ و عقبه و قصر و جایگاهی که از زمین برداشته بود جمله یافتن کاری بود که همی جوید برآن حدّ که بیند که بر شد.

## باب
## رؤية الصّمغ

**کرمانی** گفت صمغ ازان هر درختی که بیند فصلها بود از خواستهٔ مردی که آن کس بیاود.

---
۱ - اصل: کسی بیند

## باب
## رؤیة الصّولجان
### اندر دیدن چوگان

اگر کسی بیند[۱۲۶b] که چوگان اندر دست داشت و بدان گوی همی‌زد او آنچ همی جوید بیابد، ولیکن نه راست آید.

کرمانی [گفت] اگر بیند که چوگانی گشته بودی اندر دین او هیچ نیکی نبود و آنچ همی جوید نیابد، مگر اندر آن حیلت و ناراستی کند.

## باب
## رؤیة الصّوف
### اندر دیدن پشم

کرمانی گفت اگر جامهٔ پشمین بیند که پوشیده بود او خواستهٔ بسیار بیاود. اگر جامه‌ای بود که او را تفسیر[نعمت] این جهانی بود، و اگرجامه‌ای بود که تفسیر او دین بود دین یاود یا خواسته و نعمت این جهانی ؛ و هرچ نا بافته بود از پشم بهتر و فاضل‌تر بود.

اگر بیند که خروارپشم یافت او خواستهٔ عظیم یاود، واگردو خروار یا سه‌خروار یاود خواسته بیشتر بود.

دانیال گفت پشم خواسته‌ای بود گرد آورده.

پس اگر بیند که جامهٔ پشمین خرید، یا پاره‌ای پشم اندرخانه برد خواسته‌ای بیاود حلال و خوش.

## باب
## رؤیة الصّفر
### اندر دیدن روی

اگرمردی بیندیازنی که روی یافت خواسته‌ای بود از قبل جهودان یا ترسایان که بیاود.

انگشتری را که از روی بود همین تأویل کنند.

اگر پاره‌ای روی بیند که بیافت نیکی بیاود.

اگر کارکرده بود خادم وکارکن باشد.

پسرسیرین گفت اگر کسی بیند که مرورا چیزی از رویینه درجوالی پیش آوردند خواسته‌ای به نگاه داشت به نزدیک او بنهند، باید که زینهار نگاه دارد. [۱۲۷a]

## باب
## رؤية الصّيد

### اندر دیدن نخجیر

گفت اگر کسی بیند که گوسفندکوهی یاگاوی یا بزی به شکار بگرفت یا کسی بدو داد و نیّت داشت که ازگوشت او بخورد یا ببخشد غنیمت و توانگری بود.

اگر سرش یاگوشتش یا پوستش بیافت توانگری[۲] بود که بیابد.

و هرچ ماده بود تفسیرآن زنان باشند چنانک یادکردیم در پیش.

گوشت و موی و پوست ایشان جمله خواسته بود، و شیرشان همچنین، و اندردین نیکی و افزونی باشد.

اگر بز کوهی[۱] بیند که اورا طاعت داشت مردی مرورا طاعت دارگردد که اورا دین نبود.

اگر بیند که جانوری کشت کوهی او ازمسلمانی بر گردد، مگرکه بیند که آهوی کشت ـ آن خوشی بود که از زنان یاود.

## باب
## رؤية الصّقر

### اندر دیدن چرغ

اگرچرغی بیند تعلیم ناکرده و بی‌طاعت ومراورا بود او راپسری آید وبه‌جای مردان رسد.

---

۱ ـ اصل: کوی ۲ ـ اصل: پسره

اگر بیند که شکاری و آموخته و طاعت داربود و شکارهمی کند وچون بخواند بیاید او پادشاهی بیاود و اندرآن حاکم بود امّا ظالم بود، ازبهرآنکٔ چرغ را خوردن آن بود که به ظلم یاود ، و از دیگر[1] مرغان به ستم ستاند ، [۱۲۷b] و اندر دین او تباهی آید.

## باب

## رؤیة الصّیقل

کرمانی گفت صیقل و شمشیر کن[2] و زرّاد اندر تأویل همچنان است که آهنگر، وآنکٔ شمشیر روشن کند آن کس بود که کار پادشاه را ترتیب نهد و نیکو دارد ، و واجب کند که ایشان به گفتار دروغ زن باشند اندرکارهای این جهانی ـ امّا کارهای بزرگٔ ازدست ایشان برآید .

## باب

## رؤیة الصّایغ

اندر دیدن زرگر

زرگر مرد دروغ زن بود و اندرو هیچ خیرو نیکی نبود .

اگر مردی را زرگر همی خوانند که نه زرگر بود و آن کس که او را زرگر خواند ثقت بود برآن کس سخنی بندند که ازان بی خبرباشد .

## باب

## رؤیة الصّبّاغ

اندردیدن رنگرز

رنگرز هم دروغ زن بود ، امّا از دست او نیکی بسیارجدا شود و پدیدآید .

---

۱ ـ دراصل : و از دیکر راز دیکر ۲ ـ به این قیاس « نیزه کن » هم درصفحهٔ ۱۶ درست است.

## باب
## رؤية الصّرّاف
### اندر دیدن صراف

صرّاف مردی بود که علم خرافات داند که به هیچ کار باز نیاید .

امّا آنک درم گزیند مردی باشد که اختیار کارها کند ـ اگر مرد علم دینی بود ، واگر مرد دنیا ـ آنچ گزیند پسندیده بود .

## باب
## رؤية الصّیّاد
### اندر دیدن نخجیربان

صیّاد مردی [ بود ] که زنان را جوید وهیچ نیکی نیابد مگر به مکر و حیلت :

[۱۲۸a]

## باب
## رؤية الصّاعقه
### اندر دیدن صاعقه

اگر مردی[۱] ابر با صاعقه بیند و برقْ ممکن گردد که عذاب یاود ، ازبهر آنک ابر با صاعقه و برق بی باران عذاب بود .

## باب
## رؤية الصّک
### اندر دیدن صک

اگر بیند که او را صکّی دادند به مهرْ او را خواسته روزی بود .

---

۱ ـ اصل : مردی بیند

اگر بیند که صکی بر وی نبشته او را حجامت کند[1].

اگر بیند که حجامت کردند صکی برو نویسند یا شرطی برو نهند .

## باب

## رؤیة الصّفرة

اندر دیدن زردی

هزار[2] جامهای زرد و میوهای زرد وطعامهای زرد بیند جمله بیماری بود.

## باب

## رؤیة [صرم] النخل

اندر دیدن بریدن درخت خرما

اگر بیند که درخت خرما ببریدند آن کار که اندروست اگر جنگ بود و اگر چیزی دیگر بریده شود.

## باب

## رؤیة الصّحن الدّار والصّفّه

اندر دیدن صفه و میان سرای

میان سرای دختر بود یا خواهر، و صفّهٔ میان سرای پدر و مادر بود .

## باب

## رؤیة الصحیفة

اندر دیدن صحیفه

اگر بیند که صحیفه همی نوشت او را میراثی روزی بود یا بهری از میراث بر حدّ صحیفه. [۱۲۸b]

۱ ـ کذا ، ظاهراً : کنند ۲ ـ کذا ، شاید : هرچ از

## باب
## رؤية الصّحرا

اندر دیدن دشت

دشت خرّمی بود بر حدّ فراخی و سبزیش .

## باب
## رؤية الصنّاعين

اندردیدن پیشه داران

**ملّاح** کسی بود که در تنگی به سرآورد ولیکن او را حظّ بهتر ازان باشد که دیگر زندانیان را، از بهرآنک درياب[1] پادشاهی بود.

**مصوّر** که صورت جانوران کند کسی بود که برخدای دروغ گوید .

**نقّاش** کسی بود که جهان آراید بر خود و برمردم.

گفت **روغن‌فروش** مردی بود که مردم را غم رساند. اگر چندان روغن به‌کار برد که از وی چکد غمین شود .

**مسّاح** مردی بود بسیار سفر، اگربیند که جامه یا رسنی یا زمینی‌پیمود سفر کند.

کسی که **فحل** دارد نه‌نیک بود اندرفال، مگر که بیند که فحل‌را بر ماده افگند. و اگرآن ماده ازان بود که او را به سال بازخوانندآن سال بر وی نیک بود و اندر آن سال نعمتها یاود ، و اگر ماده‌آبستن گردد خواب قوی‌تر بود، و اگر این حال میان مردی و زنی بیند حلال و حرام آن به جایگاه و علامات تواند دانست - به مثل در مسجدی یا درمیان مردمان نیک ، یا اندرگردن فاعل و مفعول رسنی باشد این جمله علامت حلالی بود. واگردرجایگاه مجهول نامعلوم ومجهول بیند دلیل آن کند که آنچ درآن سال یاود حرام بود .

۱ - ( = دریا)

و اندر **جلّاب هیچ** خیری [ ۱۲۹a ] نیست، مگر که بیند که گوسفند آورد یا چهارپای دیگر یاپرستار. پس تفسیراو ازان باید کرد.

اگر بیند که بنده یا پرستار **همی‌فروخت نیک** بود.

**نبّاد** نه‌نیک بود، مگر که بیند که **انگور همی‌فشرد**. پس‌آن نیکی وفراخی بود، و بدان دلیل‌که در زندان **یوسف** علیه السّلم پرسیدند واجب کند که او خدمت پادشاه کند. گفت‌اگر کسی بیند که‌شیر **همی‌دوخت نیک** بود. ازبهرآنک‌دیدن شیرروزی‌بود.

اگر پادشاهی‌بیند که **خراج ستان** بود، بازرگانی خواسته فروشد وبسیار خواسته گردآورد.

**سقّا** مردی بود که کارهای دینی کند و خدای از وی راضی باشد.

اگر بیند که‌آب **همی** کشد به خانهٔ‌خویش وبه خانهٔ دیگران خواسته‌گرد کنداز بهر خود و از بهردیگران.

اگر بیند که‌آب‌اندر جایگاهی کرد خواسته‌ای بودگردکرده برقدر خوشی‌آب.

**دربان** مردی بود پادشاه‌وش،چی‌در کار پادشاهان **هیچ** کس بزرگ‌تر از**حاجب و بوّاب** نیست. وتأویلش‌زود راست شود، چی‌بوّاب‌نزدیک بود به‌پادشاه وحاکم‌است بدان‌که مردم را بازدارد و راه دهد.

**دلّال** اندر خواب نیک بود.

**سمّاط**آن بود که بره را از موی و پشم پاک کند جهت بریانی. تفسیر اومردی بود بدکردار که خواستهٔ مردم خورد.

**حلواکن** مردی بود لطیف سخن و خداوند ریحان.

**مرواریدفروش‌اگرجایگاهش**[۱۲۹b] دلیل به‌کردارهای نیک کند نیک باشد، و حکم‌آن قاضی بود یا واعظی یا قرآن خوانی یا سخن‌گوی که مردم راگریاند.

**ترّه فروش** مردی بود که اندرو هیچ نیکی نبود.

**دانیال** گفت اگر بیند که **جوهری**گشتی ، پیشه وکار وی جز خدا پرستی نباشد.

**بزّاز** مردی بودگرانمایه ، ولکن پس ازان‌گرانمایه شود .

**درم و دینارفروش** مرد زشت سخن باشد، چی درم و دینار اندر تأویل‌سخنهای زشت بود و هیچ نیکی اندرو نیست.

**بساط وگلیم و خز و بردفروش** همان باشدکه دربزّاز یادکردیم.

**مرغ فروش** چون **نخّاس** بودکه بردگان فروشد.

**چوب فروش** کسی بودکه دین برین جهان بگزیده باشد. اگراز بهای هیزم‌درم یا دینارستاند مردی بودکه‌این‌جهان وروزیٔ‌خویش‌برخویشتن‌تباه‌کند به‌سخن وجنگ.

و همه طعامها را چون به درم و دینار فروشد حکم برین گونه بود.

اما فروشندهٔ حبوبها را و میوه را هرآنچ گوهرآن نیک بود همچون فروشندهٔ گندم باشد و تفسیرآن نه‌نیک بود، و ازخریدار فروشنده را بهتربود.

فروشندهٔ جامهٔ خلقان بهتر از خریدارش، چی تفسیر آن درویشی بود.

خریدار و فروشندهٔ جامهای نو نیک‌اند، وآنک خرد بهتر از فروشنده. واندر [۳۰۴] جامهٔ نو هیچ بدی نیست مگر موزه کسی راکه سپاهی نباشد‌ـ‌که هرچ کهنه‌تر اولی‌تر.

اگر بیندکه بنده‌ای بفروخت نیک بود.

اگر بیندکه کنیزکی بفروخت بد بود.

اگر بنده‌ای‌بخرد بد بود.

اگرکنیزك خرد نیک بود،

**نخّاس** و **بیطار** و **رایض** و **لگام‌کن و یوزدار** این همه مردمان پادشاه باشند و سپاه و تدبیر و راستی ایشان نگاه دارند هریکی برخطر و مایه وگوهرکار .

**روی‌گر** و **ارزیزکن** و**آبگینه‌کن** وآنک پوست خرما بافد این جمله اندرتأویل چنان‌اندکه **سبوگر** و **نعلین‌دوز** .

# کتاب الضاد

## باب

### رؤیة الضّرب بالمقرعه وغیرها

اگر بیند که مرورا به تازیانه بزدند چنانک نشان بروی بماند و وقت زدن اورا فرو بسته بودند یا به دست می‌داشتند و خون از زخم او همی آمد آن نه نیک بود و کسی‌را ازان او به زیان برند و خدای تعالی مرورا مژده دهد.

پس اگر بیند که مرورا به تازیانه بزدند چنانک فروبسته نباشد و نه کسی مرورا به دست دارد و خون از وی نیامد او خواسته‌ای بیاود و نیکی بروی پیدا شود.

پس اگر خون از وی براندام وی فرودآمدآن خواسته‌ای حرام بود [۱۳۰b].

و زدن به جز ازتازیانه چنانک نشان بروی بماند سخنی بودکه اندروگویند.

پس‌اگرخویشتن‌را زده بیندچنانک‌نداندکه‌اورا چون زدنداونیکی وخواسته‌ای و جامه‌ای بیاود.

وبهترین زدن اندر تأویل‌آن بودکه دست و پایش‌گشاده بود.

اگر بیندکه‌کسی را همی زد ، زده نیکی بیاود.

اگر بیندکه چیزی برسرکسی زد مرورا سرزنش‌کند.

اگرکسی بیندکه اندامها را از وی جداکردند او سفری‌کند ومردمانش از وی بریده‌گردند.

## باب
## رؤية ضرب العُنق
### اندر دیدن گردن زدن

اگر بیند که به شمشیر گردن او همی زدند روزئ بیابد زود.

اگر بنده و پرستار بیند آزاد شود.

اگر مردی بیند که اورا به‌جایگاهی که اورا خوش‌آمد گردن بزدند امیرش اندر زمین غریب کشته شود.

اگر بیند که او راگردن زدند و سر او از وی جداگشت اگر فام‌دار بود فامش گزارده شود، و اگر حج نگزارده باشد حجّ کند، واگراز کسی می‌ترسد ایمن شود، واگر فرزندش رنجور بود فرج یاود، واگر دیرگاه بود تا بیمار باشدگناهان وی بریده شود و به نیکی و صلاح شناخته‌گردد و از بلاها رهای[1] یاود.

و همچنین اگر زنی بیند اندر روزگار زادنش یا مردی‌که از درد شکم نالد فرج یاود.

اگرمردی بیند که اورا ازین‌هیچ غمی نباشدآن مرد از نعمت جداگردد[۱۳۱a] و پادشاهی از وی بشود و حال بروی بگردد.

## باب
## رؤية الضّرطه
### اندر دیدن رها شدن از باد

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند که اندر میان مردم بادی رها شد و یا جایگاهی که نه جای دست شستن بود و آن باد را بانگ بود به‌زبان مردم یا به سخنی که‌گوید اندر افتد و او را نکوهش‌کنند، و اگر اندر خلا باشد کاری بود که بر وی[2] آسان‌گردد.

---

۱ - (= رهائی)  ۲ - اصل : وه

## باب
## رؤية الضّيق
### اندر دیدن تنگی

اگر کسی بیند که از تنگی بیرون آمد به فراخی او از کاری که کند و اندر آن ترسی بود به جایگاهی افتد که امن و فراخی بود و کار او به صلاح آید.
و اگر ازتنگی به‌جایگاهی‌افتد که همی‌ترسد اندرآن هیچ‌خیری نبود.
**پسرسیرین** گفت‌اگر کسی بیند که‌سرای اوتنگ بودی یازمینش بخل ودل‌تنگی خداوند خواب باشد.

## باب
## رؤية الضّحک
### اندر دیدن خندیدن

**پسرسیرین** گفت‌اگر بیند که همی‌خندید یا بازی همی کردآن همه گریستن بود.

## باب
## رؤية الضّبع
### اندر دیدن کفتار

کفتار زنی بود بدکردار و زشت دیدار.
پس اگر بیند که برکفتاری نشسته بودی زن زشت را بیابد.
اگر بیند که تیری بدو انداخت میان او و زنی. . . . . . . .[1][۱۳۱b]

۱ - یکی دو ورق افتادگی دارد.

# کتاب الطاء

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

## باب

## رؤیةالطّبق

اگر اندر خواب طبق بیند از خال یا از پسرعمّ یا پسرعمه نیکی یاود.

## باب

## رؤیةالطّرش

اندر دیدن [نا]شنوای[1]

اگر بیند که او را شنوای[1] نبود کافربود.

**کرمانی** گفت هیچ خیری و نیکی اندر مردی نبود که خویش را کرّ بیند، از بهر آنکُ تباهیٔ دین بود.

## باب

## رؤیة الطّلب

اندر دیدن جستن

اگر بیند که او را طلب همی کردند غمی بدو رسد.

---

۱ ـ اصل : شنواء

## باب

## رؤية الطّين

### اندر دیدن گل

گل غم و اندوه بود.

**دانیال** گفت اگر بیند که اندر گل همی رفت او را غم سخت رسد.

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند که در گل همی شد در بلای افتد و فتنه‌ای .

**کرمانی** گفت گل و تول وآب تیره غم و اندوه بود.

## باب

## رؤية الطّلع التمر

### اندر دیدن طلع خرما

**کرمانی** گفت اگر کسی طلعی از طلع خرما بیافت یا دو یاسه اوخواسته‌ای بیاود یا فرزندی .

اگر ازان طلع دیگری را دید که می‌خورد خواسته آن کس خورد که یاود .

اگر بیند که بسیاری طلع بیافت وازان نخورد آن سخنی بود که دلیل بربدی کند، یا پادشاهی بر وی خشم گیرد پس خشنود شود.[۱۳۲a]

## باب

## رؤية الطّیلسان

### اندر دیدن طیلسان

**کرمانی** گفت طیلسان بها و قوّت مرد بود و آب روی در میان مردم.

اگر بیند که طیلسان او بدزدید[ند] یا بسوخت یا ازوی بستدند مصیبتی بود که اورا رسد از قبل پسری یا برادری یا کسی که بر وی عزیز بود.

پس اگر بیند که مرد برنا یا پادشاه‌گونه‌ای از وی بستد مصیبتی بود یا زیانی که ناچار بدو رسد اندر خواسته و آب روی.

## باب

## رؤیةالطّوق

اندر دیدن طوق

**پسرسیرین** گفت اگر بیند که اندر گردن طوق دارد آن زینهار بود که اندر خویشتن پذیرد.

**کرمانی** گفت اگر طوقی از زرّ یا از سیم یا از ارزیز اندر گردن دارد خویشتن را اندر یابد که کارش تباه خواهد شد. پس اگر طوق اندر گردن دارد از دوگونه بود: به مثل از روی وآهن، یا از ارزیز وآهن- وزینهار مادر و پدر به‌جای نیاورده باشد، یا دعوای[۱] کند که نه‌اندر وی بود. چنانک یکی گوید که من‌عربم ونه‌ازعرب بود ونسبت خویشتن به مردی کند که نه از وی بود یا مذهب خویش به‌خلاف راستی نماید.

## باب

## رؤیةالطّاوس

اندر دیدن طاووس نر

طاوس[۲] نر پادشاه بود پارسی نیکو دیدار و [۱۳۲b] بسیار حواسته.

اگر کسی بیند که طاووس نر بیافت و اورا بود او برملکی برین‌گونه دست یاود و بسیار خواسته و حشمت بدو روی نهد.

اگر نداند که طاوس[۲] ماده یا نرست زنی بود عجمی نیکو دیدار که ازان زن بسیار خواسته بیابد و فرزندی.

---

۱ - دعوی (؟)   ۲ - کذا

اگر بیند که از پوست طاووس یا گوشتش یا استخوانش چیزی بیافت ازان زن فرزندی یاود.

اگر از خایهٔ او بیافت دختری ازان زن بیاود یا نیکی‌ازقبل‌او وچشم او روشن شود .

## باب
## رؤیة الطّیرالماء

اندر دیدن مرغ آبی

مرغ آبی از همه‌گونه بهترین مرغان‌است، از بهرآنک اورا پرو بال بیشترست و زندگانیش بی‌بیم‌تر و مخیّرتر به‌پریدن اندرآب و خشک .

اگر بیند که ازوی چیزی بیافت اوخواسته‌ای وپادشاهی بیاود وبدانچ تمنّادارد برسد برآن حدّ که بزرگی آن مرغ بود و مایه و خطر او و بسیاری پرو بالش .

اگر بیند که ازین مرغان چیزی بیافت اوحاجت خویش بیابد بزرگتر بود وهمه پرّ و بال او خواسته بود.

بانگ مرغ[آبی] نه‌نیک بود، خاصّه که یکدیگررا پاسخ همی‌دهند، چی آن‌را نوحه وگریستن تأویل کنند .

بانگ بط شنودن از خانهٔ نوحه ومصیبت باشد.

بچهٔ آهورا حکم همچنان‌است که بزرگ‌را، و استخوان وی بهترین‌چیزهاست و هرچند بچه بیند پسران باشند[1].[۱۳۳a]

---

۱ ـ شاید این عبارت مربوط باشد به مادهٔ ظبی که در ۲۷٦ آمده است .

## باب
## رؤیةالطّبیب

### اندر دیدن پزشک

پزشک مردی بود دانا وعالم اندرعلم دین، بدان دلیل که بیمار اندرتأویل کسی بودکه دینش تباه بود.

طبیب آن بودکه بیمار را علاج کند. و فقیه آن که دین تباه را نیکوگرداند.

## باب
## رؤیةالطّباخ

### اندردیدن طباخ و نانبا و بریان کن

تأویل ایشان سخنان بود و جنگ از بهر روزی، وهرچه آتش را اندران فعل بود گفتار باشد خاصّه نان و بریان که میان آن [و] آتش هیچ حجاب نبود.

## باب
## رؤیة الطحّان

### اندر دیدن آسیابان

آسیابان که از بهرخویش آرد همی کند مردی بودکه از بهر روزی خویش کار کند و رنج برد، و بودکه مهتری یاکدخدای بود.

پس اگر آسیابان مرد پیر بود مردم آن خانه را نیک بود و روزیشان فراخ بود و آن روزی ازیشان گسته نشود تا ایشان زنده باشند.

و اگر آسیابان برنا بودکمترازین باشد.

## باب
## رؤیة الطّریق
### اندر دیدن راه

راه اندر تأویل صراط بود و صراط دین حقّ جستن.

اگر بیند که اندر راه راست همی‌رفت اورا دین‌راست بود و شریعت ومسلمانی درست و جستن این جهان اندر صلاح دین.

اگر بیند که‌راه همی‌جست اودین‌صلاح جوید،اگرراه بیاودآنچ می‌جوید بیابد.

اگر بیند که برسرراهی خیره مانده باشد در دین خیره شود.

اگر بیند [۱۳۳b] که برراه تاریکی و ناروشن‌همی‌رفت او اندر دین بدعت نهد یا باطلی همی‌جوید.

اگر راه بروی روشن شود ازان بیرون‌آید .

اگر در راهی سبزی[1] و نبات و مرغزار بیند مسلمانی باشد.

## باب
## رؤیةالطّبل
### اندر دیدن طبل

طبل‌مصیبت بود خاصّه که نای با وی بود و رقص و پای کوفتن و بانگ‌داشتن.

پس اگر طبل تنها بیند سخن باطل باشد ، چی طبل زدن باطل آشکارا بود .

## باب
## رؤیةا لطّیب
### اندر دیدن بویهای خوش

**پسرسیرین** گفت‌اگر کسی بیند که غالیه یامشک برخویشتن‌آلوده مرورا مژده‌ای

۱ ـ اصل : سبزه

آیدکه بدان خرم شود. وهرچ از طیب سیاه بود زندگانی و مهتری بود، و بودکه ازو سخنهای گویندکه اندرو باشد.

اگر بیند که ذریره براندام[۱]کرد سخنی و ستایشی بودکه اندر وی گویند و اندرو نبود.

**پسرسیرین** گفت دخنه دوست[دارم]که آن نیز همچون ذریره بود، از بهرآنک اینها برتن و جامه نپایند مگرآنک بوی درگیرند.

وگفت روغن بان تا مشک اندرو نبود دوست ندارم.

عنبر و دیگر اخلاطهاش نیک‌اند[۲].

## باب

## رؤیة‌الطّلاق المرأة

اگر بیندکه زن را طلاق بداد او [۱۳٤a] از پادشاهی معزول‌گردد.

اگر او را سه چهاری از زن وکنیزک باشد بعضی از پادشاهی او برود.

**پسرسیرین** گفت اگرکسی بیندکه زن‌را طلاق بداد و دیگری را به زنی بستداو نیکی بیاود ازآنک از پس خواهد ، و تأویل آن بهترکه خواهد ازآنک طلاق دهد .

و هم اوگفت‌که اگر یکی پادشاهی دارد و زن را طلاق دهد معزول‌گردد .

اگر بیندکه زن را طلاق داد وازان سبب غمگین‌گشت و یا خود ازجهت‌زنان غمگین بود فرج یاود .

## باب

## رؤیة‌الطّرد

اگر بیندکه بحرئ برچیزی بنگاشت زنی به‌زنی کند[۳].

۱ ـ اصل : آندام ۲ ـ اصل : آند ۳ـ موضوع معلوم نشد[ شاید مراد نکاح باشد.م]

## باب
## رؤیة الطّعنه

اندر دیدن نیزه زدن

آنکئ نیزه زند برحدّ زخم بدئ بیند، و ازآنکئ زندآن‌را بهتر که خورد.

## باب
## رؤیةالطّعام[۱]

اندر دیدن خوردنی

هرخوردنئ که آتش را اندران اثری باشد هیچ نیکی اندرو نبود ، مگرچیزی که‌گوهرآن قوی بود چون خبیص و غیرآن.

## باب
## رؤیةالطّنبور

اگر کسی بیند که طنبوری زدی اندرخانهٔ او مصیبتی‌افتد[۲].

## باب
## رؤیةالطّیار[۳]

اندردیدن ترازوی‌قپان

ترازوی قپان‌قاضی‌القضات باشد[۱۳۴b] و یا وزیر بزرگئ، وقپان غلامان بیت‌المال، و شاهین بازرگان، و ترازوی درم و دینار.

۱ - اصل : الطام ۲ اصل : آفتد ۳ - این لفظ به‌معنائی که اینجا آمده است در مراجع یافت نشد .

## باب
## رؤیةالطّحال

اندردیدن سپرز

سپرزگوسفند و روده خواستهای بود ازخویشاوندان.

## باب
## رؤیةالطّرخون

طرخون مردی بود بدگوهر بدکار بدخوی.

## باب
## رؤیةالطّنفسه

اندر دیدن طنفسه

**یزید بن عبدالملک** در خواب دیده بود کی طنفسهٔ اززیر او برگرفتند. پیش **پسرسیرین** رفت وگفت بهخواب دیدم کی طنفسهایدرزیر داشتم اززیر من برگرفتند و بینداختند و من بر زمین نشستم. **پسرسیرین** گفت این خواب نه تو دیدی! این خواب نه تو دیدی ! این خواب به **یزید مهلب** لایق است و اگر خواب درست شود **یزیدبن عبدالله** اورا هزیمت کند وچنان اتّفاق افتادکی اوگفت.

# باب

## رؤية الطّيّ الثوب

### اندر دیدن نوشتن جامه

اگر بیندکی جامهٔ نوردید[ه] هاگرفت و بازکرد اوسفری کند، و اگربازکرده در پیچید غایبی ازانْ او بازآید .

# کتاب الظاء

## باب

### رؤیة الظّلمة

اندر دیدن تاریکی

اگر بیند کی اندر تاریکی افتاد او بی‌راه شود.

## باب

### رؤیة الظّفر [۱۳۵a]

اندر دیدن ناخن

**پسرسیرین** گفت ناخن اندر خواب قدرت مرد بود درین‌جهان.

اگر بیند کی ناخن وی درازگشت درازی وی شکستن کاری بود کی بر وی سخت‌گردد، و بیم تباه شدن اوبود.

پس اگر درازی و افزونی او تا حدّی بود و بیم شکستن ندارد نیک بود این جهان را.

پس اگر ناخن نقصانی بیند رفتن خواسته بود وضعیف شدن. دیگری گفت کی مرگ پسرش بود یا یکی از مردمانش.

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند کی ناخنهاش دراز است قوّتی بود که بیابد اندر دستها.

پس اگر بیند کی ناخن خود بگرفت نیک بود اندردین وسنّت. ولکن قوّت ببرد.

و ناخن پای را همین حکم بود.

## باب
## رؤیة الظّهر

اندر دیدن پشت[1]

پسرسیرین گفت پشت مرد برادرش بود، و هرچ اندرو بیند از ننگ و بد اندر برادرش بود.

پشت قوّت مرد بود وآنک بدو مستظهرست. و بنده را پشتْ خداوندش باشد.

صلب جان مردست و جایگاه فرزند که فرزند ازو زاید.

## باب
## رؤیة الظّبی

اندر دیدن آهو

اگر بیند کی آهوی بگرفت کنیزک پاکیزه بیابد.

اگر بیند کی آهوی بکشت کنیزکی را دوشیزگی ببرد.

اگر بیند که آهو را از قفا بکشت یا ازجایگاهی کی نه جای کشتن بود اوغلامان را دارد به جای زنان. اگر آهو نر بودآن کار رسواتر بود.

اگر بیند کی ازگوشت وی بخورد خواستهٔ زن نیکو روی بیابد.

اگر ازگوشت و یا پوست او چیزی بیابد همان حکم بود.[۱۳۵b]

اگر بیند کی آهوی را بکشت یا اندر دست او بمرد او را غمی رسد ازقبل زنان.

اگر بیند کی آهوی را بزد از بهرآنک تا شکار وی گردد او زنی یاکنیزکی را دشنام دهد.

اگر بیند کی نزد و شکار کرد توانگری بیابد.

---

۱- در نسخه در همهٔ موارد «پست» (بدون نقطهٔ اول و دوم) است.

اگر بیند کی شکار اندر نیافت او توانگری خواسته‌ای همی[خواهد] کی درآن نرسد .

اگر بیند کی آهو بچه‌ای را بگرفت او را پسری یا دختری آید .

## باب
## رؤیة الظّلّ

### اندر دیدن سایه

سایه پادشاهی بود کی دشمن از وی ترسد.

سایهٔ کوه ودیوار ودرخت جمله آن بود کی مردم بدیشان گریزند وخوبی یاوند، یا بری شدن از کارهای بد .

* * *
* *
*

# كتاب العين

## باب

### رؤية العلماء

اندر ديدن عالمان

اگر از عالمان يكى را به خواب بيند يا از فقيهان و نيكٔ مردان اندر زمينى برحال نيكوى° آن فراخى و راحت و آسايش مردم آن زمين باشد.

واگر اندرسختىٔ يا قحطى ياترسى باشند° خداى عزّوجل ّ اين همه بديها ازيشان باز دارد.

اگرمردم آن جايگاه اندر كار نابايست باشند بايدكى توبه كنند، چى ديدار ايشان همچنانست كى ديدار پيغمبران.

پس اگر آن عالم يا آن فقيه را نشناسدْ تفسير او پزشكى بود چنانكٔ يادكرده شد ، كى پزشكٔ مجهول° عالم بود .

**كرمانى** گفت اگر كسى بيندكى يكى شد ازعالمان يا فقيهان يانيكان° درين جهان كرامتى و منزلتى و پادشاهى بياود .

**كرمانى** گفت اگر بيندكى او فقيهى يا عالمى بودى و مردمان [۱۳٦a] از وى همى آموختندى و همى پذرفتندىْ در بلائى گرفتار آيدكى مردم ازان نام برند.

هيچ نيكى نيست اندران كى يكى خويشتن را عالم يا قاضى بيند خاصّه كسى كه ناسزاوار بود .

# باب

## رؤیةالعین

### اندر دیدن چشم

اگر بیند کی چشم اوکور بودی او را دین تباه است ، اگر توبه نکند و ازان باز نیاید اندران هلاک شود.

اگر بیند کی چشم مردمان می‌خورد خواستهٔ ایشان بیاورد[1].

پسرسیرین گفت چشم مرد دین اوست.

اگر بیند کی او یک چشم داشت او را یک نیمهٔ دین به‌خلل است.

اگر هردو چشم نداشت او را دین تباه‌گردد.

اگر بیند کی احول بودی او را دین ناتمام است.

اگر بیند کی نابینایٔ‌را دست‌گرفت و همی‌برد مردی‌را به‌راه راست راه نماید.

اگر بیند کی نابینا شدست و مرورا دست‌گرفته همی برندْ او را چشم بشود و پسرش دست‌گرفته‌گرداند.

اگر بیند کی چشم‌او دردکند اندر دین او تباهي‌آید و به هلاک نزدیک‌گردد، برآن حدّ کی درد چشم بود و ممکن‌گردد کی به‌شود.

اگر اندر چشم چرک بیند عیب بود اندر دین، امّا خداوندش‌را زیان ندارد.

اگر بیند کی چشم او اندرآشفته بودْ دین را برو به عیب‌کنند و او را ازان هیچ زیان نرسد.

اگر بیند کی درد چشم روشناییش کم‌کردْ برقدرآن خللی در دین‌اوآید.

اگر بیند کی چشم او برکندند او را حقّ نابیناگردد[2].

اگر بیند کی دیدهٔ او چنان نیست کی مردم همی پندارد به روشنی یا بیند کی

---

۱- شاید : بیاود ۲- کذا

روشنائیش ضعیف شدست و مردم نمی‌دانندآن نهانی بودکی اندر....[۱] [۱۳۶b]

## باب

## رؤیة العصب

### اندر دیدن رگها

رگهاآن بودکی کارها بار یکدیگر بود.

## باب

## رؤیة العورة

کرمانی گفت‌عورتهاآن[۲]عورت خداوندخواب بود- زن ومادر وخواهر. عورت مرد از ناف بود تا زانو.

پس اگر بیندکی از عورت او چیزی پیدا شد از زنان اوکسی در میان مردم پیداگردد.

و اگر چنانک جمله جامه بکند مگر چندانک عورت او بود او از بهر کاری میان اندر بسته بود و طلب همی‌کند.

اگر درآن خواب دلیلی بود از نیکی میان بستن‌او پرستش‌خدای بود عزّوجلّ، واگر دلیل دیگر کندگناهی می‌جوید و درآن جستن حریص است و بدو رسد.

## باب

## رؤیة العریان

### اندر دیدن برهنه

برهنه شدن نیک بود مردی راکی نیکی‌کند، از بهرآنک دست بازداشتن بود

۱ - اینجا یکی دو ورق افتاده است.

۲- اصل : عورتهآن

ازین‌جهان . و بد بودآن راکی این‌جهان جوید، از بهرآنک‌هلاک و رسواگردد و از همه نعمت بیرون‌آید.

اگر بیند بیماری کی...[۱] خدای عزّوجلّ او را شفا دهد ، و اگر فامی دارد فام او توخته گردد ، ...[۲] بی‌بیم گردد ، و این گفتار **پسرسیرین** است .

## باب
## رؤیة العود

اندر دیدن‌بربط

**پسرسیرین** گفت اگر بیندکی اندر خانه‌ای بربط زد او را مصیبتی رسد.

پس اگر بیندکه‌رود و بربط بگسست یا ازان طنبور [۱۳۷ª] او از غم واندوه رها شود . و اگر رودها [ی] وی تمام بودآن محنت قوی‌تر بود .

بربط وهرچ بدان‌ماند لهو باشد و باطل وگفتار دروغِ برهم بافته، از بهرآنک رودهای اورا آواز همچون سخن‌گفتن بود ، و لک نه سخن باشد .

پس‌اگربا بانگ بربط ورود نای بود یاطبل یا رقص آن مصیبتی‌بودکی‌به‌مردم آن جایگاه ، برسد از بهرآنک نای و طبل از بربط قوی‌تر است.

و اندر بربط تفسیر دیگر هست وآن تأویل‌آن است‌کی دروغی‌گوید درستایش خویش یا اندر نژاد وی‌کسی بودکی بدین‌گوید[۳] دروغ‌گوید.

اگربیند بربطی‌برکسی زدْکسی‌را نکوهش و سرزنش‌کند . وآن سرزنش‌جهت کار باطل و دروغ بود .

و طنبور و رباب را همین حکم بود .

---

۱ـ یک کلمه محو شده است

۲ـ دوکلمه محو شده است

۳ ـ کذا دراصل

## باب

## رؤیة العسل

اندر دیدن انگبین

اگر بیند کی انگبین همی خورد اگر بنده بود آزاد گردد، واگر آزاد بود نیکی یاود.

## باب

## رؤیة العصیر[1]

اندر دیدن عصیر واندر دیدن شیره[1]

گفت درخت انگور زن بود ودانهٔ او پستان زن. وانگور سیاه به وقتش و بی وقت غم و اندوه و بیماری، و بودکی به هردانه کی ازان بخورد....[2] یا بخورد و هیچ خیر اندر دیدن او نیست. و انگور سپید به همه وقت دلیل بر نیکی خداوند خواب کند. اگر بازآن دلایل نیکوی باشد آن نیکی از وجه حلال باشد و اگر از دلایل بد باشد از وجه حرام، و از هردوحال زود بدو رسد.

**پسر سیرین** گفت اگر بیند کی انگور همی چید و سرکه همی کرد یا به می پخته یا به مویز او روزی فراخ و نیکی بسیار یاود.

**دانیال** گفت اگر کسی بیند اندر تابستان کی خوشهٔ انگور......[3] [۱۳۷a]

## [باب

## رؤیة العامل

اندر دیدن کاردار]

...اگر آن کس که به جای او آمد پیری بود مجهول آن بخت او بود، واگر برنا بود

۱ - محتمل است این عنوان خطای کاتب باشد، و شاید العنب و انگور بوده است. عصیر بعداز این آمده است. ۲- یک کلمه محو شده است ۳- اینجا یکی دو ورق افتاده است.

دشمن باشد و پادشاهی بر وی تباه گردد.

و اگرمعروف بودمدد پادشاهی او باشد، وحالش چنان گردد کی دیدار آن کس و سخن گفتنش و نامش ـ چنانک مرورا به فال باید گرفت. و این معنی اندر اوّل نامه یاد کرده‌ام.

اگر بیند کی او اندر حال جان کندن بودیْ غمگین گردد یا به حال معزولی رسد.

اگر بیند کی کسی اوراگلو بازگرفته بودیْ همین تأویل بود.

اگر کسی کی اندر هیچ کاری نبود بیند کی از بهراو عهدی آوردندْ او کارداری یاود.

اگر کارداری بیند کی منبر او بشکست، یا اندر روی افتاد، یا نماز همی کرد و نمازش تمام نشد، یاازسر موی بازگرفت، یا ردا از وی بستدند، یا شمشیرازگردن اوباز کردند، یا سرایٔ که اندران بود بیران شد، یا مرورا دامی نهادند و اندر افتاد، یاگاوی مرورا به سرو زد، یا اسپی پای برو نهادْ این همه معزول گشتن او بود.

اگر بیند کی عمامهٔ او به دیگری پیوسته شدْ اندر پادشای او بیفزاید.

اگر بیند که برآن خفته یا نشسته بودیْ پایندگی پادشائیش بود.

## باب

## رؤیة العاریة

اگر کسی بیند کی چیزی عاریت گرفت کی دیدن آن چیز اندر خواب نیک بود نیکی یاود.

اگر کسی از وی عاریت گیردْ او باکسی نیکویٔ کند کی ناپدیدار بود.

و اگر آن عاریت چیزی باشد کی گوهر او نه نیک بود تأویل آن همچنان بد بود.

## باب

### رؤیة العظم[۱۳۸a]

اندر دیدن استخوان

استخوان خواستهٔ مردی بود وآن استخوان کی بر وی گوشت بود نیکی بود.[۱]

## باب

### رؤیة العتق

اگر آزادی بیند کی بنده‌بودی و اورا آزاد کردندیْ او گوسفندی بکشد، ویمکن کی از بهر عید قربان کشد.

اگراین خواب بیمار بیند شفا یاود، واگر فام‌دار بیند فامش گزارده شود، واگر حج نگزارده باشد حج کند، و اگر اسیر بود رهای[۲] یاود، و اگر بنده بیند آزاد گردد. و خدای اورا بیامرزد.

## باب

### رؤیة العقدة

اندر دیدن گره

اگر کسی بیند کی بر رشته گره زده بودی کار استوار بکند.

اگر بازگشایدْ آن کار را خوار دارد.

گره کی برچیزی افتد استواری کارِ خداوندخواب بود، و یافتن آن دینی و دنیوی و بازگشودن ـ خوار گشتن.

---

۱ ـ در دنبالهٔ عبارت دو کلمه به علت کمرنگی قابل قراءت نیست.

۲ ـ کذا در اصل

## باب

### رؤیة العظایة[۱]

اندردیدن سالوبره[۱]

مالوبره مردی بود کی اندر میان مردم تباهی کند ودشمنی افگند و مردم را بدی آموزد.

اگر بیند کی یکی را بیافت و از بهرخود بداشت او یکی را ازاین شکل بدارد.

اگر بیند کی او را بکشت پیروزی یاود بر کسی چنانک یاد کردیم.

اگر یکی را اندرخانهٔ خود بیندو او ازگوشت او بخورد کسی را غیبت کند .

## باب

### رؤیة العصیر

اندر دیدن شیره

اگر بیند کی شیره خرید و اندر خانه برد او نیکی و خواری یابد.

## باب

### رؤیة العشق

اندر دیدن عاشقی

اگر بیند کی عاشق بودی در دل سخنی داردکی هم بر بدی دلیل کند و هم به زشتی ....[۲][۱۳۸b]

## باب

### رؤیة العلّة

دامادیست و بازی همی کند مصیبت بود .

---

۱ ـ عظایة و عظاءة نام نوعی جانور است از قبیل کرپاسو، ولی سالوبره در مراجع یافت نشد

۲ ـ اینجا ورقی افتاده است.

اگر مردی بیند کی .... [1] دست در گردن او آورد، اورا اندران بیماری افزونی بود.

**کرمانی** گفت اگر بیماری بیند کی او درست شدست و از خانه بیرون رفت و هیچ سخن نگفت مرگ او بود مگر کی بیند کی با مردم سخن گوید، پس علامات به شدن بود.

اگر بیماری بیند کی وزنی [2] **مجهول** کردست واوخود زن دارد دلیل کند برمرگ او و نیکو شدن حال او در آخرت.

اگر زنی بیمار بیند کی شوی کردست وشوی او مرده بود مرگ او باشد ونیکو شدن کار آن جهانیش .

اگر آن شوی پیری بود **مجهول** ازان بیماری بیرون آید و بسیاری نیکی بیاود .

**دانیال** گفت بیماررا نیک بود درخواب کی گوسفندان بیند ، و اگر اسپ وگاو بیند همچنین.

و اگر خدای را عزّ و جلّ بیند و فریشتگان را سْخت نیکو باشد .

اگر بیند کی اندر تن اوگوشت پوشیدند یا روغن یا درازی یا پهنای او بیفزود یا ماهی تازه یاود یا جامه را پاک بشست این جمله صلاح مال او باشد و فرج یافتن از بیماری .

## باب

## رؤية عين الماء

### اندر دیدن چشمهٔ آب

**محمّد بن عبدالله** گفت اگر بیند کی از چشمه‌ای آب همی خورد کی معروف بود اندر دهی یا اندر شهری عمر او دراز باشد. و **پسرسیرین** همچنین می گوید.

امّا پدیدآمدن چشمهٔ آب اندرخانه نه نیک بود، و نه نیز از انجا آب خوردن.

---

۱ـ یک کلمه محو شده است . (مرده ؟) ۲ ـ اصل :ازوبی

**کرمانی** گفت اگر بیند کی اندر سرای یا دیواری یا جایگاهی کی نه لایق بود چشمه‌ای بگشاد او را غمی و اندوهی رسد، وهرچند آب بیشتر بودغم واندوه بیشتر بود. و بود کی معیشت بود[۱۳۹a]مردم آن جایگه را کی بیند کی از چشمه‌ای آب خورد غم یاود. اگر تیره بود آن غم سخت‌تر و قوی‌تر بود.

## باب
## رؤیة العرب
### اندر دیدن **تازیان**

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند کی **تازی** گشته بودی او سخنهای بسیار گوید محال و برخویشتن دروغ گوید.

## باب
## رؤیة العضد
### اندر دیدن بازو

**کرمانی** گفت تأویل بازو اندر خواب برادری بود یا پسری کی به‌جای مردان رسیده بود.

## باب
## رؤیة العطش
### اندر دیدن تشنگی

تشنگی اندر دین حال بد بود.

## باب

## رؤية الاعضا

اندر دیدن اندامها

اگر کسی اندر خواب بیند کی او را اندامها همی بریدندیْ چنانکْ از وی کم شدیْ او سفری کند کی مردم خاندانش سراسر از وی جدا شوند و پراگنده گردند.

اگر بیند کی گوشت وی شرحه همی کردند و اندامهاش پراگنده همی گشتْ تفسیر آن همچنان بود کی ازان ضرب کارد، و تأویل آن گفتاری بود کی در وی گویند، و بود کی او را زیانی افتد اندر خواسته.

اگر بیند کی اندامی از اندامهاش آهن گشت قوّتی بود او را ازان کس کی آن اندام را بدو باز خوانند.

اگر بیند کی اندامی از اندامهاش روی گشت یا ارزیزْ خواسته‌ای بیابد.

اگر بیند کی اندامی از اندامهاش آبگینه گشت آن کس را کی بدان اندام باز خوانند پایداری نبود، چنانکْ یاد کردیم.

## باب

## رؤية العَدْو

اندر دیدن تاختن

اگر بیند کی همی باخت و همی شتافت به کاری که همی جوید رود در رسد [۷۳۹a] .....[۱]

۱- اینجا اگر ورقی نیفتاده باشد از ورق بعد تقریباً نصف ورق پاره شده است.

. . . اندر تأویل پادشاهی بود .

## باب

## رؤیة العضّة

اندر دیدن به‌دندان گرفتن

اگر بیند او مردی را به دندان بگرفتی برسبیل دوست داری، دوست داشتن آن کس بود کی به دندان بگیرد ، و اگر خشمناک گیرد مخاصمت کند.

# کتاب‌الغین

## باب

## رؤیة الغم

پسرسیرین گفت اگر کسی‌بیند که غمگین واندوهگین بودی خرمی و نیکی بود و برکات.

کرمانی گفت اگر بیند کی اندر غمی بودی و از غم بیرون آمدی از غمها رهای[1] یاود.

## باب

## رؤیة الغیبوبه

اندر دیدن ناپدیدن شدن

اگر بیند کی اندر زمین ناپدید شد[2] اندر طلب کردن این جهان بود.

اگر بیند کی اندر مغاکی ناپدیدگشت برو حیلتی سازند بر آن حد کی دوری این مغاك بود و تنگی وفراخی آن.

اگرخویشتن‌رادرخانه‌ای‌یادر زمینی‌بینداو را اندر[حضر]وسفراز دردبیم[3]بود.

## باب

## رؤیة غلق‌الباب[4] [140a]

... ان زمین و آسمان . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

پوشیده و یا غمی که بیرون آمدنش پدید نبود.

---

۱-(= رهائی) ۲ - اصل : شد و ۳ - اصل :بم ٤ - از اینجا ورق پاره شده‌است.

## باب

### رؤية الغنا

اندر دیدن سرود گفتن و پای کوفتن و بانگ داشتن

باطلی بود یا مصیبتی .

## باب

### رؤية الغربال

پسرسیرین گفت اگر بیند که غربالی یا پرویزنی درخانه برد آن فزونی و نیکی بود اندر خانه واسباب.

## باب

### رؤية الغريق

اندر دیدن غریق‌شدن

کرمانی گفت اگر بیند کی اندر رودی یا اندر دریای غرقه‌گشت و اندر آب بمرد ، یا دید کی از آب برمی‌آمد وفرو می‌شدودست وپای [همی] زد وبرآمدن همی نتوانست اندرکار این‌جهان و آنچ ازین جهان یابد غرقه شود.

اگر پس از غرقه شدن بیرون آمدن بیند ازکار این جهان رهای یاود و اندر دین صلاح.

اگر بیند کی اندر کشتی بودی و غرقه شدی همین حکم دارد .

اگر بیند کی کشتی‌غرقه شد و او رهای یافت، امّا بهری ازخواسته او هلاک شد ، او را اندر خواسته زیان رسد . امّابدو باز رسد یاعوض‌آن‌بازیابد.[140b]....[1]

## [باب

### رؤيةالغنم]

... کی گوسفندنرمرد بزرگ بود ومیان مردم نام دارد وازخاندان‌بزرگ بود [و توانگر] باشد .

۱-اینجا یکی‌دو ورق افتادگی دارد

اگر مردی بیند کی او را بکشت یا ازگوشت وی بخورد تفسیر آن آنست کی اندرگوشتها یادکردیم.

اگر بیندکی آن‌گوسفندرا اندر روزگارِعیدقربان‌کشت یسیری[۱] به‌دست‌اورهایْ یاود یا برده آزادگردد.

اگر بیندکی‌قربان‌کرد ـ اگرآزادست‌بالاگیرد، و اگر بنده است آزاد شود ، و اگر یسیر[۱] بود رها شود ، و اگر ازکاری ترسان بود ایمن شود ، و اگر فام‌دار بود فامش‌گزارده شود ، و اگرکسی بیندکی حجّ نگزارده بود حجّ کند ، و اگر بیمار بیند شفا یاود.

وگفت‌گوسفند میش زنی بود شریفه‌کریمه فراخ دست.

اگر بیندکی او را همی دوشید از چنین زنی خواسته‌ای یاود.

اگر بیندکی او را از بهرگوشت بکشت اوحاجت خویش از چنین زنی بیاود.

اگر بیندکه نه از بهرگوشت و خوردن‌کشتْ زنی بدین‌گونه به زنی‌کند.

اگر بیندکی‌گوسفندی از خانه‌ای‌گم شد یا بدزدیدندآن حالت زن او بود.

اگر زنی پیه یا پوست‌گوسفند یاود ازکسی کی او را بدان‌گوسفند بازخوانند چیزی یاود.

اگر بیندکی بره‌ای یافت فرزند خجسته یاود.

اگر بیندکی او را بکشت ـ نه از بهرگوشت ـ او را پسری بمیرد، یا ازان‌کسی‌از مردم او .

اگر بیندکی ازان‌گوشت همی خوردْ خواسته اندک مایه بیابد.

اگر بیندکی با برگان‌جنگ همی‌کند یا به‌کار داردشانْ اورا غمی رسد.

اگر بیندکی باگوسفندی‌کارزار همی‌کند با مرد بزرگ‌کارزارکند و چیرگی آن را بودکی درخواب‌چیرگی‌یافت. از بهرآنک از دوگوهراند وحکم این نه چُنان است‌کی ازان دوکس‌کی کُستی‌گیرندکی چیرگی[۲][141a] آن را بودکی افتد .

---

۱ - یسیر = اسیر ۲ - اصل : خیرگی

واگر اندر خواب‌بیندکی دوگوسفند نرکشتی‌گرفتند. . . . .[1]آن را بود کی بیفتد- زیراکی‌ایشان از یک گوهراند ، وهمچنین اگر دوخر باشند یا دواسپ.

پس اگر بیندکی برگوسفندی نشسته بودی فراخی و نیکی یاود.

و اگر بیندکی ازگوشت وی فربه و پخته می‌خوردی وی را خرمی رسد و فراخی یاود.

اگر بیندکی گوسفند کشته وپوست‌کنده اندرخانه برد اندرآن خانه کسی بمیرد، و اگرگوشت از نیمهٔ زیرین بود یعنی‌پای و ران‌آن‌کس کی میرد ازجانب‌پدرش‌بود، و اگر از نیمهٔ بالا بود از جانب مادرش. و این‌همه آنگه‌کی‌گوشت تازه بود، مگرکی طمع بینندهٔ خواب چنان بودکی هرگاه‌کی در خواب گوشت بیند به بیداری نیز گوشت بیند .

اگر بیندکی‌گوشت‌خام تازه همی زد[2] مران‌کس‌را به‌زبان سخن نابایسته‌گوید.

امّا بریان خوردن نیک بود و خداوندش روزی بیاود ، لکن اندک مایه غمی بازان باشد - از بهرآنک آتش بدو رسیده است.

وازگوشت هرچه فربه‌تر نیکتر .

پس اگر بیندکه‌گوسفند همی چرانید برمردی از **عرب** مهترگردد.

اگر بیندکی‌آن‌گوسفندان سپید باشندآن مردمانی **پارسی** که بریشان مهترگردد.

## باب
## رؤیة الغراب

### اندر دیدن کلاغ

کلاغ مردی بود فاسق و اندرکسب دروغ‌زن .

اگر بیند که باکلاغی جنگ همی کند یاکاری دیگرْ با مردی هم برین‌گونه کی یاذکردیم کارزار افتدش.

---

۱- یک کلمه محو شده است ۲ - کذادر اصل ، شاید : پزد

اگر بیند کی وی کلاغی بیافت وخواست کی آن را بدارد آن کاری بود [۱٤۱b] باطل کی بردست گیرد بی آنک وی را ازان نفعی بود.

پس اگر کلاغی بیند اندر سرای یا اندر محلّه‌ای اندر آن جایگاه مردی بود برین گونه کی یاد کردیم .

و اگر کلاغی بیند کی از بهر وی شکار همی کرد او دروغی و باطلی بگوید و اندر دیدنش هیچ نیکی نیست .

## باب

## رؤیة الغزل

### اندر دیدن ریسمان

گفت زنی اندر خواب دید کی دوک همی رشت، تای سپید و تائ سیاه . پیش پسرسیرین رفت وخواب بااو بگفت. پسرسیرین گفت ای زن ازخدای بترس وباشوی خویش مرد دیگر هنباز مکن.

## باب

## رؤیةالغضب

### اندر دیدن خشمناکی

اگر بیند کی او خشمناک بودی و خشمناکی او خدای را بود کاری کند کی اندر آن تنگی بود ، و اگر باز جهت این جهان بود خواری کرده است بردین .

## باب

## رؤية الغاليه

### اندر دیدن آنک مردی او را غالیه داد

و یا بر وی‌انداخت او ازان‌مرد ادبی بیاموزد کی‌او [را] ثنای نیکوگویند بدان ادب .

# کتاب الفاء

## باب

## [رؤية]الفم

اندر دیدن دهان

اگر بیند کی دهان بگشاد عزم کاری دارد.

پسرسیرین گفت دهن جایگاه و منزلت اوست و هرچ اندرو بیند از افزونی و کمی [۱۴۲a] اندر منزلت او بود.

کرمانی گفت ران[۱] اندرخواب خویشان مرد باشند....[۲] کی رانی[۱] از وی ببریدند چنانک ازوی جدا شد او از مردم خویش جدا گردد و به غریبی افتد و مرگ او اندر غربت باشد.

## باب

## رؤية الفصد

اندر دیدن رگ زدن

اگر کسی بیند کی اورا رگ زدند به پهنای رگ اورا خویشاوندی بمیرد برحدّ و منزلت آن رگ، چی رگ خویشاوندست وبدین و بریدن(؟) سخنی دلیل برمعیشت کند.

اگربردراز ابیندحز اگشتن(؟) باشد به زندگانی، یاسخنی باشد کی بشنود، یا نمّامی باشد کی پیش او بکنند.

---

۱- کذا در اصل (زبان؟)

۲ - دو کلمه محو شده است (اگر ببیند؟) .

## باب

## رؤية فرج الرّجل

**کرمانی** گفت اگر مردی بیندکی او را همچون زنان فرج بودی آن مرد را دلیلی[1] رسد.

اگر مردی با وی گردآید چنانک با زنان آنک فاعل باشد برحاجتی و تمنّا کی دارد کامگار شود.

## باب

## رؤية الفعلة

اندر دیدن کارکردن

**کرمانی** گفت اگر بیندکی کارکنان اندر سرای اوکار همی کردند او را با زن جنگ افتد، یا از دوستی دوری جوید، یاکاری دیگر کندکی بدین ماند.

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیندکی کارگران اندرسرای اوکار همی‌کردند او را با خویشاوندی جنگ افتد.

## باب

## رؤیه الفرصاد

اندر دیدن توث[2]

**پسرسیرین** گفت توث[2] مردی نرم طبع بود.

---

۱ - ذلیلی (؟) ۲ - کذا، بجای توت

## باب

## رؤیة الفجل[1]

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

## [باب

## رؤیةالفرس]

. . . . . . . . کاری بود زشت کی‌ازودر وجودآیدوهیچ نیکی‌اندران نبود.

اگر بیندکی اسپ او را بربود و میان زمین و آسمان همی پرید آن شرف هردو جهان باشد و واجب کندکی سفری‌کند.

پسرسیرین گفت چرمه[2] بهتر از سیاه باشد، از بهرآنک سیاه تاریکی بود.

کرمانی گفت اگر اسپ ابلق باشد اندرآن‌کارک[3] بود شهره‌گردد.

اگر سیاه بود اندر آن‌کار خواسته و خرمی ومهتری یاود.

اگر کمیت بود خرمی باشد اندر دین و پادشاهی.

اگر ابرش بود پادشاهی باشد باصلاح.

زرده و سمند بیماری اندک باشد، و این جمله تأویلات ازان اسپ زینی بود نه پالانی.

اگر بیندکی از اسپی کی آن را تأویل عزّ و شرف باشد به‌زیرآمد آن پادشاهی از وی بشود، چنانک هیچ المی به وی نرسد.

اگرآن اسپ اسپی باشدکی تأویل آن‌گناه‌کردن بود ازان گناه بیرون‌آید.

پسرسیرین گفت اگر بیندکی‌اسپ با وی سخن‌گفت‌آن کارکی‌آن اسپ رابدان تأویل کنند جای[4] کشدکی مردم اندر وی به تعجّب بمانند.

اگر اسپی بیند مجهول کی‌اندر سرای یا زمینی یا محلّه‌ای همی شد و ندانست کی آن اسپ کراست مرد شریف اندر آن زمین‌آید برحدّ و خطر و مایه[4] آن اسپ.

اگر بیندکی اسپی برین‌گونه از میان آن مردم بیرون شود و مردی از سواران برسد وآن سواران‌گرد سرای همی‌تازند باران سخت‌آید و سیل.

اگر اسپ پیشانی سپید بیند و چهار دست و پای آن مهتر محلّه باشد.

---

۱- دراینجا یکی دو ورق افتاده است. ۲ - اصل : خرمه ۳ -(= که)

اگرآن محلّه از محلّه‌های **مکه** یا **حجاز** بود شرف آن از **بنی‌هاشم** یاود. اگر محلّها دیهی یا شهری [۱۴۳a] دیگر باشد به ناچار مهترآن محلّه بود.

اگر بیند کی براسپی نشسته بودی از دو سه رنگ،سیاه سپید و سبز،اومردی بود کی او را چیزها بسیار بود.

اگر اسپ یک رنگ بود اندر وی هیچ سپید نبود آن مرد کی آن اسپ را بدو باز خواند بزرگوار بود ، ولک مولا بود و حال او چنان باشد کی بدان غرّه شود.

و اگر دست و پایش سپید بود آن مرد **تازی** بود و او مولا.

اگربیند کی برابلقی نشسته بودی زن خجسته وشریف یابد، واین گفتار **پسرسیرین** است.

پس اگر اسپ سیاه باشد زن توانگر[1] بود .

اگرچرمه[2] بود زن خوب‌روی باشد .

اگر سبز بود خداوند عزّ و دین بود .

اگر باکرّه بود با زن پسری بود.

اگر بیند کی کره‌ای نر یافت اورا پسری آید.

پس اگر مرد را پسر بود و شاید کی او زن کند ، یا اندر خواب چیزی بود دلیل به چیزی دیگر کند، آن اسپ عقاری بود کی بیابد یا زمینی یا باغی یا چیزی کی بدین ماند ، و رنگها را تأویل آنست کی پیش ازین یادکرده‌ایم.

اگر بیند کی اسپ او بمرد یا بدزدیدند یا گم‌شد آن حالی بود کی زنش راآید[3].

اگر بیند کی گوشت اسپ خورد نام نیکو یابد و فزونی.

اگر بیند کی شیراسپ همی‌خورد پادشاهی اورادوست بدارد وروزی نیکویاود.

اگر بیند کی از پس کسی براسپ نشست به‌کاری رسد کی آن اسپ را بدان بازخوانند و خلیفت آن مردگردد کی در پیش بود.

**پسرسیرین** گفت پیش من زینی و پالانی هردو یکی‌است .

**دانیال** گفت سرگین اسپ و ازان خر خواسته بودگردکرده .

۱ - اصل : تلوانکر ۲ - اصل : خرمه ۳ - اصل : رایذ

**کرمانی** گفت[۱۴۳b] اگر کسی بیند کی اسپ پالانی او را طاعت همی ندارد زن او دراز زبان بود .

اگر بیند کی اسپ با وی سخن گفت او از قبل زنان خواسته یاود و مایه گیرد.

اگر بیند کی مردی را براسپ پالانی نشاند زن نیکو ازبهرمردی بخواهد.

اگر بیند کی با پالانی جنگ همی کند اورا با زن جنگ افتد.

اگر بیند کی با پالانی خویش جماع همی کند با زن خویش نیکی کند و زن مرورا سپاس دار گردد.

اگر بیند کی بر وی نشست و همی راند او سفری کند .

اگر بیند کی پالانی او در خاک و سرگین مَراغه همی کرد او را بخت اندر روزبهیست و خواسته بیابد.

اگر بیند کی پالانی اورا به دندان گرفت زنش با وی خیانت کند.

اگر بیند کی پالانی او بمرد زنش بمیرد.

اگر بیند کی غرق شد بر زنش باید ترسیدن.

اگر بیند کی دزدان پالانی او بستدند زن از وی برآید.

اگر بیند کی گم کرد مردی با زنش گرد آید و میان ایشان مفارقت افگند.

اگر بیند کی درچاه گرماوه یا اندر خلا افتاد بیمار شود.

اگر بیند کی بالانیْ نشسته بودی وآن پالانی در آسمان و زمین همی پریدی او به زن توانگر رسد وکار او بالا گیرد با آن زن.

اگر بیند کی سگ اندر دم پالانی جست و بهری از وی ببرد دشمنی در پی زنش باشد و آن دشمن بر کیش گبر کی بود .

اگر بیند کی کپی یا خوکی یا درندهٔ دیگر در پالانی او جست مرد جهود در طلب زنش باشد ، واین گفتار **پسرسیرین** و **سعید مسیّب** است.

**کرمانی** گفت اگر مردی بیند کی اسپ را همی تازد یا خود همی دود طلب[۱۴۴a] کردن این جهان بود وآن جهان و رسیدن بدان به حدّ آنک بدان شتافت.

پسرسیرین[گفت]مادیان پالانی همچنان است کی زینی وآن را تفسیر است،ولکٔ عجمی بود و دون. و رنگهارا حکم همچنان کی ذکر گرفته است مگر ابرش کی اندرو هیچ خیر نبود. امّا اندر زینی ابرش نیکٔ بود.

اگر اسپی بیند پالانی و نداند کی خداوند او کیست و مرورا هیچ آلتی نبود مرد بود دون.

اگر بیند کی خداوندِ پالانی گشت خادمی بیاود کی بدو از همه کار کردن مستغنی گردد.

گوشت و شیر پالانی را حکم تأویل همچنان است کی ازان اسپان دیگر.

## باب

## رؤية الفيل

### اندر دیدن فیل

اگر کسی بیند کی بر پیلی نشسته بودی و مرورا همی راندی چنانکٔ همی خواستی و سلاح پوشیده داشتی او پادشاهی عظیم بیاود یا برمرد پارسی چیره گردد.

اگر از اندام یا پوست شیر چیزی بیاود تأویل آن همین است.

اگر بیند اندر لشکرگاهی بر وی نشسته بودی پیروزی برکسی یاود کی او بدان درجه باشد کی شیر دارد.

اگر بیند کی پیلی پای برونهاد اورا اندرآن شهر سختیٔ رسد.

اگر اشتری یا چهارپای کی نه از چهارپایان کارزار[1] بوند پای بر وی نهند نیکٔ نباشد.

اگر بیند کی نه اندر کارزارگاه بر پیلی نشسته بودی و آلت آن ندارد کی بر پیل نشینند او زن عجمی بیاود.

اگر بیند کی بر پیلی چیره شد برچنان زنی چیره شود.

---

۱- در اصل: کارزا.

اگر او را نتواند داشتن [۱٤٤b] زن بر وی‌چیره شود.

اگر بیندکی پیلی راکاری نابایست فرمود و پیل اورا طاعت می‌داشت از زنی کاری جویدکی نتواندکردن.

اگر مردی به روز اندرخواب بیندکی‌بر پیلی‌نشست زن را طلاق دهد یا به زن از وی بدی رسد، و هیچ نیکی نبود اندر دیدن پیل به روز.

اگربیندکی پیلی از درشهر درآمد آراسته شدن دولت پادشاه آن ولایت بود و خداوند خواب را هم نیکی رسد.

اگر بیندکی پیلی‌را بُکشت او بر مرد بزرگ چیره شود، پیل اگر آراسته بود، و اگر نه آن را تفسیر زن بود.

اگر بیندکی پیل را سرو بود آن‌کس راکی بدان پیل بازخوانند[۱] قوّت ونیرو بیشتر بود و برهمه چیزی نیرو[و]قوّت بود.

## باب

## رؤية الفارة

### اندر دیدن موش

موش اندر تفسیر زنی بود مستور،لکن نهان وی ناخوب بود.

اگر بیندکی‌موشی داشت و برآن‌گونه‌کی‌خواست او را می‌داشت او زنی برین گونه‌کی یادکردیم بیاود.

اگر بیندکی بیافت ولکن او را نداشت یا بکشت برزنی چنین چیره‌گردد.

اگر بیندکی او را به سنگ یا به چیزی دیگر بزد او زن چنین را دشنام دهد یا پیغام فرستد.

اگر بیندکی او را بگرفت برزن چنین حیلتی و بندی سازد یا بفریبد.

گفت دیدن همه موشان اندرخواب نیکی بود، مگر رنگشان کی چون موشان مختلف بیند بهری سپید و بهری سیاه آن روز و شب بود .

۱ ـ دراصل : خوانند و

اگر خویشتن را اندر استواری بیند دلیل کند کی او را زندگانی دراز بود.

اگر بیند کی از طعام او [۱٤٥a] همی‌خوردند، یا از گوشت وی، یا از جامه، یا از آن زمین کی او بدان نشسته بود، یا از آن درخت کی بربالای او بود، یا از آسمانهٔ خانه آن همه نقصانی بود اندر زندگانی او .

اگر بیند کی از بینی او موشی بیرون آمد یا از قضیبش پسری بدین‌گونه بیاید.

اگر بیند کی موشی از دهانش بیرون آمد سخن نیکو از دهانش بیرون آید از بهر زنی که اندروهیچ نیکی نبود.

اگر بیند کی موشی از دبرش بیرون آمد مرورا عیالی پدید آمد[1] کی اندرو هیچ خیری نبود.

اگر اندرخانه‌ای موشان بیند، اندرخانهٔ او زنانی آیند کی اندر ایشان هیچ خیری نباشد.

اگر اندر بستر یا جامه موش بیند همین تأویل دارد.

پوست موش خواسته‌ای بود از زنی برین‌گونه کی یاد کرده آمد .

## باب

## رؤیة الفهد

### اندر دیدن یوز

یوز دشمنی بود. دشمنی او آشکارا باشد، و دشمنی او میانه بود.

با یوز کارزار و جنگ و همه حالی همچنان باشد کی در درندگان گفته شد.

## باب

## رؤیة الفراش

### اندر دیدن پروانه

پروانه کسی بود ضعیف کی پیوسته گرد هلاک گردد، و فراش کسی بود کی

۱ ـ کذا ، شاید : آید.

کارها[ی] این جهان بازهم‌آورد و این‌ازانجا تخریج کرده اندکی بسترزن باشد.

## بـاب

## رؤیة الفال

اندر دیدن فال‌زدن

فال زدن به مرغو[1] و غیرآن اندر تأویل باطلهای این جهانی‌بودو اندر بیداری و خواب راست‌دانستن‌آن نه نیک‌بود وشعر وسخنها[ی]مزخرف [145b] همین‌تأویل دارد و اندران هیچ خیري نباشد. مگر شعرکی اندرآن حکمت باشد.

## باب

## رؤیة الفأس

اندر دیدن تبر

تبر خادم بود.

اگر بیندکی بدان چیزی می‌برند بریدن آن‌کار بودکی طلب می‌کند، و یا اندر آن است.

## باب

## رؤیة الفسطاط

اندر دیدن سراپرده

اگر بیندکی از بهراوسرا پرده‌ای بزدند[2] اگر لایق آن باشد پادشاهی‌یابد،اگرنه بزرگی.

۱ـ کذا دراصل(= مرغوا)    ۲ ـ اصل : الفسطاس

## باب

## رؤية الفالوذج

### اندر دیدن فالوده

اگر بیند کی فالوده همی‌خورَد یا چیزی از حلواها او سخن لطیف نیکو موافق بشنود و مراعاتی یاود.

## باب

## رؤية الفاخته

### اندر دیدن فاخته

فاخته زنی بود چنین کی گفتیم، و بچهٔ او زنی بود همچنین کی یاد کردیم.

## باب

## رؤية الفواق

### اندر دیدن فواق

اگر کسی [بیند] کی اورا فواق افتادی اوخشم گیرد و سخنی گوید اندران کی نه کار او بود، و یا بیماری کشد سخت.

## باب

## رؤية الفتيله

### اندر دیدن فتیله

فتیله قهرمان بود کی فرمان دهد و خدمت مردم کند.

اگر سوخته شود قهرمان بمیرد.

## باب

### رؤية الفخذ

اندر دیدن ران

ران مرد خویشاوندان بوند و مردمش .
اگر بیند کی ران او ببریدند و ازو جدا گشت او به غربت شود و سفری کند کی اندرو بیم مرگ بود.

## باب

### رؤية الفحم [۱۴۶a]

اندر دیدن جزده[۱]

فحم خواسته‌ای بود از قبل پادشاهی .

## باب

### رؤية الفرح

اندر دیدن شادی

شادی و بازی و لهو اندرخواب غم واندوه بود.

## باب

### رؤية الفزع

اندر دیدن ترس

ترس اندر خواب نیکی باشد کی بیاود یا جنگی کی بدان پیروز گردد.

۱ ـ در لغت جزده ، چزده ، جز ، چزدره دنبه وگوشت جزغاله شده را گویند

# کتاب القاف

## باب

## رؤیة القیامة

اندر دیدن قیامت و برخاستن از گور و دیدن صور
و بر آمدن آفتاب از مغرب و شمارگاه

**کرمانی** گفت اگر کسی بیندکی قیامت بر خاست داد خدای عزّوجلّ بدان جایگاه گسترده شود .

اگر مردم آن جایگاه بی دادگرند هلاک بدیشان نزدیک شود ، و اگر ستم رسیدگان‌اند بر ظالم پیروزی یاوند ـ ازجهت آنک روز قیامت روز کارگزاردن است و داد دادن و ستدن .

اگر بیندکی پیش خدای عزّوجلّ ایستاده‌است و علامتها[ی] قیامت ـ چون بر خاستن ازگور، و یا مردم را پیش خدای تعالی‌بردن ، یا برآمدن آفتاب ازمغرب وآنچ بدین ماند ، یا اندر دمیدن صور غمی و ترسیدن بزرگ باشد همه خلق را از پادشاه بزرگ .

اگر داندکی بانگ صور جز او کس نشنید صلاحی بود اندر دین وی خاصّه .

اگر بیند و چنان داند کی خلق شنیدند و او نشنید تباهی دین او بود ، لقوله تعالی: « انّ الشّرالدّواب [146b] عندالله الصّم البکم الّذین لایعقلون »[1] ، بترین خلق لالان و کران بود .

---

۱ ـ الانفال/۲۲

## باب

### رؤیة القلم

اندر دیدن قلم

یکی از عالمان گفت کی قلم مرد بزرگ مایه بود .

اگر بیند کی ازبهر خویش قلم نیکو کرد اورا اندر دوجهان بزرگی بود، یا چیزی یاود کی هیچ کس از خاندان او نیافته باشند و نه آن ماندگان او .

پسرسیرین گفت اگر کسی بیند کی قلمی اندر دوات نهاد زنش آبستن گردد به فرزند نرینه .

اگر بیند کی قلم از دوات برگرفت او را پسری آید .

اگر بیند کی قلمی بیافت علمی بیاود .

اگر بیند کی بر زمین بنبشت[1] آن علم کی بیاود درآن معنی بود کی بنویسد ، یعنی کی اگر شعر نوشت علم شعر یاود، و اگر چیزی دیگر همچنین .

اگر مردی بیند کی او قلم چند یافت او را چند پسر آید ، وبود کی بسیاری قلم بسیاری مردمان باشد .

## باب

### رؤیة القرآن و قراءته

اندر دیدن قرآن و خواندن آن

دانیال گفت اگر مردی بیند کی قرآن سر تا سر بخواند او را عمر سُپری شده است .

اگر بیند کی نیمی قرآن خواند او را نیمی عمر گذشت .

پسرسیرین گفت اگر کسی بیند کی قرآن همی‌خواندی اومردی باشد کی دست در قرآن زده است و بدان کار می کند.

۱ - اصل : بنشست

اگر بیندکی آیت قرآن یا دوآیت برجامه نبشته بودی یا نامی ازنامهای خدای عزّوجلّ همچنین دست به قرآن زده است.

اگر بیندکی ازمصحف قرآن خواند او جوینده‌ٔ علم بود.

## باب
## رؤیة القفیز[1]
### اندر دیدن قفیز[1]

قفیز و هرچ بدان کیل کنند چون ترازوست [۱۴۷a] اندر تأویل، لکن ترازو قوی تر است.

## باب
## رؤیة قوس قزح
### اندر دیدن قوس قزح

اگر بیندکی سبز بود و فراخ فراخی بود اندر شهرها، اگر زرد بود بیماری باشد، اگر سرخ بود باغها را بار نیک بود و بودکی خون ریختن باشد، اگر با او درازی بود اندران بسیار بارد ـ ولکن نیکی بود.

## باب
## رؤیة القمر
### اندر دیدن ماه

**دانیال** گفت ماه وزیر ملک باشد، وستارگان دیگرمهتران او.

پس اگر بیندکی ابر ماه را بپوشد غم سخت باشدکی به وزیرملک رسد.

اگر بیندکی ماه با وی سخن گفت بزرگی از قبل وزیر یابد.

---

۱ ـ اصل در همه موارد: «فقیر»

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند کی ماه وآفتاب را بیافت پادشاهی و نیکی‌عظیم بیاود از قبل خلیفه یا وزیر او .

اگر کسی بیند کی ماه درخانه‌ٔ اوست پادشاهی و نیکی یاود .

اگر ماه را درکسوف بیند و ستارگان کی‌گرد وی بودند پراگنده شده وزیر آن زمین هلاک شود و مردم او پراگنده‌گردند .

اگر بیند کی به ماه اندرآویخت ازسلطان نیکی بود و پادشاهی .

اگر بیند کی ماه بگرفت بر زمینیْ پادشاه آن زمین از حال خویش بگردد یا بدین زمین سخطی اندرآید .

اگر دو ماه را عظیم روشن بیند وگرد هریکی ستارگان روشن و یکی نزدیک آن دیگرهمی رودآن دو پادشاه باشندکی آهنگ یکدیگر دارند و میان ایشان جنگ افتد: چیرگی آن را بودکی روشن تر بیند. اگرازان دویکی کوچک باشد ویکی بزرگ و بزرگ سوخته شودکوچک چیره شود .

اگر [$147^b$] زنی بیندکی ماه اندرکنار او افتادی او را یکی از پادشاهان به زنی کند .

اگریکی بیندکی ماه همی فرو شدکاری بودکی همی جوید و اندران نرسد .

**کرمانی** گفت اگرکسی بیند کی سه ماه برآمد برآسمان فتنه بودکی اندران زمین افتد و خلاف از جهت پادشاهان .

پس اگر بیندکی ماه بشکافت تباه شدن دین مسلمانی بود و بیرون‌آمدن مردی از خارجیان .

**کرمانی** گفت اگرکسی بیندکی ماهی از جای خویش برآمد ـ بی‌وقت‌آنک آمدن او بود ـ آمدن ملک بزرگ مایه باشد بدان‌زمین، یاپدیدآمدن فتنه یاکاربزرگ کی آنجا ظاهرگردد. اگربرآمدنشان نه‌ازجای خویش باشد زیانی به‌مردم‌آن جایگاه رسد.

اگر بیندکه ماه یا[1] ستارگان برآمد و نا پدید شدکاری بودکی‌به‌هیچ حال تمام نگردد .

---

۱ـ کذا در اصل (با ؟)

## باب

## رؤية القلاع

### اندر دیدن دژها

**کرمانی** گفت دژ مسلمانی است .
اگر بیند که اندر دژی یا اندرشهرِ استوار باشد اندر دین صلاح و افزونی یابد.
اگر بیند کی از دژ آویخته بودی درون یا بیرون همین حکم باشد .
اگر بیند کی اندرو شد یا می کوشید کی در رود همین تأویل دارد . امّا هیچ خیری نباشد اندر بیرون آمدن.

## باب

## رؤية القلب

### اندر دیدن دل

دل شاه است وآنک کار و مدّبری اوکند .
اگر بیند کی بر دل قفل زده بودی کافری باشد.

## باب

## رؤية القرطق [۱۴۸a]

### اندر دیدن قرطه

قُرطه فرج بود از کارسخت [که] بروگشاده شود.
**پسرسیرین** گفت قرطه فراخی بود و فزونی اندر خواسته و خرمی .
دیگری گفت زن کردن بود.
دیگری گفت سفربود .
دیگری گفت نیک نباشد.

## باب
## رؤیة القاروره
### اندر دیدن شیشه

**کرمانی** گفت شیشه کی اندر روغن بود زنی باشد کی مردم خویش را آراسته دارد. اگر بیند کی از شیشه سرچرب[1] کرد تأویل روغن باید کردن و شیشه دست باز داشتن .

## باب
## رؤیة القدم
### اندر دیدن پای

اگر بیند کی او را پای ببریدند او را نیمی خواسته بشود ، و اگر هر دو پای او ببریدند خواسته[2] او تمام بشود.

اگر دید کی پای راست او ببریدند روزی چند از پادشاه پرهیز کند و دعا و تضرّع می کند تا مگر بلا از وی بگردد.

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند کی اندر پای او قوّتی بود زیادت ازانک در بیداری[2] او سفری کند و خواسته‌ای سود کند .

و **ابو بشر** گفت اگر بیند کی پای مردی همی خورد چشم باید داشت کی بر پرند[1] نشیند .

اگر بیند کی خاری اندر پای او رفت اندرو طعنه زنند .

## باب
## رؤیة القتل
### اندر دیدن کشتن

**کرمانی** گفت اگر بیند کی مردی را بکشت چنانک گوسفند را کشند بر آن

---

۱ ـ اصل : چوب ۲ ـ اصل بدون نقطه

کس ظلم کند اندردین، وکشتن او نه حلال بود.

اگر بیند کی مرورا همی کشند بر وی ظلم کنند به بدعه‌ای کی اندر دینشان آید یا به‌گناهی کی او را اندران گناه کشند.[۱٤۸b]

اگر کسی مردی را به خواب بیند یا چندکس را کی کشته یافتند ایشان مردمان بی راه و خداوند بدعت‌اند.

اگر بیند کی زن خویش را بکشت و بر وی نام ایزد تعالی همی برد ـ چُنانکڽ بر گاو و گوسفند ـ کنیز کی را دوشیزگی ببرد.

اگر بیند کی یکی را بکشتند و از کشته خون همی دوید کشته از کشنده خواسته‌ای بیابد.

اگر بیند کی او را بکشتند او را زندگانی دراز بود.

## باب

## رؤیة القیح

اندر دیدن ریم

**ابوعبدالله** گفت اگر بیند کی ریم وخون به یکجا ازاندام اوهمی‌آمد خواسته‌ای از وی بشود، کی ریم و خون قوّت مردست.

## باب

## رؤیة القرح

اندر دیدن ریش

اگر بر اندام ریشها بیند خواسته‌ای بیاود بر آن حدّ کی قوّت‌آن ریش بود.

## باب

## رؤية القي

اندر دیدن قی

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند به جای قی از گلوی او خون برآمد زنهاری کی اندر دست دارد باز جای سپارد.

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند کی او را به آسانی قی آمد توبه کند به دل خوشی.

اگر به قهر کند و به دشخواری توبه‌ای او به ستم یا از بیم عقوبتی باشد .

اگرآن را کی از دهان انداخت هیچ تلخی نبودْ از گناهان بازآید وتوبه کند.

اگرآنچ اندازد تلخ بود ازگناه به دل خوشی دست دارد .

اگر به جای قی سرگین برآورد او خواستهٔ حرام باز جایْ دهد .

قی کردن اندر خواب ازین دو وجه بیرون نیست : یا توبه کردن باشد یا چیزی باز دادن[۱٤۹a] کی به ظلم در دست دارد .

پس اگر بیند کی همی‌خورد از پس توبه با سرگناه رود یا بازداده بازستاند .

## باب

## رؤية القبله

اندر دیدن بوسه دادن

اگر کسی بیند کی محرمی را بوسه داد و اندرکنارگرفت سخن لطیف بودکی آن‌کس را گوید .

**کرمانی** گفت اگربیند کی‌مردی را بوسه دهد بی‌شهوتْ دهنده از وی‌نیکی‌یاود.

**پسرسیرین** گفت اگر بیند کی مردی را بوسه داد او را به آن مرد دوستی سخت افتد .

اگر زنی چند را بیند کی یکدیگر را بوسه دادند ایشان کارداران تو باشند .

اگر خوب روی بوند کارداران نیک سیرت باشند ، و اگر زشت روی باشند کارداران بدکردار و سالها بد .

## باب
## رؤیة القفل
اندردیدن قفل

**کرمانی** گفت قفل اگر بر دری بود و اگر برجای دیگر کارخداوندش بود .

## باب
## رؤیة القثاء
اندر دیدن خیار و خیاروارنگ

هرچ زرد بود بیماری بود ، و هرچ سبز سال نیک ـ اگر به وقت آن بیند.
**ابو عبدالله** گفت به وقت و بی وقت سال نیک بود و فراخی نعمت .
اگر بیند کی خیار همی کشت او را پسری آید .

## باب
## رؤیة القناة
اندر دیدن کی[1] کردن

اگر بیند کی کاریزی یا چشمه‌ای یا رودی همی کند او را پسر یا پدر بمیرد .

## باب
## رؤیة القصب
اندر دیدن نی

**پسرسیرین** گفت نی مردی بود درویش .

۱ ـ کذا در اصل (؟)

اگر بیندکی نی یافت [۱۴۹b] او به مردمانی افتد درویش کی دریشان هیچ خیری نبود .

نی شکرمردمانی باشند توانگرکی ازیشان نیکی توان یافت امّا به دشخواری.

دیگری گفت نی اندر خواب سختی و بیکاری بود ـ کی اندر آن هیچ خیر و نیکی نبود .

کرمانی گفت نی شکر اندر خواب بهتربود.

## باب

## رؤیة القاضی

### اندر دیدن قاضی

اگرمردی بیندکی درمیان مردم قاضی بودی و مردم از وی‌علم‌آموختندی واو نه سزاوارآن باشد و اندر سفربودبر وی راه ببرند یا بلای بدو رسد و نعمت خدای تعالی بر وی دیگرگون شود ، ولکن گفتاری پذیرفته بود در میان مردم چُنانک گفتار قاضیان .

اگر مردی قاضیٔ را به خواب بیندکی نشناسد منزلت او بدان جایٔ رسدکی دیدارقاضی بود برحدّ نیکوی و زشتیش.

و قاضی را به حکیم و عالم تأویل کنند ، جهت‌آنک قاضی بَه حقّ خدایست عزّوجلّ ، و بودکی تفسیرآن ترازوکنند.

## باب

## رؤیة القرع

### اندر دیدن کدو

درخت کدو فاضل‌ترین درختهاست‌کی بدان ماند ، اگردرجایگاه مجهول بود بزرگی وقوّت خواب زیادت باشد.

اگر بیند کی کدو همی‌خورد اونیکی بیاودو مرورا دانش بیفزاید ، اگرازنعمت خدای تعالی‌خیری[1] گم کرده باشد باز یاود ، اگر باکسی جنگ کند پیروز شود ، اگر از کسی ترسناک باشد ایمن شود .

هر کث بیند کی کدوی بیافت نیکی بیاود. برشته[2] وخام وپخته جمله نیک باشد.

اگر بیند کی درخت آن ازبن وبیخ برکند بیم مرگ اوباشد. [۱۵۰ª]

اگر بیند کدوهمی‌نشاند نیکی یاود.

## باب

## رؤية القطن

### اندر دیدن پنبه

پسرسیرین گفت درخت پنبه مردی بود بزرگ،و پنبه خواسته‌ای بود ـ و چون ازدانه جداکرده بود روزی بود.

اگر بیند کی دست اندردرخت پنبه زدست او به مردی پیوسته شود.

اگر بیند کی درخت او خشک شد احوال مردی یا زنی بود ازخانهٔ او.

اگر بیند کی پنبه از دانه جدا همی کرد او را غمی رسد .

اگر بیند آن پنبه یا پنبه دانه بفروخت از غم رهای یاود.

## باب

## رؤية القز

اگر بیند کی قزخرید او را بیماری رسد .

اگر بیند قز فروخت او ازبیماری و از غمها رهائی[3] یاود.

---

۱ ـ کذا دراصل ( چیزی ؟ )    ۲ ـ اصل : برسته    ۳ ـ اصل : رهای

## باب
## رؤیةالقباء

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند کی قبا[ی] قز یا خزیا ابریشم پوشیده داشت تأویل آن‌است کی پادشاهی یاود بر حدّ وخطرآنک پوشیده داشت،ولکن این جمله در دین بد بود از بهرآنک پوشش مسلمانان نیست ـ مگر کی درکارزاربیند با سلاح .چی در کارزارحکم آن دیگراست و به‌غایت پسندیده دارند.

**پسرسیرین** گفت قبا اندرخواب فراخی بود و خواسته.

## باب
## رؤیة القمیص

اندر دیدن پیراهن

**دانیال** گفت پیراهن‌سپید زینت بودآن‌کس راکی زن بود،و اگرزن ندارد زنی یاود مستور و پارسا .

پس اگرزنی یامردی بیندکه اورا پیراهنی دادندآن نیکی بودکی بدیشان رسد.

اگر بیندکی پیراهن برخویشتن بُدرید [۱۵۰b]آن مردی‌بود خشمناکْ ازان خشم بیرون‌آید و بر وی‌آسان‌گردد.

اگراین خواب کودکی بیند اورا سختیٔ رسد.

اگر مردی بیندکی پیراهن کهن پوشیده داشت‌آن تباهی کارکودکانش بود.

اگر بیند کی جامهٔ نو پوشیده است و جایٔ دریده چنانک نیک نتوان کرد خداوند خواب را پس ازان فرزند نیاید[۱].

اگر چنان باشدکی نیکو نتوان کرد برآن مرد جادوی‌کرده باشند و اندر آن جادوی بمانده[۲] .

و اگر پیراهن دریده بیند دریدن سخت زشت آن جنگ و بیمار[ی] بود.

۱ ـ در اصل بی نقطهٔ اول و دوم ۲ ـ در اصل بی‌نقطهٔ اول

وا گر بیند کی از جامهای کی پوشیده‌داشت بهری بر کندند اورا بهری‌خواسته شود.

**کرمانی** گفت پیراهن حال مرد بود از هرکارو پیشه کی اندرآن است.

اگر پیراهن او نو و درست‌و سخت بود فراخی روزی او بود ازان‌کاروپیشه.

پس اگر آن پیراهن کی پوشیده داردکهن و دُریده باشد آن درویشی خداوند خواب بود و دریده و به آخر پیراهن جامهٔ دیگر پوشیده داشت یا مرقّع کرده بود آن بیمی و ترسی بودکی خداوند جامه را رسد وغم سخت قوی.

پس اگر بیندکی پیراهنش به خون آلوده بودی اورا بلای و غمی رسد.

**کرمانی** گفت اگر پیراهن ازکتان و پنبه باشدآن را آن قوّت نبودکی از پشم.

**پسرسیرین** گفت اگر بیند تا[1] جامهٔ دیگرکتان داشت اورا دین نیک بود.

پس اگر دو جامه بیند برسریکدیگرپوشیده او مردی بود نهان وی نیکوترباشد ازآشکارا.

پس اگر بیندکی جامهٔ کتان پوشیده داشت و بالای او [۱۵۱a] جامهٔ سخت فروکرده اوراآشکارا بهتر[باشد] از نهان.

## باب

## رؤية القلنسوه

### اندر دیدن کلاه

**پسرسیرین** گفت اگر بیند کی اورا کلاهی دادند یا بر سر او نهادند او را پادشاهی دهند.

اگر بیندکی اوراکلاه سیاه دادند،یا بیند کی برسر نهاد مرورا زیانی رسد ـ اگر کلاه سیاه بدولایق نباشد. پس اگر کلاه سیاه لایق اوبود اورا به‌کاری کشند کی نباید.

وگفت کلاه سیاه مرد پادشاه را بهتر بود ازسپید ، و سپید بهتر از لونی دیگر ، وکلاه نمدین ازین هردوکمتر.

---

۱ ـ دراصل بی‌نقطه

**کرمانی** گفت اگر بیند کی کلاهی دارد کی در بیداری نیز دارد آن کلاه مهتر او بود چون برادر یا پدر یا عمّ یا برادر مهتر یا خداوندی یا کسی که بدین ماند و حال او بود نزدیک آن مهتر ، اگر کلاه نیکو بود حالش نیکو بود و اگر بد بود بدی.

پس اگر کلاه چرکن بود یا دریده مهتر او [را] غم رسد، وهرچ اندرو بیند از نیکی و بدی اندر آن مهتر باشد.

اگر بیند کی ازوی همی ستدند کاری ازدست آن مهتر بستانند .

و اگر آن کس که آن همی ستاند برنائی بود مجهول مرگ آن مهتر بود یا جدا شدنش به‌مرگ یا به‌زندگانی .

و بود کی فروافتادنش فرمان آن مهتر بود و نامش کی از سراو بیفتد به مرگ یا به زندگانی .

پس اگر برسرخویش سمور بیند یا روباه یا آنچ بدین ماند مهترش اندرکار دین و دنیا نا باک بود .

**پسرسیرین** گفت اگر زنی بیند که برسر کلاهی داشت و مرورا شوی نبود شوی کند، واگر شوی دارد پسری آیدش. [151b]

اگر بیند با کلاه سخن همی گفت با مهترخویش سخن گوید .

**کرمانی** گفت اگر کلاهی بود مجهول نه برآن کردار کی مردم دارند دین مرد بود ـ دینی کی دروست .

اگر کلاه سپید بود خداوندش را دین پاکیزه باشد.

اگرسبز بود اورا به پارسائی و دانائی بازخوانند.

اگر سرخ بود یا رنگی دیگر بجز ازین کی یاد کردیم [یا] اگر کلاه خز بود زیان ندارد و نه سود ، ولکن آن حال که ازان تولّد کند در افواه زیادت ازان افتد کی باشد ، چنانک اگر هزار درم بیابد مردم گویند ده هزار یافت.

# باب
## رؤية القوس
### اندر دیدن کمان

پسرسیرین گفت اگر کسی بیند کی کمان اندر دست داشت بر دشمن چیرگی یاود ازپنهان، یا اورا بدی‌آید.

پس اگر بیند کی کمانی اندردست داشت وبدان تیرمی کشیدسفری کندو بازجای خویش رسد ازان سفر .

اگر بیند کی کمان بگسست یا زه کمان بگسست آن سفر تمام نشود.

پس اگر بیند کی اوراکمانی دادند اورا پسری آید یا برادری .

پس اگر کمان اندرقربان دارد و زن اوآبستن بود پسری بزاید.

پس اگر بیند کی کمانش بشکست او را مصیبتی رسد اندر پادشاهی، یا به کسی که بر وی عزیز بود ازفرزند و خاندان.

پس اگر بیند که کمان اوبشکست بی‌آنک تیر انداخت اورا زیانی‌بود ومصیبتی کی بدو رسد ازکسی کی بر وی دور بود.

پس اگر بیند کی کمان همی‌کشید یا به وی تیر همی انداخت نامهای او اندر پادشاهی [۱۵۲a] پراگنده شود بدان حدّ کی دور شدن تیر بود .

اگر زنی بیند کی اوراکمانی‌دادند یا تیغی یا تیری اورا پسری‌آید.

اگر مردِ سپاهی بیند پادشاهی بیاود، و اگر اورا زن نبود زنی یاود کی اورا ازان زن پسرآید .

اگربیند کی کمان بر زه نتوانست‌آوردن یانتوانست کشیدن یا تیراز وی افگندن آنچ کمان بدو بازخوانند اندر تأویل از برادر یا پسر پادشاهی بر وی دشخوار گردد .

پس اگر بیند کی کمان بفروخت از فروختن اوگزندآن چیز بود کی کمان بدو بازخوانند اندر تأویل، وخریدنش همچنین.

پس اگر بیند کی به کمان گروهه مهره همی‌انداخت دشنام بود کی بدان کس دهد کی بدو همی‌انداخت.

اگر بیند کی به وی تیر همی انداخت سخنانی بود حقّ و باطل کی از وی در وجودآید ـ اگر برکارافتد سخن برکار افتد.

## باب

## رؤیة القصعه

### اندر دیدن کاسه

اگر بیند کی اورا کاسهٔ چوبین خلنج بودی او دختر عمّ را به زنی کند.

اگر بیند کی کاسها پیش وی نهاده بودی ثرید اندر وی و از میان ثرید کشفی بجنبیدی او را پسری آید توانگر و فراخ روزی.

## باب

## رؤیة القدر

### اندر دیدن دیگ

اگر بیند کی دیگ بر جایی نهاد خواسته‌ای بیابد بسیار ازان پادشاهی بزرگ یا رئیسی.

**کرمانی** گفت اگر بیند کی آتش همی کرد اندرزیردیگ[۱۵۲b] ........[۱]

## [ باب

## رؤیة القید ]

..............................................................................

..... همان حکم دارد.

۱ ـ اینجا یکی دو ورق افتادگی دارد

اگر بیماری بیندکی بندی بر پای داشت وی را آن بیماری دراز گردد .
اگر مردی بیندکی دست و پای او به سلسله بسته است او بنده‌ای است.
اگر زندانی بیندکار بر وی دراز گردد و بودکی مرگ او اندران باشد.
اگر کسی بیندکه اندر زندان بود بند اندرپای هیچ‌نیکی اندران خواب‌نباشد.
کرمانی گفت بند خداوند دین‌را پایندگی بود بردین وقوّت،و خداوند این‌جهان را پادشاهی و قوّت و پایداری ملک ، و خداوند خواب‌را خرمی وشادی.
و پیغمبرعلیه السّلم گفت بند بر پای پایداری بود بر دین.
و اگرکسی بیندکی مرورا زن نبود زن‌کند .
اگر بیندکی‌آن بند را به‌کسی داد دختری یا خواهری به وی دهد .

## باب

## رؤية القردة

### اندر دیدن بوزنه

بوزنه دشمنی بود ملعون کی‌نعمت خدای از وی بر گشته بود.
اگر بیندکی بر وی نشسته بودی و مرورا همی راندی چنانک همی‌خواستی بر دشمنی برین‌گونه چیره شود .
اگر بیندکی ازگوشت وی همی خوردی اورا غمی و بیماری رسد .
اگر بیندکی با وی‌کارزارهمی کند و بر وی چیره شود مرورا دردی رسد پس به شود ، و اگرچیرگی بوزنه را بود مرورا دردی رسدکی‌آن‌را به شدن نبود.

## باب

## رؤية القمريّة

### اندر دیدن تذرو و فاخته

تذرو و فاخته‌کسی بود غدّار و بی‌وفا،وهرچ [۱۵۳a] ازایشان بیند از نیک و بد از کسی بیند چنین کی یادکردیم .

اگر بیند کی تذروی یا فاخته‌ای بیافت زنی بیاود کی اندر وی نیکی نبود.
وهرچ از بچه و خایهٔ اینها بیند همچنان [ بودکی] مرغ خانگی و بچگانش.

## باب

## رؤیة القبجة

### اندر دیدن کبک

کبک ماده زنی بود یاکنیزکی خوب روی ، امّا اورا دل با مرد نبود .
اگر بیند کی اوراکبکی دادندی یا کنیزکی یا زنی برین‌گونه بیاود. اگرعیالش حامله بود او را دختر نیکو روی‌آید.
اگر بیند کی اورا به دام‌گرفت هم برین‌گونه‌کنیزکی یاود .
اگر بیند کی اورا بکشت‌کنیزکی را دوشیزگی ببرد .
اگر کبک ماده‌را زفه[1] همی‌کردزنی‌را سخنی‌آموزد،اگر کبک نربود مردی‌را.

## باب

## رؤیة القطاة

### اندر دیدن اسفهروذ

اگر بیند کی اسفهروذی بیافت او پسری یاود کی بدو خرم شود و چشم او روشن‌گردد .
درّاج وگنجشک وبلبل وطوطی همه را تفسیرزن بود. امّا طوطی بودکی زن بود ، و بودکی غلام باشد.

* * *

۱ ـ کذا در اصل ( ظ : زقه؟ بمعنی غذا دادن )

## باب
## رؤیة القصّار
### اندر دیدن گازر

گازرمردی بود کی مردم را پاکی و شستن به دست او بود .

اگر بیند کی جامهٔ خویش همی شست یا ازان کس دیگر ـ چرکٔ بر جامه اندر تأویل گناه باشد ـ ازگناه بیرون آمدن خداوند جامه بود.

اگر بیند کی کس دیگر چرک [۱۵۳b] پاک همی کرد به دست آن کس از گناه پاک شود ، اگر برآن کی کند مرد نخواهد .

## باب
## رؤیة القصّاب

قصّاب اندر تأویل ملکٔ الموت بود.

اگرقصّاب مجهول بود ملکٔ الموت را نحاکرداری (؟) پدیدآید .

اگر......[۱] قصّاب بود بیند کی قصّابی همی کردی اوکسی را بکشد و خونی بریزد یا به حلال یا به حرام .

## باب
## رؤیة القلانسی
### اندر دیدن کلاه دوز

کلاه دوز خداوند مهتری و ریاست بود، ازبهرآنکٔ کلاه بزرگی مرد بود .

---

۱ ـ ورق پاره وچند کلمه محو شده است

پس آن‌کس کی کلاه دوزد مهتری را شاید، مگر آن‌کلاه کی بیند کی تنها همی رفت(؟) .

## باب
## رؤیة القبر
### اندر دیدن گور

اگر بیند کی اندر گور کردندش وی را به‌زندان کنند.

اگر بیند کی درزندان مجهول کردندش اندرگورش کنند.

اگر زندان معروف بود مرورا غمی رسد .

اگر بیند که ......[1] همی‌کنند سرای از بهر او بنا [کنند.]

اگر بیند کی اورا اندرگور.......[1]

اگر بیند کی تنش بریده بود بمیرد، و اگر زنش آبستن بود بمیرد ........[1]

## باب
## رؤیة القمل
### اندر دیدن شپش

.......[1] همه عیال .......[1]

پس اگر بیند کی [۱۵۴a] اندامش شپش همی ریزند یا کرم وبیند کی براندام اوست بسیار یا اندرجامها اوخواسته‌ای بیابد و بسیارعیال کی آن خواسته بخورد.

## باب
## رؤیة القوّة
### اندردیدن قوت

اگر بیند کی [اندر] تن اوتوانائی بیشتربودآن توانائی بود اندردین ودنیا و دلیل

۱ ـ ورق پاره و کلماتی چند محو شده‌است

بود کا[رهای] نیک این جهانی.

## باب
### رؤیة القرعه
#### اندر دیدن قرعه زدن

اگر بیند کی با یکی قرعه زدی و ببردی او[ر]وزی یابد بر آنک قرعهٔ او نیامد، و آن حلال بود.

## باب
### رؤیة القسمة

اگر بیند کی خواستهٔ او همی بخشند دلیل کند بر نیکی و از جهت پسران زن خواهد و خواستهٔ خویش بخشد به سلامت و صلاح.

و اگر دلیل نه نیک بود ......[1] و خواستهٔ او پراگنده شود......[1]

## باب
### رؤیة القرن

........[1] بیند کی او را سرو بودی نیک بود ........[1]

## باب
### رؤیة القیم

[ ..........[1] ]

.....[1] غلامی بود کوچک .....[1] بزرگ مردی بود باتدبیر.....[1] هزینهٔ خیر کند.....[1] معروف.

---

۱ - ورق پاره و کلماتی چند محو شده است.

## باب
## رؤية القمقمه

[ اندر دیدن آفتا]به

آفتابه. . . : : : : . . .[1]بود یا خادمی چون [154b] کی آب درو کرده بود یا کسی کی هزینه‌ای کند به مردمان و امر معروف ورزد کی مردم را ازمعصیت باز دارد و با طاعتشان آورد .

## باب

## رؤية القرابة

قرابه پیرزنی بود ثقت کی خواستها پیش وی ودیعت نهند .

## باب

## رؤية القدح

اندر دیدن قدح

اتّفاق است کی قدح کنیزک بستربود .

## باب

## رؤية القرطاله

اندر دیدن قرطاله

رسولی بودکی از جای آید با خرمی وکرامت.

---

۱ ـ ورق پاره و کلمه‌ای محو شده است .

## باب

## رؤية القپان

اندر دیدن قپان

قپان مردی بود صاحب عذاب و یا ملکی ، وحسابش پادشاهی وی ، و عقرب پرده دارش ، و سلسله غلامانش ، وکفه گوشش کی بدان احوالها شنود وکارهای خلق گزارد ، و فرستون عوانانش ، و قضیب نیکویهاش.

اگر بیند کی اورا قضیبی دادند نیکی بیابد.

## باب

## رؤية القلاعه

اندر دیدن قلاسنگ

اگر بیند کی به فلاخن سنگی به مردی انداخت او دعاکند به وی اندرکارهای نیکث.

اگر سنگی بینداخت . . . . . . . . . .[1] خویش را اوجنگث کند با سخت دلی . اگر قادر آید چیرگی یاود و اگر از [۱۵۵a] انداختن عاجر گردد چیرگی خصم را بود .

## باب

## رؤية القطران

اگر بیند کی قطران یافت یا بخورد خواسته‌ای یابد ازخیانت.

---

۱ ـ چند کلمه بعلت پارگی ورق خوانده نمی‌شود

## باب

## رؤیة القطر

### اندر دیدن مس

مس اندر تأویل روزی بود یا خواسته‌ای از قبل زنان.

## باب

## رؤیة القمار

### اندر دیدن قمار زدن

قمار زدن اندرخواب آن‌را نیک است کی دست او را بود.

## باب

## رؤیة القبّه

### اندر دیدن قبه

زنی بود کی خداوند خواب بیابد، و بود کی پادشاهی بود،و بود کی ناحیتی بود کی بر وی پادشا[1] گردد.

اگرپوشش دارد دلیل بود برنیکی و نعمت و پسری بیاود .

• • •

۱ - (= پادشاه)

# کتاب الکاف

## باب

## رؤیة الکتاب

### اندر دیدن کتاب

**پسرسیرین** گفت اگر بیند کی اندر وی نگاه می کند و اندران نامه علمی بود، ویا خود نداند کی اندران چه نبشته است چاره نبود کی او را میراثی رسد.

اگرمردی بیند کی اورا نامه‌ای رسد مهر کرده اورا خبری آید نهانی. اگر نامه را مهر نبود اورا خبری رسد آشکارا .

اگرمردی اندر خواب [۱۵۵b] بیند کی اورا نامه‌ای دادندی و چون سر آن باز کردی سطرها[ی] او همه درخشان[1] بودندی اورا ولایتی رسد ومهتری.

و اگرنامه اندر پیچیده بود آن چیزی بود پوشیده. اگرباز کرده بود چیزی باشد آشکارا . نامهٔ به مهر چیزی بود درست .

## باب

## رؤیة الکعبه

### اندر دیدن خانهٔ خدای و حج گزاردن

**پسرسیرین** گفت اگرمردی بیند براشتری نشسته بودی و نیّت حجّ کرده او را اومید باید داشت که خدای تعالی حجّ روزی او کند .

---

۱ ـ اصل : درختان ؟

اگر بیند کی نماز همی کند چُنانک روی به‌نمازگاه دارد خدای تعالی اورا حجّ روزی کند، قوله تعالی : « و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره .»[1]

اگر بیند کی خانه را طواف همی کند همین تأویل دارد .

**محمّدعبدالله** گفت اگربیند کی کعبه را ویران همی کردند خلیفهٔ وقت بمیرد.

**محمّدبن سیرین** گفت اگرمردی اندرموسم حجّ پیغمبرخدای‌را به خواب بیند خدای عزّوجلّ اورا حجّ ارزانی دارد.

**کرمانی** گفت اگر کعبه‌را نه‌برآن کرداربیند کی‌هست و اندرو زیادتی یانقصانی بود، یاازحال‌خویش‌بگشته، کعبه‌اندرتفسیرامام‌بود،زیادت ونقصان آن‌اندرحال‌امام‌بود.

**پسرسیرین** گفت اگر مردی کعبه را برآن صفت بیند کی هست وچُنان بیند کی به قایمه برداشته و بدو همی نگرد و طواف بکند همچنان بود کی دیدن پیغمبران و فریشتگان کی مژده همی دهند یا [آ]گاهی از کاری کی همی‌خواهد افتادن .

پس اگرطواف همی کندآن [۱۵٦a] نیکی و صلاح دین اوبود برآن حدّ کی طواف کرد یا حجّ .

اگر بیند کی روی فراکعبه دارد یا احرام‌گرفته است یا تلبیه می‌گوید برآن حدّ کی بیند صلاح دین اوبود .

**کرمانی** گفت اگر بیند کی کعبه اندر سرای اوست او پادشاه گردد و نام گیرد ولکن تباه‌گردد . اگر کعبه درسرای او به رنگ دیگربود نه نیک بود .

اگر بیند کی حجّ همی کرد برخلاف سنّت آن حالی بود کی اندردین خداوند خواب آید .

**ابوعبدالله** گفت اگر کسی بیند کی حجّ همی کند توانگری بود .

اگرخویشتن را اندرخانهٔ خدا بیند نیکی وخرمی بود و از غم جدا شدن، چنانک خدای عزّوجلّ می‌گوید : « ومن دخله کان آمنا.»[2]

---

۱ ـ البقره /۱٤٤و۱۵۰ ۲ـ آل عمران/۹۷

اگرمردی بیند کی درموسم آن نماز همی کند و خطبه و نه سزاوارآن است اورا بلایی رسد کی بدان شهره گردد .

## باب
## رؤیة الکوکب

اندر دیدن کوکب

**کرمانی** و **پسرسیرین** گفتند کی ستارگان بزرگ مهترانند.

اگر کسی بیند کی ستارگان اندرخانه اوبودندی مرورا نسل بسیارشود.

**دانیال** گفت اگر کسی بیند کی ستاره به‌دست گرفت او را فرزندی آید شریف و بزرگ .

اگرستارگان بزرگ و روشن بیند کی درخانه او بودندی چشم باید داشت کی پادشاهی بیابد و یا نزدیک گردد به پادشاه .

اگر بیند کی زهره یا ستاره دیگر با وی سخن همی گفت یا نزدیک اوآمدند پادشاهی بیابد .

**پسرسیرین** و **سعید مسیّب** گفتند اگر بیند کی آفتاب و ماه و ستارگان مضطرب همی گشتند [۱۵٦b]حال آنان کی بدیشان بازخوانند مضطرب گردد.

**کرمانی** گفت ماه اندرتفسیروزیرملک است ، و زهره زن ملک، وعطارد دبیر ملک ، و بهرام اسفهسلار[۱] ملک،و زحل صاحب عذاب ملک ، ومشتری خزینه دار ملک، و هریکی را منزلتی دیداراست اندرتأویل .

اگرخداوندآفتاب را برزمین دید وی ازملک سخت دور بود، واندران موضع آفتاب اسفهسلارملک بود وماه وزیراسفهسلارچنانک یادکردیم اندرمنزلت ستارگان، مگرکی خداوند خواب اسفهسلار وکارداران آن جایگاه بود . پس او پیش ملک ازان منزلت کی دارد برتری یاود. ماه وزیرملک باشد تا اورا برآسمان بینی برحال خویش.

۱- در همه موارد در اصل : اسفهلار

پس اگربیندکی ستاره همی خورد اومردم را نام برد به زشتی.

اگربیندکی ایشان را فرو همی بُرد بـی خاییدن مردمان مهتر و شریف با او صحبت کنند .

**پسرسیرین** گفت اگربیندکی ستاره‌ای برزمین افتاد مردن‌خلیفه بود .

اگر بیندکی جوزا از جایگاه خویش بگشت و بر زمین افتاد مردم را اندران سال نومیدی باشد .

پس اگر عطارد را برین‌گونه بیند مردن قاضی بود.

پس اگر کیوان بیند* اندران سال نیکی بسیار گردد.

پس اگر بهرام را بیند مردم را بیماری رسد اندران سال .

**پسرسیرین** گفت اگر مردی دوستاره بیند بزرگ کی گیسوی یکدیگر گرفتندآن کارزار بود میان دو بزرگ.

و بدان‌کی آفتاب را فضل است برماه و ماه را بردیگرستارگان.

**کرمانی** گفت اگربیندکه ستاره‌ای برآمد وناپدید شد[۱۵۷a] آن‌کاری بودکی تمام نگردد.

**پسرسیرین** گفت ستارگان بزرگ مهتران ...[۱] باشند.

گفت اگرکسی بیندکی آفتاب از حال خویش بگشت برگشتن حال ملک‌بود.

پس اگر بیندکی عطارد ازحال خویش بگشت حال دبیرملک بود .

هرچ اندروبینی ازنیک‌و بداین‌ستارگان‌ایشان‌بوندکی‌یادکردیم: برگشتن‌مشتری برگشتن‌حال‌خزینه‌دار، برگشتن‌حمل برگشتن‌حال‌چهارپایان‌ملک، برگشتن ثوربرگشتن گاوان ملک، برگشتن جوزا بیمار شدن مردان و زنان، برگشتن سرطان فتادن‌آتش در بازارشهر، برگشتن اسد برگشتن حال پادشاه، برگشتن سنبله تباه شدن‌کشتها و غلّها و پدیدآمدن قحط.

۱- یک کلمه محو شده است

## باب

## رؤیة الکحل

### اندر دیدن سرمه کردن

اگربیند کی سرمه اندرچشم همی کرد و چنان می‌دانست کی منفعت باشد او را نیکی رسد.

اگرجهت رتبت کند اندردین او کار او نیک شود.

اگر بیند کی اورا سرمه دادندی خواسته‌ای بیابد.

سرمه فروش کسی بود که دین مردم نیکو کند ومردم بدو راه راست یاوند.

## باب

## رؤیة الکبد

### اندر دیدن جگر

اگر کسی بیند کی جگرمردم همی‌خورد یاجگرمردم یافته‌است آن‌مرد خواسته‌ای یاود کی مردی نهاده بود و، بخورد[۱].

اگر بیند کی جگر بسیار می‌خورد خام یا پخته یا بریان کرده گنجها بر وی گشاده گردد. [۱۵۷b]

## باب

## رؤیة الکسح البیت

### اندر دیدن رفتن خانه

رُفتن خانه نیک نبود وخواسته‌ای باشد کی از وی بشود.

اگر بیند کی خانهٔ کسی همی‌روبد[۲] ازخواستهٔ آن کس بیاود.

---

۱ ـ اصل : بخورد ( بی‌نقطهٔ اول ) ۲ ـ اصل : روید

## باب

## رؤیة کوّة¹ البیت

### اندر دیدن روزن خانه

روزن خانه فراخی نعمت خانه خدای باشد و ر[و]شنائی و نیکی .

## باب

## رؤیة الکمّثری

### اندر دیدن امرود

امرود اگر زرد بود بیماری باشد.

درختش مردی بود میانه ـ نه توانگر و نه درویش .

اگر بیند کی امرود همی‌خورد او روزی بیاود کم از ان کی اندر آبی کی یاد کردیم وکمتر از شفتالو.

**کرمانی** گفت درخت امرود مردی بود **عجمی** وخوردن او بیماری.

## باب

## رؤیة الکرسی

### اندر دیدن کرسی

کرسی اندر تأویل زنی بود.

پس اگر بیند کی کرسی بیافت و برونشست اوپادشاهی بیاود ازجهت زنی.

دیدن عرش خرمی وعزّ و پادشاهی بود و بزرگ شدن خداوندش .

۱ ـ اصل : کوت

## باب

## رؤیة الکیس

کیسهٔ درمْ اندرهمه حالی تن مردم بود:
اگر بیند کی تهی کرد یا بیفشانید آن مرگ او بود و بریدن نامش ازین جهان، و همچنین انبان و صرّه. [۱۵۸a]

## باب

## رؤیة الکانون

### اندر دیدن آتش‌دان

آتش دان کدخدای خانه بود، و همچنین چراغ و چراغ دان و تنور و بلسک و هرچ اندرین چیزها بینی ازنیکی وبدی اندر کدخدای خانه بود.
واگرآتش اندرو بود غم آرد، و هرچندآتش زیادت‌ترغم زیادت‌تر.

## باب

## رؤیة الکلب

### اندر دیدن سگ

گفت سگ دشمنی بود ضعیف، ازبهرآنک با آدم علیه‌السّلم دوست شدوبدی دشمنانش بازداشت، ولکن مرورا مروّت نیست.
پس اگر کسی بیند کی سگ بر وی بانگ همی کند او از کسی سخن شنود کی آن کس را بسی نام نبود ونه مروّت، وآن سخن‌را دشخوارآید.
اگر بیند کی سگ او را بگرفت ازان کس بدو جز سخن نرسد.
اگر بیند کی سگ جامهٔ او بُدرید اوحشمت وی ببرد، یاخواسته‌ای پراگنده کند، یا

مرورا کارسخت افتد برآن حدّ کی جامهٔ او دریده شد .

سگ ماده کی‌مرد را بگیرد یاجامه‌ای‌بدرد اندرتأویل زنی‌بود درازِزبان سلیطه.

گفت اگرکسی بیند کی گوشت سگ همی‌خورد او بر دشمن چیره شود و از خواستهٔ اوبیاودیا جادوی اندر وی کار کند.

اگر بیند کی سگ پوست او بدرید یاجامه‌آن جنگی بود سخت و کارزار . اگر سگ شکاری بود آن دشمنی بود عالم.اگرسگِ کردی بود یا ازانِ ترکی‌آن دشمن بیگانه باشد .

اگر بیند کی سگ چیزی ازو بازداشت کی او ازان همی‌ترسید و ازسگ ایمن گشت [۱۵۸b] و ازبدی‌آن چیزآن سگ نه دشمن بودبل کی دوست بود وپشت او .

## باب

## رؤية الكركيّ

### اندر دیدن کلنگ

کلنگ کسی بود بخشودنی غریب .

اگرکسی بیندکی کلنگی بیافت باکسی‌خشنودی نیکوی کند.

اگر بیندکی از پر او یا گوشت او بیافت اومردی بیابد اندرکسی چنین کی یادکردیم.

پس اگر بیندکی چندکلنگ داشت و ایشان را می‌چرانید او برمردمان مسکین دست یاود و مهتری .

اگر بیندکی‌بر کلنگی نشسته بودی،یاخودکلنگی‌شدی،یا اسپ وی‌کلنگ‌بودی اوبرحالی بخشوده گردد.

و همچنین هرکاری‌کی با وی‌کنی از نیک و بد .

و بچگان اوکودکان بی مادر باشند ، و خایگان او همچنین .

## باب

## رؤیة الکتف

### اندر دیدن شانه

شانه زنی بود، وآنچ برو بیند از نیک وبددرحال زن‌ببیند برحدّ نیکی‌وبدی‌آن.

## باب

## رؤیة الکیّ

### اندردیدن داغ کردن

داغ‌کردن اندرتأویل چندگونه تفسیرست.

اگر بیندکه اثر داغ کهن یا نو اندر پوست داشت اوگنجی بیاود این جهانی، و اگربرطاعت خدای عزّوجلّ کارمی‌کند او راست‌کارست. پس اگر معصیت می‌کند به سبب آن‌گنج عذاب‌یاود درآخرت.

و به وجه دیگرداغ کهن و نوکی برخود[1] بیند و او را دردی نکند[2] دارو باشد.

## باب

## رؤیة الکفالة [۱۵۹a]

### اندر دیدن پایندانی

اگر بیندکی پایندانی یکی‌کرد ثبات‌کاراو باشد. و اندر تأویل ثبات اودرمقام و مسکن خویش.

---

۱ - اصل: خورد ۲ - نکند؟ بکند؟

## باب

## رؤیة الکشن

### اندر دیدن کسن[1]

کسن[1] پادشا بود .

اگر بیند کی کشنی بیافت او پادشاهی بیابد وخواسته‌ای وقهر کند مرد بزرگ‌را.

## باب

## رؤیة الکسا

### اندر دیدن گلیم

گلیم مردی بود رئیس و پشت و پناه .

## باب

## رؤیة الکور

### اندر دیدن آنک از ناحیتی به ناحیتی رود

آن‌کس کی آن خواب بیند زن را طلاق دهد .

## باب

## رؤیةالکوسج

### اندر دیدن کوسج

هیچ نیکی اندر دیدن کوسه نیست.

---

۱ - درین دو مورد «کسن» به سین .

## باب
## رؤیةالکلامی
### اندر دیدن آنک به همه زبانی سخن گوید

آن کس کی این خواب بیند واجب کند کی بر کارها پادشاه گردد.

## باب
## رؤیة الکوره
### اندر دیدن کوره

کورهٔ روئین اندرخواب و سفالین خادمان و کنیزکان باشد.

## باب[1]
### اندر دیدن کلبتین

کلبتین اندر خواب خادم بود.

۱ ـ نسخه عنوان عربی ندارد

# کتاب اللام

## باب

## رؤية اللّحية [159b]

اندر دیدن ریش

**پسرسیرین** گفت ریش خواسته بود، اگرمردرا خواسته [بود] واگرنبود، و سایه وحرمت بود وجاه میان مردم.

اگر بیندکی اورا پاره‌ای ریش بازآمده بود بهری ازخواسته‌ٔ او بشود.

اگر بیندکی ریش اونیکوترشده بود او را خواسته‌ای نیکٔ شود.

اگرامردی ریش برآمده بیند او خواسته‌ای بیابد و ازغم رهاگردد.

اگرمرد جوان ریش خود سپید بیند غم و اندوه بود .

اگر بیندکی ریش او درازشد چنانک تانافش برسید او برمناره بانگٔ نمازکند و دیگرگونه شرف و عزّ یاود .

**کرمانی** گفت اگر ریش چنان سپید بیندکی هیچ سیاهی اندرو نبود اندر میان مردم بدنام گردد.

اگربیندکی ریش او درازگشت فزون ازانکٔ شاید فامی[1] بر وی جمع آید یا غم سخت رسدش.

اگر بیندکی ریش اوکم‌شده بود و سبکٔ گشته ومرورا فام بود ازان فام به در آید و ازغمها آزاد شود.

اگر بیندکی ریش او بسترند ازکندن بهتربود وآسان‌تر.

اگر بیندکه سر و ریش او به یکٔ جا بستردند و اندر خواب سخنی بود دلیل‌بر نیکی کند . اگرغمناکٔ بود بی غم گردد . اگرفام دار بود فام او توخته شود.

---

۱ ـ اصل : فای

اگر غلام بیند و فام دارد فام بگزارد وآزادگردد و خواسته یاود .

دیگری گفت رفتن ریش رفتن خواسته بود .

پس اگر زنی بیند کی مرورا ریش بود مرورا پسر نیاید ، و اگر آید مهتر خاندان گردد .

## باب

## رؤیة اللّسان[۱٦۰a]

### اندر دیدن زبان

زبان ترجمان دل است ولبها یادکنندهٔ ترجمان،ولب زیرین فاضل‌تر وشریف‌تر ازلب بالاین، ولکن اندرزبان تفسیر دیگر است.

اگر کسی بیند کی اورا زبان بریده بودی یا خودکوتاه بودی و میان اوودیگری جنگی نبود اندرین سخنی نباشد . پس اگراو را باکسی جنگی باشد بی هیچ حجّتی کی خصم اورا بود خیره ماند .

پس اگراندرزبان فزونی بیند با فراخی و بسیارگفتن قوّت او درحجّت زیادت باشد،و چیره گردد برآن کس کی با او جنگ دارد.

پس اگر درازی زبان نه اندر جنگ بود او بد زبان‌گردد.

اگر زنی بیند کی اورا زبان ببریدند نیک بود،و شاید کی سخت پارسا شود و کم‌سخن .

**پسرسیرین** گفت اگر بیند کی زبان او بیفتاد او علم فراموش کند .

## باب

## رؤیة اللّعب

### اندر دیدن بازی کردن

بازی کردن گریستن بود به‌آواز بلند .

## باب

## رؤیة اللّحم

### اندر دیدن گوشت

اگر بیند کی گوشت مردم همی خورد پخته یا بریان کرده اوخواستهٔ بسیاربیاود، اگرخام خورد غیبت مردم کند.

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند کی گوشت کسی دیگرا [خورد] وجایگاه آن گوشت کی همی‌خورد پدید بود اوخواستهٔ خویش یاآن کس بخورد. پس اگربر وی هیچ‌جایٔ پدید نبود کسی را از خاندان خویش نام برد به بدی با[1] کسی بیگانه.

اگرازان [۱٦۰b] جای کی همی خورد خون همی‌آمد هم تأویل غیبت باشد و خداوند خواب[را] مزد رسد.

**پسرسیرین** گفت اگر کسی گوشت پخته یا بریان همی‌خورد بیمار گردد.

اگر بیند کی پیشش نهاده بودی بدوکاری رسد کی اورا ناخوش آید.

اگر بیند کی نان وگوشت بر وی نهاده بودی و همی بریدندی و پیش وی همی نهادندی خواستهٔ اوگم گردد.

اگر بیند کی گوشت فربه یافت ازدوستی خواسته‌ای یاود.

## باب

## رؤیة اللّبن

### اندر دیدن خشت

**دانیال** گفت خشت خواسته‌ای است گردآورده وهرخشتی را به‌هزاردرم نهاده‌اند.

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند کی خشت همی زد غم بود، تا[2] آنگه کی خشت[3] شود. پس چون خشت[3] شد خواسته‌ای بودگردآورده.

۱ ـ کذا ( شاید : یا )   ۲ ـ بدون نقطه   ۳ ـ کذا در اصل ( شاید : خشک )

# باب

## رؤية اللبّن

### اندر دیدن شیر

پیغمبر گفت علیه السّلام شیرخوردن پاکی است. هر کک اندر خواب شیرخورد اوبه مسلمانی آید وفطره دهد،وهر کک بردست گیرد او کاربه‌شریعت‌ومسلمانی کند.

**دانیال** گفت شیر و روغن مغزخواسته بودگردآورده،برآن حدّ کی بیند.

**کرمانی و پسرسیرین** گفتند اگر کسی بیند کی شیرگوسفندان همی‌خورد تازهٔ او خواستهٔ حلال بیاود.

**کرمانی** گفت اگرشیرچنان بود کی روغن ازّ وی بیرون‌آورده بود نه‌نیکک بود. اگرترش باشد غم واندوه بود.

**کرمانی** گفت اگرشیرگاو بود خواسته بیشتربود. [*۱۶۱] امّا اندر دین همچون شیرگوسفند باشند.

شیرجاموش و بزهمچنین خواسته است، ولکن ازان خر بیماری بود کی زود به شود. شیرخرگور بهترازشیرخر بود.

**پسرسیرین** گفت اگربیند کی شیرخرگور می‌خورد اندرخواسته کمتربود.

اگر بیند کی شیرآهوهمی‌خورد از ترسی بیرون‌آید.

اگر بیند کی شیرسگک همی‌خورد اندر بیمی وترسی افتد.

اگربیند کی شیراسپ همی‌خورد پادشاهی یاود.

شیر پالانی‌و هررنگی کی بود ازاسپان پادشاهی بود کی بیاود.

**کرمانی** گفت شیرآهو ودیگر کوهیان روزی بود کی بیاود.

شیر اسپ آن‌کس را کی خورد نام نیکو بود.

شیراشتر پیروزی بود بر دشمن.

شیر گرگ همچون شیر سگ وشیرخرس بود.ونیز گویند کی غرامتی‌بودوزیان.
شیرپلنگ پیدا شدن دشمن بود.
شیر گربه و روباه بیماری اندک بود و جنگ و بیمار.
و شیرخوک طبع گشتن مرد بود و بی عقل‌شدن .
وشیرمردم کی ازپستان خورد بند و زندان بودآن راکی همی‌خورد وآن را کی همی‌دهد. اگریکی ازایشان مجهول بود خورنده و دهنده غم سخت وقوی یاود.

## باب

## رؤية اللّوزوشجرته

### اندر دیدن بادام و درختش

**پسرسیرین** گفت درخت‌بادام مردی بود نیک کی ازو نباید ترسیدن.
پس اگربیندکی ازوبادام همی‌خورد تر یا خشک نیک بود خاصّه درموسم‌آن، و تر ازخشک بهتر.

پس اگربیندکی‌اورا [۱٦۱b] بادام دادند واواندردامن یاآستین یا چیزی دیگر همی‌بردآن سخنی بود نیکو و ستایش بودکی‌روزی فراخ بود.

## باب

## رؤية الوان الاثواب

### اندر دیدن لونهای جامه

جامهٔ سپید ونیکوجمال خداوندش بود اندردین یا اندرین جهان .
**دانیال** گفت جامهٔ سپید اندرتابستان نیکوبود.
**پسرسیرین و سعید مسیّب** گفتند جامهٔ سپید زنان‌را و مردان‌را هردونیک‌بود.
گفت اگر کسی بیند کی جامهٔ‌او بشستند یا خود بشست بیرون‌آمدن بود ازغم‌و نیکوشدن حال او .

**کرمانی** گفت جامهٔ‌سرخ کرده زنان را درحال‌این جهان‌و مردان‌را نه‌نیک بود،

مگر آنک اندر جامه به شب خفتن بیند ، یا از آن جامهای کی پوشیدنش برمردان عیب نبود. پس آنگه سرخی جامه خرمی بود.

**پسرسیرین** گفت جامهٔ سرخ کارزار و گشتن بود.

**دانیال** گفت جامهای سرخ بغی بود اندردین خداوندش.

**پسرسیرین** گفت جامهٔ سرخ زنان جوان‌را نیک بود ، امّا پیران را بد بود.

**کرمانی** و **پسرسیرین** گفتند جامهٔ زرد بیماری بود، مگر کی خز باشد. سرخی و سبزی و دیگر رنگها اندرجامهٔ خز هیچ زیان ندارد.

**دانیال** گفت زردی جامه بیماری و درد بود.

**پسرسیرین** گفت جامهٔ زرد زنان را نیک بود ، خاصّه کی برنا باشد.

**کرمانی** گفت جامهٔ سبز دین بود، از بهر آنک جامهٔ بهشتیان‌است. اگر بر زندگان بیند و اگر برمردگان هردو نیک بود این‌جهان‌را.

**کرمانی** گفت جامهٔ سیاه آن کس را کی بروی پوشیدنش [۱٦۲a] عیب نبود نیک باشد.

**پسرسیرین** گفت جامهٔ سیاه خواسته و عزّ بود کی از پادشاهی بیاود. اگر کسی بیند کی اهل آن نبود نه نیک بود.

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند کی جامهٔ رنگین پوشیده داشت او از ملکی سخنی بشنود ناخوش یا از کسی دیگر.

اگر کسی بیند کی جامهٔ نوپوشیده داشت اورا ازغم فرج آید و نیکی بیابد.

اگر بیند که جامهٔ چنین کی یاد کردیم از وی برکندند یا بستدند پادشاهی و شغلی کی دردست دارد از وی بشود.

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند کی پیراهن سپید پوشیده‌بودی و ردای برسرداشتی اندردین صلاح یاود.

# باب

## رؤية اللّباس

### اندر دیدن جامه

پنبه و قز اگر درزمستان بیند درویشی ازوی برود، ودرتابستان هم نیک بود. پوشیدن جامه برحدّ خداوند جامه وقدر ومنزلتش [بود] .

**کرمانی** گفت پنبه خواسته‌اي بود کمتراز پشم و کمتراز روی روباه.

ردی[1] دین بود، دواج و بستر زن بود.

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند کی گوشت گوسفند پوشیده داشت او را اندر خواسته قوّتی و خرمی بود .

اگر بیند کی ازپوست ددان چون سمور و فنک وسنجاب چیزی پوشیده داشت قوّت بود اندرخواسته.

پشم وموی بهترین چیزهاست.

# باب

## رؤية اللّقوه

### اندر دیدن لقوه

اگر کسی بیند کی اورا گویند کی ترا لقوه‌است وجواب دهد کی مرا لقوه‌نیست [۱٦٦a] وخصم گوید بلی هست تأویل آن است کی خبرمی‌دهد کی‌خوار گردی درمیان مردم وچنان بود.

---

۱ - (= ردا)

## باب

## رؤية اللّفافه

### اندر دیدن پافتاوه

اگر بیند کی پافتاوه بر پای پیچیده است او سفری کند.

## باب

## رؤية اللّجام

### اندر دیدن لگام

گفت لگام زنی بود .

اگر زنی بیند کی او را لگامی دادند یا کمانی یا شمشیری یا تیری یا کاردی یا خنجری یاحربه‌ای یا ناخن‌گیری یا اره‌ای او پسری بزاید.

اگرشوهرندارد شوی کند. اگرشوی‌داردواورادختری‌باشددختررا به‌شوهردهد.

اگرعزبی بیند زن‌کند، و اگر زن دارد پسری‌آیدش .

گفت همه سلاحها نگاه دارنده بود از دشمنان .

لگام گسسته پادشاه را نیک ، دیگران را بد .

## باب

## رؤية اللّؤلؤ

### اندر دیدن مروارید

پسرسیرین گفت اگر کسی بیند کی مروارید وگوهر یافت پادشاهی یاود .

اگر زنی بیند کی مرورا شوهرنبود به زنی‌مرد نیک شود.

دانیال گفت مروارید پسربود ومرجان خواسته .

اگر بیندکی مروارید می‌فروخت اوعلم بسیاریاود واندرمردم پراگنده کند.

اگر بیندکی چند مروارید یاگوهراندرخانهٔ وی نهاده است خواستهٔ بسیار وعلم بسیار بیاود .

اگر بیندکی مروارید اندر رودی یا اندرجایگاهی همی افگند نیکی کند باکسی کی جایگاه‌آن نداند .

گفتار **پسرسیرین وسعید مسیّب وکرمانی** آنست[۱۶۳a] کی مروارید به‌ریسمان باز بسته سخن نیکٔ بود وعلم وکلام خدای عزّوجلّ ، وبی ریسمان علم پراگنده . اگر نا سفته بود دختر باشد . اگر چندان باشد کی از شمار بگذشته بود خواسته‌ای بود بسیار .

اگربیندکی ازدندان وی مروارید بیرون می‌آمد ازدهان اوسخنها[ی] پسندیده یا **قرآن** بیرون آید.

**کرمانی** گفت اگرکسی بیندکی مروارید همی‌خورد وهمی‌فروبرد علم‌فراموش کند یاکلام باری را جلّ وعزّ ،و یا علمی‌داند وپنهان‌کند.

اگر مروارید جایگاهی بیندکی نه جای او بود بر سرراهی یا جایگاهی کی بدین ماند خواری‌کردن بود برعلم.

اگر بیندکی به جای هیزم مروارید همی‌سوخت مردی را به‌کاری فروآردکی اورا حلال نبود .

**پسرسیرین** گفت اگرکسی بیندکی مروارید همی خوردی **قرآن** فراموش‌کند، چی مروارید درتأویل **قرآن** است .

دیگری گفت اگرکسی بیندکی مروارید می‌خورد علم بسیارآموزد .

## باب

## رؤیة اللّصّ

### اندر دیدن دزد

گفت دزدآن بودکی برکسی حیلت سازد یاکسی را بکشد .

اگرکسی درخواب دزد بیند اورا بیماری رسد ولکن رهائی یاود . صعلوک را همین تأویل باشد.

اگر بیندکی اورا بغارتیدند وخواستهٔ او بهحرب بستدند اورا مصیبتی رسدکی ازان غمگین گردد برحدّ کالاکی از وی ستده باشند.

اگر بیندکی دزد اندرخانهٔ اوشد [۱٦۳b] و بهری ازکالای او ببردکسی ازان خانه بمیرد .

اگردر خانهٔ او شد و چیزی نبردکسی ازان خانه بیمارشود و درست گردد.

## باب

## رؤية اللّقمه

### اندر دیدن لقمه

اگرلقمه حلوا بودکوچک وشیرین سخنی بود ولطیف ، یا بوسهای از فرزندان یا زن یا دوستی.

## باب

## رؤية اللّحاف

### اندر دیدن لحاف

اگر بیندکی لحاف بخریدکنیزکی به زنی کند و نیکی بیاود.

اگر بیندکی سوخته شد یا بدزدیدند یا خواهدکی بفروشد آن زن را از وی باز ستانند یا مختلع گردد.

## باب

## رؤية اللبّان

اندر دیدن کندرو

اگر بیند کی کندرو همی خوردی یا همی خائیدی سخنی بود کی جنگ و گله تولّد کند ، و هرچند خائیدن او بیشتر آن سخن بیشتر.

**کرمانی** گفت اگر مردی بیند کی کندرو همی‌خاید او در کار[ی] افتد کی اندر آن سخن بسیار بود.

* * *

# کتاب المیم

## باب

## رؤیةالملائکة

### اندر دیدن فریشتگان

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند کی گروهی از فریشتگان جای بودند او را بسیار نیکوی رسد ، خاصّه کی فریشتگان بزرگ و معروف بیند .

اگرفریشتگان همی‌رود صلاح دین‌او بود.

اگر فریشتگانی را بیند کی‌در کلام خدای عزّوجلّ نام ایشان است و با ایشان سخن‌گوید یا ایشان او را [١٦٤a] مژده‌ای دهندجمله شادی و روزی بود و اورا ازین جهان بیرون نبرند بی‌شهادت.

پس اگر میان ایشان سخنی نرود مردم آن جایگاه را پیروزی بود بردشمنان و رها شدن از غم .

و دیدن **ابرهیم** و **موسی** و **محمّد** صلوات‌الله‌علیهم اجمعین همین تأویل‌دارد.

**محمّد بن عبدالله** گفت اگر کسی بیند کی او یکی گشت از فریشتگان و با ایشان همی پرید اندرآسمان چنانک می خواست این خواب شخصی باشد کی خدای تعالی نیکی دو جهان اورا ارزانی داشته بود.

اگر کسی بیند کی‌مالک گشته ـ خازن‌دوزخ ـ معبّران‌گویند اوزندان‌قاضی گردد.

# باب
## رؤیة‌الملوک
اندر دیدن پادشاهان

**کرمانی** گفت اگر بیند کی اندر دیدار ملک افزونی آمده است نیکوی و مصالح مسلمانان و اتباع او زیادت گردد.

پس اگر اندامی از اندامهای او نیکوتر بیند ودیگربرحال خویش عنایت او در بعضی از ولایت اوشامل باشد و دربعضی نه.

اگرملکی‌بیند کی کلاه اوسخت نیکوشده‌است تفسیر کلاه اوهم‌صلاح‌مسلمانان بود،از بهرآنک کلاه امام اندرتأویل تاج بود و تاج پادشاهی او.

**کرمانی** گفت‌آنچ دلیل کند بردرازی زندگانی‌ملک‌آن است کی درخواب‌بیند. یاکسی ازبهراو بیندکی‌آب سرد و روشن همی خورد ازبرکه یا رود یا راویه و یا سبو، و هرچندکی ازان آب بیشترخورد زندگانی اودرازتربود.

اگر بیند،یاکسی ازبهراو بیند،کی‌عمامهٔ او درازتر شده‌است[164b] یا به‌کس دیگر پیوندکرده هم درازی عمراو بود.

امّاآنک دلیل کند برنیکوشدن حالش میان او وخدا آن است کی بیند،ویاکسی ازبهراوبیند، کی روی به‌قبله‌دارد ونمازمی‌کندو روی او ازان بنگردد ورکوع و سجود تمام به‌جای‌آورد،یا بیندکی‌خفته بودی یا نشسته و**قرآن** می‌خواندی وداد وعدل‌گسترد.

اگرملکی بیندکی از پسی[1] پیغمبر همی رود چنانک از وی بنگردد او را پیش خدای تعالی حال نیک است وبرآن راه است کی پیغمبرعلیه‌السّلم فرموده است.

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیندکی پادشاه اورا چیزی داد،یا تیغی اندر گردنش افگند،یاجامه‌ای‌دروی پوشید،یا اورا برچهارپای‌ازان خویش‌نشاند پادشاهی‌وخواسته‌ای بیاود.

---

۱ ـ کذا در اصل ( = پس ؟ )

اگر بیند کی بردرملکی یا پادشاهی همی شود بردشمن پیروزی یاود وخورمی[1]و نیکی بیند.

اگر بیند کی برمردمان پادشاه چیره شد اندرجنگٔ پیروزگردد.

اگر بیند کی پادشاه تاج از سرخویش‌برسراونهاد پادشاه‌گردد.

اگر بیند کی تاج از وی بستدندآن پادشاهی‌از وی‌بشود.

## باب

## رؤیة الملوکٔ السالفه

### اندر دیدن پادشاهان سالف[2]

اگر کسی ازبزرگان‌گذشته‌کسی را به خواب بیند او خشنودی مردی جوید از بهرمنفعتی یا راحت این جهانی.

اگربیند کی قیصرمرورا طعامی‌یاچیزدیگرداد صلاحی ونیکی وخواسته‌ای‌بیاود.

پس‌اگر بیند کی ازین ملکان مرده‌کسی از وی چیزی بستد ازطعام یا جامه اورا اجل نزدیکٔ رسیده است.

اگر ملکٔ حبشه [۱٦۵a] را درخواب بیند درویش‌گردد و دشمن بر وی چیره شود.

پس اگر بیند کی اورا چیزی‌داد ازپوشش اورا سختی‌و رنجی رسد.

پس اگر ملکٔ ترکٔ را بیند اورا سختی و بیمی رسد.

پس اگر بیند کی اورا از اسباب این‌جهانی چیزی داد او ازدشمن نیکی بیاود.

اگر بیند کی با وی نزدیکی‌و نیکی کرد تفسیرآن بود کی بردشمن‌چیرگی‌نماید.

پس اگر بیند کی چیزی از وی بستداو بیمارشود سخت، پس عافیت یاود.

اگر ملکی را بیند ازملوکان یمن خجستگی و برکات بود.

---

۱ ـ کذا دراصل (= خرمی) ۲ـ دراصل این‌عبارت دردنبال آخرین عبارت باب‌ملوك تحریر شده

اگر [ملکٔ] **دیلم** را بیند باید کی ازدشمن برحذرباشد.

پس اگر ملکٔ **چین** را اندرخواب بیند خواسته و بزرگواری بیاود، و این همه آن‌کس را نیکٔ بود کی خدمت پادشاه کند.

پس اگر بیندکی او را چیزی داد یا چیزی پذرفت از مرد بزرگٔ مایه بسیار نیکی یاود .

اگر بیندکی چیزی برو زد میان او ومردی جنگٔ‌افتد.

پس‌اگرملکٔ **هند** رابیندکی‌باوی‌سخن‌همی‌گفت،یا وی‌را چیزی دادآن مردی بودکی اندرو خیرکمتر بود ، ولکن خداوند خواب را سفری افتد و اندکٔ خواسته بود و بسیاردشمن،ونیکی‌آن‌را بیشتر بودکی پادشاه مرده را زنده بیند.

اگر پادشاه مرده را بیندکی اندر زمینی یا شهری همی‌گشت سیرت آن پادشاه اندران زمین زنده شود و رعیّت او همچنان بدارندکی به زندگانی وی بوده است .

**پسرسیرین** گفت اگرکسی بیندکه ملکی به پادشاهی اندرزمینی‌شد یا اندرشهری کی نه جای او بود مصیبتی [۱۶۵b] اندرمردم آن جایگاه‌آید برقدر و خطرآن ملکٔ اندرآنچ دیدن او بود، وکاردار او [ و ] میر را نه نیکٔ بود.

**پسرسیرین** گفت اگرمیری‌را بیند روزآدینه نمازچهاررکعت‌کرد معزول‌گردد.

اگر بیندکی نشسته نمازهمی‌کرد پادشاهی اوضعیف‌گردد .

اگر بیندکی بر پیلی‌نشسته بودی ازپادشاهی بیرون‌آید.

اگر بیندکی اورا ازمجلس دورهمی‌کردند،یا چیزی ازپادشاهی اواز وی‌ستدند از پوشیدنی یا بساط اورا اندرکار تباهی‌آید.

**کرمانی** گفت اگرکسی بیندکی برپادشاهی دست یافت اوپادشاهی‌عظیم یاود .

اگر بیند کی پادشاهی یافت بر جنّیان یا ددان یا چهارپایان یا مرغان این همه پادشاهی بودکی بیاود .

اگر بیندکی اندرخدمت ملکٔ همی شد و یا با ایشان خفت و خاست همی‌کرد

و با وی سخنهای نیکٔ همی گفت او ازخاصّگان ملکٔ گردد و ازیشان نیکی یاود.

اگر بیند کی به زندان ایشان بودی او را فرج آید از کاری کی اندرو بود بر دست ایشان .

اگر بیند کی از زندان بیرون‌آمده بودی ازان غم بیرون آید .

## باب

## رؤية المسواکٔ

### اندر دیدن مسواکٔ کردن

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند کی مسواکٔ همی کند اورا خیری و نیکی‌رسد .

اگر بیند کی مسواکی ازدرختی ببرید و بدان هیچ کاری نکرد او را نفعی رسد ازخواستهٔ مردی .

اگر بیند کی مسواکٔ همی کند به چوب برنج یا به چوب رز نیکی بودکی بدو رسد ازقبل زنی .

اگر بیند کی مسواک [۱٦٦a] همی کند به چوب درختی کی آن چوب را به مردان بازخوانندآن مردکی ازگوهرآن درخت [ بود ] نیکی یاود .

**کرمانی** گفت مسواکٔ کردن سنّت است ودیدنش سخت نیکٔ .

اگر بیند کی دسته[ای]مسواکٔ داشتی و[به]مردم همی‌بخشیدی این مردی بود کی مردم از وی‌علم‌آموزند وسنّت.

## باب

## رؤية المحبرة والدّوات

### اندر دیدن دوات ومحبره

**پسرسیرین** گفت محبره زنی بود .

اگر بیند کی مرورا محبری دادند دختری آیدش، یا زنی بخواهد از تخم بد.

اگردواتی از چوب یا ازارزیز یا ازمس یا از زر بیاود یا بدو دهند همین حکم دارد. پس اگر ازسیم بود زنی بود نیکو. اگر از زر بود زنی باشد کی بیمار بسیار بود و نا پای‌دار باشد.

اگرمحبره از یاقوت بود زنی بود سخت نیکوونیکوسخن، و اگراز سنگ بود زنی بود سخت‌دل کی برهیچ کس نبخشاید. واندرین معنی تأویل جز کنیزک یاخادم یا زن نکرده‌اند و خدای داند کی کدام اندازد.

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند کی دواتی یافت اورا با خویشاوندی دشمنی افتد. پس اگر با او حلی بود دلیل برنیکی کند و زنی را ازخویشاوندان بخواهد.

محبره [را] تأویل همان است کی دوات را، ولکن دوات‌را خطرومایه بزرگ‌تر است.

## باب

## رؤیة‌المصحف

### اندر دیدن مصحف وخواندن آن

**دانیال** گفت اگرکسی بیند کی **قرآن** همی‌خواند اورا علم وحکمت روزی‌شود وازصالحان دین گردد. [166b]

**پسرسیرین** گفت اگر بیند کی‌مصحف اندردست‌دارد حکمتی‌و ر[و]شنائی‌یاود.

اگر بیند کی‌مصحف بازکرد [و] ورقها[ی] اوهمی‌دید عدلی ودادی از[1] میان مسلمانان بگسترد.

اگر بیند کی مصحفی اندر پشت[?] او آویختست آن[?] مرد مسلمانی با پس پشت افگنده است.

**پسرسیرین** گفت اگرمردی بیند کی مصحف زیرسر نهاده بود مردی بود کی بر آنچ خواند کار نکند[2].

۱ـ شاید : در ۲ ـ بکند ؟ نکند؟

اگرمردی بیندکی ازمصحف قرآن همی خواند برگفتارحق بود.

**کرمانی** گفت اگرمردی بیندکی‌مصحفی باز کرده بود وهمی‌خواند او اندران ولایت حکمت و داد گسترد.

اگر بیندکی مصحفی دارد و چون بازکند هیچ چیز اندر وی ننوشته بیند او را زندگانی سپری شده‌است.

اگر بیندکی بهری نوشته‌است و بهری نه اورا زندگانی چندانی بودکی‌آنک نوشته بیند.

**پسرسیرین** گفت اگرکسی بیندکی مصحفی همی‌خواند خدای‌تعالی اورا ولایتی دهدکی اندران ولایت عدل‌گستراند.

**دانیال** گفت اگرکسی بیندکی مصحف همی خورد خدای عزّوجلّ مرورا علمی بدهد.

اگر بیندکی‌مصحف‌را بسوخت اندردین او تباهی‌آید.

اگر بیندکی‌مصحف ازو بازستدندآن‌علم‌کی‌دارد ازو بازستانندوعلم اوونامش ازجهان‌گسسته شود.

اگر بیندکی مصحف همی فروخت علم وی اندر مردم پراگنده شود.

اگر بیندکی ازمصحف‌بهری خوانده بود و بهری‌مانده اوخداوندعلم بزرگ شود، چندانک [۱۶۷a] مایهٔ آن نتوان دانست.

گفت اگرمردی بیندکی اندرخانهٔ اومصحفی‌است وقفل‌برزده اومردی بود دل سخت کرده.

اگر مردی بیندکی‌آسمانها و زمینها درهم پیچیده است و دزدنده[۱] او،مصحفی بدزدیده است.

* * *

۱ - کذا در اصل

## باب

### رؤية المائدة

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند کی باکسی خمرخورد وقدح وجام ازیکدیگر همی ستدند جنگ و پیکار بود .

و اگر تنی چند را درچنین حالی بر خوانی بیند کی نان همی خورند یا خواهند خوردن آن جنگ ایشان از بهر روزی بود کی از دسترنج اندوزند ، و بود کی زمین آبادان باشد کی از وی بر خورند .

## باب

### رؤيةالمجوس

اندر دیدن گبر

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند کی زنّار درمیان بندد اندرمیان مردم شهره گردد.

پس اگر بیند کی بر کیش گبر کی بود او مردی باشد از راه دین دورمانده.

اگر بیند کی گبر گشته بودی اوصاحب بدعت است وهوای کسی کی نمی‌شناسد می‌سپرد .

اگر بیند کی آتش می‌کرد، چُنانک گبرگان کنند در آتش‌خانهٔ خویش، خواسته‌ای ازپادشاهی بیاود یا خود پادشاهی، واوراکارکنان بوند کی از بهراو خواسته اندوزند .

اگر بیند کی زنّاری درمیان بسته‌است اورا ازمردمان نفعی‌رسد کی پشت او بدان بسته شود ودین‌را دست بازدارد .

**پسرسیرین** گفت اگر مردی بیند کی مردی را نماز برد [۱۶۷b] به بزرگواری او پادشاهی را خدمت کند.

اگر بیند کی اندرآتش خانه بود و آتش را . . .[۱] همی برد چنانک گبرکان برند وی ملکی را حرمت کند و اورا ازان شغل نیکی بسیار رسد .

اگر بیند کی گبری را نمازبرد تبع مردی بی دین شود و او را توبه باید کرد.

اگر بیند کی آتش پرستید پادشاهی یاود یا کارزارسهمگن کند، ازبهرآنک آتش کارزار و پادشاه بود.

اگرآتش افروزد ازانگشت یمکن کی آن خواسته کی اوطالب آن است خواستهٔ بنیمان[۲] است .

گفت کی اگر گبری بیند کی مسلمان گشته بودی مسلمان شود.

اگرجهودی یا ترسائی یاگبری بیند کی کشتهای[۳] ایشان بیران گشته بودی ایشان همه مسلمان گردند .

اگر یکی ازیشان خویشتن را درمسجد مسلمانان بیند مسلمان شود.

## باب

## رؤیة المیزان

### اندر دیدن ترازو

اگر کسی ترازوی آهنین درست اندرخواب بیند تفسیرآن قاضی آن بقعه بود. عادلی وعلم وورع وتقوی او ازمحکمی ودرستی وراستی آن قیاس باید گرفت.

کفهٔ ترازو قاضی است، ودرم اندر وی جنگ مردمان، وسنگ ترازو داد وعدل وسخن قاضی .

پس چون ترازو راست بیندو . . .[۱] هردو کفه بیند راستاراست آن قاضی سخت عادل بود.

و همچنانک ترازوقاضی است قفیز و پیمانه وآنچ بدین ماند قاضی باشد، ولکن نه چون ترازو بود.

---

۱ ـ یک کلمه محو شده است ۲ ـ در اصل نقطه ندارد ۳ ـ اصل : کستهای

امّا عمود ترازو و زبانهٔ آن[۱۶۸a] قاضی سخت‌عادل‌بود،به‌تن خویش به‌کار راندن و درست‌گردانیدن آنچ در دست وی بود و هرچ بدو تعلّق دارد.

**کرمانی** گفت وزن کردن [چیز] ها دادکردن است اندرحکم میان خصمان.
پس هر که کی کفهٔ ترازووآنچ درو بیند راست‌راست‌بود چنانک یادکرده‌آمد و زبانهٔ ترازو بیند راست ایستاده قاضی بودکی داوری‌میان خصمان راست‌کرده‌بود، و اگربه‌خلاف این بیند جورکرده باشد.

دیگری گفت‌سنگ ترازو سخن‌بود.

اگرکسی اندر خواب قاضیٔ را بیند معروف کی اندر حکم جور همی‌کرد مردم آن جایگاه را ترازو سنگ راست نبود و حقّ مردم راست نمی‌دهند.

درهمه [جا] تأویل وتعبیرقاضی ترازو باشد و ترازو قاضی.

اگر ترازو شکسته و ناراست بود قاضی ناتمام اندران زمین.

## باب

## المسجدوبناه

اندر دیدن مسجد و بناکردن آن

**کرمانی** گفت اگر بیندکی مسجدی را بنیاد کرد تا خدای تعالی درو پرستند مردمی را به‌خویشتن کشدوکارش بالاگیرد ونام بردارگرددومهترِ آن‌شود.

دیگری گفت ممکن‌گردد به خویشاوندی پیوندد.

اگر بیندکی مسجدی خراب شد جمع آن مسجد پراگنده شود.

اگر بیندکی مسجدی را گورستان‌کرد.....[1]بود اندر دین مردم آن مسجد.

پس اگر بیندکی گورستان را به مسجدکردندآن مردم توبه‌کنند.

اگربیندکی‌مسجدی خراب‌آبادان شد مردم‌آن مسجد نیک‌گردند.

اگر بیندکی مسجدآبادان بیران شد مردم او[۱۶۸b] سخت بدگردند.

۱ - یک کلمه محو شده است

اگر بیند کی بهره‌ای آبادان شد وبهری خراب مردم آن جایگاه‌را سخن پراگنده شود .

اگر بیند کی درآن مسجد درختها وستونهای بسیاراست مردم آن مسجد توانگرترو معروف ترشوند .

اگر بیند کی ستونی ازان مسجد گسسته شد مرگ امام مسجد باشد یا مرگ مؤذّن یا کس بزرگ ازهمسایگان ومقیمان آن مسجد .

## باب

## رؤیة المناره

### اندر دیدن مناره

اگر بیند کی مناره بیران شد پراگنده شدن جماعت باشد از بهر آنک مناره گرد آورندهٔ مسلمانان است .

اگر بیند کی پاره‌ای ازان بیفتاد حال بد بود اندر کارآن شهر آید یا اندرکار پادشاه یا والی آن .

**کرمانی** گفت اگربیند کی مناره‌ای بیفتاد یابیران گشت مردم آن جایگاه پراگنده شوند به‌هوا و رای مختلف ، وهریکی رای بردست گیرند .

## باب

## رؤیة المنبر

### اندر دیدن منبر

منبر پادشاه **عرب** و ازان همه مسلمانان بود ، وهرکس کی بیند کی برمنبرشد مردم را قهرکند و پیروزگردد،خاصّه کی برآن سخنهای حکمت گوید وپندهای نیکو دهد ـ خدای تعالی مرورا پادشاهی وافزونی دهد .

پس آنک خویشتن را برسرمنبر بیند و نه سزاوارکار بود تأویل آن برادر او را بود، یاکسی را به‌درجهٔ برادران او باشد، یاکسی‌را ازتخم او، یا هم نامی را ازان ِوی. پس اگرنه چنین باشد شهره گشتن او بود به خیری ونیکی .

اگرآن حکمت کی گوید و یا آن خطبه کی می کند تمام کند و نماز بگزارد او بر راه دین [۱٦۹a] ومسلمانی است.اگرنمازوخطبه تمام نشد اوراآن کارتمام‌نگردد.

اگر برکسی برفتن(؟) او ازوعظ وحکمت خالی باشد میان مردم رسوا گردد به کار زشت.

اگر این خواب پادشاهی بیند و خطبهٔ او ناتمام بماند زوال پادشاهی او باشد.

اگر پادشاهی یا مهتری را بیندکی ازمنبر بیفتاد یا منبر شکسته شد یا از منبرش به زیرآورند ازان پادشاهی کی دارد جدا گردد .

**پسرسیرین** گفت اگرزنی بیندکی برمنبر بودی شهرهٔ رسوا گردد درمیان مردم، یاکاری یاودکی اندرآن بدی وآشوب بود.

اگر بیند کی خطبه می کرد یا سخن نیکو همی گفت آسان تر بود، اگر چه هم نیک بود .

اگر از سخنش از حکمت و طاعت دور باشد فضیحت شودبه‌کارسخت‌زشت، ازبهرآنک زن را برمنبر شد[ن] سخت محال و نالایق باشد.

اگرزن نامسلمان‌آن خواب‌بیندمسلمانی گردد،ولکن‌زود ازسرِمسلمانی‌به‌آخرت نقل کند .

## باب

## رؤية المقرعة

### اندر دیدن مقرعه

اگر بیندکی او را به مقرعه بزدند چنانک اثر تازیانه برو بماند و آن وقت کی

می‌زدندش او را فروگرفته بودند یا بر چیزی بسته و از پس زدن از وی خون همی‌آمد هیچ نیکی اندرین‌نبود، کسی اورا به‌زبان یابه دست ناچاربرنجاند ولکن‌بدان‌مزدیاود.

اگر بیندکی او را به تازیانه می‌زدند بی‌آنک کس او را به دست گرفته‌بود یافرو بسته خواسته‌ای ونیکی یاود چنانک وی پیداآید.

پس‌اگراز وی‌خون همی‌آمدی وبه اندامش‌فرومی‌شدی‌آن خواسته‌ای‌حرام بود [١٦٩b] وهمچنان زدن‌چوب، چه‌تازیانه کی‌نشان‌او بماند سخنی‌بودکی اندروگفته‌آید.

**پسرسیرین** گفت اگر پادشاه را بیندکی او را همی زد نیکی بودکی ازان پادشاه بدو رسد یا ازکسی کی بالای اوبود، وگفت زدن سخن بود وبودکی پند باشد.

پس اگر خویشتن را زده بیند و نداندکچون زدندش نیکی بودویافتن‌خواسته‌و تن جامهٔ فاخر . و بهترین زدنی اندر تأویل‌آن است‌کی برین‌گونه بود، مگرکی اندر چیزی بسته بود یا پیچیده . چی‌آن به سخن‌گردد و اندر وی‌کارکند از بهرآنک اندر چیزی بسته رسیدن حیلت باشد و این بدگیرد، خاصّه کسی را کی غمگین بود یا از کسی ترسد.

و اگر ازان علامتها هیچ نبود وزننده را بیند نیکوی بودکی ازان زننده بیاود .

اگر بیند کی‌کسی او را چیزی بر سر زد یا او بر سرکسی زد نکوهشی بود و سرزنش برمضروب .

اگرکسی بیندکی اورا زدند چنانک زدن اندرو نشان‌کرد پندی باشدکی او را دهنلوبپذیرد و ازان منفعت یاود.پس‌اگر اندرو نشان نکند مرورا ازان پند هیچ‌منفعت نبود ، و زدن بردر پادشاه هیچ کس [ را ] نیک نباشد.

## باب
## رؤیة المرأة
### اندر دیدن زن

**کرمانی** گفت اگر زن جوان به‌خواب بیندکی پیرگشته بودی او را صلاح بود اندردین .

اگر زنی بیند کی ریش دارد همچون مردان او هرگز پسرنزاید ، و اگر ریش[1] سپید بیند مهترخاندان گردد .

اگر بیند کی موی سرش ببریدند [۱۷۰a] یا بستردند یا به ناخن گیرا بگرفتند شوی مرورا طلاق بدهد یا از وی جدا گردد به مرگ. پس اگر او را شوی نبودمصیبتی رسدش اندر خاندان .

پس اگر زنی بیند کی سر برهنه بودی رازهای او آشکارا شود. اگرشوهرش بیند برین گونه اورا زینت بود.

اگرزنی بیند کی دست و پای به حنی کرد و ازان حدّ بر گذشت کی جای رنگ بود اورا نیک بود. از بهر آنک زنان را زینت ورنگ و سرخی نیک بود درین جهان.

**پسرسیرین** گفت زن خیرست و کنیزک همچنین، و بوسه وجماع وبازی کردن با ایشان نیک بود وفراخی روزی .

اگر کسی بیند کی اندر فرج زنی شد او بمیرد .

## باب

## رؤیة المخنّث

### اندر دیدن مخنثی

**کرمانی** گفت اگر بیند کی او مخنّث است و جامهٔ زنان پوشیده دارد او را سایه کم گردد وبیمی وهولی رسدش ـ پس رها شود. و بودکی ازان بهری با وی بماند و ازان بلا همیشه می نالد، یا از وی حکایت زیادت ازان کنند کی به وی رسیده بود از بلا. و این همه آن وقت بود کی جامهٔ زنان نیز بیند .

پس اگر بیند کی ازان حال به حال دیگر گشت و ازان جامه و زینت مخنّثان بیرون آمد او از همه غمی و اندهی بیرون آید .

۱ ـ اصل : زنش(؟)

## باب
## رؤیة المیّت

### اندر دیدن مرده

گفت مرگ راحت و فرج وآسایش بود و بیرون‌آمدن از غم.

**کرمانی** گفت اگر کسی بیندکی مرده است و مردمش به بانگ و گریستن مشغول اند وآنچ نشان مردگان باشد ازکفن و شستن و جنازه [۱۷۰^b] و تخته حاضر او را تباهی دین بود،امّا به به شدن گوش باید داشت.

اگر بیندکی او را به‌گورکردند اورا دین تباه شود وهرگز به نشود.

اگر بیندکی او را همی شستند و اندرکفن همی پیچیدند یا بر وی نماز همی کردند آن قوّت بود بر به شدن دین او. هرچ از آلت مردگان کاسته تر بیند او را به باشد.

اگرکسی خویشتن را مرده بیند و برسر جنازه نهاده و همی برندش برگردن حمّالان او پادشاهی بیاود امّا دینش تباه شود و بربسیارکس چیره شود.امّا چشم باید داشت کی دین او به صلاح‌آید اگر او را درگورنکرده باشد.

اگر بیندکی او مرده است واز بهر اوهیچ‌کس نگریستند و نه از پس جنازهٔ او همی شدند تأویل‌آن بودکی بهری ازسرای او بیران شد. پس اگرگریه نیز بیند بیران شدن‌آن[۱]سرای چنان بودکی‌هرگزآبادان نگردد،مگرکی ازملکیّت او بیرون‌آیدو به دست‌کس دیگرافتد.

گفت اگرکسی بیندکی او از بهر خویشتن یا بهرکسی گور همی‌کند اندران شهرسرای[۲] بنیادکرد.

اگر بیندکی او را اندر زمین‌کردند به زندان‌کسی افتد.

پس اگرمرده‌ای را به خواب بیندکی نشناسد وآن مرده اورا خبرمی‌دادکی من

۱ ـ در اصل« از » خوانده می‌شود ۲ ـ ( = سرائی )

مرده‌ام وخداوند خواب همچنان پندارد کی بمرده‌است دلیلی بود برصلاح کار آن مرده بدان جهان .

پس اگر بیند کی مرده او را خبری داد این جهانی نعمتی یاود ازجایگاهی کی هیچ گوش ندارد .

پس اگرآنک او را داد سخنی بود یا علمی یا پندی یا وصمی[1] او اندر دین صلاح یاود برآن حدّ کی دادن او بود،وهر باطلی کی ازمرده بیند نه خواب [۱۷۱a] باشد .

**کرمانی** گفت اگر بیند کی چیزی به‌مرده داد از خوردنی او زیانی بیابد اندر خواسته .

پس اگرآنک او را داد پوشیدنی بود و بازکرده نبود و اندرپوشیده او را اندر تن سختیٔ رسد و اندر خواسته نیز .

پس اگرآنک پوشیده داشت ازتن برکرد تا مرده در پوشید بمیرد و زود بدان مرده رسد.

اگر بیند کی مرده را همی‌برد بر جنازه به‌آلت مردگان خواستهٔ حرام بیاود .
پس اگرآنک مرده‌ای را بر وی نهاده دید جنازه بود به پادشاهی پیوسته گردد و روزی نیک بیاود .

پس اگر مرده‌ای را بیند کی دست اندرگردن اوآورد یا اندر تن او آویخت او را زندگانی درازگردد .

پس اگر مرده را دست سرد[2] و نه باوی سخن گفت و مرورا چنان دید کی روی بدو داشت و روی تازه بودآن نیکی‌بودکی‌آن زنده با وی کرده بود به صدقه یا دعای یا چیزی کی بدین ماند.

پس اگر مرده را سخن نا خوب گفته بود یا دروصیّت او خیانت کرده باید کی ازخدا بترسد و عذرآن بخواهد.

---

۱ ـ کذا دراصل ۲ ـ کذا در اصل

پس اگر خویشتن را چنان‌بیند کی مرده‌بودی‌سفری کند سخت‌دوروخواسته‌ای بیاود :

پس اگر چنانک بیند کی زنده است و با مردگان می‌باشد او خویشتن را اندر میان مردمانی افگند کی اندردین ایشان تباهی بود.

پس اگرخویشتن را ازیشان یکی بیند اورا نیزدین چنان باشدکی‌ازان ایشان :

پس اگر مرده را به‌کاری مشغول بیند یا از حال بگشته یا حال بد شده او را شغلی بود ازین جهان کی بدان شغل او را پرداختگی نبود .

پس اگر بیند کی مرده بیمار شد او را ازدینش می‌پرسند و ازانچ میان [۱۷۱b] او ومیان خداست .

پس اگر بیندکی سرش درد می‌کند او را همی پرسندکی با مهتر خویشتن چه کردی ،یعنی مادر و پدر .

اگر او را پهلو دردکند او را ازکار زنش پرسند.

پس اگر بیندکی او را ران درد می‌کند او را از اهل بیت و خویشاوندان همی پرسند.

پس اگر اورا شکم درد همی کرد اورا ازحق فرزندان همی‌پرسند. اگر یکی‌را کی خود مرده است بیندکی‌دیگر بار می‌میرد و برسر او می‌گریند حال اوبد است .

پس اگرگریه نبیند ازکسانِ آن مرده فرزیدی یا فرزندِ فرزندی داماد شود و بعضی گفته‌اند بمیرد.

اگر مرده از جایگاهی کی او را نبیند اورا بانگ زند و او پاسخ دهد ودر پی او برود این زنده زود بدو رسد.

اگر بیندکی از پس مرده همی‌شد و با او درسرائی رفت کی‌نشناخت اگر رود[۱] زود بدان مرده رسد.

پس اگر بیندکی راست از پس مرده‌ای همی شدگام به‌گام او سیرت‌آن مرده دارد .........[۲]

---

۱ - «رود» در اصل دو بار تحریر شده ۲ - دو یاسه کلمه که دردنبالهٔ مطلب‌درحاشه تحریر شده بعلت پارگی صفحه محو شده است

اگر بیندکی مرگ بر زنده‌ای چیره شد .......[1]

اگر مرده‌ای زنده‌ای را خبر می‌دهدکی به نزدیک من خواهی آمدن بودکی راست شود و بودکی مختلف گردد. روزی ماهی، وماهی سالی، وآخرهم بدو رسد.

**کرمانی** گفت اگر بیندکی با مرده‌ای‌کی او را شناخت جماع همی‌کرد او بر کام خویش چیره گردذ وبرچیزی کی‌اومید نداشت. اگرآن مرده مردبودراحتی‌از زنده بدورسد ازصدقه یا ازدعا. اگر مرده مجهول بود ونشناسدش بردشن چیرگی یاود .

اگر با محرمی ازان خویش از مردگان جماع کرد نیکی ازکننده بدو رسد یا به فرزندی ازانِ آن مرده .

پس اگرفاعل مرده بود [۱۷۲a] نیکی به‌زنده رسد ازعلمی یا چیزی کی‌دست باز داشته بود.

**کرمانی** گفت اگرمرده را بیندکی خفته باشد علامت آسایش او بود ونیکوشدن حالش اند[ر]ان جهان.

اگر بیندکی مردهٔ معروف برکند او راه‌آن مرد بجوید اندرین جهان، اگر از علم بود امّا ازخواسته.

اگر بیندکی برسرگورشکافته رسید و او را دید زنده‌آنک وی جوید حکمت بود و خواستهٔ حلال . اگر مرده یاودآن کاری بودکی نیکی و بدیش نتوان دانست.

**پسرسیرین گفت** اگر بیندکی مردگان ازگور برآیند مردمان دون وسفله به امام خویش بیرون‌آیند چنانک ایشان را نام نماند.

اگرمرده‌ای را خرم وخندان بیند اورا نزدیک‌خدای تعالی‌درجهٔ بلند باشد .

اگر بیندکی‌مرده دست نمازمی‌شست بیرون‌آمدن او بود ازگناه ورهایی[2] یافتن از رنجی‌کی اندروست، وبودکی فامی‌کی بر وی دارد توخته گردذ.

**کرمانی** گفت اگرمرده‌ای را بیندکی‌باکسی‌دیگرهمی‌گفت جامهٔ من بپوش برو فامی باشد وخواهدکی ازان بیرون‌آید.

---

۱ ـ مندرج درحاشیه‌ودوکلمه بعلت سائیدگی لب کاغذ محوشده‌است ۲ ـ اصل: رهاء

**پسرسیرین** گفت اگر بیند کی با مرده سخن همی گفت آن درازی زندگانی او بود.
**دانیال** گفت اگر برمرده جامهٔ سبز بیند اورا بدان جهان حال نیک گردد.
اگر بیند کی مرده‌ای اورا خبرمی‌دهد که به من خواهی رسیدن مرگ او بود.
**پسرسیرین** گفت اگرمرده‌ای را بیند کی زنده شده بودی او را کار نیک است بدان جهان.
اگر زنده‌ای را بیند کی مرده بودی نه نیک بود و اورا بلائی رسد.
**پسرسیرین و کرمانی** گفتند اگرمرده رااندر[۱۷۲b] خواب بیند چنانک مرورا روی دندان نبود او را ازمرگ بیم است.
اگر مردی بیند کی مرده او را گردن[۱] نزد او زود بدان مرده رسد.
اگر بیند کی مرده را از خانهٔ خویش و مردمان جدا همی کنند او وصیّتی کی اوکرده است به جای نیاورده آید.
اگر بیند کی وصیّ را بوسه همی داد وصیّت او تمام به جای آورده بود.
اگر از مرده چیزی بیافت، یا با وی سخن گفت، یا عتاب کرد او را زندگانی دراز بود.

## باب

## رؤیة المقابر

### اندر دیدن گورستان

یکی از معبّران گفت اگر کسی به خواب بیند کی جامهٔ مردگان همی ستد او مال مردگان مسلمانان به حرام بیاود.
اگر بیند کی کفن مردگان همی‌ستد او مال ایشان همی‌خورد.
اگر بیند کی درگورستان **جهودان** است یا ازان **ترسایان**[۲] وکفنشان می‌ستاند با مردمان بی دین اندرآمیزد.

۱ ـ بااینکه کاغذ پارگی ومائیدگی یافته است چنین خوانده می‌شود ۲ ـ اصل : ترسیان

## باب
## رؤية المفتاح
### اندر دیدن کلید

**کرمانی** گفت کلید پادشاهی عظیم بود و خواسته بسیار.

اگر بیند کی کلید بیافت پادشاهی عظیم بود وخواسته بسیار بیاود.

اگر بیند کی دری به کلید بگشاد او را دعا مستجاب بود، وممکن کی تأویل این پدر ومادر اورا بود وکار کی جوید بیابد. مگر کی بیند کی کسی از بهراو بگشاد ـ آنگه تأویل آن بود کی به کاری رسد به یاری کس دیگر.

اگر بیند کی دری بر وی گشاده شد ازغم رهای یاود و بسیارنیکی بیند وازدعا کسی ....[1] دیگری اگر درگشادن بر وی دشخوار گشت او بدان نرسد کی یاد کردیم، مگر کی عاقبت هم گشوده شود. [۱۷۳a]

**پسرسیرین** گفت کلید مردی بود. اگرمردی بود کلیدی به کسی دهد[2] و کنیز کی دارد بفروشد. اگر کنیزکی ندارد زن را طلاق دهد وآن مرد او را بهزنی کند.

## باب
## رؤية المرأة ثانياً
### اندر دیدن زن

**کرمانی** گفت زن سال بود، وبهترین زنان اندرخواب **تازیان**، وآنک نشناسی بهتر از آنک شناسی و قوی‌تر.

وآنک خویشتن راآراسته دارد ونیکو بود بهتر ازدیگران.

ولکن ازهمه بهترآن بود کی نشناسی درکاراین جهانی.

---

۱ ـ دو کلمه بعلت پارگی کاغذ خوانده نمی‌شود    ۲ ـ اصل : دید

و اگر جوینده[۱] علم بود به خلاف این بود کی یادکردیم.

اگر جوینده[۱] علم به خواب دیدکی از زنی کام جوید بدان قدرکی کام یافت علم یاود.

## باب

## رؤیة المطر

### اندر دیدن باران

**کرمانی** و **دانیال** گفت کی اگر باران بینی کی به همه جای همی‌آید فراخی و نیکی بود.

و اگر به یک جای بارد بیماری بود وآبله بدان زمین.

و اگر به شهری یا به دهی بارد یا اندر محلّه سپاهی بود بسیارکی اندران جای فرود آید.

**پسرسیرین** گفت بارانی که‌به‌همه[۱] جا[ئ]ی‌بارد ـ اگرزمستان‌بود واگرتابستان ـ اندر آن سال خرمی بسیاربود ونیکی وبرکات جمله مردم را.

**کرمانی** گفت اگر بیندکی به جز باران چیزی دیگرهمی بارد هرجاکی آن‌همی بارید جور و بلا[ی] سلطان رسد مگر. . . . . .[۲]چیزی بود به خیر ونیکی‌شناخته.

اگر بیندکی انگبین همی‌بارد غنیمتی بودکی ازآسمان فرودآیددینی ودنیای[۳].

و اگر این باران [۱۷۳b] چیزی بود کی مردم‌آن را نه نیک دارند بلا[ئ]ی‌بود کی ازآسمان فرودآید چنانک یادکردیم.

**کرمانی** گفت اگر بیندکی همه جایگاهی انگبین همی بارد نیکی و غنیمت و صلاح دو جهانی بود.

پس اگر بیندکی آتش سوزان همی‌بارید نیک بود،مگرکی بیندکی[۴] آنجاهمی بارید همی‌سوخت.

اگر بیندکی دیگ[۵] همی بارد نیک بود.

---

۱ - اصل : بهه ۲ - دوسه کلمه بر اثر پارگی کاغذ خوانده‌نشد ۳ - (= دنیائی)
۴- « مگرکی بیندکی‌آنجا همی‌بارید»مکرر تحریرشده ٥- اصل بدون‌دال‌و نقطه، ظاهراً: ریگ؟

## باب

## رؤیةالمیزاب

اندر دیدنِ ناودان

**دانیال** گفت اگر بیند کی ناودان اندر سرای وی همی دوید بی باران بدان سرای بدی رسد از پادشاه .

**کرمانی** گفت ناودانی بی باران خونها بود کی بدان زمین ومحلّه ریخته شود .

پس اگر بیند کی ناودان ازباران همی‌آید غمها بود کی ازمردم برخیزد ورحمت خدای عزّوجلّ نزول کند.

## باب

## رؤیة الماء

اندر دیدن آب

**پسرسیرین** گفت آب بسیار پادشاهی است.

اگر بیند کی به آب بسیاراندرآمیخت کاری کند کی بدان به پادشاه اندرآمیزد.

اگر بیند کی از وی بیرون آمد او[را] رستگاری بود ازکارِ پادشاه.

**دانیال** گفت اگر کسی بیند کی آب اندر خانهٔ او افتاد او را بیمارئی سخت رسد.
اگرآب تیره بود بیماری سخت‌تر بود.

اگر بیند کی آن آب خانهٔ او بیران کرد کسی ازمردمان آن سرا بمیرد.

**کرمانی** گفت اندرآمیختن به آب تیره به هیچ نوع نیک نیست ونه درآنچ ازچاه برآید [۱۷٤a] ونه در رود ـ کی سهمگن بود. مگرآب ـ نا زیانْ کار کی آن زندگانی خوش بود، اگر بیند کی ازان بیابد یا بخورد .

**دانیال** گفت اگر کسی آب روشن و خوش خورد خرمی و سعادت یافتن بود و خواستهٔ بسیار، وآب تیره غم و اندوه و بیماری .

**کرمانی** گفت اگر بیندکی آب روشن همی خورد نیکی بیابد بدان حدّ کی از آن آب خورد، یا زندگانی دراز خوش.

پس اگر آب دریا بود ازان نیکی کی بیابد اندکی بیماری کشد و زندگانی ناخوش پس ازان.

اگر بیندکی درمیان آب است و ازان بیرون نمی تواند آمد کارسخت برو آید.

اگر بیندکی کسی او را به آب افگند اندران سال خرمی یابد و چشم او روشن شود.

**پسرسیرین** گفت اگر آب روان بیند روزی بود.

دیگر گفت کی من آب خوردن دوست ندارم اندك و بسیار. امّا اندر افتادن دوست دارم و خویشتن شستن و دست شستن.

اگر بیندکی برسر آب رفتی اورا سفری افتدکی اندرآن مخاطره باشد وعاقبت آن خدای بهتر داند.

**دانیال** گفت اصل آب جمله زندگانی خوش است. و **سعید بن المسیّب** و **پسر سیرین** و یاران پیغمبر صلوات الله علیه همچنین گفتند.

**کرمانی** گفت اگر بیندکی آب اندر صرّه یا اندر جامه یا اندر چیزی کی بدین ماند ـ و نه جای آن بود ـ می کرد او خواسته‌ای یابد از جای برخطر، اگر پندارد کی آن آب از بهر خود جای بخواهد نهادن.

**پسرسیرین** گفت آتش و آب هردو پادشاه است.

## باب

## رؤیة المنشار [174b]

اندر دیدن اره

**کرمانی** گفت اگر کسی بیندکی به اره همی بریدندش و مرورا پسری بود یا خواهری تأویل ایشان باشد.

اگراورا تمام ببرندچنانک‌نیمی بدین جانب‌افتد ونیمه‌ای بدان جانب تفسیرآن بودکی میان برادر و خواهر و فرزندانش بریدگی وجدای[1] افتد، والله اعلم .

## باب
### رؤية المصيبة

پسرسیرین گفت اگرکسی بیندکی مرورا مصیبتی رسیده بودی بایدکی ازدشمن برحذر باشد. اگرزنش‌آبستن بود دختری بزاید.

## باب
### رؤية المخاط[2]

اندردیدن چرک بینی

اگر درخواب چرک بینی بیند او را پسری‌آید مانند او.

## باب
### رؤية المعاء

اندر دیدن رودگان

پسرسیرین گفت اگر بیندکی رودگانی همی‌خورد خواسته‌ای بیاود.

کرمانی گفت اگر بیندکی روده و احشای او پیدا شد خواسته‌ای کی پنهان‌کرده بود پیدا شود.

اگر بیندکی رودگانی می‌خورد یا چیزی دیگرکی در شکم باشد او خواسته‌ای نهانی بیاود و بخورد.

اگر بیندکی روده‌ٔ کسی دیگرهمی‌خورد خواسته‌ٔ آن‌کس بیاود.

---

۱- (= جدائی) ۲ - اصل: مخاطه(مخاطة بمعنی «سپستان» است وممکن است‌مترجم اشتباه کرده باشد )

## باب
## رؤیة المقعدة
### اندر دیدن نشستگاه

اگر بیند کی هیچ پای او به‌کار نبودی یا پای بر نتوانستی گرفتن ضعیف شدن کاری بود کی می‌جوید از نیک و بد.

اگر بیند کی به‌چوبی همی‌رود زود به کاری رسد کی می‌جوید از نیک و بد به‌یاری کس دیگر.

## باب
## رؤیة المنی[۱۷۵a]
### اندر دیدن آب پشت

اگر بیند کی اورا سبوی دادند پر از آب پشت اورا خواسته‌ای بسیار بیابد[۱].

اگر بیند کی یک سبو آب پشت از او جدا شد او را خواسته بسیار گردد.

آب پشت اندر تأویل خواسته بود برقدر افزونی و کمی آب.

## باب
## رؤیة الموز
### اندر دیدن بادام[۲]

بادام جوینده این جهان را خواسته بود وجوینده آخرت را دین، وهیچ ترشی طعم و زردی رنگ او زیان نگردد ـ و اگر به وقتِ آن بینی و اگر بی وقت، چی درخت او بهترین درختان است و برگ او بهترین برگها.

---

۱ـ کذا در اصل ۲ ـ مترجم «موز» را ظاهراً «لوز» خوانده وبادام ترجمه کرده‌است. «رزدی رنگ» وصفت «برگ» قرینه‌است برآنکه موز مرادست ومخصوصاً که لفظ در کتاب میم آمده است.

## باب

## رؤیة المطرف

### اندر دیدن مطرف

مطرف زنی بود.

اگر بیند کی ازو بر کندند ، یا بسوخت ، یا از وی بستدند تباه شدن آن چیز بود کی آن‌را بدو باز خوانند . اگر بدزدند یاکم شود همین حکم دارد.

## باب

## رؤیة الممطر

اگر کسی بیند کی‌ممطری پوشیده بودی واوسپاهی بود پادشاهی بیاود. . . . .[۱] بر آن حدّ کی نیکوی ممطر بود، خاصّه کی ممطرحریر بود.

پس اگر بیندکه ممطراز بُرد بود او را کار هردو جهان نیکو شود،خاصّه کی آن بُرد ازپنبه بود یاازکتان.پس‌اگرازحریر بود یا ابریشم نیکوشدن‌کاراین جهانی‌بود.

و بود کی ممطر به جایْ خویش بیستد و این‌آنگاه بود کی‌آن را نه رنگ داند ونه گوهر .

پس ممطر کی از پشم بودکار هردوجهانی بود کی بر وی نیکو شود . و امّا رنگهای او چُنان است . . . .[۲] [۱۷۵b]

* * *

۱- یکی دو کلمه بعلت پارگی‌نسخه خوانده نمی‌شود ۲- یکی دو ورق افتادگی‌دارد

## باب

## رؤية المضغ

اندر دیدن خاییدن

**پسرسیرین** گفت اگر مردی بیند کی پنیر می‌خائیدی به جای کندرو او بزرگان را عیب می‌کند.

اگر بیند کی رکوی کهن همی خائید او مردی است کی سوگند همی خورد کی من خمرنخورم و همی‌خورد.

اگر بیند کی آب همی خائید او اندر کاری افتد کی بسیاری سخن اندران بود و جنگ وآشوب، ولکن سخن او شیرین بود.

## باب

## رؤية المنطقة

گفت اگر کسی بیند کی اورا کمری ازآهن بود پادشاهی بود.

اگر بیند کی کمری از زریا ازگوهربرمیان داشت اندرنیمی عمرپادشاهی بیابد.

اگر بیند کی اوراکمری دادندی از سیم توانگری بیاود و پسری آیدش.

اگر بیند کی کمری داشت کی در میان بسته بود او به مرد شریف یا پادشاهی پیوسته گردد.

مردی به خواب دید کی حامدانی[1] در میان بسته. از **پسرسیرین** بپرسید. گفت پسری یابی درنیمهٔ عمر. دیگری گفت پسر نیاود دختر یاود. **کرمانی** گفت پسر نیاود دختر یاود.

**کرمانی** گفت اگر کمری بیند بر میان بسته و نداند کی آن کمرازانِ کیست او استظهاری یاود، و بود کی آن پشتْ خود پسر او بود یا برادر یا عمّ. اگر کمرز راحلی[2]

۱- کذا در اصل (جامدانی ؟) ۲- یعنی زیور وپیرایه

باشد خواسته‌ای باشد کی پشت اوبدان بسته باشد، وواجب کند کی این درنیمهٔ عمرش پدید شود.

اگربه جایِ حلی گوهربیند چندان خواسته یاود کی مهترخاندان گردد . یا پسری یاود کی مهترخاندان گردد[۱][۱۷۶a] برحدّ خطر و مایهٔ آن گوهر.

اگر بیند کی دوکمر داشت یا سه یا چهار یا بیشتر مهتری بود مگر کی چندان بیند کی نتواند کشیدن. پس آن زندگانی بود دراز.

پس اگر بیند کی او راکمری دادند سفری بود اندر پادشاهی.

اگر بیند کی برمیان می‌بست ـ گسسته شد ـ تبه شدن کارها باشد، والله اعلم.

## باب

## رؤیة المرآة

### اندر دیدن آینه

**پسرسیرین** گفت نگریستن اندرآینه نه نیکٔ بود.

اگرکسی بیند کی اندرآینه می‌نگرید اورا غمی و اندوهی رسد وغمگین گردد.

**ابوعبدالله** گفت و **پسرسیرین** آینه زنی بود نیکو رویِ آن راکی زن ندارد. اگر آیینهٔ صافی و روشن بیند و زن خود داردآن دینِ اوبود وعملهای نیکٔ کی کرده بود.

اگرآیینهٔ سیاه و تیره بیند همچنین کردارش و دینش بود.

اگر بیند کی اورا آیینه دادندی پسری آیدش.

**کرمانی** گفت اگر آیینه از سیم بود و اندرُوا نگرد ......[۲] اندر جاه پیش آید کی سخت آیدش.

اگرآیینه‌ازآهن بود یا از روی یا ازچیزی کی‌بدین‌ماندوزنش آبستن باشدپسری بزاید کی مانند پدر بود. اگر او را زن نبود و نه اومید فرزند اندر پادشاهی کباشد[۳] ویا بزرگییْ ازوبگردد ودیگری به‌جای اوبنشیند، وبزرگی وپادشاهی‌وی به‌زن بودوآن زن

---

۱-عبارت(یا پسری) دراصل دوبارتحریرشده‌است ۲- دوکلمه محوشده ۳- (= که‌باشد)

ازوی جدا گردد ویمکن کی شوی دیگر کند.

اگر زنی بیند کی اندرآینه همی نگرد و آبستن باشد دختری بزاید کی مانند او بود، یا دخترش را دختری آید.

پس اگر بدین [۱۷۶b] هیچ چشم ندارد واندرخواب چیزی بود کی دلیل قطع کند زن دیگرشوهرش بخواهد.

اگردرآینه نگرید و پدر ومادر اوچنان‌اند کث[1]ایشان را فرزندآید اورا برادری آید کی مانند اوبود.

اگر زنی بیند اورا خواهری آید.

## باب

## رؤیة المکحلة

اندر دیدن سرمه‌دان و میل آن

کرمانی گفت سرمه‌دان زنی بود و میل مردی.

اگر یکی بیند کی سرمه دانی یافت زنی کند، یا پسر را زن خواهد.

اگر بیند کی میلی یافت دختری یا خواهری به شوی دهد.

## باب

## رؤیة المقلوب

کرمانی گفت حرب اندر خواب طاعون بود و طاعون حرب:

چنانک مردی به خواب بیند کی سفری همی کند ـ ازان سرای کی اندروست به جای دیگر نقل کند، واگر بیند کی ازان سرای به سرای دیگر نقل می‌کند سفر خواهد کرد.

اگر بیند کی انجیر همی خورد پشیمانی خورد. اگر بیند کی پشیمانی خورد انجیر خورد.

۱ - (= که)

اگر بیند کی بهری از سرای او ویران شد ـ ازان سرای کسی بمیرد . اگر بیند کی کسی مرده بود و درآن کس هیچ آلت مردگان نبیند ـ از سرای او بهری بیران گردد .

اگر بیند کی سیلی اندر زمینی شد [ دشمنی بدان زمین راه کند، واگربنید کی ] دشمنی درزمینی رفت سیلی درآن زمین راه کند.

و مانند این بسیارست واین رامقلوب خوانند.

## باب

## رؤیة المشمش

### اندر دیدن مشمش

پسرسیرین گفت مشمش و دیگرمیوها چون به وقت خویش بینی نیکی و خرمی بود ـ خشک‌و تر ـ ولکن تر بهتر ازخشک.

درخت مشمش مرد درویش بود.[1] [۱۷۷a]

## باب

## رؤیة المزراق

### اندر دیدن زوبین

اگر بازان چیز دیگر نبود ازسلاح پسرباشد . و اگرچیزدیگر باشد پادشاهی.

## باب

## رؤیة المشی

### اندر دیدن رفتن

اگر بیند کی چون اشتر می‌رفت نیکی اندر جهان بیابد .

۱ ـ درحاشیهٔ این صفحه به خط متن اضافه دارد: « باب رؤیة المعلم: معلم که کودکان را» (فقط)

اگر بیند کی همچنان می‌رفت کی اسپان وخران جاه او بود وزندگانی دراز.
اگر دید کی چون ددان می‌رفت اندران هیچ نیکی نباشد، خاصّه اندردین .
اگر می‌رفت چنانک مار و کژدم هیچ نیکی اندران نیست.
اگر رفتن او چنان است که ازانِ مرغان درنده هم نیک نباشد . پس اگرچنان بود کی ازانِ دیگرمرغان نیک بود .

## باب

## رؤیة المسحاة

### اندر دیدن بیل

اگر بیند کی بیل کاری کرد خادم و چاکر تأویل نکنند ، بل کی بُریدن کاری بود کی جویای آن است :
اگر بیل دید وکارکردن نه خادمان بوند .

## باب

## رؤیة المخ

### اندر دیدن مغز

مغز خواسته‌ای بود اندوخته .
اگر بیند کی مغز کسی می‌خورد خواستهٔ آن کس بخورد .
اگر مغز خورد وندانست کی ازانِ کیست خواسته‌ای بخورد.

## باب
## رؤیة المنقار
### اندر دیدن تک

اگر بیندکی او را تک بودی چُنانک مرغان را، یا سرو، یا چیزی کی اسپان و استران را بود ـ زیادت ازانک آدمی دارد ـ این همه نیکی بود و افزونی اندرکار دین جهان. [$177^b$]

## باب
## رؤیة متاع البیت
### اندر دیدن آلت خانه

**کفچلیز** قهرمان بود .
**مجمر** کنیزک باشد.
**جوال‌دوز** مردی بود کی دوستی و[ا]لفت او افگند میان مردم .
**منقله** مردی‌بود درویش کی خواستها[ی] دیگران کشد.
**پرویزن**[1] مردی بود کی جدای[2] افگند میان دوستان .

## باب[3]
## رؤیة المحلجة والمحلاج[3]

محلجه دوهنباز بوند: یکی موافق، یکی سخت‌دل. جدائی کنندمیان‌حق و باطل.
**نمک دان** خادمی بود کی همه چیزی به وی خوش شود.

---
۱ ـ برویدن ۲ ـ ( = جدائی ) ۳ ـ این‌دو عنوان زائد می‌نماید

**سنگ‌آتش زن و پولاد** هنبازان بوند، هر دو سخت دل طالب کارهای بزرگ.
**چراغ دان** قیّم خانه بود.
**معلاق** مزدوری بود دور دست.
**اشنان[1]دان** خادمی بود کی اندوه ازمردم دور کند.
**سرمه‌دان** زنی بود کی کدخدائی کند و مردم را با دین خواند.
**دهره** مردی بود کی به‌دست‌وی‌خواستها[ی]شریف‌رود وپاک‌دارد از شبهت.

## باب

### رؤیة المقلاة

اندر دیدن تاوه

تاوه مردی بود کی کسب کند و برعیال هزینه کند و بردیگر مردم.

## باب

### رؤیة المسک

اندر دیدن مشک

اگر بیند کی مشک دارد وی مردی است با ادب و دانش و در حقّ وی ثنا گویند.
اگر بیند کی بوی مشک یا بوی کافور از وی همی‌آمد او تن خود را تزکیه کند به حقّ.
اگر بیند کی زن وی مشک دارد عیال او زن نیک است.
اگرمشک بازکرد و اورا بوی نبود او نیکی کند درحقّ کسی که سپاس‌ندارد.
[۱۷۸a]

۱- اصل: اسنان

## باب

## رؤية المخض و المَصْل[1]

اندر دیدن ماست و ترف

ماست روزی بود ،و ترف غم ، و همه ترشیها همچُنین.

## باب

## رؤية المفازه

اندر دیدن بیابانها

اگر بیند کی اندر بیابانی بودی آن نجات بود ازسختی، وفراخی[2] بعد از تنگی ، و توبه بعد ازگناه، و سود بعد از زیان ، و تن درستی بعد از بیماری.

## باب

## رؤیه المعضد

اندر دیدن بازوبند

بازوبند ازسیم دختران برادر باشدکی ازبهر پسران خواهد.

## باب

## رؤية المعانقة

اندر دیدن دست به گردن درآوردن

اگر زنده را بیند و اگر مرده را کی دست درگردن آورده باشد وبا[3] دست‌ها دست او داده درازی عمر بود.

۱- اصل : المضل ۲ - اصل: فرخی(نگاه کنید به سطر ۲ ۱ صفحهٔ ۳۸۷ .) ۳- شاید: با

# کتاب النون

## باب

## رؤية النّبيّين عليهم الصّلوة والسّلام

اندر دیدن پیغمبران علیهم السلم

**کرمانی** گفت دیدن پیغمبران و فریشتگان هردو یکی است اندر تأویل، و جدّ و منزلت و خطر و مایهٔ ایشان همچنان کی ازان فریشتگان. امّا اگر یکی را بیند تأویل شهادت بود همچنانک دیدن یک فرشته، مؤمن و کافر هر دو در خواب پیغمبران را بینند ـ امّا با کافر سخن نگویند.

گفت اگر **محمّد مصطفی** را علیه الصّلوة والسّلام به خواب بیند آن مژده‌ای باشد نیک کرداری را [۱۷۸b] کی ازو در وجود آمده است یا خواهد کردن، و درین جهان از مقبلان باشد وخدایٔ عزّوجلّ هیچ بدی بدو نرساند.

اگر او را درزمینی بیند کی قحط بود و تنگی، نیکی و فراخی نعمت پدید آید و خدای عزّوجلّ آن قحطرا ازمیان بردارد. چی نیکوی و کرامت خدای با این پیغمبر است.

دیدن یارانش همچنین خیر وخرمی بود ومنزلت، وهمچنین آن را نیز کی ازیشان نشناسی برکات و نیکوی بود.

**پسر سیرین** گفت هرک پیغمبر را بیند برآن صورت کی هست او را ایمن باید گشت ازآتش دوزخ، و اگر برخلاف این بیند باید کی توبه کند.

و هم او گفت اگر کسی پیغمبر را به خواب بیند با روی نیکو اگر بیمار بود یا غمگین رستگاری یاود و صحّت.

گفت اگر بیند کی بردهان پیغمبر بوسه داد بر پیغمبر دروغ همی گوید.

اگر پیغمبر را همی بیند و از وی شرم همی دارد باید کی ازان گناه‌کی دارد توبه‌کند .

گفت اگر کسی بیند کی از پیش پیغمبر باز شد اومردی است مخالف سنّت .

اگر مردی بیند کی با او همی رود سنّت وی نگاه می‌دارد.

اگر بیند کی از پیغمبر بگسست ازسنّت وی بگردد .

اگر بیند کی بر پیغمبرسلام همی کرد وگمان‌می‌برد کی جوابش بازداداما او...[۱] اندران سال حجّ کند .

گفت اگر نوح پیغمبر را درخواب بیند او را غمی و اندوهی رسد وآن غم بر وی دراز گردد.

اگر کسی ابرهیم را علیه‌السّلام به‌خواب بیند واندرجنگ‌وپیکاری‌بود بر دشمن پیروزی یابد .

اگر درحصاری یا تیماری باشد راه فرح و فرج بروی گشاده شود .

گفت هرآن‌کسی کی موسی را علیه السّلم به خواب بیندکی به‌گروهی مردم [۱۷۹b]فروآمده باشد ودرمیان ایشان باشد به‌عصا،تأویل‌آن‌بود کی یکی ازبزرگان‌آن جایگاه بمیرد .

و اگر رفتن او به عصا و تاختن بود مردن‌آن‌کس زودتر باشد.

اگرکسی ازان‌گروه بریشان ظلم کرده باشد بمیرد .

امّا دیدن عیسی علیه‌السّلم دلیل بود بر فرج‌آن‌کارکی اندروست.

اگر خداوند خواب نیّت سفر دارد آن سفرتمام گردد و حاجت خویش بیاود و بسیار نیکی ،ولکن با این همه‌خویشتن را نگاه دارد.

اگر گوش فرزندی دارد خدای عزّوجلّ او را فرزندی دهدکی از وجود وی نیکی بسیار یاود و برخاندانش مبارک بود و مهتر خاندان گردد .

پسرسیرین گفت اگر بیندکی یکی از پیغمبران با وی سخن همی‌گفت یا او را چیزی‌داد اورا اندردین افزونی بود.

---

۱ - دو سه کلمه بعلت پارگی کاغذ محو شده است

**کرمانی** گفت عطای پیغمبران اندرخواب اگرازطعام وشراب وجامه بودوآنچ بدین ماندتفسیرآن است کی علمی و دانشی و حکمتی بیاود، چنانک ازمیوها[ی]بهشت حکایت کرده‌ایم.

اگر ترسیده رسول را صلوات الله علیه به خواب بیند برهرک با او دشمنی کند پیروزی یاود.

**کرمانی** گفت کی از کرامت پیغمبر ما صلّی الله علیه یکی‌آن....[1] دیدن یاران و تابعان او اندر خواب هم برکات و نیکی بود.و ازامّتان او و هرکی حکیمی وزاهدی بینی و کسی که بروی نشان اهل سعادت باشد جمله مبارک‌بود،وهمه ازفضل وبرکات این پیغمبر بود علیه السّلم.

**کرمانی** گفت اگر بیندکی پیغمبری شده بود از پیغمبران خدای، یا به جایی‌همی رفت‌به پیغمبری،و دیدکی پیغمبر را به خدای و توحید همی خواند اورا بسی سختی و و غم این جهانی رسد ـ بدان حدّ[۱۷۹b] کی‌قدرومایهٔ‌آن پیغمبر بود،وآنک ازامّتان ایشان بدان پیغمبران رسیده بود،ولکن پس ازان رهایی وفیروزی یاود،وپس ازان هیچ بلدی بدو نرسد.

اگر بیندکی کرداری‌کرد ازکردارهای پیغامبران از نیکی یا از دعا آن حال را قوّت[2].

## باب
## رؤیة النّور
### اندر دیدن روشنایی[3]

**کرمانی** گفت اگرکسی‌بیندکی پاره‌ای روشنایی[3] بیافت اوعلمی یاود یا مصیبتی کی بدان خدای تعالی او را مزد دهد، چی روشنائی[3] راه راست ومسلمانی بود.

۱ ـ یک کلمه محو شده‌است ۲ ـ کذا در اصل ، جمله ناقص می‌نماید ۳ ـ اصل: روشنای با دو نقطه در زیر یاء

## باب

## رؤية النّوره

### اندر دیدن آهک

**کرمانی** گفت اگر کسی بیند کی آهک کرده بودی و از موی پاک شده اگر غمناک بود بی غم گردد، و اگر درویش بود توانگر گردد. اگر توانگر و پادشاه بود ازان مرتبه بیفتد و درویش گردد.

اگر بهری از موی او برود و بهری بماند غم او بهری برود و بهری بماند.

اگر بیند کی هیچ کار نکرد آن کار بر وی تمام گردد.

اگر بیند کی اندر گرمابه شد و آهک کرد تعبیر آهک باید کردن و گرمابه در باقی کردن، جهت آنک فعل آهک قوی‌تر است از فعل گرماوه.

## باب

## رؤية النّبات

### اندر دیدن رستنیها

تره جای[1] کی نه‌جای آن بود مردی باشد، وهمه نباتها همچنین مردی بود غریب کی اندران موضع آمده بود به دامادی یا به‌هنبازی.

وهمه درختها ونباتهاچون دانی‌وشناسی‌وبه‌جای‌خویش بینی‌نیک‌بود، ودرختانی کی ایشان را [۱۸۰a] ساق نبود در تأویل کم ازان باشند کی ساق دارند.

---

۱ ـ کذا در اصل ( = جائی )

## باب
## رؤیة نسج الاثواب و غیره

پسر سیرین گفت اگر بیند کی جامه همی‌تافت[1] یا بارس[2] همی کرد او سفری کند برحد[3] درازی و کوتاهی جامه.

اگر بیند کی جامه‌ای همی بیند[3] هم سفر بود، و این بهتر از تافتن.

اگر بیند کی جامه[4] تمام بتافت وفرو برّید اورا ازان کاری کی اندروست گسسته شود، و به‌آخر رسد اگر جنگ بود، و اگر جستن کاری، و اگر زندانی وسفری و آنچ بدین ماند.

اگر بیند کی به جز جامه چیزی دیگر بافت[4] کی مردمان را بافتن آن عجب آیدو چندانک هست ازو نیافت[5] آن کار کی همی جوید و همی‌خواهد چندان بیاود کی ازان بافته[5] بیند ولکن ازان رسوای یابد.

اگر بیند کی تمام ببافت و فرو برید آن کاری کی همی جوید تمام گردد، و هر بافتنی[5] کی ازپنبه وابریشم و پشم بیندنیکی‌بود کی بیابد ازحلال[5] حلال وازحرام[5] حرام.

## باب
## رؤیة النّصرانیه
### اندر دیدن ترسای

اگر بیند کی ترسا گشته بودی مذهبی دارد نزدیک به‌دین ترسای ـ یا بر مهتر خویش مخالف شود، یا بر پدر ومادر، یا بر کنیزکی که عیالش بود.

اگر بیند کی ترسا را نماز همی برد تبع مرد قدّری گردد.

اگر بیند کی اندر کنشتها نماز همی کند او را به‌هوای ترسایان و جهودان سخن گوید و دین ایشان دارد یا گوای[5] دهد به دروغ[6].

---

۱ ـ اصل بی‌نقطهٔ حرف اول، ضبط براساس سطر ۶ وه است ، شاید : بافت ۲ ـ کذا در اصل ( شاید : بارش ؟ = باروش ) ۳ ـ کذا در اصل ، ظاهراً : بپچد ٤ ـ کذا باء دراصل ٥ ـ بدون نقطهٔ اول در اصل ٦ ـ اصل : ندروغ ( نه دروغ ؟ )

اگر بیندکی با **ترسایان** اندر کلیسیاست وسخنهاءِ گویدکی اصلی ندارد بر مذهب **قدریان** است، چی سخنان ایشان به سخن قدریان نیکٔ ماند .

اگر بیندکی راهب است و **انجیل همی** خواند خویشتن را درکاری افگندکی ازو[۱۸۰b] بر داشته باشند .

اگر بیندکی بر صلیب بوسه داد برمردی چنین‌کی یادکردیم نفرین‌کند .

اگر بیندکی‌عالمی‌گشت ازعالمان ایشان وراهبی اوخداوند بدعت عظیم‌است.

اگر **ترسای** به خواب بیند کی اصقف[۱] ایشان‌گشته بودی او مهتری یابد اندر میان ایشان.

اگر بیند کی **انجیل** خواندی و نه اهل خواندن آن بود او را بلای و غم عظیم رسد .

## باب

## رؤیة النّعلین

### اندر دیدن نعلین

**پسرسیرین** گفت اگر مردی بیندکی نعلین اندر پای‌کرد زنی به زنی‌کند .

کندن نعلین طاعت خدا بود وکردار نیکٔ ؛ و بودکی جدا شدن یکٔ پای ازو جدا شدن هنبازی و رفیقی باشد ازو .

اگر بیند کی با هر دو نعلین همی رفت پای بر زمینی نهد از زمینهای **عرب** .

دیگری گفت اگر بیندکی بند نعلین راست اندر پای‌کرد و اندر راه راست می‌رفت اوسفرکند .

اگر بیندکی بند نعلین او یکٔ پای‌گسسته بود زن را دوطلاق بدهد .

پس اگر بیندکی بند او تمام بگسست یا بریده شد او را حالی افتدکی ازان سفر بازماند .

---

۱ ـ اصل : اصقفا یشان ( = اسقف ایشان)

اگر نعلین وی سیاه باشد سفر کردن او از بهر دین بود.

اگر سرخ بود جهت بازی و خرمی‌باشد.

اگر زرد باشد بیماری و غم بود .

اگر رنگ‌ٔ رنگ‌ٔ باشد شوریدن[۱] کار او باشد.

اگر بیند کی او را نعلینی دادند و او اندر دست‌گرفت یا جایگاهی با خویشتن داشت درخانه یا در جامه او زنی یابد کی او را بدارد.

اگر نعلین راست پیراسته نبود زنی را بیاود [د]وشیزه . اگر پیراسته بود وهنوز درپای نکرده باشد همین حکم دارد.

اگر آن نعلین که بیافت [۱۸۱a] سیاه باشد آن زن‌که یابد خداوند خواسته و مهتری بود.

اگر سبز بود دین‌دار بود .

اگر سرخ بود خندناک و بازی‌گن[۲] بود.

اگر زرد بود بیمارگن باشد .

اگر سپید بود نیکو روی و پاکیزه باشد .

اگررنگ[۳] رنگ بود آشفته باشد .

اگر از پوست گاو بود زن **عجمی** باشد یا مولاٰیٔ **عرب** .

اگر از پوست شیر ودیگر ددان و درندگان بود اورا بدان‌چیزباز باید خواندن .

اگر بیندکی به نعلین همی‌رفت ویک[۴] پای از وی بیفتاد و به پای دیگر می‌رفت از برادری یا خواهری یا هنبازی جدا شود اندرسفر به‌مرگ یا به‌زندگانی.

اگر بیندکی به‌قهرازو بستدند یا بسوخت‌آن مرگ زنی‌بود.

پس اگرازان نعلینهابودکی‌آن را به سفر بازخوانندآن سفرتمام نگردد .

اگر نعلین از پوستی‌بودکی نشایدکی ازان نعلین کنندآن زنی ازگوهری بودکی به‌گوهرآن پوست ماند.

۱ - اصل: سوریدن ۲ - بازی کن؟ ۳ - اصل : انک ٤ - اصل : رنک

# باب

## رؤية النّار

### اندر دیدن آتش

**دانیال** گفت آتش اندر تأویل پادشاهی بود .

**پسرسیرین** گفت اگر کسی بیند اندرقبیله‌ای افتادی یا اندرزمینی بدان‌زمین طاعون بود یا مرگ یاآبله .

اگر بیندکی آتش اندر خانهٔ او افتاد و جامهٔ وی بسوخت او را اندر خواسته مصیبتی رسد .

اگر بیندکی پای بر انگشت نهاد و پای او بسوخت او را اندرخواسته سختیٔ رسد و اندرتن .

اگر آتش درخانه‌اش افتاد خانه ویران گردد .

**دانیال** گفت اگر بیندکی آتش اندر محلّه یا اندر . . . . . . . . . . .[۱] [۱۸۱b]

* * *

۱ـ دو سه ورق افتادگی دارد .

# [ كتاب الواو ]

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

## باب

## رؤية الولد الصغير

[ اندر دیدن کودک ]

**کرمانی** گفت اگر یکی بالغ بیند که چون کودکان شیر خورد. . . . . . . .[1]

اگربیند کی از پستان او شیر همی‌رود . . . .[1] زنی بیند وکسی [که]از پستان او [شیر] می‌خورد زندانی گردد و دربر وی سنند(؟)

اگر کودک نارسیده این خواب بیند تفسیر آن مادروپدرش بود، واین همچنان است کی کودکی‌را بکشت یا بریان کرد، واین معنی پیش ازین یاد کرده‌ایم .

پس اگر این کودک به جای آن بود کی کسی بروی ظلم کند اندرحق ......[1] گویند ازجهت دیدن آتش وپختن گوشت ونا پختن آن، و اگر گوشت کودک بریان...[1] آنچ آن گروه گویند حق باشد .

پس اگراین کودک به جای آن رسید کی بروی....[1] توان کردن این تأویل مادر او را بود و اندر وی زشت گویند، و این جمله باطل بود تا گوشت کودک پخته یا برشته[2] بود.

اگر کودکی بیند کسی او را بکشت کرد بریان کرد بریان تمام رسیده این نشاید کی بود کی گشتن ظلم است و تمام بریان شدن حق. پس نشاید کی ظلم حق شود.

اگر بیند کی او را بکشتند و بریان نکردند ظلم بود .

---

۱ـ بعلت سائیدگی وپارگی ورق درابتدا یکسطر و درسوارد بعد کلماتی چندمحوشده است

۲ ـ اصل : برسته

پس اگر او را بریان بیند نا کشته تأویل آن بود کی آن کودک به جای مردان رسد. و اگر دختر بود به جای زنان رسد.

پسر سیرین گفت اگر کسی بیند کی کودکی را برگرفته بود نیکی وخواسته یاود.

اگر بیند کی پسر را بریان کرده بود و همی خورد ازفرزندان نیکوی بسیار یاود و منزلت عظیم.

اگر بیند کی برده آزاد کرد اگر کنیزک دارد اورا از وی پسری آید، [۱۸۲a] اگر کنیزک ندارد کار نیک کند.

اگر بیند کی بنده است او را می‌فروشند کار بروی تنگ شود و ذلیل گردد و برو ظلم کند. پس . . .[۱] گردد از بهر آن کی ظلم . . . .[۲] خود را بیند کی . . . . .[۳]

اگر بیند کی . . . . .[۲]

## باب

## رؤیة الوحل

### اندر دیدن گل و تول

گل اگر از باران بیند و اگر از چیزی دیگر غم بود برقدر وحل.

## باب

## رؤیة الوساید

### اندر دیدن بالشها

بالشهای کوچک وآنچ بدین ماند خادمان و چاکران باشند.

۱- یک کلمه محوشده ۲- بعلت پارگی ورق دوسطر ونیم محوشده ۳ - یک سطر محوشده

## باب
## رؤية الوثبة
### اندر دیدن جستن

اگر بیند کی ازجایگاهی به‌جایگاهی بجست اواز. . . .[۱] وازحالی به حالی وزود باشد و اندران تأخیرنبود .

اگر بیند کی دورجست سفردرازتر بود. . .[۲] کی اندرخواب جستن بیند برجوانی اعتمادکند یا ازحالی به حالی بگردد و مردم قوی بر وی اعتمادکند کی خوب[۳] مردی قوی بود .

اگر بیند کی اندر جستن با هوا شد چنانک خواست آن توانایی بود برآن حال کی با وی باشد.

## باب
## رؤية الوحش
### اندر دیدن وحشی

اگر بیند کی بهری ازوحش اورا فرمان‌بردار شدند وچنانک خواهد می‌گرداند او پادشاه‌گردد برقومی، وخدای تعالی آن‌گروه را فرمان بردار وی‌گرداند .

## باب
## رؤية الوطی
### اندر دیدن زیر پای گرفتن

اگربیند کی پیلی اورا درزیر پای‌گرفت اورا ذلّی وسختی رسد. . . .[۴] [۱۸۲b]

---

۱ ـ دوکلمه محو شده ۲ ـ یکلمه محو شده ۳ ـ محتمل است که کلمه‌ای نظیر «جستن» اینجا افتاده باشد ٤ ـ یکی دو ورق افتاده است

## [باب
## رؤیة الواد]

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

خویشتن بشست یا ازوی اندکی بخورد آن خرمی باشد و رهاگشتن اوهمه غمی و یافتن .......[1] او سفری کند وغم بزرگ ازوی بشود .

اگر بیند .......[1] چنین مردی بمیرد .

اگر بیندکی اندر رودی بودی تیره وسهمگن بایدکی از فتنه برحذرباشد .

**کرمانی** گفت اگرکسی بیندکی با رود بزرگ باشد رود بزرگ پادشاه بود و حال و خطر او چون حال آن رود .

اگر بیندکی آن رود بزرگ ببرید او غم بزرگ ببرد .

اگر بیندکی از رودماهی بگرفت روزی یابد از پادشاه.

**پسرسیرین** گفت اگر بیندکی . . . . .[2] بزرگ پیوسته شود .

اگر بیندکی از رودی آب برکشید خواسته‌ای [ یاود از ] کسی کی به پادشاه نزدیک بود.

## باب
## رؤیة الوضوء
### اندر دیدن دست و روی شستن

**کرمانی** گفت اگر بیندکی طهارت کرد به‌آب چشمه و مرورا غمی‌بود بی غم گردد ، اگر او را بیمی بود بی بیم گردد ، اگر بیماری بود شفا یابد ، اگر فام داربود فامش‌توخته شود ، اگرگناه‌کار بود خدای تعالی‌گناهش را بیامرزد ، این همه ازفضل طهارت و قوّت آن است .

و این تأویلات آنگه درست آیدکی آن روشن و پاکیزه باشد ، چی‌اگرآب تیره بود خطربود و زیان دارد .

۱ - دو سطر محو شده است ۲ـ چند کلمه محو شده

## باب
## رؤیة ورق الاشجار
### اندر دیدن برگ درختان

برگ همه درختی از گفتار کرمانی روزی و خواسته بود، مگر برگ درخت[1].

[۱۸۳*]

## باب
## رؤیة الوشی
### اندر دیدن جامه ها[ی] وشی

جامه . . . . . عرض . . . . . . . . . . . . . .[2] ماند.

## باب
## رؤیة الورد
### اندر دیدن گل سرخ

پسرسیرین گفت همه سپرغمی بود، مگر گل کی آن روزی بود وخرمی، وآنک جز ازین بود همه بیماری و مرگ.

اگر بیندکی به‌بوی گرفت یا به کسی دادیا اندرخانه‌بردیا اندربوستان یااندردکان[3].

## باب
## رؤیة [الوسخ]
### اندر دیدن چرک

کرمانی گفت هر چرکی که بر جامه بینی اندر تأویل.....[4] گفت درویشی بود.

---

۱ ـ چند کلمه درحاشیه‌محو شده ۲ ـ سه سطر محو شده است ۳ ـ ناقص می‌نماید

٤ ـ دو سه کلمه محوشده‌است

اگرچرکٔ بر همه جامه بیند گناه قوی‌تر باشد .
اگرجامه ازان بود ....[1] این جهانی بازخوانند . . .[2] پادشاهی‌اندر روزی.
اگرآن کس کی بر جامهٔ . . .[2] ازمردگان باشدآن خاصّه اندردین او بود ، وهر چرکٔ کی برتن و جامه و روی او بینی غم بود .

## باب

## رؤیة الوداع

اندر دیدن بدرود کردن

اگر بیند کی باکسی [به]سفرخواست شدن یا به‌مشایعت رفت یا خود او به‌سفر می‌رفت‌ومردم بااوبه‌مشایعت می‌رفتند کی‌اورا بدرود کنند او ازان حال کی‌هست بگردد و با سرِ آن هرگز نیابد.

و اندرین خواب هست کی کار او بهتر شود، و نیز هست کی کمتر شود، و این بدان تعلّق دارد کی با خداوند خواب راگفتار اندر فال چگونه‌آید . . . . . .

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

. . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . . .

**پایان نسخه**

---

۱ - دوکلمه محو شده است ۲ - یکٔ کلمه محو شده

# فهرست عامّ لغات واصطلاحات

این فهرست حاوی دو نوع کلمات است: یکی کلماتی که موضوع خواب واقع می‌شود وتعبیر آنها در ین کتاب آمده و طبعاً بسیاری ازآن کلمات رایج وعادی است. دستهٔ دیگر کلمات فارسی مهجور ونادر یاکلماتی است که بجهتی ازجهات می‌تواند مورد مطالعه ومحل مراجعهٔ محققان (بخصوص از لحاظ لغت نویسی) واقع شود.

کلماتی که مهجوراست باستاره‌ای مشخص‌شده واستعمال کلمات رایج‌فقط دردوسه مورد ذکرشده‌است.

کلماتی که میان آنها ارتباط معنوی ولغوی موجود است درجدول پشت سرهم ضبط شده است.

---

## ت

## ن

# فهرست جغرافیائی ومردمشناسی

## فهرست کتب

# فهرست نام افراد انسانی وداستانی

# توضیحات واستدراکات

۲/۴- درمعنای عبارت اشکالی بنظرمی‌آید وشاید جمله مغشوش است .

۲/۹و۱۰- هرکه خوابی دیدست بگویند (بجای بگوید) عیناً مأخوذ ازنسخه است .

۲/۱۱- «مردی ازیاران مردی» عیناً درنسخه آمده است و اگرتصوراشتباهی درآن باشد «مردی» پس از «یاران» زائد خواهد بود .

۷/۷ درعبارت «نیکک دیدی ونیکک بینی» نیکک بجای نیکی استعمال شده است .

۷/۱۸- لقب یا عنوانی که برای ضحاک بصورت «سرسفان» درمتن دیده می‌شود تاآنجاکه تجسس وپرسش شد درجای دیگردیده نشده است . استاد مینوی نیزملاحظه نفرموده‌اند .

۸/۳- ظاهراً «محمد بن فضاله» (ص ۱۳۰) کس دیگری نیست جزهمین «پسرفضا». این نام‌درکتب اعلام دیده نشد ومعلوم نیست که‌کدام یکک ازدوصورت صحیح است .

۸/۱۵ و۱۶ و۱۷،۲۲- درست‌گشتن وگردیدن بجای درست شدن (سطر ۲۳) از استعمالات قدیم فعل‌گردیدن (= شدن) است . این استعمال درین‌کتاب متعدد دیده می‌شود .

۱۴/ ۷- «هیچ کس» ظاهراً مرادف ودرمعنای «هرکس» و «همه‌کس» استعمال شده است.

۱۴/۱۱- «دیگرروز» موردی ازتقدم وتأخررا درین متن می‌نماید .

۱۷/۲۱- «دانه تاه» (کذا) ، ظاهراً یکی ازاین دوکلمه زائداست .

۱۷/ آخر - سایه (کذا) ، ظاهراً «مایه» درست می‌نماید .

۱۸/۳- بعد از «فروآورد» اتصال عبارت قطعیت ندارد .

۱۹/۱۵- هفت‌گونه خواب را در دنبال مطلب و عبارت بیان نکرده است .

۲۵/۱۱- «حد مابه مایه» بصورت «حد ومایه» ظاهراً صحیح‌است .

۲۸ و۲۹ - در اسکندرنامهٔ منثور روایت قدیم (چاپ نویسندهٔ این‌کلمات ، تهران ، ۱۳۴۳) از اسکندرخوابی به همین مضمون نقل شده است ودردنبال آن از قول ارسطو می‌آیدکه « این بخت نصردیده بود ودانیال علیه السلم آن را تعبیرکرد و من بنده آن دفتر تعبیر با خود دارم . . . »

۲۸/۲ و۲۹/۱۲ «سلافن» درلغتها دیده نشد . آیا تحریف سفالین نیست، خاصة‌که‌دراسکندرنامه می‌نویسد : «قدمهاش ازسفال...» (ص ۴۱۱ و۴۱۲)

۳۴/۱و۲- ازچهاروقت سخن می‌کند، ولی سه وقت را بیان‌کرده است .

۳۴/۷- واز نام‌پدرش با الحاق [بازپرس] مناسب به نظرمی‌آید .

۴۸/۱- پسر سیرین دراصل بصورت «پس سیرین» (تنها همین یک مورد) است وامکان داردکه اینجاکاتب تلفظ و لهجهٔ خود را ضبط‌کرده ومراد پُس pos بمعنی پسراست .

۴۹/۱۹- اتصال مطلب بین دو ورق نسخه قطعیت ندارد .

۵۲/۱- درتاریخ قم (چاپ سید جلال‌الدین طهرانی ، تهران، ۱۳۱۳) عبارتی‌کهنه‌که به اصطلاح مؤلف«به زبان عجم» است‌آورده شده است‌که در آن «یام» به‌کار رفته بدین‌شرح : «حجاج درآن‌نظر کرد.چون‌به ذکرهمدان رسیدیاد کرده بودند که ریع وزرع‌همدان‌ازآفتی‌خالی نیست : گاهی درکشت ، گاهی در مزرع، گاهی در درخت ، گاهی درمیوه . و به زبان عجم ذکر کرده بودندکه‌کشت همدان یام بکشت یام بورز است یام بدرو . . . » (ص ۱۱۱) . فاضلی‌که در «بنیاد فرهنگ ایران»براوراق چاپ‌شدهٔ‌کتاب نگریسته‌بود حدس‌زده‌است «یام» لهجه‌ای از «یاهم» نیست وسهوالقلم «یانام» است.

۵۵/۳- عبارت چنین باید خوانده شود : «بدان‌که هیچ [چیز] بدی خواب باز ندارد .»

۵۸/۶- متن مطابق نسخه است ، ولی «ساکن‌گرد» مناسب مقام است .

۶۱/۱۸- در«الستین‌الجامع‌للطائف‌البساتین» تألیف‌احمدبن محمدبن زیدطوسی (به اهتمام‌محمدروشن، تهران ، ۱۳۴۵) اسامی یازده ستاره‌ای که یوسف علیه السلم به خواب دید چنین آمده است : «نام آن یازده ستاره‌کی یوسف علیه‌السلم به خواب دیدکی ماه وآفتاب او را سجود کردند : یکی حربا بود ، دوم طارق ، سیم ذیال ، چهارم ذوالکتفین ، پنجم قابین ، ششم ثاب ، هفتم عموان ، ششم مصبح ، نهم فیلق ، دهم حروح، یازدهم فرع.» (ص۶۸)

۶۵/۱۰- متن مطابق نسخه است ، ولی «خود خواهدکردن» مناسب‌ترست.

۶۵/آخر- ظاهراً پس از «را» [به] باید الحاق‌کرد .

۸۰/۵- آقای دکترعباس‌زریاب خوئی‌حدس‌خوبی‌می‌زنندکه عنوان «الادب» ازمواردسهومسلم‌کاتب و بجای «الاب» است ودرسطربعد نیز «دری» رابالتبع «پدری» بایدخواند واصلاح‌کرد .

۱۰۰/۱۴-کذا درنسخه ، ولی قطع دارم‌که «پالان» راکاتب به اشتباه«بالا» نوشته .

۱۱۵/۵- «کاه وجو» مأخوذ ازنسخه است ، ولی «کاه جو» صحیح می‌نماید .

۱۱۷/۷- ظاهراً درنسخه [که] پس از «رسیده بود» افتاده است .

۱۲۹/۵- «نه خواب» درنسخه است ، ولی «نه خوب» صحیح می‌نماید .

۱۳۰/۲۳- دربارهٔ محمد بن فضاله به توضیح مربوطبه صفحهٔ ۸مراجعه شود .

۱۶۰/آخر - «نیزه‌کن» مثل «شمشیرکن» واستعمالات دیگرکه در مادهٔ «کن» در فهرست عام نقل شده جایزست .

۱/۱۷۷- «وچون آب دورست» مأخوذ ازنسخه است ولی ظاهراً «وچون آب دروست» صحیح تواند بود .

۱۲/۱۹۷- نظیر این ترکیب درمورد مرغی که درختهارا سوراخ می‌کند(ظ: دارکوب) بصورت «درخت سنبه» دربرهان قاطع ولغات دیگرهست .

ص ۶/۳۴۱- کذا دراصل «کوره» در هرسه مورد ، «کوره» دربرهان قاطع لغت فارسی شمرده شده وبمعنی نوعی ظرف آمده است . دکترمعین درحاشیه آن را احتمالا مصحف «کوزه» دانسته است .

# اصلاح اغلاط

۱/س۷- اتیتنی/آتیتنی

۲/ ۱٤- . سه روز/سه روز .

٦/ ۱۷ سویه/سواء (حاشیهٔ ۷: + اصل: سویه)

۱۱/٤- خواب/جواب

۱٤/۸- خیشم/خشیم (دیده شود)

۱٦/٦- خالی/حالی

۱۷/٤- ۱۰b/۹b

۱۷/۱٤- اصول/اصول [که]

۱۹/۷- خداوند کتاب/خداوند کتاب [کتاب]

۲۱/۱۷- کن/کن [۱۳ a]

۲۳/۱٦- ضمهٔ روی ثقت زائدست

۲٦/۱۱- روز/رود

۳۲/۱- ابن/ابو

۳۳/٦- [به] / . [من] کتاب دانیال بر همین کتاب دانیال .

۳٤/۷- وهفت ۲/ وهفت هفت

٤۱/۱٦- پیشتر/بیشتر

٤٦/۱۱- می/من

٤۷/۱۲- گویند/گویید

٤۹/۱۷ و٥٦/۸ و۷٦/۱۸- «که» مکرر تحریر شده است .

٥۷/۸- بنگرد/ننگرد

٥۷/۱۳- پیغامبر/پیغامبررا

٥۷/۱۷- ورسوله/رسوله

٦۱/۸-۱۰- امنوا . . . وراء/آمنوا . . . وراء

۷۳/۱۰- ٤۱ a/٤۱ b

۷۳/۱۸- «بود» مکررتحریرشده است .

۷۷/آخر- اندامهای/اندمهای

۸۱/۱۲- مگراز/مگرازبهر

۸۳/٥- بیاید/بباید

۸٦/۱۳- پست/پشت

۱۰۲/۱۷- چرگنی/چرکنی

۱۲۹/آخر- رقم ۳وحاشیهٔ مربوط به آن زائدست

۱٤۲/۸- درست/درست و

۱٥٥/٦- حداة/حدأة

۱۷۰/آخر- قلاچو/قلاچور

۱۷۷/آخر- ناپای دارد/ناپای دار

۲۰٤/آخر- الروم/۳۰/الروم ٤٦

۲۰۹/۲۲- بودن/بدون

۳۰۰/۱۷- بالانی/پالانی

۳۰٤/۱٥- فسطاط/فسطاط ۲